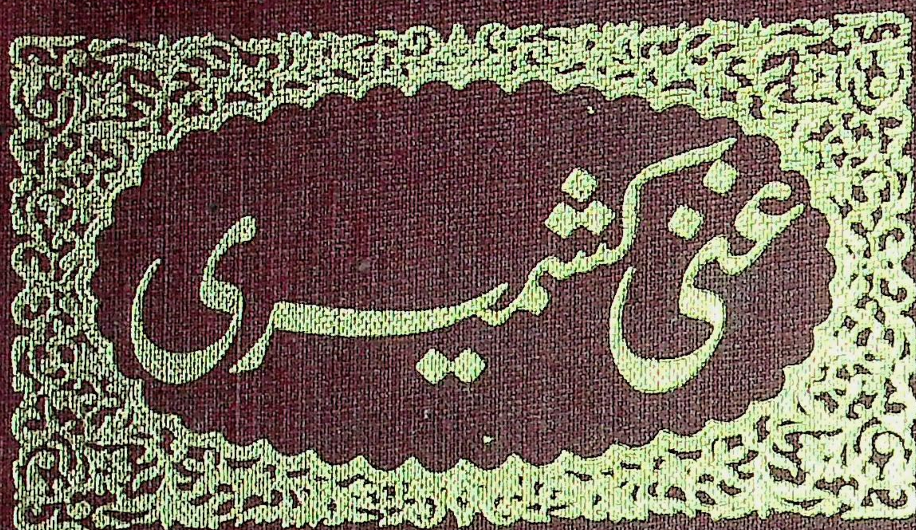


احوال و آثار و سبک اشعار او

اثر

دکتر ریاض احمد شیروانی

جموں اینڈ کشمیر اکیڈمی آف آرٹ کلچر اینڈ لینگویجز سری نگر

(Dr. R. L. Shant)
Professor of Hindi
Bemina College Srinagar

(Dr. R. L. Shant)
Professor of Hindi
Bemina College Srinagar

غنی کشمیری

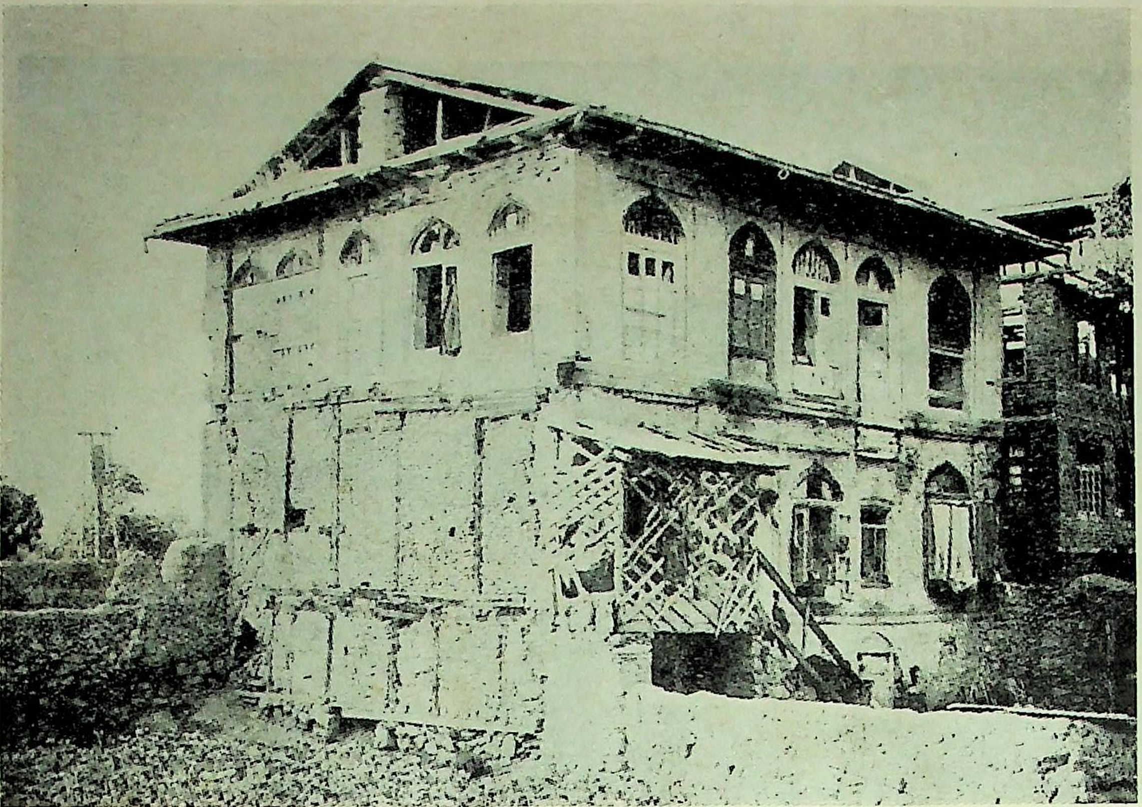
احوال و آثار و سبک اشعارِ او



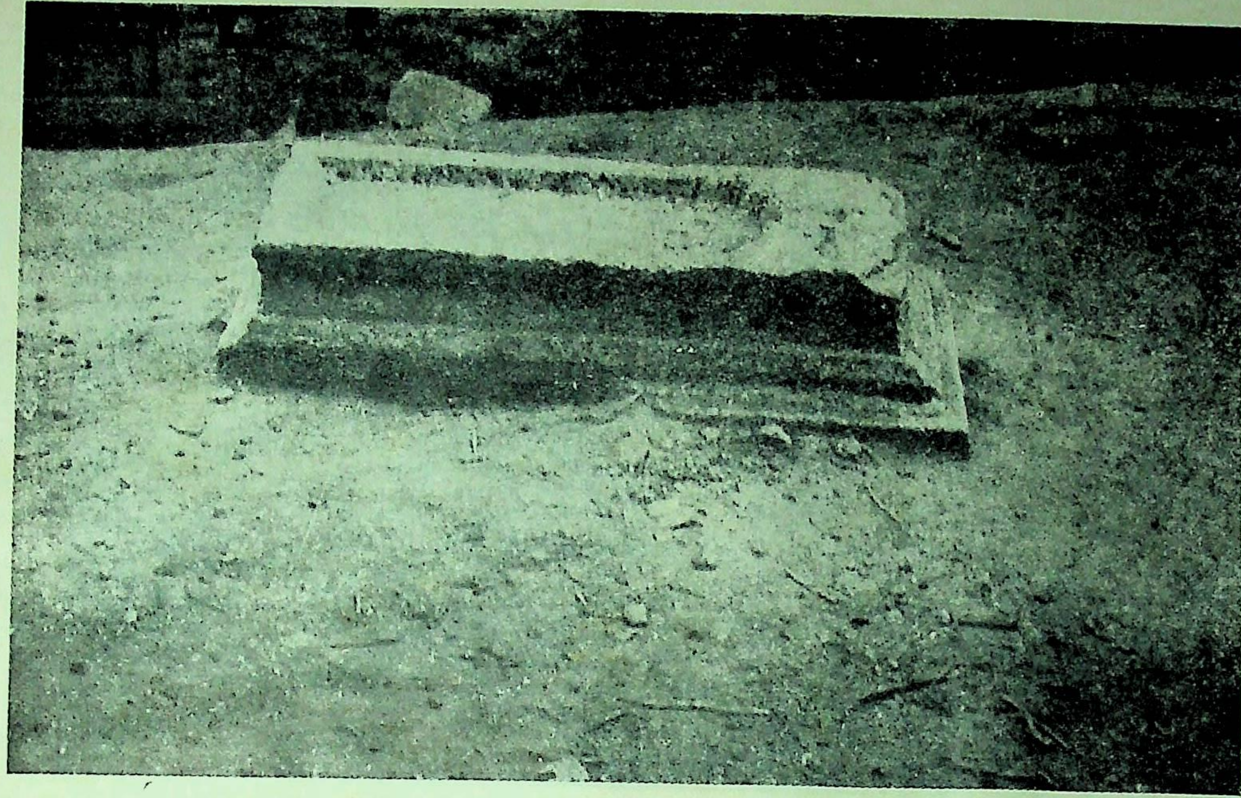
اثر:

دکتر ریاض احمد شیروانی

فهرست مندرجات



رہائش گاہِ غنی (محلہ سید حسین بلادوری، سرینگر)



مزاری نزد منزل غني. محققين دعویٰ دارند
که غني درين مدفون هست.

عرضِ ناشر

" دیوانِ غنیؔ " مدتی است که بکوششهای مشترکه آقایانِ محمد امین دارآب و علی جواد زیدیؔ تالیف شده بچاپ رسیده است۔ اکنون یک دیوان غنیؔ دیگری که آں را آقای شیروانی تالیف کرده اند تقدیم بخوانندگانِ عزیز می کنیم و متوقع هستیم که این تالیف در ضمن شناسائی از غنیؔ بمنزلۂ یك پیشرفت بشمار خواهد آمد۔

غنیؔ برجسته ترین شاعرِ کشمیر می باشد واُمیدوار هستیم که ایں کتاب در همه جاها که شعر غنیؔ دراں خوانده می شود، اکادمی را متعارف خواهد نمود۔ نظر بایں که ایں تالیف اولین کتابی است که در آفست چاپ شده است، در همه تالیفهائے که اکادمی تا این روز بزبان های اُردو وکشمیر شائع کرده است، امتیازی بخود خواهد گرفت۔

شهید گنج۔ سرینگر

۲۰ مارس ۶۷

محمّد یوسف ٹینگ

ڈپٹی سیکرٹری

چھاپ : اعلیٰ پرنٹنگ پریس ۔ دھلی۔
ناشر : سکرٹری جمّوں اینڈ کشمیر اکیڈیمی
آف آرٹ، کلچر اینڈ لنگویجز ۔ سرینگر
کتبہ : سرفراز احمد صدیقی۔

مقدمه

کمال خورسندي داریم کتابي که سر از جوزاي ۱۳۴۷ بصورت اوراق متفرقه در شماره های مجلهٔ ژوندون در کابل به نشر رسیده بود اکنون درهند بصورت رساله اي جداگانه طبع میشود . دران وقت اظهار امید کرده بودیم که روزي برسد این اثر بصورت مستقل چاپ شده بتواند واینك آرزوي ما بزودی براورده شد .

این کتاب در شناسائی افکار واشعار یك شاعر برجسته غني کشمیري ونیز درفهم یکی ازصفحات دلاویز سبك هندي شعر دری نقش وارزش عالي دارد . شادمانیم که دوست هندی ما ـ دکتور ریاض احمد شیرواني باینوسیله نتیجهٔ تحقیقات چند سالهٔ خود را به محیط علم وادب که بتاریخ شعر دري علاقمند است تقدیم داشته باینگونه در پیوندهای دیرینهٔ ادبي بین هند ومردمان دري زبان وصلد اي مي افزاید .

ادباي افغانستان بطور خاص از نشر این کتاب حسن استقبال میکنند زیرا افغانستان وآن ادبا که ازینجا آمده یا آنرا عبور کرده بسوي جنوب شرق سفر میکردند ، در پرورش و پیشرفت سبك هند سهم برجسته داشتند . امروز افغانستان در جملهٔ چندین رسالت فرهنگي که دارد یکي هم مأمن سبك هندي شعر دري است که سخنوران معاصر چون مرحوم ملك الشعراء عبدالله قاري کابلي ومرحوم استاد عبدالحق بیتاب کابلي شیفتگان آن بودند .

این انتقال متقابل فرهنگ ادب و هنر در تاریخ باستان ریشهٔ عمیق دارد زیرا در آغاز ازمنهٔ تاریخي وپیش از اسلام وهمچنان بعد از اسلام جریانات فرهنگي افغانستان ونیم قارهٔ هند را پیوسته مي داشت وگزرگاه هاي کهسار افغانستان عمده ترین دروازه هاي اسیاي مرکزي وجهان شرق میانه بسوي جنوب آسیا بودند .

مؤلف این کتاب در افغانستان وایران داراي دوستان ادبي متعددند . همه چشم آن دارند آثار وکتب دیگري درین زمینه پهناور به کوشش دکتور شیرواني به نشر

ب

برسد تا علایق نیم تارهٔ هند با محیط دري زبان بیش از پیش به اهتمام یك دانشمند گرانمایهٔ هندي، استوار تر شود .

کابل - ۵ دلو ۱۳٤۹

روان فرهادي

معین وزارت امور خارجه افغانستان

پیشگفتار

شکر و سپاس بیحد و حصر مرخدای را که بفضل و مرحمت آن کردگار متعال و مساعدت اکادمي هنر و فرهنگ و زبان استان جمو و کشمیر این رساله بدست دوستداران باذوق شعر و ادبیات فارسي تقدیم میگردد. نگارش این صفحاتي چند و کاوش اینجانب درباره احوال و آثار و سبك آثار غني کشمیری یکي از معروف ترین شعرای پارسی گوی کشمیر جنت نظیر در اصل حلقه کوچکي است در سلسله گامهای که عده ای از دانش پژوهان برای معرفی و آشنا کردن شعرا و نویسندگان فارسی زبان هند برداشته اند. نویسندهٔ این مقالات درسال ۱۹٦۱ میلادی توفیق یافت بعنوان کارمند سفارتکبرای هند به تهران عزیمت وطی چارسال وچند ماه اقامت خود در آن مرکز علم و ادب باکمك و معاونت معنوی استادان گرامی دانشگاه تهران به تدوین این رساله بعنوان پایان نامه جهت دریافت درجه دکترای ادبیات فارسي از دانشگاه تهران بپرازد. در اینجا ذکر این مطلب خالي از دلچسپی نخواهد بود که تعداد زیاد دانشجویان هندی و پاکستاني که برای تحصیلات عالی زبان و ادبیات فارسي به ایران وبالخصوص به دانشگاه تهران مراجعه می کنند در ختم دوره تحصیلی خود رساله های متعددی را درباره شعراء و معاریف پارسی گوی که در دربارهای سلاطین افغاني و گورگانی هند بسرمی بردند تالیف نموده اند وجمع آوری ونشر این رسالات بوسیله یکي یا بعضی موسسات علمی هند و ایران و یا افغانستان و پاکستان نه تنها مفید بلکه خدمت بزرگی در راه علم و ادب مشترك این چهار کشور مهم منطقه خواهد بود که از هر حیث بایکدیگر نزدیك وریشه مشترك فرهنگی را دارا می باشند.

انتخاب موضوع احوال و آثار و سبك اشعار غني کشمیری برای پایان نامه درجه

دکترای چندین علت را داشت - اولا آنچه که تا انهنگام درباره شعرا ونویسندگان فارسي زبان هند تهیه شده فاقد شعرای بود که درخطه بي عدیل کشمیر بسر بروند و کمتر کسي بنحو شایسته ای باین موضوع پرداخته بود بنابرین برای اینکه سهمیکه کشمیر در خدمت زبان وادبیات فارسي در هند دارد فراموش نشود بلکه بتوان آنرا آشکار نمود اینجانب معروفترین و برجسته ترین شاعر پارسي زبان کشمیررا که درعین حال ازگویندگان سبك هندی ومعاریف آن مکتب است وخصایص آن سبك بنحو نیکو در سخنش هویدا است انتخاب نموده بمطالعه و تحقیق درباره اوپرداختم. ثانیا افکار واشعاراین شاعر نامدار که شهرت و معروفیت او نه تنها درکشمیر بلکه از سرحدات قاره هند گذشته سراسرخراسان آن زمان راگرفته بود از آوان جواني نگارنده را تحت تاثیر قرار داد و خوب یادم هست سالی از سالیان که هنوز مراحل تحصیلات ابتدائی را بپایان نرسانیده بودم طبق عادت معمول در تعطیلات تابستاني از شهرخود رخت برگرفته برای گزراندن دوره مرخصي به قصبه ایکه داعی مادر گرامیم رحمهم اله در آنجا زندگي میکرد مسافرت نمودم - آن فقیدازادب ودانش بهره وافي وازمعرفت و بینش نصیبي کافي برده بود و مانند سایر نجباء و شرفای آن عهد بزبان فارسي علاقه بسیار داشت واشعار وامثال پارسي را همیشه درضمن صحبت ومجالست بعنوان شاهد بزبان میاورد - من بنده که دران عهد تازه مرحله پیمای طریق ادب شده بود بیش از پیش مورد لطف وعنایت آن جناب واقع شد و مرابه استادی از مشایخ قدیم سپرد تا پارسي بیاموزم ومن نیزهر بامداد درکنار آن استاد زانوی ادب بنا زمین زده به تحصیل کتب ابتدائی چون گلستان وبوستان سعدی و صفوة المصادر و دستور زبان می پرداختم واوقاتي را نیزکه درخانه بسر میبردم از تحسین و تشویق آن بزرگوار محترم برخوردار بودم - روزی درمیان اشعاری که برای مشق بمن تکلیف شده بود این ابیات از خامه آن مرحوم تراوید

ازنم احسان کس دست طلب راترمکن آبروخواهي بنان خشك چون آینه ساز

برتواضعهای دشمن تکیه کردن ابلهی است پای بوس سیل از پا افگند دیوار را

چون معني این ابیات را برایم توضیح و تشریح مینمود متذکرگردید که این شعر از غني کشمیری است. این اشعار ونام سراینده از آن هنگام بمصداق " العلم في الصغر

کالنقش في الحجر» در لوح دلم نقش بست واین نخستین باربود که گوشم به اسم شاعری غني نام آشنا میشد. ازآنگاه باز که اندك اندك به گلستان ادب فارسي راه یافتم و توانستم مشام جان را با ازهار وریاحین آن بیشتر معطرکنم وباغني که هنوز، آن بیت حکمت آموزش در سراچه دلم طنین افگنده بود پیوند ارادت استوارگردانم این علاقه و پیوند همچنان باقي ماند تا که فرصتم دست داد توانستم این رساله را تدوین و قدرآن شاعر بلند مرتبت و سخنور کشمیر را حتي الامکان بشناسانم.

روش کار و تقسیم مطالب

در تهیه این رساله به اضافه کردن دو فصل اول مبادرت ورزیده ام. این دوفصل که یکي از آنها "مختصری درباره جغرافیای کشمیر وتاثیر مناظر طبیعي وآب وهوای آن در طبع شاعر" ودیگری تحت عنوان "مختصری درباره رواج زبان فارسي درکشمیر" است. شاید ظاهراً ارتباطي باصل مطلب نداشته باشد ولی بدون تردید برای هرخواننده، مخصوص خوانندگان افغاني وایراني حایز مطالب تازه وجالبي میباشد ونشان میدهد که زبان دری ازچه طریق بسرزمین کشمیر راه یافت وچگونه نفوذ عمیق و محو نشدني را در زبان و فرهنگ کشمیر وکشمیریان باقي گذارده است. فصل سوم این رساله به اوضاع سیاسي واجتماعي وفرهنگي و اخلاقي هند وکشمیر در عهد ما اختصاص یافته وبه سه بخش تقسیم گردیده است.

بخش اول	وضع سیاسي واجتماعي
بخش دوم	وضع ادبي وفرهنگي وهنری
بخش سوم	وضع مذهبي واخلاقي

فصل چهارم رساله درباره سرگذشت وزندگي شاعر وافکار وعقاید او است و در فصل پنجم اشعار غني و سبك آنرا بررسي نموده به نقد آن پرداخته ام.

در باب احوال و شرح زندگي غني باید متذکر گردید که شخصیت این شاعر نامور و معروف سرزمین کشمیر مانند سایر رجال مشرق زمین در پرده ابهام مستور ودرمیان داستانهای دور از حقیقت نامفهوم باقي مانده است - بنا براین نگارنده که

سه قرن بعد از فوت شاعر بمطالعه و تحقیق درباره او پرداخته است مشکل مینمود تا حقیقت را از افسانه وواقعیت را از داستان جدا سازد. تذکره نویسان ایران و هند درباره غني مانند بیشتر شعراء و معاریف دیگر جز عباراتي در توصیف و تعریف و انتخاب اشعار و یکي دو داستان بي اساس چیزی ننوشته اند واین امر کار بنده را مشکلتر ساخته است. بنا براین اساس کار را بر تجزیه و تحلیل مطالب تذکره نویسان و تطبیق آن (تا جائیکه مقدور بود) باگفته خود شاعر نهادم و در مورد اقوال ضد و نقیض از قول خود شاعر که شاید قبل ازین هیچکس درباره او باین کار مبادرت نورزیده بود استشهاد جسته ام و سعی نموده ام شخصیت شاعر بزرگ کشمیر را از تاریکي داستانها و حکایات بي اساس بیرون آورده در حلقه ادب دوستان وسخن شناسان متعارف نمایم و بنحو شایسته بشناسانم. بطور خلاصه تا جائیکه توانسته ام از کاوش و جستجو کوتاهي نکرده واز پرسش ننگ نداشته ام تا آنچه که گرد آمده است باهمه بیمقداری بیکبار خواندن بیارزد و قضاوت این موضوع که تا چه اندازه توانسته ام هدف خود را تعقیب نمایم با خوانندگان باذوق است.

در پایان این گفتار واجب است از همه اولتر مراتب امتنان قلبي خودرا بحضور استاد ارجمند جناب آقای دکتر حسین خطیبي که رهنمائی این بنده را هنگام تالیف این رساله در دانشگاه تهران قبول فرموده بر من منت گذاشتند تقدیم بدارم. سپس از دانشمند گرانمایه وادیب وسیاستمدار بلند پایه افغانستان اعني جناب دکتر روان فرهادی که با نوشتن مقدمه این کتاب برارزش آن افزوده اند مراتب شکر و سپاس خود را اظهار نمایم. همچنان براین بنده است که تشکرات قلبی خود را بحضور جناب آقای تي آن کاول سفیر کبیر اسبق هند در ایران و دبیر کل وزارت امور خارجه هند که در نتیجه بذل مساعي آن ذات گرامي این رساله بشکل کتاب مستقلي بکمك ومعاونت اکادمي هنر و فرهنگ وزبان جمو وکشمیر بزیور طبع آراسته میگردد تقدیم بدارم. در آخر این مقال از کمك ومعاونت دوست گرامیم آقای احمد طاهری عراقي که در تحریر این رساله بمن کمك های شایاني نموده اند واز مساعي رفیق عزیز جناب محمد بشیر رفیق مدیر اسبق باکفایت مجله وزین "ژوندون"

کابل که در سال ۱۳۴۷ رساله اینجانب را بالاقساط چاپ نموده تذکر داده از همکاری و تشویق آنها سپاسگذاری مینماید-

باشد که مورد پسند و تقدیر صاحبان نظر واقع گردد — ومن الله التوفیق ولا قوة الا بالله-

دکتر ریاض احمد شیروانی

ریاض احمد شیروانی

فصـــل اوّل

مختصری درباره جغرافیای کشمیر مناظر طبیعي وآب وهوای آن

کشور پهناور هند از هرحیث مظهر تنوع ونمونه بارز وحدت درکثرت میباشد. مردم این سرزمین دارای ادیان مختلف، فرهنگهای متنوع وزبانهای گوناگون میباشند. طبیعت نیز این خاك پهناور را از تمام مزایا ونعمتهای جهاني سهم فراواني اعطاء کرده است - این کشور بزرگ که بیشتر به یك شبه قاره شباهت دارد دارای مناطقي است که از لحاظ آب وهوا مناظر طبیعي و وضع جغرافیائي کاملاً بایکدیگر متفاوت بل متغایرا ســد. کشمیرکه ازقرنهای متمادی قسمتی از هند بوده منطقه ایست وسیع وپهناورله دست طبیعت چون مشاطه ای ماهرآن سرزمین را بازیبائي وجمال غیرقابل وصف زینت داده است - این خطه دردامنه کوههای پربرف قراردارد که مانند پاسبان کهنسال لباس سفید دربرکرده آمادهٔ نگهباني هستند - این کوههای بلند که قله های رفیع آن همواره مستور از برف است ازسلسلهٔ جبال معروف همالیا یعني "خانهٔ برف" میباشد - وادي کشمیر با درازای ۱۲۸ کیلومتر و پهنای تقریباً ٤٠ کیلومتر درپای این کوههای سربفلك کشیده قراردارد - این قطعه زمین با عظمت طبیعي وخدا داد ومرغزارهای سرسبز وکشتزارهای زعفران وجنگلهای انبوه ودریاچه های آرام وباغهای خوش آب وهوا وچنارهای باشکوه وآبشارهای خروشان وچشمه سارهای ولوله انگیز همواره الهام بخش ساکنین و جهانگردان بوده وهست.

چگونگي بوجود آمدن کشمیر واساطیر هند دراینباب

هندیان را درباره بوجود آمدن این وادی بیضوی شکل اساطیر وافسانه های است وچنانکه بعداً خواهیم دید این داستان ها با فریضه های علمي زمین شناسي نیز

مطابقت دارد - برطبق این اساطیر ملیون ها قرن پیش این وادی بشکل یك دریاچه عمیق که ژرفای آن به چند صد متر میرسد پدیدار گشت - ربة النوع شاکتی (SHAKTI) که مظهر شیوا (SHIVA) یکي از خدایان ثلاثه هندو است در محلي بنام ستي سر (دریاچه ستي) بشکل آب زلال مصفي ظاهر گردید. بعد از مدتي یکي از اهریمنان خونخوار بنام جلدیوا (JALDEEVA) (یعني آب آفرید) براین دریاچه تسلط یافت و با پیروان و مریدان خود وضع آشفته ای در جوار این دریاچه بوجود آورد - روزی کشپ (KASHAP) نوهٔ برهما (خدای آفریننده ونگاهدارنده ویکي از خدایان ثلاثه هندو) از جنوب هند برای زیارت مکانهای مقدس به شهر جالندرا (واقع در استان پنجاب) قدم نهاد ومتوجه گردید که تمام قسمت شمال غرب کشور بعلت خرابکاریهای آن دیو ویران شده است - کشپ در صدد نابودی آن اهریمن برآمد وبرای رسیدن این منظور بعبادت وریاضتهای مذهبي پرداخت تا مگر بتواند توجه خدایان را بخود جلب و از آنها برای موفقیت در این کار استعداد بطلبد - زحمتهای کشپ بثمر رسید و بعد از ریاضات شاقه وطولاني خدایان ثلاثه (برهما - وشنو و شیوا) براو ظاهر گردیده وعده کمك به او دادند. قبل ازین ایندرا (INDRA) خدای رعد وباران بکمك همدستان خود برای نابودی وازبین بردن این دیو مهیب کوششها نموده چندین نفر از مریدان اورا کشت وآنهائیکه از دستش فرار کردند زیرآب دریاچه مخفي شدند - کشپ با کمك وشنو (VESHNU) بجنگ اهریمن درآمد - این اهریمن از ترس وشنو زیرآبها ناپدید گردید ولي وشنو بشکل گراز نرقوی الجثه (که به زبان سانسکریت وراهه (VRAHA) میگویند) درآمده بایك ضربه شدید شگاف بزرگي در کوه بوجود آورد که در نتیجه آب بجریان درآمد ودریاچه خشك گردید واین محل باسم وراهه مولا (VRAHA MULA) (بارا مولا) (۱) معروف شد - اهریمن مخوف چون نمیتوانست با قوای خدایان ثلاثه بجنگد به محلي که اکنون شهر سرینگر واقع است پناه برد ولي بالاخره

---

(۱) باره مولا شهریست کوچك که در ۳۴ میلي سرینگر پایتخت استان جمو وکشمیر به ارتفاع ۵۱۰۰ پا واقع است.

دستگیر وکشته شد و پیروان او که جان از دست سربازان خدائي بسلامت بردند بمحل های دور و دراز فرار کردند . دیری نگذشت که حوزهٔ خشك شده آباد گردید ولي چون زمستان فرامیرسید مردم بعلت سرمای غیرقابل تحمل بسوی جنوب بحرکت درمیآمدند واهریمنان دو مرتبه براوضاع مسلط مي گشتند . سالي از سالها برهمني درغاری پناهنده شد وتصمیم گرفت درطول زمستان همانجا بماند ولي چون زمستان سر رسید واهریمنان براین وادی تسلط یافتند برهمن سالخورده را دستگیر کرده آزار دادند وسپس به محلي بنام نیل ناگ (چشمه سارنیلي) برده در دریاچه ای غرق نمودند . این برهمن پارسا چون به ته دریاچه رسید خود را جلوی قصر نیل ناگ (خدای مارها) پسر کشپ دید . بحضور او باریافت وداستان مصایب وآلامي که از دست اهریمنان دیده بود برای او بازگفت . نیل ناگ بکمك او پرداخت وکتاب مقدسي را بدو داد تا پیروی از دستورهای آن کتاب مردم را از ایذا وآزار عفریتان محفوظ دارد . این برهمن پس از بازگشت بوادی اصول ومباني آن کتاب را بمردم آموخت ودر نتیجه آنها توانستند در زمستان نیز در وادی کشمیر زندگي کنند و از دست عفریتان محفوظ بمانند وبدین ترتیب این قطعه زمیني که تاکنون جایگاه دیوان و عفریتان بود به آبادی انساني مبدل گردید .

تطبیق اساطیر با شواهد علمي زمین شناسي

داستان بوجود آمدن وآبادی کشمیر بنحوی که در فوق گذشت ظاهرا افسانه ای بیش بنظر نمي آید ولي تحقیقات ابتدائي وپژوهش های علمي زمین شناسي با وقایع این داستان تطبیق میکند ونشان میدهد که حوزه کشمیر در زمان پیش از تاریخ یك دریاچا وسیعي بوده است وصخره سنگ ریگي که درغرب وادی قرار داشته در نتیجه طوفان و سیل وتغییرات بزرگ ارضي سائیده شد وشگاف برداشت . همچنین درهٔ موسوم به بارا مولا نیز درنتیجه ریزش مداوم آب عمیق تر گردید وآب این دریاچه ازاین راه بطرف پائین جاری شد ولي این کار که نتیجه تغییرات طبیعي بوده آهسته ودرمدت طولاني صورت پذیرفت وشاید صدها سال گذشت تا آب دریاچه تخلیه وخشك شد وبرای آبادی وکشاورزی حاضر وآماده گردید . درآن زمان هوای این منطقه که درکنار کوههای

پر برف قرار داشت آنقدر سرد بود که زندگي کردن در آنجا امکان پذیر نبود - فقط در تابستان چادر نشینان درین منطقه بسر میبردند و همینکه فصل زمستان فرامي رسید بسوی جنوب رهسپار میشدند ولي باگذشت زمان وسپری شدن مدتي دراز هوای این منطقه روبه اعتدال گذاشت و وادی کشمیر مناسب زندگي گردید و بتدریج اجتماعات انساني در آن تشکیل شد وآنان به کشاورزی و دیگر امور حیاتي پرداختند -

علت نامگذاری آن سرزمین بکشمیر

در مورد علت نامگذاری این قطعه زمین به کشمیر نیز اختلاف زیاد وجود دارد - طبق افسانه ای که ذکر گردید چون کشپ (KASHAP) قهرمان داستان بر عفریت مخوف پیروز شد واین قطعه زمین آباد گردید اسم آن را به افتخار نجات دهنده اش "کشپ مر" نهادند که مرکب است از اسم قهرمان "کشپ" و پسوند "مر" که بزبان سانسکریت معنی محل ومقام دارد واین اسم بمرور ایام وکثرت استعمال به کلمه کشمیر مبدل گردید (۱)

انسایکلوپیدیا بریتانیکا درضمن کشمیر میگوید -" در همان ابتدا اسم این سرزمین را بزبان سانسکریت کشمیر گذاشتند - قدیمي ترین ساکنان کشمیر بقول راج ترنگیني (RAJ - TRINGINI) مردماني بودند باسم ناگا (که بمعنای مار است). نژادهای دیگری که در این سرزمین وکوهستانهای همجوار آن زندگي میکردند گاندهاری، کاسا ودرادها نام دارند واحتمال میرود واژه کشمیر از نام کاسا ها گرفته شده باشد - مهابهارتا اساطیر هندی کاسیرا ودرادها را از نژاد های کشاتریا (KSHATRIA) (جنگجو) شمال هند بشمار میآورد (۲)

دکتر صوفي درکتاب خود بنام "کشیر" (KASHIR) درباره نام گذاری کشمیر چنین مینویسد "اسم سابق ستي سر باسم کاسمیرا مبدل گردید و معني آن قطعه زمیني است که آب (کا) آن بوسیله باد (سمیرا) خشک شده باشد - عقیده دیگر اینست که کلمه کاسمیرا لغتي است از لهجه پراکریت (PRAKIRIT). این واژه که از دو جزء کاس (یعني فضا) و میر

---

(۱) تاریخ حسن جلد اول تالیف پیر غلام حسن کویهامي ص ۵۲ - ۵۳

(۲) Encyclopaedia Britannica 14th edition vol. XIII, page 290

(یعني کوه) مرکب شده معني فضای بین دو لوه میدهد وچنانچه به موقعیت جغرافیای این وادی بنگریم معلوم میشود که کشمیر همچون آوندی ژرف درمیان کوههای بلند قرار گرفته است -

عقیده دیگر اینست که کشمیر یا کشیر اسمي است که ساکنین آنجا بعلت سکونت نژاد "کش" به آن سر زمین داده اند - کش ها یکي از قبایل سامي بوده که شهر کاش دربخش بخارا (در راه سمرقند و بلخ) که اکنون باسم "شهر سبز" معروف است و شهر کاشان در ایران و کاشغر در استان ترکستان چین را آباد کردند ودر اینصورت کلمه کشمیر مرکب است از "کش" که نام قوم مذکور است و "یر" که مثل "آن" در "کاشان" و "غر" در "کاشغر" پسوند مکان - ولي این عقیده هنوز کاملاً محقق نشده است و فقط سرلوکاس کینگ (SIR LUCAS KING) آنرا در دیباچه توزك بابری (ترجمه انگلیسي) ذکر کرده است (۱) - دراسماء بلاد و قراء غیر از کاشان وکاشغر که فوقاً گذشت نامهای دیگری میبینیم که احتمالاً باجزء نخست "کشمیر" یکي است مانند "کاشان" (از شهرهای ترکستان) (۲) و "کاشان" (از شهرهای ماوراء النهر) (۳) وکاشکن (ازقرای بخارا) (۳) و "کاشکان" (از قراء کازرون فارس) (٤) وکاسن (از قراء ماوراء النهر) (٤) وکشفل (از قراء آمل طبرستان) (۵) وکشمر (از قراء نیشابور) (٦) وکشمر (از بلاد ترکستان) (۷) که "آنرا کشمي نیز گفته اند" (۸)

---

(۱) کشیر - دکتر صوفي غلام محي الدین جلد اول - ص ۱۲

(۲) معجم البلدان طبع بروت ج ٤ ص ٤۳۰ - صفي الدین عبد مومن بغدادی در مراصد الاطلاع علي اسماء الامکنة والبقاع (طبع ۱۳۷٤ ج ۳ ص ۱۱٤۳) ذیل "کاسان" نویسد: من قری کازرون بفارس -"

(۳) معجم البلدان ج ٤ ص ٤۳ ومراصد الاطلاع ج ۳ ص ۱۱٤۳

(٤) معجم البلدان ج ٤ ص ٤۳۰

(۵) معجم البلدان ج ٤ ص ٤٦۲

(٦) معجم البلدان ج ٤ ص ٤٦۳ در مراصد الاطلاع "کشمیر" ضبط شده است -

(۷) نزهت القلوب: حمد اله مستوفي طبع دبیر سیاقي ص ۱۷۵ و فرهنگ آنندراج طبع تهران (ج ۳ ص ۱۱٦۳)

(۸) فرهنگ انجمن آرای ناصري .... مولف افزاید "گمان آن است مخفف کشمیر باشد"

بهر حال کشمیر اسم قدیمي است و تجزیه و تحلیل این کلمه هنوز هم مورد بحث و اختلاف زبان شناسان میباشد. منابع و مراجع خارجي از ابتدای تاریخ آن سرزمین آنرا فقط باسم کشمیر یاد کرده اند و بقول دکتر ستین (DR. STEIN) دانشمند بزرگ انگلیسي که تحقیقات زیادی درباره کشمیر بعمل آورده میتوان بادلایل و مدارك استعمال کلمه کشمیر را از ۲۳ قرن پیش جستجو کرد ولي خود این اسم خیلي بیش از آن قدیمي تر است. ساکنین کشمیر خاك خود را کشمیر و مردم و زبان خود را کاشور یا کوشور میگویند و ظاهرا هر دو کلمه با تغییر مختصری از ریشه همان کلمه کشمیر اخذ شده است.

گاهي شعرای ایران کشمیر را بصورت "کشمر" تخفیف کرده اند و پیدا است مراد از آن غیر از "کشمر" از شهرهای ترکستان است چه هیچیك از اوصاف محدوده با "کشمر" ترکستان مطابق نیست و خاص کشمیر است. خواجوی کرماني گوید:

شه آسمان قدر دریا دل آنکو　　ز سهمش همه چین و کشمر بلرزد (۱)

و نیز گوید:

همنشین ماهرویان ختا و خلخم　　همدم نسرین بران قندهار و کشمرم (۲)

موقعیت جغرافیائي

وادی کشمیر که جزوی از استان جمو و کشمیر در شمال هند میباشد دارای دو بخش است. بخش اول بنام آننت ناگ و بخش دوم باسم بارا مولا معروف میباشد. مساحت این وادی در حدود ۵۱۳۰ کیلو متر مربع است که تقریباً یك سوم خاك سویس میباشد. این وادی بیضوی شکل خوش آب و هوا در حدود یك میلیون و نیم جمعیت دارد و گذشته از اهمیتي که این وادی از لحاظ مساحت و جمعیت دارد از حیث زیبائي و تنوع و وجود مناظر بدیع و مزایای دلکش عدیم النظیر و بي مثال است چنانکه اگر سیاحي از فلات هند بسوی کشمیر مسافرت نماید در ارتفاع هر صد پا باگل وگیاه و هوای مختلف روبرو میشود و در مسافت کوتاه

---

(۱) دیوان خواجه مصحح سهیلي خوانساری ص ٢٤

(۲) ایضاً ص ۸۱

۴۵ کیلومتری از هوای گرم وسوزان به منطقه سرد وخوش آب وهوا میرسد.

وادی کشمیر با وجود یکه ارتفاعش بین ۱۵۸۵ و ۱۸۲۹ متر از سطح دریا است ولي هوای آن مانند سایرجاهائیکه درین ارتفاع قرار دارند سرد وزننده نیست وعلتش آن است که دورادور این قطعه زمین کوههای بلند و مرتفع وجود دارند که آنرا از هوای سرد شمالي و باد تند وسوزان جنوبي محفوظ و مصئون میدارد. کوههای که گرد این وادی حصار کشیده اند تقریباً از ۸ هزار تا ۱۷ هزار پا ارتفاع دارد - درجه حرارت سرینگر که در قلب کشمیر قرار دارد از ماه ژانویه تا میانه فوریه (از نیمه ۶ دیماه تا آخر بهمن) ۳۵ درجه فارن هیت وازماه ژوئیه تا نیمه اوت (از وسط تیرماه تا وسط شهریور) ۸۰ درجه میباشد. فصل پائیز از سایر فصول سال زیباتر ودلکش تراست - ودراین فصل هوا صاف وآفتابي است ولي شبها تدری خنك وروح پرورمیباشد. درماه زمستان بسختي سرد میشور وحتي پست ترین نقاط وادی کشمیر پربرف برده ودرآن حال نیز جلوه ای فریبنده وزیبا دارد.

مردم کشمیر و مختصات آنها

مردم کشمیر باچشمان درشت وآبي بیني بلند و باریك قامت موزون واعضای متناسب دارای مختصاتي هستند که آنها را از مردم ونژاد های دیگر مشخص میسازد وتوجه دیگران رابخود جلب میکند. سیاحان خارجي بویژه اروپائیانیکه ازقرن شانزدهم پا به این وادی گذاشتند عقیده آنها براینست که کشمیریان با یهودیان ویا با یکي از اقوام عبری نژاد رابطه نزدیکي داشته اند - (۱)

مردم کشمیر هنرمندان وصنعتکاران نیکو هستند ودر امر کشاورزی ، باغباني و بستانکاری مهارت دارند. کشمیریان علاوه برصنعت شالبافي که در تمام دنیا شهرت دارد در کارهای دستي دیگرچون قلم زني روی چوب ویا ظروف نقره و مس وبرنج وغیره توانا وماهراند. آنان نیزچون سایر هنرمندان مشرق زمین در فقر و تنگدستي بسرمیبرند و بقول شاعر:

(۱) کشمیر جلد اول تالیف دکتر صوفي غلام محي الدین - دانشگاه پنجاب - لاهور - ۱۹۴۹ ص ۱۶

ندیدم در بسیط دهر هرگز　　هنرمندی چو ار محتاج نانی

فرنسیس برنیر سیاح معروف فرانسوی درکتاب سیاحتنامه خود مینویسد:

"کشمیریان مردمان بذله گو نکته سنج وزیرکي هستند ونسبت به سایر هندیان با هوش تراند - در شعر و علوم از ایرانیان دست کم ندارند ودر عین حال اشخاص زحمت کش ومستعدی مي باشند (۱)

نویسنده دیگری بنام ژرژ فورستر که در اواخر قرن هجده باین سرزمین مسافرت کرد عقیده دارد که مردمان کشمیر اشخاصي با روح وپرنشاط هستند وبه خوش گذرانی متمایلند . هر کشمیری هر قدر هم که فقیر و بینوا باشد وقتي اندك پولي بدست آورد بیدرنگ با دوستان وآشنایان بطرف دریاچه روی میآورد وتا آخرین درم آن را با دوستان بعیش وعشرت صرف میکند - (۲)

کشمیریان طبعاً متمایل به تصوف وعرفان ومردمان با ذوق ومتخیل هستند واین خاصیت به علت محیطي است که در آن زندگي میکنند - کوههای پربرف ، رودخانه ها وچشمه سارهای مصفي وگوشه های ساکت وعاری از هیاهوی دنیوی که در این وادی بکثرت یافت میشود اقتضای خیال پروری وشعر دوستي در آنان میکند - این وادی زیبا و آرام مهد مقدسین ومردم تارك الدنیا ویوگیهائیکه به ریاضتهای شاقه میپرد ازند بوده است - مذهب بودائي که از قرن سوم قبل از مسیح تا قرن چهارم میلادی یعني برای مدت هفتصد سال در این سرزمین نفوذ داشت واصول وفلسفه ودانتا وتعلیمات تصوف اسلامي عواملي بوده اند که یکي پس از دیگری طبع مردم کشمیر را در قالب فلسفه وعرفان ریخته و یا در ترویج وتشدید آن کمك کرده اند - ساکنین این سرزمین همیشه در عقاید مذهبي

---

(۱) Travels in the Mughal Empire, Dr. Francis Bernier, Oxford University Press, 1914.

(۲) Journey from Bengal to England through the northern part of India, Kashmir, Afghanistan and Persia and into Russia by the Caspian Sea — Forstar George, London, 1808.

خود راسخ و متعصب بوده وحتي راه افراط پیموده اند باین معني که با تقلید کورکورانه از مباني واساس دین دیده پوشیدند و بخرافات چون فالگوئي و غیب گوئي و تعبیر خواب وطلسم وجادوگری معتقد میباشند.

زنان کشمیر از زیبا ترین زنهای دنیا بشمار میروند. آنان دارای رنگ سرخ وسپید چشمان سیاه گیسوان مشکي ودراز قامت وقیافه جذابي میباشند. حسن و زیبائي کشمیر وکشمیریان الهام بخش شعراء وبالاخص شعرای فارسي زبان بوده است چنانکه خواجه شیراز فرماید —

به شعر حافظ شیراز میگویند ومیرقصند   سیه چشمان کشمیری وترکان سمرقندی

و ملا ظهوری حسن خداداد کشمیریان راچنان محبوب و مقدس میشمارد که بدانان سوگند یاد میکند —

به ترکان غارتگر صبر وهوش   به کشمیریان ملاحت فروش

وشاعرما ملا طاهر غني کشمیری اظهارات ظهوری را تائید میکند و میگوید —

کشمیر از صباحت روشنگر جمال است   حسن سیاه اینجا گرهست خال خال است

یکي از مختصات اهالي کشمیر صلح جوئي وآرامش طلبي آنانست واین خود از نتایج تعالیم سودمند مذاهب وطرایق بزرگ خاصه تصوف درین سرزمین است.

کشمیر بسبب ارتباط قدیمي باهند دارای تمدنياست که درنتیجه اختلاط فرهنگهای بودائي و هندوایزم واسلام بوجود آمده است. در این وادی بهشت آئین که جزوی از خاك هند است اکثریت مردم بردین اسلام اند وتعداد غیر مسلمانان بیش از ۱۵ درصد نیست ولي هماهنگي در طرز زندگي لباس خوراك ورسوم وسنن اجتماعي وحتي طرز فکر ونوع اندیشه چنان این افراد مختلف العقاید را بهم نزدیك گردانیده است که کس را قدرت تشخیص هندو از مسلمان و مشرك از موحد نیست. گذشته از این کشمیریان مردماني با استعداداند ودرتمام زمینه های ادبي وهنری کارهای نمایاني انجام داده واشخاص برجسته ای باجتماع بشریت تحویل داده اند که نام آنها همیشه در تاریخ زنده جاوید خواهد ماند.

کشمیر و شعرای پارسي گوی :

زیبائیهای که نقاش طبیعت به وادی کشمیر ودیعت نموده و بدایع و غرایبیکه از فلك صورتگر آفرینش صورت بسته آن سرزمین را در جمال و زیبائي شهره آفاق گردانیده و از فرط صفا وخرمي ضرب المثل خاص وعام ساخته است - شاعران پارسي گوی از دیرباز کشمیر را به زیبائي و داشتن زیبایان ستروه اند ولي گنجاندن اقوال تمام سخنوران درباره کشمیر درین وجیزه موجب اطناب واطاله کلام شود بنا برین در این مقام فقط برای نمونه بنقل قول برخي از اساتید متقدم و متاخر و وجه بیان و مقال آنان میپردازیم -

شاعران پارسي بعلل چند از کشمیر یاد کرده و اوصاف خاص برای آن بر شمرده اند واز جهاتي مختلف کشمیر نزد آنان شهرت داشته است که ذیلا برخي از آنها را میشماریم -

۱) چنانکه میدانیم سلطان محمود غزنوی بکشمیر لشکر کشید و بدین مناسبت شعرای دربار وی اشعاری سروده اند و از آنجمله فرخي سیستاني است که قصایدی در اغراء محمود بفتح کشمیر دارد و از جمله قصیده ایست بمطلع ؎

هنگام گل است ای بدورخ چون گل خورروی — همرنگ رخ خویش بباغ اندر گل جوی

که دران میگوید

مارا ره کشمیر همي آرزو آید — وقتي ره غزو آید و هنگام تکاپوی

گاهست که یکباره بکشمیر خرامیم — از دست بتان پهنه کنیم ازسربت گوی (۱)

ودر اکثر مواضع دیوانش هرجا که از کشمیر نامبرده از لشکر و فتح وستدن وجهانگیری سخن بمیان آورده چنانکه در مدح امیرابواحمد محمد بن محمود غزنوی گوید

باش تا با پدر خویش بکشمیر شوی — لشکر ساخته خویش بکشمیر بری (۲)

ودر ستایش عضد الدوله امیریوسف گوید

او همان است که پیش تو ستد — درهٔ کشمیر از لشکر رای (۳)

---

(۱) دیوان فرخي سیستاني مصحح دبیر سیاقي تهران ص ۳۶۵ (۲) ایضا ص ۳۲۸
(۳) ایضا ص ۳۸۸ -

و نیز در قصیده ای دیگر در مدح همان امیر گوید

آن میرجهان گیر که بالشکر کشمیر　　آن کرد که با کبک کند باز شکاری (۱)

دیگر از شعرای که بعنوان " فتح " از کشمیر یاد کرده اند قاآني است که در قصیده ای در مدح قهرمان میرزا حکمران آذربائیجان گوید

باش تا عزم مملکت گیرش　　فتح کشمیر و تند هار کند (۲)

۲) دیگر موضوعاتیکه شاعران درباره کشمیر گفته اند سرسبزی و شادابي و آباداني وخرمي است چنانکه قاآني در قصیده ای که در وصف شیراز و مدح معتمد الدوله منوچهر خان سروده است گوید

بویژه اکنون کز عدل حکمران جهان　　شدست حیرت کشمیر و غیرت فرخار (۳)

۳) دیگر توصیف کشمیر است بداشتن زیبا رویان پری پیکر و ماهرخان دلبر که بوجوه مختلف بیان شده است

الف) بت کشمیر یا صنم کشمیر (٤) فرخي گوید

تا ز کشمیر صنم خیزد و از تبت مشك　　همچو کز مصر قصب خیزد و از طایف ادیم (۵)

منوچهری راست ـ

بیار ای بت کشمیر شراب کهن پیر　　بده پر و تهي گیر که مان نیك نبرداست (٦)

قطران تبریزی گوید ـ

ای بخوبي بر بتان کابل و کشمیر میر　　ماندم از بس کاوری در وعده ها تاخیر خیر (۷)

امیر معزی گوید ـ

پیام دارم کز روی زرد و ناله زار　　بزر و زیر همي مانم ای بت کشمیر (۸)

---

(۱) ایضاص ۳۹۱ (۲) دیوان قاآني مصحح محمد جعفر محجوب تهران ۱۳۳٦ ص ۱۷۷ (۳) دیوان قاآني ص ۳٦۹ (٤) سابقه بت پرستی کشمیریان و وجود بتخانه های آنديارا نباید از نظر دور داشت (۵) دیوان فرخي ص ۲٤۵ (٦) دیوان منوچهری مصحح دبیر سیاقي تهران ۱۳۲٦ ص ۱۷۵ (۷) تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی مصحح، محمد عباسي تهران ۱۳۳۷ ص ۷۸ (۸) دیوان معزی باهتمام عباس اقبال تهران ۱۳۱۸ ص ۳۳۷

خواجو کرمانی گوید —

دامن خرگه بر افگن ای بت کشمیر ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ سرو قبا پوش و آفتاب جهانگیر (۱)

و مولانا جامی فرماید —

زکشمیری بتان دین بر انداز ‌‌‌‌‌‌‌‌ دلم بتخانه کشمیر گردد

ب) نقش و نگار کشمیری و نسبت نقش و روی مه جبینان و پریچهرگان بکشمیر

امیرالدین اخسیکتی گوید —

راغ از تو پراز متاع خرخیز ‌‌‌‌‌‌‌‌ باغ از تو پراز نگار کشمیر (۲)

قطران تبریزی گوید —

نقش چو رویش نداشتند بکشمیر ‌‌‌‌‌‌‌‌ سرو چو قدش نکاشتند بکشمیر (۳)

و شیخ اجل سعدی فرماید —

آن کیست که میرود به نخچیر ‌‌‌‌‌‌‌‌ پای دل دوستان به زنجیر

همشیره جادوان بابل ‌‌‌‌‌‌‌‌ همشیره گلرخان کشمیر

امیر معزی گوید —

بلند قامت ایشان چو سرو در کشمر ‌‌‌‌‌‌‌‌ بدیع صورت ایشان چو نقش در کشمیر (٤)

قاآنی گوید —

با قامت یاری چو تو گیتی همه کشمر ‌‌‌‌‌‌‌‌ با چهر نگاری چو تو عالم همه کشمیر (۵)

نیز او راست —

عشوه یک کابل سماع و غمزه یک بابل فسون ‌‌‌‌‌‌‌‌ نازیک شیراز شوخی چهره یک کشمیر فن (٦)

ج) جادوی کشمیر — فقط در کلام شیخ عطار مشهور شد که گوید —

نرگس جادوت دل من ربود ‌‌‌‌‌‌‌‌ گفت که این جادوی کشمیر کرد (۷)

---

(۱) دیوان خواجو کرمانی مصحح سهیلی خوانساری تهران ۱۳۳٦ ص ۲٦۸ (۲) دیوان اثیرالدین اخسیکتی مصحح رکن الدین همایونفرخ تهران ۱۳۳۷ ص ۱٦۹ (۳) احوال و اشعار رودکی سعید نفیسی تهران ۱۳۱۰ ج ۲ ص ۶۷۹۱ (٤) دیوان معزی ص ۲۵۸ (۵) دیوان قاآنی ص ۳٤٤ (٦) ایضا ص ۵۸۰ (۷) دیوان عطار مصحح سعید نفیسی تهران ۱۳۱۹ ص ۱۲٦

٤) در کلام بعضي سخنوران کشمیر بعنوان نقطه های بعید بل آخرین حد جغرافیائي یاد شده است چنانکه امیر معزی در مدح سنجر گوید —

وربه کشمیر برد حاجب تو تاختني	اوفتد زلزله در جان امیر کشمیر (۱)

ونیز در قصیده دیگر گوید —

آثار اوست از حد کشمیر تا بروم	اخبار اوست از درچین تا به نیروان (۲)

وخواجو کرماني در مدح خواجه زین الدین علي گوید —

موجب حکم ترا مطاوع ومنقاد	از درکشمیر تا نواحي طمغاج (۳)

وقاآني در مدح محمد شاه غازی گوید —

از سطوت تو ویله به خوارزم وبخارا	از صولت تو مویه به کشمیر ولهاور (٤)

ونیز در قصیده ای در مدح عباس میرزا گوید —

از چار طرف توپ دژ آهنج زخا کش	درچار محل چار که آورده فراهم
یك کوه بخوارزم ودگر کوه بکرمان	یك کوه بکشمیر ودگر کوه به دیلم (۵)

ونظامي گنجوی گوید —

یکي گفتا که در اقصای کشمیر	نباشد از لطافت هیچ تقصیر
مقام خوبرویان آن زمین است	بخوبي رشك فردوس برین است

مناظر طبیعي وتاثیر آنها بر روح وقلب شاعر

کشمیر از لحاظ مناظر طبیعي وزیبا بس غني است (٦) چمن زارها وگلستان های پر گل وریحان ودرختان سر سبز وخرم وجنگلهای انبوه ودرهم وآبشارهای خروشان در هر گوشه وکنار کشمیر بچشم میخورد - این مناظر چه در فصل بهار وتابستان وچه در ایام

---

(۱) دیوان معزی ص ۳۵۲ (۲) ایضا ص ٤۹٦ (۳) دیوان خواجو کرماني ص ۱۸
(٤) دیوان قاآني ص ۲۱۲ (۵) ایضا ص ۵۲۵ (٦) پیر غلام حسن در تاریخ حسن جلد اول اسم وشرح ۲۲ مرغزار — ٦۰ آبشار — ۵۹ چشمه سار وتقریباً ۱۰ دریاچه و ٦۱ باغ میوه وغیره را بالتفصیل بیان نموده است -

پائیز وزمستان تاثیرابدی و فراموش نشدنی بر دل وجان هر بیننده باقي میگذارد. شاعر شهیر شرق علامه اقبال که خود او اصلا از خاك کشمیر است گوید ــ

تنم گلي ز خیابان جنت کشمیر
دل از حریم حجاز ونوازکشمیر است

دیدن مناظر زیبا ومرایای دلکش کشمیر اورا باندیشه ای نیلسونانه میکشاند وشاعر متفکر از دیدار آنها درس توحید میگیرد و آنرا با مشرب عرفاني و ذوق اشراقي خود مي آمیزد و میگوید ــ

کوه ودریا وغروب آفتاب
من خدارا دیدم آنجا بي حجاب

ودیگران را نیز بدیدار آن جلوه گاه دعوت مي نماید ــ

رخت به کاشمرگشاکوه وتل ودمن نگر
سبزه جهان جهان ببین لاله چمن چمن نگر

باد بهارموج موج مرغ بهار فوج فوج
صلصل وسار زوج زوج برسرنارون نگر

تانه فتد به زینتش چشم سپهرننه باز
بسته بچهره ی زمین برقع نسترن نگر

لاله زخاك بردمید موج به آب جوتپید
خاك شررشرر ببین آب شکن شکن نگر

دخترکي برهمني لاله رخي سمن بری
چشم بروی اوگشا باز بخویشتن نگر

وهمچنین فیضي فیاضي چون چشمش به این وادی دلکش افتاد یکباره گفت ــ

بحیرتم که چه آثار قدرت ازلي است
بهرنظاره بتازد نظر به صنع قدیر

ویکي از معروفترین قصایدی که تاکنون بفارسي درتعریف این وادی بهشت آئین نوشته شده همان قصیده عرفي ملك الشعرای دربار اکبرشاه باشد که مطلع آن اینست ــ

هرسوخته جاني که به کشمیر در آید
گر مرغ کباب است که با بال وپرآید

ودر آن میگوید ــ

بنگر که زفیضش چه شود گو هر یکتا
جائیکه خزف گر رود آنجا گهر آید

این سبزه واین چشمه واین لاله واین گل
آن شرح ندارد که بگفتار در آید

سری نگر شهرمرکزی کشمیر درمیان دو کوه بلند واقع است وباغ وبستان زیبا درآنجا فراوان است. در وسط شهر دریاچه ای زیبا درجریان است که آب صاف و شفافش رشك کوثر است آن را دل (بفتح دال) نامند وبحقیقت رباینده دل وجان بینندگان است و فریبنده

انس وجان - چون بر فراز کوه شانکر آچاریا (تخت سلیمان) در آن منظره بنگرند زیبائیش درچندان گردد و حسنش فراوان چه بگفته شاعر ـــ

نهي چون پای بر تخت سلیمان　　شود کشمیر و دشت او نمایان

عکس کوههای رفیع که ابرهای سفید بر پیشاني آنها بوسه میزنند در آب ساکت وشفاف این دریاچه بطور کامل نمایان است - درختان چنار و بید لرزان و سروهای بلند وخانه های چوبین و گلین ییلاقي ومیدانهای وسیع وقله های پربرف منظره ای را جلوی چشم هر بیننده مجسم میسازد که همانند آن در کمترجای دنیا دیده میشود - دریاچه دل تقریباً هشت کیلومتر عرض دارد و درطول مسیر آن چشمه سارهای متعددی بدان میپوندد و منظره زیبائي را بوجود میآورد - زمین هائیکه در طول این دریاچه قرار دارد بوسیله این چشمه سارها به جزیره ای کوچك و سرسبز تقسیم شده که پراز گل وریحان و سنبل وضیمران است - ظفرخان احسن یکي از استانداران کشمیر عهد شاهجهان در وصف این دریاچه چنین گوید ـــ

زسیر دَل دِل وجان تازه گردد　　به ساغر عهد وپیمان تازه گردد

گلستان زیر آبش بي شمار است　　مگر آبش نقاب نو بهار است

زگلها روی دَل رشك جنان شد　　به شوقش مرغ آبي میتوان شد

ودر جای دیگر مي گوید ـــ

به دور دَل گلستان بي شمار است　　که هریك آبروی صد بهار است

ابوالفضل برادر فیضي ملك الشعراء دربار اکبر امپراطور گورکاني هند کشمیر را گلستان همیشه بهار و کوهها را دیوارهای بلند وآسمان را گنبد نیلي روی سقف این گلستان نام داده وعقیده دارد که این سرزمین همان طوری که برای اشخاص خوشگذران محل آسایش وتفریح وخوشگذراني است برای افراد تارك الدنیا وخدا پرست نیز جای خوب برای عبادت و ریاضتهای مذهبي میباشد وحقیقت هم چنین است -

هرکس بدین وادی سرسبز وخرم قدم نهاده از هرطبقه وگروهي بوده است عارف یا عامي ـ سلطان یا فقیر صوفي یا فقیه ـ شاعر یا فیلسوف ـ بیگانه یا آشنا و...... همه در توصیف و تعریف آن یکدل ویکزبانند - شیخ شهاب الدین سندی درباره این وادی چنین گوید ـــ

کان الکشمیر لسکانها جنت عدن هي للمرمنین
قدکتب الله علي بابها من دخله کان من الآمنین (۱)

سلطان زین العابدین از حکمرانان کشمیر (۸۲۳ ـ ۸۷٤ هجری) که بسبب دادگستری ورعایت حال مستمندان وعلاقه به عمارت وعمران نام وی همواره در تاریخ کشمیر درخشندگي خاص خواهد داشت درباره این قلمرو بهشت آئین خود چنین گوید (۲)

هزاران نازای کشمیر بر باغ جنان داری که در فصل خزان هم خوش بهار زعفران داری
هزاران گل بود فصل خزان درباغ کشمیرم چه مینازی توای کابل همین یك ارغوان داری

وبطوری که قبلا گفته شد امپراطوران مغول هند باین سرزمین علاقه خاصي داشتند ودر زیبائي وزینت آن مساعي زیادی بخرج دادند. این سرزمین درسال ۹۹٤ هجری درزمان اکبرشاه از دست شاهان چك کشمیر به اختیار مغولها درآمد واین پادشاه ذوالقدر آنرا باسم باغ خاص یاد میکرد. جهانگیر پسر اکبرشاه که نسبت به سایر پادشاهان آن خانواده خیلي بیشتر بکشمیر علاقه داشت میخواست همیشه درکشمیر بماند وآن را ازسایر قسمتهای قلمرو وسیع خود بیشتر دوست داشت وحتي بقول طغرای مشهدی شاعردربار ــ

از شاه جهانگیر دم نزع جو جستند باخواهش دل گفت که کشمیر ودگرهیچ

وسیاح معروف فرانسوی فرانسیس برنیر که در سال ۱۶۵۹ میلادی ازهند دیدن کرد در سیاحتنامهٔ خود قول طغرای مشهدی راتصدیق میکند ومي نویسد مغولها کشمیررا بهشت روی زمین می پندارند وجهانگیر میگفت که وی حاضراست محض خاطرحفظ ونگهداشت کشمیر ازسایر قسمتهای امپراطوری وسیع خود دست بردارد. پسرش شاهجهان که دوران حکومت وی ازلحاظ امن وثبات وکارهای آباداني وعمراني وساختمانهای تاریخي عهد زرین تاریخ دوره متوسط هند بشمار میرود ونخودش علاقه مفرطي به هنر و هنرمندان داشت احساسات خود را درباره کشمیر بدین گونه اظهار نموده است ــ

خورد آدم گندم ازجنت کشیدندش برون منکه خوردم آش جو یارب به کشمیرم رسان

---

(۱) تاریخ حسن جلد اول ص ٦۱ وواقعات کشمیر تالیف خواجه محمد اعظم دیده مری اسم شیخ را شیخ الشیوخ شهاب الحق والدین السهروردی قدس سره نوشته است. (۲) تاریخ حسن جلد اول ص ٦۱۲

ظفرخان احسن یکي از معروفترین حکمرانان کشمیر عهد شاهجهان و ممدوح صائب که خود نیز شعر میسرود در وصف کشمیر چنین گوید ــ

کشمیر مگر رشك پری خانهٔ چین است القصه بهشتي است که برروی زمین است

شعرای دربار پادشاهان گورکاني همیشه چشم براه بودند تا بتوانند در موکب شاهانه بمسافرت و سیاحت کشمیر بپردازند و از منظر زیبای آن سرزمین الهام بخش روح خلاق سخن آفرین خود را تازگي و طراوتي بخشند ـ این مسافرتهای شاهانه با تشریفات خاصي همراه بود و موقعیکه موکب امپراطوری راههای پرخطر را پشت سرگذاشته به کشمیر مي رسید شعرای دربار تشریف فرمائي بادشاه را با سرودن قصاید مدحیه خوش آمد مي گفتند و در عوض آن صلات گرانبها اخذ مي نمودند که اینجا مجال ذکر و شرح این مقال میسر نیست ـ همچنین خود پادشاهان مغول چون از کارهای مملکتي وجنگهای خونیني خسته میشدند برای تجدید قوا و استراحت آهنگ کشمیر میکردند و در هوای فرحتزای این خطه جنت نظیر خستگي جسم و جان را برطرف میساختند ـ شعرای دربار و شعرای دیگر قصاید غرائي در وصف کشمیر سروده اند که از همه معروفتر قصیده عرفي شیرازی است بدین مطلع

هر سوخته جاني که بکشمیر در آید گر مرغ کباب است که با بال وپر آید

حاجي محمد جان قدسي شاعر دربار شاهجهان که آخرین سالهای زندگي خود را در کشمیر گذراند و در سال ۱۰۵۶ هجری فوت کرد و در سری نگر مدفون گردیده است مناظر طبیعي آنرا میستاید و مثنویها در توصیف باغها و چشمه سارها سروده است گوید:

خوشا کشمیر وخاك پاك کشمیر که سر برزد صفا از خاك کشمیر
چه کشمیر آبروی هفت کشور نگاه از دیدن آن تازه و تر
چه کشمیر آب ورنگ باغ وبستان اسیر هر نهالش صد گلستان
خوشا ملکي که از فیض هوایش بود گلدسته جاروب سرایش
خزان را در گلستانش چکار است که صید هر نهالش صد بهار است
بخوبي آنچنان کشمیر طاقست که معشوق خراسان و عراقست
خروشان زنده رود از آرزویش عرق ریزان عراق از جستجویش
نباشد شرم بطحا گر عنان گیر حجاز آید بطوف کوی کشمیر

در این گلشن زجوش خندهٔ گل نمي آید بگوش آواز بلبل
جوانانش چومي روشن ضمیران چو نرگس از قدح پرچشم پیران
شده دست چنار از فیض باران چودست اهل همت گوهرافشان

ودر وصف باغ موسوم به فرح بخش که وسیله جهانگیر شاه در سال ۱۰۲۹ هجری طرح گردید نیز مثنوی سروده است ومي گوید ــ

چودر خلد آنچه بایستي ندیدند از آن باغ فرح بخش آفریدند
ارم در پشت دیوارش نشسته خجل چون عندلیب پر شکسته
ندیده درجهان کس اینچنین جای فرح بخش و فرحناك وفرح زای

وهمچنین درباره چشمهٔ آصف آباد که بدست شاهجهان طرح ریزی شده مي نویسد ــ

همین آب است آب زندگاني برو از خضر بشنو گر نداني
زمشرق تا به مغرب گر شتابي چنین سرچشمهٔ دیگر نیابي
زشوقش چشمه سار کوه الوند رساند اشك حسرت تا دماوند

وابوطالب کلیم ملك الشعرای شاهجهان (متوفي ۱۰۶۱ هجری) چون بکشمیر میآمد تمام رنج والمهای زندگي وخستگي های روحي وفکری رازیاد میبرد . وی این موضوع را در اشعار خود بدین طرز بیان میدارد ــ

چرا آشفتهٔ ای چرخ دلگیر تماشا کن که کشمیر است وکشمیر
پراز گل دشت وکوه وراغ بیني هزاران باغ را یك باغ بیني

و نصیحي کشمیری خاك پاك وطن خود را با بهشت آسماني مي سنجد ومیگوید ــ

نسبت کشمیررا با روضه رضوان چکار این بود باغ سلیمان آن بود باغ جنان

وبدون تردید کشمیر با میدانهای وسیع وسرسبز وشاداب وحصار بیضوی شکل کوههای پربرف دست نخورده منطقه ایست که خاك آن حاصل خیز هوای آن فرحت بخش کوهها مجلل رود خانه ها پرآب دریاچه ها زیبا گل هاخوشبو ودلربا ، میوه ها شیرین وگوارا د مرغانش خوش نوا میباشند ولذا با داشتن این همه صفات این خطه روی زمین را میتوان بهشت ارضي نامید .

خلاصه اینکه طبیعت درکشمیر برای اشخاص از هرنوع سلیقه وذوق موادی فراهم

کرده که آنان میتوانند طبق میل وسلیقه خود از آن استفاده ببرند - برای یکنفرگیاه شناس انواع گیاه ونباتات وجهت متخصص حیوان شناسي طیور وجانورهای مختلف برای مطالعه موجوداست - همچنین این اقلیم ومناطق همجوارآن باداشتن لهجه های مختلف زمینه خوب برای تحقیقات در زبان شناسي تهیه مي کنند - آنانیکه با علم زمین شناسي سروکار دارند میتوانند مواد خوب از سنگهای مختلف برای آزمایش خود بدست آورند - باستان شناسان بادیدن آثار قدیمي میتوانند به چگونگي توسعه فن معماری و در عین حال از اختلاط فرهنگهای گوناگون طي ادوار مختلف این ناحیه پي ببرند - برای دانشمندان ومحققین علمي وادبي زمینه وسیعي برای انجام تحقیقات در سیستم های مختلف فلسفه و ادیان هند وکه مخصوص کشمیر وکشمیریان میباشد وپیوند وبستگي آن با عرفان و تصوف اسلامي وهمچنین تحقیق در تاریخ وفرهنگ وشعروادب وسنن ورسوم اجتماعي مردم آن سرزمین موجوداست - علاوه براین قله های بلند وسر بفلك کشیده که هنوز پای آدمیزاد بدانجا نرسیده است برای ورزشکاران کوه نورد بس مناسب است -

واز این همه مهمتر آنکه گلهای رنگارنگ وباغهای خوش آب وهوا وآبشارهای خروشان ودریاچه های ساکت وکشتزارهای زعفران این وادی باهم جمع شده منظره زیبای رابوجود میآورند که الهام بخش روح لطیف وفکر بلند پرواز یك شاعرحساس و طبیعت دوست بوده ونیز ملهم تفکر و اندیشه یك فیلسوف است که همیشه در جستجوی حقیقت وکنه آفرینش عالم واشیاء میباشد - شاعرما ملامحمد طاهرغني از همین خطه بهشت آئین برخاست واو درین باغ وبستان طبیعت ومهد علم وحکمت وتصوف وعرفان تربیت یافته روح وفکرش از صفا وبلندی این وادی الهام گرفت ودر آوان جوانیش کوس شاعری را بصدا در آورده جاه ومنزلتي بس رفیع در سلك معاصران خود بدست آورد -

---

فصل دوم

مختصری درباره رواج زبـــان فارسي درکشمـــیر

برای بررسي موضوع ترویج زبان فارسي در این قسمت از شبه قاره هند باید واقعات وحوادثیکه در قرن چهاردهم میلادی وحتي قبل از آن درکشمیراتفاق افتاد از نظر بگذرانیم. نخست متذکرمیگردیم که روابط فرهنگي بین کشمیر و سرزمینهای اسلامي از قدیم الایام مشاهده میشود چنانکه نگاهي به کاشي های معبد هارون نزدیك شهر سرینگرو همچنین ملاحظه مجسمه های قدیم کشمیر روشن میسازد که بناها ومجسمه های قدیم کشمیر وایران تاچه اندازه باهم شبیه اند. علاوه براین استعمال اصطلاحات قدیم اداری فارسي درکشمیر مثل دبیر (بصورت دویر) وگنج آور نیز نشان دهنده نفوذ فرهنگي اسلامي درکشمیرمي باشد. (۱) ولي نباید فراموش کرد که تا آغاز قرن چهاردهم میلادی کشمیر بیش از همه تحت نفوذ فرهنگي ومذهبي حتي سیاسي هندوستان قرار داشت و فقط در قرن ۱٤ میلادی بود که حکومت اسلامي درکشمیر استقرار یافت ولي باوجود این کشمیر نتوانست از نفوذ عمیق فرهنگي و معنوی قدیمي وباستاني هند یکسر جدا شود و آثار عمیق آن هنوز هم بهمان شدت باقي است. آخرین بادشاه مقتدر هندو در کشمیر پیش از آغاز حکومت اسلامي سانگاراما (SANGARAMA) (۱۰۰۳-۱۰۲۸ میلادی) بود. بعد از او کشمیر دوره طویل انحطاط و سقوط سیاسي را پیمود. در این مدت حکمرانان خودخواه بجای اینکه به رتق وفتق امور دولت بپردازند وگره کار مشکلات مردم بگشایند بعیش وعشرت وخوشگذراني روزگار مي گذراندند. وضع اقتصادی ومالي وخیم شده بود. برهمنان، طبقه روحانیون هندو، قدرت کافي بدست آوردند و برای استحکام موقعیت و ادامه قدرت خود برمردم اصول اساسي مذهب را در پس

---

(۱) Kashmir Under the Sultans, Mohibbol.Hasan, Calcutta 1959 p 253

پرده در آورده خرافات و موهومات را رواج دادند و در نتیجه موجبات تباهي حيات مذهبي مردم فراهم گرديد - اين وضع نابسامان سياسي واقتصادی ومذهبي تا آغاز قرن چهاردهم ميلادی ادامه داشت - در اين زمان بود که تماس کشمير باکشورهای ديگر اسلامي و اشاعه دين مبين اسلام درکشمير بپايهٔ اساسي گذارده شد - در اينمورد بايد متذکر گرديد که تماس کشمير با مسلمانان خيلي قبل ازاين شروع شده بود - تازيان در قرن هشتم ميلادی چندين بار برای بدست آوردن آن سرزمين هجوم آوردند (۱) و تاحدی موفق شدند ولي نتواستند حکومتي درآنجا مستقرسازند - همچنين تماس ترکها باکشمير نيز بعنوان مهاجم در آغاز قرن يازدهم ميلادی شروع شد - محمود غزنوی در سال ۱۰۰۲ ميلادی جيپال حکمران لاهور را شکست داد وآن مرد غيرتمند باحميت تاب اين ننگ نياورده خودرا به آتش افگند و سوخت - سپس پسر وجانشين او که آنند پال نام داشت در سال ۱۰۰۹ ميلادی در حمله ديگر محمود شکست خورد و پسرش تری لوچن پال دست استعداد بسوی سانگارا ما حکمران کشمير دراز کرد و بپا يمردی او برای مقابله با محمود غزنوی بميدان جنگ روی آورد ولي لشکر محمود در سال ۱۰۱٤ ميلادی سپاه متحدين را از پای در آورد و در صدد انتقامجوئي از معاونين تری لوچن پال برآمد وبرای برآوردن اين منظور افواج خودرا بسوی کشمير هدايت کرد وتاحدی پيشرفت نمود ولي بامقاومت سخت کشميريان روبروگرديد - باوجود اينکه محمود قلعه لوهارکوت را برای مدت يکماه در محاصره داشت ولي بعلت آغاز برف وبارندگي وانقطاع خطوط مراسلات وفقدان وسايل حمل ونقل مجبور به ترک محاصره گرديد ودرموقع مراجعت دچار قهر طبيعت شده بسياری از سربازان ومهمات جنگي را از دست داد - خود محمود بعداززحمات بسيار توانست جان سالم ازاين معرکه مرگبار بدر ببرد (۲) ولي آتش انتقام محمود نه تنها فرونه نشست بلکه تيزترشد وبار ديگر در سال ۱۰۲۱ ميلادی تجهيزات بيشتری برای حملهٔ کشمير بسوی هند رهسپارگرديد - اين بار نيز محمود همان راه سابق

---

(۱) ايضا صفحه ۲۷ و ۲۸

(۲) THE LIFE & TIMES OF SULTAN MAHMOOD OF GHAZNA; M. NAZIM, CAMBRIDGE, 1931, pp 104-105 also KASHMIR UNDER THE SULTANS pp 27-28.

را در پیش گرفت وچون مردم کشمیر در همان محل سابق یعني قلعه لرهارکوت مقاومت نموده راه پیشرفت را بر روی محمود بستند او بمحاصره پرداخت ولي بعد از یکماه زمستان سر رسید و محمود دچار همان وضع قبلي گردیده ناچار دست از محاصره برداشت ودیگر در صدد انتقامجوئي از حکمران کشمیر و حمله بآن سرزمین برنیامد (۱) بعدازاین مهاجمینیکه ازراه خاك افغانستان به هند هجوم میاورند هیچوقت متوجه کشمیر نشده همواره در صدد و فکر استحکام و توسعه قلمرو خود در داخل هند بودند وحتي چون در قرن سیزدهم میلادی موفق به تسخیر

---

(۱) ــ ولي تاریخ حسن در اینمورد اختلاف دارد ومي نویسد ــ " ..... وسلطان بعد فتح قلعه نندونه به تعاقب تره لوچن پال سمت کشمیر رایت اجلال افراشت وتره لوچن پال از تعاقب سلطان خبریافته بجانب کشتوار وجمون مفرور گشت و سلطان با جیش و جنود فراوان داخل کشمیر شد- ملا احمد نگارد که سنگرام راج تاب تقابل درخود ندیده با تحایف و نفایس بسیار خود را بملازمت رسانید. سلطان فرمود چرا خود را زبون کردی راجه در جواب گفت که اهل اکرام خدمت و تواضع مهمان موجب افتخار و ترقي اعتبار خود پندارند. سلطان محمود از حسن تقریراو محظوظ شده بخلاع فاخره سرفراز نمود و خراج شاهي مقرر کرده حکومت کشمیر بوی ارزاني داشت وسلطان مدت سي ویك روز در سیروسیاحت این دیار بسر برده تمامي اسباب زر و طلا که در بتخانه های بیجباره (درتقریبا ۵۰ کیلومتری جنوب شهرسرینگر) وپرسپور وغیره موجود بود ضبط نمود و جمعي کثیر به اسلام آورده در بتخانه کوه سلیمان (کوهي که در پای آن شهر سرینگر واقع است) بوقت پیشین داخل شد و موذن سر دروازه اذان گفت. - سلطان درمیان بتخانه نماز پیشین اداکرد..... ودر سنه ٤٠٩ هجری سلطان ...... برای سیرو سرور و تفرج خاطر بجانب کشمیر نهضت ساخت. سنگرام راج تحف و هدایای لایق ونذرانه معمولي بخدمت گذرانیده مرهون الطاف واعطاف جهانباني گردید." تاریخ حسن جلد دوم ص ١١٤ - ١١٥ ولي قول ملا احمد را هیچکدام از مورخین تائید نمیکنند و بطوری که ابوالحسن علي فرخي (متوفي ٤٢٩ هجری) شاعر دربار محمود که در معرکه های قنوج وسومنات بالشکر محمود همعنان بوده در ابیات زیر شرح میدهد محمود وهمراهیان

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

تمام قسمتهای شمالي هند شدند باز هم بفکر گشایش این سرزمین کوهستاني که راه های پرخطر و صعب العبور دارد برنیامدند و بجای کشمیر بفکر فتح و تسخیر قسمتهای جنوبي هند که راه های آن بمراتب از راه کشمیر آسان تر بوده برآمدند - چون در قرن ١٤ میلادی حکومت کشمیر بدست سلمانان افتاد این واقعه مهم هیچ علت و عنصر خارجي در برنداشت بلکه نتیجه اوضاع داخلي بود که در آنزمان در کشمیر بوجود آمد -

وضع داخلي کشمیر از ابتدای قرن یازدهم میلادی رو بوخامت گذارده بود و این وضع همچنین تا آغاز قرن چهاردهم میلادی ادامه داشت - پادشاهانیکه در مدت این سه قرن بر تخت فرمانروائي کشمیر نشستند باستثنای بعضي اشخاص جبان غیر مقتدر و نالایق بودند - آنها زندگي خود را بعیش و عشرت میگذراندند و با باده و ساده بسر میبردند و بلهو و لعب مشغول بودند - دوستان و وزیران و مشاوران آنان افرادی خودخواه و بي استعداد بودند که منظوری جز جمع کردن مال و چپاول خواسته مردمان نداشتند - در این زمان مردم کشمیر زیر بار مالیاتهای گزاف که بوسیلۀ عمال فاسد حکمرانان با اجبار و ظلم و تعدی جمع میشد خورد شدند - آبرو و زندگي هیچکس تامین نبود - امرای دربار همیشه در فکر ایجاد دسیسه و طرح نقشه های توطۀ بوده بر علیه راجگان مي شوریدند و جنگ و خونریزی یك صحنۀ عادی روزانه شده بود - در نتیجۀ این همه ناامني و اغتشاش زندگي مردم را کدر شد - کشاورزی و تجارت از

(از حاشیه صفحه قبل)

وی همیشه آرزوی فتح و تسخیر کشمیر را در دل خود مي پرورانیدند چنانکه فرخی در قصیده ایکه در تحریص بحرکت هند و تسخیر کشمیر گوید -

ما را ره کشمیر همي آرزو آید — ماز آرزوی خویش نتابیم بیکموی
گاه هست که یکباره بکشمیر خرامیم — از دست بتان پهنه کنیم از سر بت گوی
شاهیست بکشمیر اگر ایزد خواهد — امسال نیارامم تاکین نکشم زوی

(دیوان حکیم فرخي سیستاني بکوشش محمد دبیر سیاقي چاپ تهران سال ١٣٣٥ ص ٣٦٥)

وجای دیگر خطاب به امیر محمد پسر سلطان محمود و برادر دو قلوی امیر مسعود چنین گوید -

ماش تا با پدر خویش بکشمیر شوی — لشکر ساختۀ خویش بکشمیر بری (ص ٣٧٨ همان دیوان)

بین رفت واز مذهب واخلاق خبری نبود - نتایج این بي سروساماني و شکست ارزشهای دیني ومعنوی وفقدان حکومت نیرومند بشکل حمله های مغول ظاهرگردید که در نیمه دوم قرن سیزدهم میلادی آغاز شده بود - مهمتر وخوفناک ترین حمله هجوم زولچواست که در بهار سال ۷۲۴ هجری (۱۳۲۰ میلادی) در زمان حکمراني راجه سهدیو (۱۲۹۲ــ ۱۳۲۰ میلادی) صورت گرفت - سهدیو از کاخ سلطنتي فرار کرده درکشتوار پناه برد-سربازان زولچو(۱) به کشتار مرد وزن وآتش زدن خان ومان وغارت اموال مردم پرداختند - در مدت هشت ماه که مهاجمین سرزمین کشمیررا زیر پای استوران خود لکدمال میکردند مردم خانه ومسکن خودرا ترک کرده به غارها وکوه ها پناه بردند - چون زولچوازکشمیر خارج

---

(۱) حسن اورا بنام ذوالقدرخان یاد میکند ومي نویسد ــ " ذوالقدرخان از نبایر هولاکوخان بن چنگیزخان بود - مردم کشمیراورا زولچو میگویند ــ" (تاریخ حسن جلد دوم ص ۱۶۲) دکتر تیکو در رساله خود بنام " شعرای فارسي زبان کشمیر" اورا " فرمانده ارتش والي کابل" نوشته است - ابوالفضل درآئین اکبری ونظام الدین در طبقات اکبری وفرشته در تاریخ فرشته زولچورا فرمانده لشکرحکمران قندهارنوشته اند ولي محب الحسن درکتاب KASHMIR UNDER THE SULTANS ص ۳۳ و۳۴ این ادعا را با دلایلي رد کرده میگوید ــ" اینکه گفته میشود زولچواز قندهارآمده صحیح نیست - زولچودر حقیقت منگول بود واصلش ازترکستان است که در آن ایام تحت فرمانروائي جانشینان چغتائي پسر چنگیزخان بود و اردوی وی مشتمل بود بر سربازان ترک ومغول - راجع به دین او میتوان گفت که او مسلمان نبود زیرا تا آنزمان عده کمي از سرداران چغتائي بدین اسلام گرویده بودند و بیشترآنها هنوز بر عقاید دیرینه واجدادی خود پابرجا بودند -" درباره اسم این مهاجم محب الحسن درحاشیه ٤ ص ٤٤ مینویسد " وقایع نویسان فارسي اورا زولچو خوانند - جونا راج (مورخ دربار سلطان زین العابدین) اورا باسم زلچا یا زلاچا خوانده ودرنسخه دیگر راجا ولي (اسم تاریخي که جونا راج بزبان سانسکریت نوشته است) اسمش دولوچ نوشته وبنارایین کول (مصنف تاریخ کشمیر) واعظم (مصنف واقعات کشمیر) اورا اسم اسلامي داده ذوالقدرخان خوانند ــ"

گردید رنچن یا رنچنا پسر حکمران لداخ که قبل از حمله زولچو وارد کشمیر شده بود از اوضاع مضمحل و پریشان استفاده کرده عنان حکومت را بدست آورد - وی فرمانده قوای سهدیو را که رام چندر نام داشت کشته پسر و خانواده اش را اسیر خود ساخت . و بعنوان حکمران در اواخر سال ۷۲۵ هجری (۱۳۲۰ میلادی) بر تخت سلطنت کشمیر جلوس کرد - (۱) رنچنا طبعاً مردی کنجکاو بود و بعد از اینکه امور حکومت راکمي سرو صورت داد بفکر امور مذهبي و اخلاقي برآمد - وی که ابتدا پیرو مذهب بودائي بود اکنون حکومت سرزمیني را بدست آورده بود که اکثریت نزدیک به اتفاق مردم آن دارای عقاید هندوئي بودند - ولي این دو مذهب که در آن وجود خرافات وموهومات شکل حقیقي این مذاهب باستاني را مسخ کرده بود و طبقه روحانیون آنان بجای اشاعه دین واخلاق به کسب زروزور بیشتر توجه داشتند نتوانست توجه رنچنا را

---

(۱) - اسم کامل او " لهاچن رگیال بورین چن " بود - پدرش " لهاچن توس گروپ " حکمران لداخ در نبردی با افواج بلتستان شکست خورد و کشته شد - رنچنا برای انتقام خون پدر خود عده ای از افسران بلتستاني را کشته فرار نمود واز گردنه زوجي لا عبور کرده بکشمیر پناهنده شد - وی با اجازه رامچندر فرمانده سهدیو در قریه گگن گیر اقامت گزید و هنگامیکه زلچو بکشمیر حمله برد او با رامچندر همکاری کرد و در ایجاد امن وآرامش قلعه ایکه رامچندر درآن پناه برده کوششها نمود ولي بعداز برگشتن زولچو مانند بعضي افراد دیگر متنفذ برای بدست آوردن حکومت کشمیر تلاشها کرد ولي میدانست که وجود رامچندر مانعي در راه او است لذا در صدد از بین بردن او برآمد و بالاخره توطئه ای را بر علیه او چیده اورا غافلگیر کرد و بر قلعه تسلط یافت رامچندر در جنگ کشته شد و پسر و افراد خانواده اش دستگیر شدند - بعد از مدتي رنچنا باکوتاراني دختر رامچندر ازدواج کرده برادرش راون چندر را بمقام فرماندهي کل افواج خود برگزید و طوری با او و افراد خانواده اش خوش رفتاری کرد که آنها کینه برانداختن وقتل رامچندر را از دل زدوده بحمایت و وفاداری او پرداختند - رنچنا از سال ۷۲۵ - ۷۲۸ هجری (۱۳۲۰ - ۱۳۲۳ میلادی) حکومت کرد ودر سال ۷۲۶ هجری مشرف باسلام گردید - " طلوع آفتاب دین محمدی " تاریخ اسلام آوردن اوست (تاریخ حسن جلد ۲ ص ۱۶۲) سپس زنش کوتاراني وراون چندر نیز مشرف باسلام شدند - در مورد چگونگي قبول اسلام رنچنا اختلاف هست - عقیده بعضي برآنست که او برهمنان

(بقیه حاشیه درصفحه بعد)

بخود جلب کند. در این زمان سید شرف الدین معروف به بلبل شاه (۱) بمسافرت و سیاحت کشمیر آمده بود و چون رنچنا با او ملاقات و بتعالیم عالیه دین اسلام آشنا گردید بدست آنمرد مقدس مشرف باسلام شد و صدرالدین نام یافت واو اولین حکمران مسلمان کشمیر بود. سپس زن و برادر زنش راون چند وعدهٔ از اعیان و امرای دولت نیز به آیین اسلام گردن

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

را بحضور طلبیده از آنان تقاضا نمود تا ویرا به طبقه خود بپذیرند ولي این تقاضا مورد قبول برهمنان واقع نگردید. گروهي عقیده دارند که او بعلت خرافات و موهوماتیکه در دین هندو و بودائي نمایان گشته بود تصمیم گرفت بدین اسلام در آید. (مقاله آقای دکتر تیکو بعنوان تصوف در کشمیر مجله)

The Muslim World, HartfordSeminary Foundation,

Vol LIII,No 3, July 1963, p 226.

در مورد طرز قبول اسلام رنچنا نیز حکایتها گفته شده است. تاریخ حسن چنین مینگارد — "وقتیکه برسر جهانباني استقلال یافت وبکثرت اختلاف مذاهب وملل مذهب اصلي را خلل دیده خواست که در ملك ماتحت خود یك ملت مروج سازد چونکه دخول مذهب شیوا متعذر بود ودر مذاهب دیگر مترد د ماند پس بادل سنجید که فرداکسیکه اول صبح مي بینم بمذهب او گرایم. بامداداں جناب سید شرف الدین ملقب به بلبل شاه ر۲ دید که برساحل آنروی رودخانه بهت (جهلم کنوني) نماز میخواند و نماز ونیاز او پسندیده با اهل وعیال خود بمذهب او گروید و طوق اسلام بگردن انداخته خود را به ملك صدر الدین ملقب ساخت" (تاریخ حسن جلد ۲ ص ۱۶۶) ملك صدر الدین در نتیجهٔ توطئه ایکه بدست یکي از امراء سابق او چیده شد مضروب گردیده بعد از مدتي در سال ۷۲۸ هجری جان بجان آفرین سپرد.

(۱) شخصیت این مرد بزرگ که موجب ترویج اسلام در کشمیر گردید لایق این است که بالاختصار برای آشنائي با او در اینجا سخني گفته آید. خواجه محمد اعظم دیده مری در باره این درویش خدا شناس مینویسد — "اسم مبارك آنجناب قدوة الواصلین امام العارفین مرو ج

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

نهادند و بدون تردید بمقتضای الناس علی دین ملوکهم مردم نیز به پیروی بزرگان خود گروه گروه بسعادت اسلام رسیدند که بعضی مورخین عده آنان را به ده هزار رسانیده اند (۱) . ملک صدرالدین برای اشاعه دین اسلام تسهیلاتی فراهم آورد و مسجد و خانقاهی برای تدریس و تعلیم اصول اسلام بنا کرد و چنانکه میبینیم اولین قدم در راه اسلام در کشمیر بدون هیچگونه خونریزی و جبر گذارده شد و سپس در نتیجهٔ ورود سادات و درویشان دیگر پیشرفت نمود

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

الاسلام کاسر الاصنام حق آگاه موید الدین حضرت بابا بلبل شاه قدس الله سره الاقدس که بامر مرشد بزرگوار خود بروایت متواتره مشهور به طی مکان از وطن برآمده همان وقت در همانجا حاضر شد و در بعضی کتب دیده شد که بامر مرشد بجهت اشاعت اسلام پیش ازاین ایام در زمان سهدیو بکشمیر انتظار این امر خطیر داشتند . بهر تقدیر در تعیین مرشد آنجناب اختلاف هست . اکثری از ارباب تواریخ آنجناب را منسوب به حضرت شیخ الشیوخ شهاب الحق والملت والدین شاه نعمت الله ولی که از منسوبان و مخصوصان حضرت شیخ الشیوخ است مینویسند اما احقرالامم محمد اعظم راقم این حرف میگوید که واقعه حضرت شیخ الشیوخ در سال ۶۳۲ هجری متفق علیه است وظهور بابا بلبل شاه در سال ۷۲۵ در کشمیر اتفاق افتاده بود یکصد و سه سال درمیان فاصله است . براین تقدیر بر توسل ایشان بلا واسطه به آنجناب بظاهر بعید مینماید والعلم عندالله تعالی "

دکتر صوفی در کشمیر مینویسد _ " عقیده برآنست که رنچنا در آغاز قرن ۱۴ میلادی بدست سید بلال (معروف به بلبل) بدین اسلام مشرف گردید .

آنکه در راه الهی روشن از بدر و هلال بلبل باغ ولایت شاهباز لا مثال
شد بکشمیر اول از دستش درخت دین نهال شیخ و مرشد عارف حق حضرت بابا بلال

(اسرار الابرار بابا داود مشکواتی)

گویند که بلال شاه یا بلبل شاه نخست در زمان راجه سهدیو بکشمیر مسافرت نمود . برخی اسم این سید را عبدالرحمن و بعضی دیگر سید شرف الدین و گروهی شرف الدین سید عبدالرحمن

(بقیه حاشیه در صفحه قبل)

در اینجا باید یك نکته مهمی را بخاطر داشته باشیم وآن اینست که آغاز اسلام و بدنبال آن روابط فرهنگي بین کشمیر و سرزمینهای ایران وافغانستان و تماسهای ادبي ودیني وسیاسي بین این سرزمین ها کاملا مستقیم وبلا واسطه بوده ونه ازراه هندوستان که در آنزمان تحت تسلط سلاطین تغلقیه بوده است - بااستقرار حکومت اسلامي درکشمیر روابطیکه بین این سرزمین و مراکز فرهنگي اسلامي از دیر باز برقرار بود برپایه اساسي گذارده شد. اینجا که ذکری از مراکز فرهنگي اسلامي بمیان آمده بایستي گفته شود که منظور فقط حدود وثغور جغرافیائي نیست بلکه تمام مراکز فرهنگي است که در سراسر آسیای میانه وحتي در شمال هند وآسیای صغیرنیز پراگنده بود- موضوع استحکام روابط بین کشمیر بعد از اسلام وکشورهای اسلامي دارای علل مختلف ومتعدد میباشد - نخست اینکه پیشرفت و توسعه دین مبین اسلام در کشمیر بافعالیتهای مبلغین و درویشان و عرفای اسلام مانند حضرت بلبل شاه و سپس سید علی همداني (۱)

(بقیه حاشیه ازصفحه قبل)

ترکستاني گویند ولي این امر مسلم است که وی ازطایفه سادات موسوی ترکستان بوده وبسیار سیاحت نمود - مدتي در بغداد گذرانید بلبل شاه مرید شاه نعمت الله ولي فارسي یکي از خلفای طریق سهروردیه بوده است -" (کشمیر جلد ۱ ص ۸۲)

حاجي مسکین مولف تاریخ کبیر بلبل شاه را مرید ملا احمد علامه میداند که بااوبکشمیرآمده بود.

(تاریخ کبیر- حاجي محي الدین مسکین - امرتسر- ۱۳۲۲ هجری ص ۲۸۹)

سید بلبلشاه درسال ۷۲۷ هجری وفات یافت - خواجه اعظم مولف واقعات کشمیرتاریخ وفات را چنین گفت =

سال تاریخ وصل بلبل شاه بلبل قدس گفت خاص الله

ودو باره کمالات معنوی وی مینویسد = "... میفرمود که حقتعالي مرا قدرت داده است که بي قوت و اسباب تعیش بگذرانم و بهمین بدن بي انقطاع روح بدارالبقا بروم و همین بدن راتوانم تا ابدالاباد محافظت کرد اما هرسه امرچون موافق سنت نبوی نیست مرتکب نمیشوم - اقامت وطاعت سنت نزد من بهتراز هزار کرامت و عبادت خلاف سنت است -" (واقعات کشمیر ص ۳۱)

(۱) ازصفحه قبل) بلبل شاه صاحب تالیف مفتي محمد شاه سعادت سرینگر ۱۳۶۰ هجری ص ۲۲

(۱) سید علي همداني که بلقب شاه همدان و علي ثاني وامیر کبیر درکشمیر شهرت دارد

(بقیه حاشیه درصفحه بعد)

وپسرشان میر محمد علي همداني (۱) و میرشمس الدین عراقي (۲) وغیره که از سرزمین ایران وافغانستان ودیگرکشور های آسیای وسطي به کشمیر مسافرت میکردند بستگي نزدیکي دارد. این درویشان وعرفای اسلام فقط مبلغین مذهبی نبودند بلکه حامیان ومشوقین بزرگ زبان و فرهنگ اسلامي نیز بوده در ایجاد نفوذ اسلام به فرهنگ کشمیر نقش مهمی را بعهده داشتند.

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

در روز دو شنبه ۱۲ رجب سال ۷۱۴ مطابق ۲۲ اکتبر ۱۳۱٤ میلادی در همدان تولد یافت. پدرش سید شهاب الدین بن میر سید محمد حسیني ومادرش فاطمه نام داشتند. نسبت آنحضرت (طبق مولف خلاصة المناقب مولانا نورالدین جعفرالبدخشي شاگرد آن سید) به شانزده واسطه بحضرت امیرالمومنین علي علیه السلام میرسد. وی درکودکي قرآن کریم را حفظ کرد وسپس پیش سیدالعلماء علا الدین سمناني خال خود الهیات وعرفان وتصوف آموخت. او نخست مرید شیخ ابوالبرکات تقي الدین علي دشتي بود وبعد از فوت ایشان با شیخ شرف الدین محمد مزدقاني رازی بیعت نمود. شاه همدان بنا به توصیه مرشد خود بمسافرت وسیاحت پرداخت وطي مدت بیست ویك سال سیاحت با عده زیادی از علماء وعرفاء تماس گرفت واز محضر آنان ستفاده کرد. امین احمد رازی مولف هفت اقلیم مینویسد که شاه همدان سه مرتبه دور دنیا سیاحت نمود وبا ۱٤۰۰ درویش ملاقات کرد وسپس به موطن خود برگشت. بعد از این وی سید تاج الدین وسید حسین سمناني را برای مطالعه اوضاع وامکان اشاعت دین اسلام درکشمیر ارسال داشت وخود برای اولین مرتبه بمسافرت کوتاه چهار ماهه در سال ۱۳۷۲ میلادی وارد کشمیر شد. مسافرت دومین وی بکشمیر در سال ۱۳۷۹ میلادی در زمان حکومت قطب الدین صورت گرفت ومدت دو سال ونیم طول کشید. سومین مسافرتش هنگامي اتفاق افتاد که تیمور برای سومین باربرایران حمله آورد وبعد از فتح عراق قصد داشت خاندان سادات علوی همدان را که در امور محلي نفوذ فوق العاده ای داشتند از دم تیغ بگذراند. چون شاه همدان ازاین سوء قصد تیمور آگاه گردید باگروهي ازسادات که عده آنان به هفتصد میرسید بسوی کشمیررخت سفربربست ومورد استقبال گرم وصمیمانه سلطان قطب الدین واقع گردید. این واقعه در

(بقیه حاشیه درصفحه بعد)

ثانیا با اشاعه دین اسلام در کشمیر مسلمان بخصوص طبقه روشنفکر آنها در امور معنوی و روحانی از کشور های الهام میگرفتند که مرکز فرهنگ اسلام آن دوره محسوب میشد - بنابراین محصلین و دانشمندان به هرات و مرو و سمرقند و بخارا که در آنزمان جزوی از قلمرو فرهنگ اسلامي بشمار میآمدند مسافرت مي نموده تا از محضر فقها و عرفا و فضلای معروف زمان خود استفاده برده

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

سال ۱۳۸۳ میلادی مطابق ۷۸۵ هجری بوقوع پیوست این مسافرتهای شاه همدان دارای ارزش زیاد میباشد و او و پیروانش در طول اقامت خود در کشمیر نه تنها به اشاعت دین اسلام پرداختند بلکه بسیاری از رسوم و عادات غیر اسلامي راکه مسلمانان کشمیر بعلت عدم آگاهي از اصول اسلام پیروی میکردند منسوخ و مردود گردانید وحتي سلطان را که دو خواهر در عقد خود داشت مجبور به طلاق یکي از آنها کرد و باو پیشنهاد نمود لباس سلاطین ممالک اسلامي را بپوشد وکلاه خود را به سلطان اعطا نمود که او و جانشینانش تا پایان دوران حکومت خود بر سر مینهادند و معروف است که چون سلطان فتح شاه آن کلاه را با خود بگور برد سلطنت از دست این سلسله بدر رفت - شاه همدان در سال ۷۸٦ هجری از کشمیر خارج گردید و در همان سال چشم از جهان بربست - بسم الله الرحمن الرحیم تاریخ وفات اوست - آرامگاه این مرد مقدس در شهر ختلان واقع است - مردم کشمیر برای بزرگداشت وی مسجدی در محل عبادتش ساخته اند که هنوز هم مرجع زایرین میباشد. شاه همدان سید علي همداني تنها مبلغ دین اسلام نبود - او شاعر و نویسنده بزرگ نیز بوده است - کشمیر در جلد اول ص ۹۰ اسم ۱۵ کتاب ورساله راکه بفارسي وعربي نوشته است شرح میدهد - علاوه براین سید علي همداني در توسعه و پیشرفت هنر در کشمیر نیز کوششها نمود چنانکه صوفي در جلد دوم کشمیر ص ۵٦۳ ذکر میکند که شاه همدان صنعت شالبافي را در کشمیر تشویق و ترویج نمود - علامه اقبال در جاوید نامه باین الفاظ از او تجلیل میکند =

سید السادات سالار عجم	دست او معمار تقدیر امم
تا غزالي درس الله هو گرفت	ذکر و فکر از دودمان او گرفت

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

تشنگی کسب دانش و تحصیل علم و فضل را با نوشیدن جرعه ای از زلال آن چشمه های علم و معرفت فرونشانند - ثالثا از زمان حکومت سلطان شهاب الدین (۱۳۵۴ - ۱۳۷۳ میلادی) اهالي این مراکز علمي و دیني که از تشویق و حمایت سلاطین برخوردار بوده گروه گروه بسوی کشمیر رهسپار شدند و وجود آنها برزندگي اجتماعي و فرهنگي مردم تاثیر عمیق گذاشت - در دنبال ایجاد روابط فرهنگي واشاعه و تبلیغ مذهبي زبان فارسي در کشمیر رواج گرفت - قبل ازین دوره و در زمان حکومت راجه های کشمیر و برای مدتي در عهد حکمراني سلاطین نیز زبان سانسکریت

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

مرشد آن خطهٔ مینو نظیر — میر و درویش و سلاطین را مشیر

خطه را آن شاه دریا آستین — داد علم و صنعت و تهذیب و دین

آفرید آن مرد ایران صغیر — با هنرهای غریب و دلپذیر

(کلیات اقبال - احمد سروش - تهران ص ۳۵۸)

(حاشیهٔ [۱] از صفحه ۲۹)

— میر محمد علي همداني پسر شاه همدان در سال ۱۳۷۲ میلادی (۷۷۴ هجری) در شهر ختلان چشم جهان گشود - وی علوم عصریه را نزد خواجه اسحق و مولانا نور الدین بیاموخت - چون عمرش به شانزده سال رسید بسیاحت و مسافرت پرداخت - در سال ۱۳۹۳ میلادی (۷۹۵ هجری) رخت سفر بسوی کشمیر بربست و با گروهي از سادات و علما که عدهٔ آنها به سیصد میرسید وارد این سرزمین شد - در این هنگام سلطان سکندر (۱۳۸۹ - ۱۴۱۳ میلادی) فرمانروای کشمیر بود - میر محمد همداني مثل پدر خود شاه همدان نویسنده و شاعر بود و کتابي بزبان فارسي باسم رساله سکندری در بارهٔ تصوف برای سلطان سکندر تصنیف کرد - وزیر سلطان بدست آنحضرت مشرف باسلام گردید و سپس عده ای بسیار از مردم این سرزمین قبول اسلام نمودند - میر محمد همدانی بعد از اقامت دوازده سال برای حج عازم بیت الله گردید - از آنجا به ختلان برگشت و همانجا در سال ۱۴۵۰ میلادی مطابق به ۸۵۲ هجری مرغ سبکبال روح آن حضرت از قفس عنصری پرواز نمود و نزد پدر خود آرمید - شخصیت این

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

زبان رسمي كشمير بود ولي در زمان سلطان شهاب الدين فارسي بتدريج جاى زبان سانسكريت را گرفت واين زبان نه تنها در امور دولتي بلكه در محافل ادبي وفرهنگي و سياسي نيز جاى خود را باز كرد - در مدارس چه در شهر وقصبه ودر دهكده وروستا كه در زمان حكومت سلاطين تاسيس شده بود وذكرى از آنها در صفحات بعد خواهد آمد تعليم فارسي آغاز گرديد -

---

(بقيه حاشيه از صفحه قبل)

مرد بزرگ در برانداختن بعضي از رسوم فرسوده مثل رسم ستي كه طبق آن زن بيوه بايد با جسد شوهر مرده خود بسوزد خيلي موثر واقع افتاد - علاوه براين بنا بگفته وى شراب خوارى وقمار ورقص زنان وغيره نيز ممنوع گرديد -

(حاشيه (٢) از صفحه ٢٩) مير شمس الدين عراقي از سادات موسوى و پيرو فرقه نقشبنديه صوفيه بود - سلطان حسين ميرزا بايقرا حاكم هرات (١٤٦٩ - ١٥٠٦ ميلادى) وى را بعنوان سفير بكشمير فرستاد - در مورد تاريخ وردش دركشمير اختلافي هست - مولف كتاب "كشمير در زمان سلاطين" عقيده دارد كه او درسال ١٤٨١ ميلادى به كشمير رسيد ولي دكتر صوفي دركشمير جلد اول سال ١٤٨٧ ميلادى مينويسد - مير شمس الدين عراقي در دوران حكومت شاه سلطان حسن شاه (١٤٧٢ - ١٤٨٤ ميلادى) وارد كشمير شد ومدت هشت سال دراين ديار گذرانيد - وى كه پيرو فرقه نور بخشيه صوفيه بود اين فرصت را مغتنم شمرده به اشاعه وتبليغ عقايد اين فرقه پرداخت و تا حدى دركار خود موفق شد - دوتن از معروفترين ومهمترين شاگرد وى بابا اسمعيل كبروى وبابا علي شاه نجار بودند - وى بعلت مخالفت علماى متعصب مجبور بترك كشمير شده به هرات بازگشت - سلطان حسين ميرزا چون از عقايد مير شمس الدين مطلع شد وى را از خدمت خود خارج كرد وسپس وى براى اقامت دايمي پيش شاه قاسم پسر سيد محمد نوربخش به رى رهسپار گرديد - اينجا شاه قاسم ويرا مجددا براى انجام كارهاى تبليغاتي دركشمير مامور ساخت واو باردوم درسال ١٥٠٢ ميلادى با عده اى از همراهان و پيروان خود وارد اين سرزمين شد - فعاليتهاى مير شمس الدين در اين مسافرت بموفقيت بيشترى انجاميد و باوجوديكه اوضاع مغشوش وتعصب زياد بود ودر نتيجه خود او نيز زحمات بسيار ديده وحتى از كشمير

(بقيه حاشيه در صفحه بعد)

در اینجا باید متذکر گردید که سلاطین مسلمان کشمیر بدو سلسله متعلق بودند. سلسله اول که ذکر بعضي از سلاطین آن در فوق رفت از سلسله شاه میریها (۱) بودند که از سال ۱۳۳۹ تا ۱۵۶۱ میلادی یعني برای مدت بیش از دو قرن حکمراني کردند و آخرین بادشاه این سلسله حبیب شاه بود که از سال ۱۵۵۷ تا ۱۵۶۱ میلادی حکومت

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

مجددا تبعید گردید ولي با کمك مریدان خود که اسم آنها در فوق آمده توانست عده ای از امرای دربار و اعیان حکومت را به عقاید نور بخشیه در آورد. میر عراقي درحالیکه در بلستان تبعید شده بود آنجا نیز فعالیتهای تبلیغاتي را ادامه داد و در نتیجه بسیاری از پیروان مذهب بودائي بدست او به شرف دین اسلام مشرف گشتند. علاوه براین شخصي بنام موسي رینا یکي از وزرا ء سلاطین وقت نیز به فرقه نور بخشیه پیوست و اقدامات و کمك او در بنای خانقاه و تقویت این فرقه خیلي موثر گردید. بعد از وفات میر شمس الدین که تاریخ صحیح آن در دست نیست پسرش دانیال این کار را بدست گرفت و با کمك و همکاری و تشویق امرای دربار موفقیت شایاني بدست آورد. سلاطین سلسله چك که از سال ۱۵۶۱ تا ۱۵۸۶ میلادی بر کشمیر حکمراني کردند پیرو فرقه نوربخشیه بوده اند.

---

(۱) ـ بنیان گذار سلسله شاهمیریها شخصي بود بنام شاه میریا شاه میرزا. بعقیده فرشته (تاریخ فرشته ص ۶٤۷) و نظام الدین (طبقات اکبری) شاهمیریا شهمیر از سلسله پاندوا PANDAVAS قهرمانان مها بهارتا (MAHABHARATA) حماسه هند باستان بوده. ولي حسن بوده. ولي حسن او را از سوات میداند (تاریخ حسن جلد ۲ ص ۱۶۱). محب الحسن عقیده دارد که او شاید از عشایر ترك نژاد باشد. اسم پدرش طاهر و جد او وقور شاه بود. وقور شاه مرد مقدس و مذهبي بشمار میرفت. شاه میر در سال ۱۳۱۳ میلادی در عهد حکومت سهدیو وارد کشمیر شد. سهدیو او را بخدمت دولت پذیرفت. بعد از حمله زولچو وی رنچنا را در جنگ علیه رامچندر کمك کرد و چون

(بقیه حاشیه درصفحه بعد)

کرد. بعداز او سلسله دیگری بنام چك (۱) عنان حکومت را بدست گرفت ولي مدت حکمراني چکان درکشمیر سي سال بیشتر ادامه نداشت.

بیشتر سلاطین شاهمیری بعلم وادب علاقه فراواني داشتند اما از بین ۱۷ سلطان این سلسله سلطان زین العابدین (۱۴۲۰ – ۱۴۷۰ میلادی) بردیگران ترجیح دارد. سلطان شهاب الدین (۱۳۵٤ – ۱۳۷۳ میلادی) وسلطان قطب (۱۳۷۳ – ۱۳۸۹ میلادی) وهمچنین سلطان سکندر (۱۳۸۱ – ۱٤۱۳ میلادی) نیز دانش پرور و مشوق فضلا ودانشمندان بوده. در زمان سلطان شهاب الدین اولین مدرسه برای تعلیم اسلامي باسم مدرسة القران تاسیس یافت وعلاوه براین مدارس دیگری در سایر نکات مهم کشور نیز بنیان گردید. سلطان قطب الدین در شهرسرینگر دانشکده ای تاسیس نمود که ریاست آنرا حاجي محمد قاری بعهده داشت. این دانشکده تا اواسط قرن سیزدهم هجری وجود داشت. از معروفترین اساتذه این دانشکده ملا محسن فاني وملا عبدالستار مفتي بوده اند. علاوه براین مدرسه دیگری بنام عروة الوثقي

(بقیه حاشیه ازصفحه قبل)

رنچنا عنان حکومت را بدست گرفت خدمات شاهمیررا جبران واو بمقامات مهمتری ارتقایافت وبالاخره وزیر وسرپرست پسرسلطان صدر الدین گشت. بعداز وفات صدر الدین وی در دوران حکومت اودیه نندیو (UDYANANDEV) (شوهر دوم کوتا راني همسرسلطان صدر الدین) موقعیت خود را محکمترساخت وبعداز وفات او وچون کوتا راني عنان حکومت را بدست گرفت وروی خوش به شاهمیرنشان نداد علیه او شورشي برپا کرد وحکومت را بدست گرفت. سپس حکومت کشمیر در سلسله او ازسال ۱۳۳۹ تا ۱۵٦۱ میلادی باقي ماند.

---

(۱) – شخصی دیگری که در عهد حکومت سهدیو وارد کشمیر گردید لنگر چك است که موسس وبنیان گذار سلسله چك میباشد. لنگرچك نیز مثل شهمیر در دوران حکومت سلطان صدرالدین موقعیت خوبي بدست آورد ولي نتوانست عنوان پادشاه یا سلطان را بگیرد وحاکم کشمیر شود ولي او وافراد خانواده اش بتدریج در حکومت

(بقیه حاشیه درصفحه بعد)

تاسیس یافت وسرپرستی آن بعهده سید جمال الدین محدث بود. در زمان سلطان سکندر که بعلت شدت تعصب دیني بلقب بت شکن معروف شده بود عده زیادی از علما و فضلای اسلام از عراق وخراسان و ماوراء النهر به کشمیر مهاجرت کردند. وی درنزدیکي مسجد جامع مدرسه ای تاسیس کرد که دارای شبانه روزی نیز بوده است. در این مدرسه ملا محمد

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

سلاطین کشمیر مقام بلندی را دارا شدند و بعد از وفات سلطان زین العابدین در جنگهای که برای جانشیني واقتدار درکشمیر بوقوع مي پیوست نقش مهمي بعهده داشتند تا اینکه در سال ۱۵۶۱ میلادی حکومت کشمیر بدست آنان افتاد. اعضای این خانواده ابتدا دارای عقاید اهل سنت بودند ولي در زمان سلطان فتح شاه و ورود میر شمس الدین عراقي درکشمیر اکثر پیروان سادات سمنان و بیهق وهمدان اهل تسنن بوده وچون بعد از تبلیغات و فعالیتهای میرشمس الدین عده شیعه بیشتر گردید کشمکشهای بین این دو فرقه آغاز وبرای مدت هشتاد سال بشدت جریان داشت و هیچ یك از جانشینان سلطان زین العابدین نتوانست براوضاع تسلط یابد. میرزا حیدر مغول در سال ۱۵۵۳ میلادی بدستور همایون شاه بکشمیر حمله برد و شهر را غارت کرد. غازی خان چك پس از بازگشت میرزا حیدر براوضاع مسلط شد وسلسله چکها ازاین ببعد بحکمراني کشمیر رسیدند. این سلسله مدت سي سال بکشمیر حکومت کرد. در این مدت کوتاه خرابیها اغتشاشات داخلی وحمله و غارتگری میرزا حیدرجبران نشد ولی از نظر فرهنگی وادبي جنبش تازه ای نمایان گردید. سلاطین این سلسله بجای لقب سلطان خطاب شاه را برگزیدند. آخرین حکمران این سلسله یاقوت شاه بود که در سال ۱۵۸۷ میلادی دوبار بحکومت رسید و بالآخره در جنگ بر علیه افواج اکبر شاه شکست خورد رسپس بعد ازتقریبا سه قرن کشمیر بار دیگرجزوی ازخاك هندوستان شد.

افضل بخاری درس حدیث میگفت و ملا محمد یوسف و ملا صدر الدین کاشي استاد فلسفه و ریاضي بودند و سید حسین منطقي درس معقولات و منطق میداد. سلطان زین العابدین دانشگاهي بنام دارالعلوم در نوشهر نزدیکي سرینگر تاسیس نمود. ساختمان این دانشگاه در نزدیك قصر سلطان بود و ریاست آنرا ملا کبیر نحوی شیخ الاسلام کشمیر بعهده داشت. علاوه براین ملا احمد کشمیری و ملا حافظ بغدادی و ملا پارسا بخاری و ملا جمال الدین خوارزمي و میر علي بخاری و ملا یوسف رشیدی نیز در سلك استادان این دارالعلوم بودند. در زمان سلطان زین العابدین تنها فارسي و عربي و علوم اسلامي پیشرفت ننمود بلکه در نتیجه تشویق آن پادشاه بلند نظر غیر متعصب که در تمام شئون زندگي عدل وانصاف و مروت و مردانگي را رعایت مینمود علوم و سانسکریت و هنر و موسیقي و فن معماری نیز مراحل ارتقا را پیمودند. دوره حکومت وی را باید یکي از درخشان ترین ادوار تاریخ کشمیر و درخشنده ترین دوره تاریخ پانصد سال حکومت اسلامي در کشمیر دانست. این سلطان علاوه بر اصلاحات اداری و اجتماعي از قبیل تاسیس بیمارستانها و کاروانسراها و پیشرفت صنعتی از قبیل فن کاغذ سازی و قالي بافي برای توسعه علم و ادب و برای بنیان گذاری کاخ ادبیات فارسي در کشمیر سعي فراوان مبذول داشت. سلطان زین العابدین عشق و علاقه زیاد به توسعه دانش داشت و برای بدست آوردن نسخه های خطي کتب ادبي و دیني در زبانهای عربي و فارسي و سانسکریت هدایای بیشمار به حکمرانان ایران و افغانستان و گجرات و سند و سایر نقاط هند مي فرستاد. عشق وی بدانش منحصر به علوم اسلامي نبود بلکه هندوهائیکه در زمان سکندر بعلت فشارهای مالي و دیني به هند مهاجرت کرده بودند به تقاضای سلطان بکشمیر بازگشت و در زادگاه آبا و اجداد خود سکونت گزیدند. طبق اطلاعاتیکه از کتاب " نوادر الاکبر" تالیف ابو ربیع الدین احمد غافل بلخي کشمیری بدست آمده سلطان زین العابدین در مقابل هدایای که فرستاده بود شش نفر دانشمند و کتب بیشمار از سلطان شاهرخ (۱۴۰۴ - ۱۴۴۷ میلادی) دریافت نمود. او برای اینکه دریچه های علم و دانش را برروی همه کس بازکرده باشد دارالترجمه ای تاسیس نمود تا کتب عربي و فارسي بزبان سانسکریت و کتب سانسکریت بزبان فارسي ترجمه شود. ملا احمد ملك الشعراء دربار کتابي موسوم به راج ترنگني (تاریخ کشمیر تالیف پاندیت کلهانا (KALHANA) که در سال ۱۱۴۹ میلادی بزبان سانسکریت نوشته شد) و

مها بهارتا را بزبان فارسی ترجمه کرد و شری ورا (SRIVRA) مورخ معروف کشمیر در دربار این سلطان پرورش یافته بود مثنوی یوسف و زلیخای جامي را در سال ۱۵۰۵ میلادی بزبان سانسکریت در آورد . دکتر صوفي در کشمیر اسم ۲۱ نفر نویسندگان و علما و فضلای فارسي و عربي و ده نفر علمای سانسکریت راکه بدربار سلطان زین العابدین پیوسته بودند اسم میبرد (۱). خود سلطان طبع مرزون داشت وحتي في البدیهه شعر میسرود . یکي از لطیفه های معروف این است که روزی ملا احمد کشمیری دستاری راکه شملهٔ آن روی پیشانیش آویزان بود برسر نهاده بحضور سلطان رسید . سلطان بمحض دیدن او خندید و في البدیهه این شعر خواند —

شاخ پیشاني ملا احمد کشمیر بین — گر ندید ستي تو در آفاق انسان شاخدار

و ملا احمد في الفور معروض داشت —

شاخ پیشاني خدیوا کرگ واری داشتم — تا نیایم درمیان ماده گاوان در شمار

علاوه براین سلطان زین العابدین دو اثر نثر فارسي نیز دارد . یکي از آنها شکایتنامه هست که در زمان پیری نگاشته و دیگری درباره فن تفنگ سازی است . این فعالیتهای ادبي و فرهنگي و علمي این سلطان علمدوست نقط بدربار خودش ریا به دارالسلطنته محدود نبود بلکه اوبرای ترویج زبان فارسي مدرسه های متعددی در دهکدهها تاسیس نمود تا اطفال هندو نیز در آن بتحصیل زبان فارسي و علوم مروجه بپردازند (۲) و از فراگرفتن این زبان که وی در عهد خود آنرا زبان رسمي قرار داده بود (۳) از دیگران عقب نمانند . علاوه براین سلطان زین العابدین بمدرسه های خارج از قلمرو خود نیز کمك میکرد چنانکه بمدرسته العلوم سیالکوت (SIALKOT) مبلغ شصت هزار روپیه پرداخت (٤) . چون امراء و روسای دربار که همیشه و در هر زمان از سلاطین و پادشاهان خود سر مشق میگیرند وضع را چنین دیدند آنها نیز به ترویج و تشریق علوم و تاسیس مدرسه ها و دادن کمك مالي بدانشجویان کمرهمت بربستند وحتی زنان قصر شاهي و امراء دربار در این کار از مردان عقب نماندند . بنا براین در دوران حکومت سلاطین

---

(۱) KASHIR VOl1, 162 (۲) تاریخ حسن جلد ۲ ص ۱۹۷

(۳) Kashmir Under the sultans page 255 (٤) ایضا ص ۲۶۱

شاهمیری و بخصوص در عهد سلطنت زین العابدین علم وادب بطور عموم وزبان وادبیات فارسي بطور خصوص در کشمیر پیشرفت قابل ملاحظه ای کرد ـ بعد از وفات سلطان زین العابدین در سال ۱۴۷۰ میلادی جانیشینان او نیز برای ترویج زبان فارسي واشاعه علوم دیني ودنیوی فعالیتهای نمودند ولي اغتشاشات سیاسي ونا امني های داخلي فرصت کافي برای این کار باقي نگذاشت و کشمیر تا سال ۱۵۶۱ میلادی در نا امني واضمحلال بسر برد و سلاطین شاهمیری نتوانستند نظم و آرامش در قلمرو خود برقرار سازند ـ یکي از وقایع مهم این دوره آمدن میر شمس الدین عراقي به کشمیر است ـ نامبرده بار اول در دوران سلطان حسن شاه بعنوان سفیر سلطان حسین میرزا بایقرا وارد کشمیر شد و پس از اقامت هشت سال بخراسان بازگشت ـ مسافرت دومي وی در دوران اغتشاشات داخلي بین سلطان فتح شاه وسلطان محمد شاه صورت پذیرفت ـ حضور وی در کشمیر سبب شد که فعالیتهای سیاسي ومذهبي وهمچنین ادبي تحت تاثیر او قرار گیرد ـ او اولین مبلغ مذهب شیعه در کشمیر بشمار میرود. چون در اینمدت حکمران مقتدری موجود نبود وامرا وروسای دربار به فرق وگروههای مختلف سیاسي ومذهبي منقسم شده بودند کشمکش بین دو فرقه شیعه وسني آغاز وبرای مدت ۸۰ سال ادامه داشت ودرین هنگام غازی خان چك سلاطین شاهمیری را از تخت سلطنت معزول کرده عنان حکومت بدست خود گرفت ودورهٔ حکومت سلسله چك آغاز شد ـ شاهان چك که شیعي بودند وفقط برای مدت سي سال حکمراني کردند به ترویج وتشویق زبان وادبیات فارسي کمر همت بربستند ـ از جمله شش پادشاه این سلسله سه تن باسم حسین شاه وعلي شاه ویوسف شاه ذوق شعر داشتند وشعرای بسیاری در دربار خود پرورش دادند ـ حسین شاه چك (۱۵۶۳ ـ ۱۵۷۰ میلادی) مدرسه بزرگي بنام مدرسه حسین شاه تاسیس نمود ودرآمد بعضي از دهکده ها را برای مخارج وهزینه آن مدرسه که دارای یك شبانه روزی وکتابخانه بزرگ نیز بوده است وقف کرد ـ ریاست این مدرسه را شیخ فتح الله حقاني بعهده داشت وآخوند ملا درویش وشیخ حمزه مخدوم نیز بآن مدرسه متعلق بودند ـ علاوه برآن این پادشاه علم پرور برای کفالت مخارج دانشکده پزشکي باسم دارالشفا که در زمان سلطان حسن شاه شاهمیری، تاسیس شده بود ملکي را وقف آن نمود ـ از لحاظ شعر نیز این دوره حکومت سلاطین وشاهان کشمیر خیلي غني وپرارزش بوده است ـ در زمان سلطان زین العابدین شعرای چون سید محمد امین منطقي اویسي وملا احمد کشمیری وملا ندیمي وملا فصیحي وملا ملیحي وملا جمیل وملا احمد رومي وملا محمد رومي وملا نورالدین

و ملا علي شيرازی وملا نادری و مولانا حسین غزنوی و سید محمد امین اویسي وغیره معروفند.

در عهد شاهان چك اسم ۱۲ شاعر معروف بچشم میخورد كه میتوان آنها را بدو دسته قسمت نمود. شعرای دسته اول كه بطور مستقیم ویا غیر مستقیم تحت نفوذ میر شمس الدین عراقي قرار گرفتند عبارتند از دو تن باسم ملا نامي وملا مهری ومیرزا علیخان و شاه ابوالفتح و محمد امین مستغني وملا عیني وملا آني. شعرائي كه از دسته دوم میباشند و تحت نفوذ واثر شیخ حمزه مخدوم قرار گرفتند از این قرار اند. بابا داود خاكي - خواجه حسن القاری وخواجه میرم بزاز.

كنون كه گفتار از شعر و شعرا بمیان آمده ناگفته نماند كه سبك شعر فارسي در این دوره در كشمیر كه دوره اول ادبیات فارسي محسوب میشود (ودورههای دیگر دوره مغولها و دورهٔ افغانها وسیكها ودوره معاصر میباشند) همان سبك رایج آن زمان یعني سبك عراقي بوده است زیرا رابطه فرهنگي كشمیر با مناطق فارسي زبان مستقیم وبلا واسطه بوده و هیچ عنصر خارجي درمیان نبود. علاوه براین اطلاعات كشمیریان در این زمینه وتدریس وتعلیم آنها بزبان فارسي بیشتر دست اول بود زیرا یا آنها خود شان برای تحصیل علم وادب به مراكز فرهنگي وعلمي خراسان مسافرت میكردند ویا از محضر آن عده ای از علمای اسلام استفاده میكردند كه بكشمیر آمده بودند وبنا براین فارسي آن دوره هنوز هم باكلمات محلي آمیخته نشده بود وثانیا چون تاكنون زبان فارسي زبان یكعده محدود و به طبقه مخصوص اختصاص داشت و فقط در مرحله اول برای امور مذهبي و علمي و در مرحله دوم برای امور اداری ودولتي بكار میرفت از آلایش مصئون ماند. ازلحاظ معني وافكار میتوان گفت كه فارسي را مبلغین و صوفیای كرام بكشمیر راه دادند ولذا آثار ادبي قرن ١٤ و ١٥ میلادی بیشتر گرد عقاید مذهبي وتصوف و عرفان و خداشناسي دور میزد. علاوه براین كشمیر كه همیشه بعنوان مركز عرفان وتصوف بودائي و سپس شیوائي معروفیت داشته ودارد در روح عرفای اسلام كه باعقاید ودانتا آشنا شده بودند یك جنبش فكری جدید بوجود آورد كه اینجا مجال ذكر و بحث آن نیست ولي فقط بعنوان اشاره باید گفت كه این تماس موجب شد كه افكار وحدت الوجود وحتي نظریهٔ ترك دنیا وروش فكر واندیشه وعبادت در كنج تنهائي ودر داخل غارهای كوه كه مختص مرتاضان هند است در فكر درویشان مسلمان نیز رخنه كند. اینك بندی از ترجیع بند سید محمد امین منطقي اویسي متوفي ۸۸۹ هجری (١٤٨٤ میلادی) برای نمونه نقل میشود —

جمله‌ی کائنات آن منست | برتر از لا مکان مکان منست
تن من عالم است ای عالم | جان عالم بدان که جان منست
نکته‌ای را که عقل کل حیران | همگي بر سر زبان منست
چون سلیمان روزگار منم | جمله شاهنشهي ازآن منست
هرکجا خسرو ییست در آفاق | کمترین کمترین شبان منست
من گرسنه زهی خیال محال | ماه و خورشید قرص نان منست
استخوانی که عالمش جویاست | اینهمه لایق سگان منست
ای گدایان دهر گوش کنید | قاف تا قاف جمله خوان منست
این جهانی که هست نیست بدان | تو یقین دان جهان جهان منست
آنکه اورا تو بي نشان یابي | بر در حجره پاسبان منست
زان به کشمیر منزوی شده ام | کین همه جمله بوستان منست
چند روزی که بوده ام بشما | منتهی زان بسي بجان منست
منطقي در مکان شریک تو بود | چونکه گفتي که لامکان منست

بعد ازین ویس ترک گفت وشنید
کنج کوه و عبادت معبود (۱)

در قرن شانزدهم میلادی که در نیمه دوم آن شاهان چك در کشمیر حکمروائي کردند شعر فارسي بیشتر رونق گرفت واز مطالعه آثاری مختصر که بدست میرسد معلوم میشود که در این دوره شعرا بسرودن قصاید در مدح پادشاهان ودر منقبت حضرت امیرالمومنین علي علیه السلام چون قصیده ملا مهری وقصاید عرفاني مثل قصیده لامیه بابا داود خاکي و همچنین مثنوی های اخلاقي وعرفاني مثل وردة المریدین بابا داود وغزلیات ورباعیات میپرداختند- خواجه میرم بزاز که مرید حضرت شیخ حمزه مخدوم بود در غزلسرائي معروف است - غزلیات او جنبه عرفاني دارد واهمیت اودر آنست که مضامین عرفاني وعشقي را بهم آمیخته کلماتي مثل گل وگیسو وبهار و ساقي وباده ووصل وفراق وآئینه وغیره

---

(۱) - پارسي سرایان کشمیر تالیف دکتر گ.ل. تیکو- تهران ۱۳۴۲ - ص ۷

برای بیان مطالب عرفاني بکاربرده است که میتوان گفت در تاریخ شعر فارسي درکشمیردر اینمورد پیشرو دیگران بوده است -

حالاکه به پایان این مقال نزدیك میشویم باید دانست که این دوره طویل دویست و پنجاه سال حکومت مستقل مسلمانان کشمیر ازلحاظ ادب وفرهنگ دارای سه عامل مهم میباشد یکي از آنها زبان وادبیات فارسي است که درباره آن مختصری بیان داشتیم - دو عامل مهم دیگر عبارتند از زبان وادبیات سانسکریت وزبان وادبیات کشمیری که تحت اثر و نفوذ فارسي قرار گرفتند و همچنین معني وافکار نویسندگان آن زبانها در فکر شعرا و نویسندگان فارسي موثر افتاد - زبان سانسکریت با مغشوش بودن اوضاع سیاسي کشمیر قبل از استقرار حکومت اسلامي مراحل انحطاط را میپیمود واین دوره تنزل از قرن دوازدهم میلادی شروع شده بود - هنگامیکه سلاطین شاهمیری بحکومت کشمیر رسیدند وتوجه بیشتری بزبان فارسي نمودند این انحطاط وتنزل شدت یافت ولي باوجود آن این زبان باستاني که گنجینه های علم وادب را درخود پنهان داشت از بین نرفت بلکه بعضي از سلاطین دانش پرور به تشویق وپشتیباني علمای این زبان پرداختند وآنچه که در این مدت بزبان سانسکریت نوشته شد بدون تردید میتوان آنرا اضافه گرانبها برآثار قدیم وباستاني آن زبان دانست دراین زمان علمای معروف مانند جوناراج - شری ورا - پراجه بهت وشوکا آثار معروف خود را بوجود آوردند - ازجمله آنها شری وراکه بازبان فارسي آشنائي کامل داشت مثنوی یوسف وزلیخای جامي را بزبان سانسکریت ترجمه کرد وعلاوه براین تذکره وجنگي حاوی اشعار بیش از ۳۵۰ شاعر هند وکشمیر را تالیف کرد - ناگفته نماند که باوجودیکه زبان فارسي در همه جا و سایر شئون زندگي مردم رخنه کرده بود ولي بازهم زبان سانسکریت اهمیت خود را کاملا از دست نداد واستعمال این زبان درامور شخصي و بازرگاني ودولتي پهلو بپهلوی زبان فارسي گام برمیداشت چنانکه نظری بسرلوحه های مقابر وآرامگاههای شیوخ اسلام درکشمیر مربوط به قرن ۱۵ و ۱۶ میلادی نشان میدهد که این کتیبه ها به هردو زبان فارسي وسانسکریت طوری نوشته شده که متن فارسي زیرمتن سانسکریت قرار دارد - همچنین شیخ مخدوم حمزه درویش معروف کشمیر (متوفي ۹۸۴ هجری مطابق ۱۵۷۶ میلادی) وصیت نامه خود را بدو زبان سانسکریت وفارسي نوشت واین وصیتنامه که بر پوست

درختي نوشته شده هنوز هم در موزه سرينگر محفوظ و مضمون باقي است - در نتيجهٔ اين تماس زبان سانسكريت اثر و نفوذ فارسي را قبول كرد و كلمات فارسي در آثار سانسكريت آن دوره راه يافت - بطوريكه در بالا ذكر شد كلمات فارسي مثل دبير و گنج آور بعلت نفوذ ساسانيان در كشمير قديم مستعمل بوده و كنون بر عده آنها افزوده شد - مطالعه قسمتهاى كتاب سانسكريت بنام لوك پركاش (۱) كه در اين دوره نوشته شد واژه هاى فارسي را كه به زبان سانسكريت راه يافت نشان ميدهد زيرا قسمتهاى همان كتاب كه قبل از آن دوره تاليف شد فاقد اين لغات ميباشد.

همچنين كتبي كه وقايع نويسان كشمير آن زمان بزبان سانسكريت تحرير نموده‌اند واژه‌هاى فارسي و عربي و تركي مستعمل در فارسي مثل شاهي - خواص - سلطان (بشكل سورطان) سلاحدار - خاتون (بشكل خاتونا) - خانقاه - ملكه (با تشديد لام) و مسجد و مدرسه و رباب (بشكل رواو - با فتح اول) را دارا ميباشد.

اما زبان كشميرى در عهد حكومت سلاطين كشمير پيشرفت نمود و مثل سابق زبان مادرى و وسيله تداول و تخاطب مردم بود و آثار گرانبها و با ارزشي نيز در اين دوره بوجود آمد. سلاطين كشمير شعراى كشميرى زبان را مورد تشويق قرار ميدادند - زبان كشميرى در اين زمان تحت تاثير فارسي قرار گرفت و آثارى كه در اين زمان بوجود آمده نشان ميدهد كه اين زبان هم از حيث لغت و معني و هم از حيث شكل ظاهرى شعر و تركيبات لفظي و هم از جهت افكار عرفاني وغيره اثر فارسي را قبول كرده داراى سرمايه ادبي گرديد - قديمترين شاعر اين زبان زني است باسم لالي ايشورى يا لله ديد - او شاعره بزرگ بود و اشعارش محتوى افكار عميق فلسفي و اخلاقي ميباشد - زبان وى خيلي ساده و روان است و حتي از اشعارش بصورت ضرب المثل تا امروز بر زبان هر كشميرى جارى و در ضمن سخن بعنوان شاهد گفتار آورده ميشود. در اشعارش بيشتر كلمات سانسكريت بنظر ميرسد و لغات فارسي بندرت بچشم ميخورد.

---

(۱) - لوك پركاش كتابي است بزبان سانسكريت كه تاليف آن بيك نفر متعلق نيست و گفته ميشود كه بوسيله نويسنده اى بنام شمندر در حدود ۱۰۶۶ ميلادى آغاز شد و سپس عده اى از نويسندگان تا قرن هفدهم ميلادى برمتن آن افزودند - اين كتاب داراى چهار فصل است و اطلاعات مهمي در باره كشمير فراهم ميسازد.

بعد ازو شاعر دیگر بنام نورالدین رشي (باکسراول) متوفي سال ۸۴۲ هجری (۱۴۳۸ میلادی) از همه معروفتراست - اشعارش بمانند ابیات لاله ایشوری دارای جنبه اخلاقي و پند و اندرز میباشد - این دو شاعر قرن ۱۴ و ۱۵ میلادی مظهر آغاز اختلاط و آمیزش افکار و عقاید اسلامي و شیوائي در کشمیر میباشند که نمونه آن در اشعار فارسي میراویسي ملاحظه گردید - مردم کشمیر این دو شاعر معروف کشمیری زبان را بالسویه دوست دارند و بدون در نظر گرفتن هیچگونه تفاوت صوری و مذهبي از کلام آنان لذت میبرند و حتي هندوان و مسلمانان هریک بر آن دو نامي نهاده اند چنانکه لالي ایشوری در نزد مسلمانان باسم لله ماجي یا لله دید معروف است و شیخ نورالدین را غیر مسلمان باسم نند ریشي یاد مي کنند - این دو شاعر به وضع اجتماعي و دیني انتقاد میکنند ، از تشریفات و ظاهر پرستي و ریا بیزارند و عمل نیك را اصل دین میشمارند - برای درك افکار این دو شاعر بزرگ زبان کشمیری که همزمان با ترویج و توسعه زبان فارسي و افکار اسلامي در این سرزمین میزیسته اند لازم است نمونه ای از اشعار آنها به شکل ترجمه مطالعه کنیم - لاله ایشوری گوید -

بت و بتخانه از سنگ ساخته شده است
آنها چیزی غیر از سنگ نیست
ای برهمن نادان تو چه چیز را مي پرستي
خودت را به روح کل ملحق بساز

شیوا تمام کائنات را فرا گرفته است
بین هندو و مسلمان فرقي قائل مشو
اگر بخواهي زیرك باشي به اصل خود پي ببر

و نورالدین رشي مي گوید -

سوز محبت سوزیست که مادر بر مرگ یگانه فرزندش احساس میکند
او کي میتواند با این سوز بخواب و استراحت بپردازد
سوز عشق مانند نیش های بیشمار زنبور هاست
آیا آنکسي که چنین لباسي بتن کرده ، میتواند آرامش داشته باشد ؟

بعد از شیخ نورالدین رشي شاعر دیگری که در قرن ۱۶ میلادي میزیسته است زني است باسم حبه خاتون که در شعر زبان کشمیری معروف گردید. او دختر روستائي بود و در مکتب دهکده‌ٔ خود قرآن وکتب فارسي چون گلستان و بوستان سعدی و چند کتاب دیگر فرا گرفت. نام اصلي اش زون بود که بزبان کشمیری ماه راگویند. زون روزی که در کشتزار های زعفران آواز میخواند یوسف شاه چك حاکم کشمیر متوجه او گردیده اورا بعقد خود در آورد. حبه خاتون موجد نوع جدید شعر بزبان کشمیری است که قبل از آن به آن زبان وجود نداشت وآن نوع شعر چیزی نزدیك به غزلیات عاشقانه ایست که در آن عاشق اظهار واردات قلبي واحساساتي ناشي ازفراق وجدائي وبي وفائي معشوق وآرزوی وصال میکند. حبه خاتون شعر کشمیری راازتنگنای خشك فلسفه وپند واندرز بیرون آورده آن را بارمان وزیبائي طبیعت وکیفیات قلب عاشق آشنا گردانید. علاوه براین اشعار حبه خاتون شاهد نفوذ بیشتر زبان وادبیات فارسي میباشد. دراشعارش لغات وتشبیهات وترکیبات فارسي خیلي زیاد بنظر میرسد. او بنا به توصیه سید مبارك در وبیش کشمیری بحور و اوزاني راکه در شعر فارسي مستعمل است برای غزلیات زبان کشمیری بکار برد و اینك برای حسن ختام بیتي چند از اشعار آن شاعره نامدار راکه بعد از اسیر شدن شوهر عزیز خود بدست افواج اکبر شاه امپراتور مغول هند در هجر و فراق وجدائي او سروده است در اینجا نقل میکنیم.

گلها در مرغزار شگوفه کرده اند
آیا تو آواز حزن انگیز نشنیده ای
بیا باهم به مرغزار های دور افتاده برویم
تا گلهای راکه در قلب جنگل شگفته اند بتو نشان دهم (۱)

---

(۱) - ترجمه اشعار کشمیری از رساله آقای دکتر تیکو باسم شعرای فارسي زبان کشمیر ص ۲۰ و ۲۱ اقتباس شده است.

فصل سوم

کلیات اوضاع سیاسي فرهنگي و مذهبي در زمان شاعر

برای بررسي و سنجش آثار وافکار هر شاعرونویسنده یا هنرمند لازم است محیط سیاسي مذهبي فرهنگي همچنین ادبي و هنری راکه آن هنرمند در آن مي زیسته مورد مطالعه ودقت قرار دهیم زیرا بدون اطلاع وآشنائي از آن ممکن نیست درباره آن کس قضاوت صحیح کرد ونظر صائب ابراز داشت چه هراثر هنری وادبي بدون تردید منعکس کننده اوضاع وروحیات عصر خود میباشد واین امر در مورد شاعر که نسبت بدیگران دارای قلبي حساس تر وروحي دراك تراست بیشتر صدق میکند. شاعر ما ملا محمد طاهر غني کشمیری که در سال ۱۰۷۹ هجری چشم از جهان بربست دوران حکومت سه تن از پادشاهان بزرگ و مقتدر سلسله گورکاني هند را درك کرد وآنان عبارتنداز:-

۱- نورالدین جهانگیر بن اکبرشاه ۱۰۱٤-۱۰۳۷ هجری (۱٦۰۵ - ۱٦۲۷ میلادی)

۲- شهاب الدین شاهجهان ۱۰۳۷-۱۰٦۷ هجری (۱٦۲۸ - ۱٦۵۷ میلادی)

۳- محيي الدین اورنگ زیب عالمگیر ۱۰٦۸-۱۱۱۸ هجری (۱٦۵۸ - ۱۷۰۷ میلادی)

مدت حکمراني این سه تن پادشاه از آغاز حکومت جهانگیردر سال ۱۰۱٤ هجری تا یازده سال اول فرمانروائي اورنگ زیب عالمگیر یعني تا ۱۰۷۹ هجری که سال وفات شاعرماست تقریبا سه ربع اول قرن یازدهم هجری را شامل است واینك بالاختصار به بررسي اوضاع سیاسي واجتماعي - ادبي وفرهنگي و همچنین اخلاقي ومذهبي هند وکشمیر آن زمان (زیراکشمیر بعد از پیروزی افواج امپراطور اکبر شاه درسال ۱۵٦۸ میلادی یعني ۹٦۵ هجری بعنوان یك صوبه (استان) امپراطوری وسیع مغول درآمده بود) درسه بخش میپردازیم تا ببینیم

شاعر ما که اسما و عرفا عنی بود در چه محیطی تربیت یافت وازچه افکار واوضاعی متاثر شد وآثارش جلوه گاه چه اندیشه های است.

وضع سیاسی و اجتماعی هند وکشمیر درقرن یازدهم هجری

حکومت پادشاهان مغول در هند که بوسیله بابرشاه (متوفی ۱۵۳۰ میلادی) تاسیس وباکمك شاه طهماسب صفوی در زمان همایون شاه (متوفی ۱۵۵۶ میلادی) برپایه اساسی گذارده شده بود در عهد جلال الدین محمد اکبر (۱۵۵۶ - ۱۶۰۵ میلادی) بشکل یك امپراطوری مقتدر بوجود آمد. کشوری را که جهانگیر (۱۶۰۵ - ۱۶۲۷ میلادی) از پدرش بارث برده بود از نظر وسعت و آبادانی وتشکیلات اداری روش مرتب و منظم حکمرانی در شمار بزرگترین کشورهای دنیای آن عصر محسوب میشد. ثبات سیاسی، امنیت وآرامش داخلی وپیشرفتهای علمی وادبی وهنری وهمچنین توسعه تجارت وکارهای عمرانی برای رفاه وسعادت مردم که در عهد حکومت جهانگیر حاصل شده بود دارای اهمیت میباشد. جهانگیر در زمان خود به فتوحات وجنگهای بزرگ ومهم داخلی یاخارج از سرزمین خود دست نزد و تنها واقعه مهمی که در دوران حکومت او از نظر جنگی بوقوع پیوست آنست که شاه عباس صفوی قلعه قندهاررا در سال ۱۶۲۳ میلادی بگرفت وازآن ببعد تا سال ۱۶۳۸ میلادی این قلعه در دست ایرانیان بماند.(۱) باستثنای این واقعه امپراطوری وسیع مغولها که از مرز شرقی ایران تاغرب آسام وبرما واز کشمیر تااحمدنگر گسترده شده بود یك پارچه امن وآرامش بود و مردم آن سرزمین ازظلم وبیداد امراء مصئون ومحفوظ بودند.

نباید فراموش کرد که بابر بعنوان یك مهاجم خارجی بهند حمله آورد ولی بعدا او واولادش این سرزمین را وطن خود ساختند وحکومت آنان بتمام معنی یك حکومت بومی وهندی بشمار میرود. اساس حکومت مغول در هند به هیچوجه بر بیداد و ستم بنیان نشده بود ودلیل اینکه حکومت مغول در هند برای مدت طولانی بیش از سه قرن ادامه

---

(۱) India Since I526 V.D.Mahajan & R.R.Sethi, Lucknow I956, pI26

داشت همین است رشك، نیست چنانچه آنان میخواستند با ظلم و تهدید و ارعاب بر مردم فرمان رانند حکومت شان بمصداق الملك یبقي مع العدل ولایبقي مع الظلم دوامي نداشت. بعضي از نویسندگان اروپائي مانند برنیر و تاورنیر و مانوخي واسمیت حکومت مغول را حکومتي کاملاً مستبدانه و مطلق العنان نمایانده اند و اظهار داشته اند که در دوران پادشاهان گورکاني قانوني جز اراده شاه وجود نداشت. ولي آنان هنگام ابراز این نظر فراموش کرده اند که حکمرانان اروپائي که قلمرو آنان بمراتب از قلمرو امپراطوری مغولان کوچك تر بوده چه ستمهائیکه بر رعایای خود نموده اند وچه ظلم و بیداد هائیکه بنام مذهب بر مردم بیچاره وطن خود روا نداشته اند. اگر نیك در احوال پادشاهان مغول بنگریم در مییابیم که آنان هر اقدامیرا که مینمودند برای بهبود و رفاه ملت بود. خلاصه اینکه این پادشاهان را میتوان حکمرانان مطلق العنان ودر عین حال خیرخواه مردم نامید. سر ریچارد برن Sir Richard Burn در ضمن ذکر حکومت جهانگیر متذکر گردیده است که" جزای مسلمانانیکه دختران خود را بازدواج بهندوان میدادند مرگ بوده است در حالیکه مسلمانان میتوانستند زن هندوئي بگیرند (۱) ولي نویسنده علتش را بیان ننموده است و باید دانست که در آنزمان رسم هندو بر آن بوده است که چون شوهر زني بمیرد او باید با جسد شوهر مرده اش خود را بسوزاند. چون جهانگیر ازین سنت وحشیانه خوشش نمیآمد و میخواست این سنت کهنه وغیر نساني را ازبین ببرد اولین اقدامش این بود تا بتواند بعضي زنان را از سرنوشت سوختن در آتش نگهدارد و چون نمیخواست اراده خود را بزور بر هندوان تحمیل کند جزا و پادافراه را فقط برای مسلمانان که بالواسطه موجب انجام این کار میشدند مقرر کرد وبرای هندوان از ادامه این رسم فقط اظهار نارضایتي میکرد. جای بس تاسف است که این روش انساني ونوع دوستي را نیز نویسندگان اروپائي اقدام مغرضانه و نمونه ای از تبعیضات مذهبي جلوه داده اذهان مردم را منحرف کرده اند. مردم در زمان حکومت این پادشاه عادل و دادگستر خوشوقت و سعادتمند بودند وجهانگیر از لحاظ انصاف وعدالت بعنوان انوشیروان هندوستان مشهور شده است و داستانها از عدل و نصفت او در کتابها مسطور است وحتی در قرن ما برخي از آنها بر پرده سینما نمایش داده شده است. جهانگیر در دوران حکومت خود

The Cambridge History of India Vol IV, 1957, p I8I (۱)

اقدامات خیرخواهانه بسیار انجام داد. وی برای مردم فقیر و بی نوا مرکزها ایجاد کرد که بدانان غذای مجانی داده میشد علاوه براین وی مالیات معوقه را معاف کرد و دستور داد که ماموران در جمع مالیات برکشاورزان ظلم و تعدی روا ندارند و در صورت اثبات جرم مامورین آنانرا شدیداً مجازات میکرد. او دستور داده بود خسارت محصولات کشاورزی که زیر پای افواج شاهی پایمال شود بپردازند.

جهانگیر به مناظر طبیعی علاقه بسیار داشت و بهمین جهة زیبائی و دلکشی سرزمین بهشت آئین کشمیر همواره توجه این پادشاه را بخود جلب میکرد و با وجود موانع و عوایق بسیار که در سفر کشمیر موجود بوده در طول حکومت ۲۲ ساله خود شش مرتبه بمسافرت آن دیار نایل آمد و شاید طغرا در این شعر آرزو و تمنای جهانگیر را بنحو احسن بیان کرده است که میگوید.

از شاه جهانگیر دم نزع چو جستند   باخواهش دل گفت که کشمیر و دگر هیچ

چنانکه از کتب تاریخ برمیآید جهانگیر را در عمران و آبادی علاقه تمام و میلی مالا کلام بود و در ایام سلطنتش در ایجاد عمارات و انشاء ابنیه و تسطیح طرق و شوارع و تزئین باغها و ایجاد و تعمیر مدارس و مساجد و حمام ها کوششی فراوان مینمود و در این کار همسرش نورجهان که بنوبه خود دارای شخصیت مهم تاریخی و ادبی است ذوق و سلیقه خود را نشان داد که نمونه را میتوان در ساختمان باغ شالیمار و تعمیر قصرهای مانسابل و اچه بل و ویرناگ وغیره جستجو کرد. جهانگیر طی حکومت خود هفت تن از امراء خود را بنوبت به صوبداری (استانداری) کشمیر نامزد کرد که عبارتند از:

۱- نواب قلیچ خان	از ۱۰۱۵	تا ۱۰۱۹ هجری
۲- هاشم خان	از ۱۰۱۹	تا ۱۰۲۱ 〃
۳- صفدر خان	از ۱۰۲۱	تا ۱۰۲۴ 〃
۴- احمد بیگ خان	از ۱۰۲۴	تا ۱۰۲۷ 〃
۵- دلاور خان	از ۱۰۲۷	تا ۱۰۲۹ 〃
۶- ارادت خان	از ۱۰۲۹	تا ۱۰۳۲ 〃
۷- اعتقاد خان	از ۱۰۳۲	تا وفات جهانگیر در ۱۰۳۷ هجری

دوتن ازاین حکمرانان نسبة ظالم ومستبد بودند که یکي از آنها قلیچ خان بود وچون مردم آنسامان برعلیه او بحضور پادشاه شکایت بردند پادشاه داد گستر برای استاندار بدین کلمات که نشانه بارز مقام ادبي اوست اخطار نمود: " حکومت پناها! دادخواهان توبسیار — شکرگزاران توکم - آب سحاب برلب تشنگان بریز ورنه از حکومت برخیز."(۱) حاکم مستبد دیگری که در زمان جهانگیر استانداری کشمیر را بعهده داشت اعتقاد خان بود. وی بطوریکه حسن مي گوید " بدعتها احداث نمود چنانچه ضبطي اشمار باغات ودهات و جنگلات وطرح گل زعفران وسلامانه وغیره از بدعات اوست." (۲) باستثنای این دوتن حکمرانان دیگر باعدل وانصاف حکومت میکردند ولي بطوریکه فرانسیسکو پلسارت کارمند شرکت تجارتي هلند باسم Dutch East India Co. در سال ۱۶۲۶ میلادی درگزارش خود نوشته است (۳) مردم کشمیر بیشتر فقیر ونادار بودند. وی از اقداماتیکه از طرف پادشاه برای تزئین شهر بعمل آمده ستایش میکند ومي نویسد که خانه های مردم شهرنشین بطور عموم خوب وزیبا است وبه زیبائي شهر مي افزاید. مردم کشمیر باوجودیکه کمتر غذای کافي برای شان میسر میشود دارای قوت جسماني ونیروی بدني هستند که میتوان آنان را ازین لحاظ دو برابر مردم هند محسوب کرد. وی ضمن شرحي که درباره تجارت وصنایع دستي کشمیر آورده متذکر میشود که کشمیریان زعفران وپارچه های پشمي دستباف که از انواع مختلف میباشد ومشکبار را به آگره صادر میکنند ودر مقابل آن متقال وپارچه های نخي باقندگي وادویه و پیاز وارد میکردند.

جهانگیر که همواره رفاه و بهبود مردم خود را در نظر داشت مالیاتیرا که بعنوان " رسوم فوجداری" گرفته میشد لغو کرد. کشمیر در آن هنگام دچار رسوم کهنه وفرسوده چون کشتن دختران نوزاد درمیان مردم فقیر وپست بود که جهانگیر آنرا باتاکید و فشار ازمیان برد. جهانگیر یك تن برهمن را بنام پاندیت شری کانت که از علمای متبحر دین

---

(۱) Kashir Vol I p 263

(۲) تاریخ حسن جلد دوم ص ۴۸۲

(۳) Kashir Vol I p 262

هندو بود برگزید تا بقضاوت معاملات و محاکمات هندوان که جنبه شخصي داشت طبق آئین آنان حل و فصل نماید و بدینوسیله آزادی کامل در امور شخصي و مذهبي وسنن ورسوم دیني بهندوان اعطاء نمود (۱). جمعیت کشمیر در زمان جهانگیر در حدود دو میلیون نفر بوده است.(۲)

پس از وفات جهانگیر در سال ۱۰۳۷ هجری پسرش خرم بعد از یك سلسله جنگهای داخلي بکمك ویاری آصف خان پدرزنش بحکومت هند رسید ولقب ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحبقران دوم شاه جهان پادشاه غازی را برگزیده و اساس سلطنت را استوار ساخت. مدت حکومت شاه جهان سي سال بوده است و دورهٔ حکومت او بعنوان دورهٔ طلائي امپراطوری مغولان هند محسوب میشود. در زمان سلطنت او قدرت امپراطوری سراسر هند را فراگرفت. ملوك طوایف اعم از پادشاهان مسلمان محلي وراجگان هند و همه منقرض شده تحت حمایت امپراطوری در آمدند. شاه جهان بزودی شورش وطغیان مخالفین و دشمنان داخلي مانند جهجر سنگ وخان جهان لودی را فرونشاند. علاوه براین افواج وی در تسخیر خاك وسیع دکن پیروز شد ولي اقدامات مکرر شاه جهان برای بدست آوردن قلعه قندهار (که بعد از ۱۵ سال بدست آمده بود ومجددا ازدست رفت) کاملا بي اثر ماند واین امر بي کفایتي لشکر او را در مقابل سپاهیان ایران روشن ساخت.(۳) از جنگهای مهم دیگری که خارج از خاك هند بعمل آمد جنگ با حکمران بلخ است که درنتیجه آن شهر بلخ در سال ۱۶۴۶ مسخر شد. در امور اداری کشور شاه جهان کفایت ودرایت فوق العاده ای از خود نشان نداد ولي برای اصلاح امور اداری و مالي که دراواخر حکومت پدرش رو بخرابي نهاده بود سعي کرد (٤). عمارات مجلل ومتعددیکه در زمان او ساخته شد واعزام لشکرهای بزرگ برای نبردهای داخلي وخارجي که متضمن خسارات هنگفت ومخارج بسیار بود (چنانکه تنها هزینه تسخیر قندهار ۱۲ ملیون روپیه برآورده شده است) لطمه سنگیني برخزانه مملکت وارد آورد وازین رو نقصان امور مالي از املاك

---

(1) Shea & Troyer's Translation of Dabistane Mazahed P I64-5

(۲) تاریخ حسن جلد اول ص ۲۷۳ "نفرشماری کشمیر به اهتمام آصف خان نوزده لك وچهل وسه هزار وسي وسه نفر- ازآنجمله سپاهیان بومي نود هزار وچهارصد پیاده وچهار هزار وهشتصد ونود و دو سوار"

(۳) The Cambridge History of India Vol IV P 319-20 (٤) ایضا ۲۱۸

امراء و گنجینه های شاهان دکن فراهم گردید. (۱) شاه جهان در آغاز سلطنت شخصا در امور ملك و ملت نظارت ورسیدگي دقیق میکرد و بعدا کارها را بدست امراء و وزرا و پسران خود را در قسمتهای مختلف هندوستان به سمت استانداری برگماشت. یکي از کارهای مهم شاه جهان نظم و ترتیب دادن دستگاه منصب داری است که در اواخر عهد حکومت خود بدان توجه کرد و در اجرای مقررات قانون منصب داری راجع به تدارك دسته های سپاهیان شدت عمل بخرج داد. علاوه براین وظیفه و مقرری منصبداران را تقلیل داد و آنانرا مجبور کرد که تعداد لازم سپاهیان را بحال آماده باش داشته باشند. همچنین مالیات براملاك که قبل ازین یك سوم بوده به نصف در آمد مقرر کرد.

روابط سیاسي شاه جهان با اروپائیان و سایر ممالك همسایه عاقلانه و توام با درایت و زیرکي بود و او هیچوقت رشته ارتباط خود را با پادشاهان ایران یعني باشاه صفي و شاه عباس نگسست. امپراطوری مغول دوران سلطنت شاه جهان هم از حیث قدرت و نفوذ و هم از لحاظ جلال و شکوه به منتهي درجه خود رسید و اساسي که جلال الدین اکبر پي ریزي کرده بود در این عهد صورت اتمام و اکمال یافت. وسعت مملکت شاه جهان و امنیت و آرامش در آن عصر سبب شد که هند بصورت مملکتي منظم و آباد در آید و عواید و مالیاتها افزوني گیرد. دو وزیر کاردان یعني آصف خان و سعد الله خان با تدبیر و درایت امور مملکت را اداره میکردند و غنایم و پیشکشها و مالیاتها مرتبا بدربار میرسید. خزانه عامره شاه هر روز ثروتمند تر و پربها تر از روز قبل میشد - امنیت و آرامش که در دوران شاه جهان وجود داشت بازار تجارت را رونق داد و بازرگانان خارجي را بهند جلب کرد و محصولات هند ببازارهای آسیا و اروپا فرستاده شد. خلاصه آنکه قدرت و ثروت امپراطوری هند در دوران شاه جهان بحدی رسید که در آسیا نظیر نداشت و در هندوستان پیش از آن تاریخ و چه بعد از آن مانندی برای آن کمتر توان یافت.

شهاب الدین شاه جهان طي دوران حکومت خود چهار مرتبه بکشمیر مسافرت کرد. مسافرت اول در سال ۱۶۳۴ میلادی صورت گرفت و در حین این

---

(۱) A History of India by J.C.Powell Price, p 328

مسافرت بود که راجه بهیمبر اعلام قبول اسلام نموده بخطاب راجه دولتمند مشرف گردید. سفر دومین بسال ۱۶۴۰ و سومین در ۱۶۴۵ و آخرین بسال ۱۶۵۱ میلادی بوقوع پیوست. شاه جهان در ظرف این مدت هفت استاندار برکشمیر گماشت که بترتیب عبارتند از:-

۱- اعتقاد خان	از ۱۰۳۷ — ۱۰۴۳ هجری
۲- ظفر خان احسن	از ۱۰۴۳ — ۱۰۵۱ 〃
۳- شاهزاده مراد بخش	از ۱۰۵۱ — ۱۰۵۲ 〃
٤- علي مردان خان	از ۱۰۵۲ — ۱۰۵۳ 〃
٥- ظفر خان بار دوم	از ۱۰۵۳ — ۱۰۵۷ 〃
٦- تربیت خان	از ۱۰۵۷ — ۱۰۵۹ 〃
۷- حسن بیگ خان	از ۱۰۵۹ — ۱۰۶۱ 〃
۸- علي مردان خان بار دوم	از ۱۰۶۱ — ۱۰۶۷ 〃
۹- لشکر خان	از ۱۰۶۷ — ۱۰۷۰ 〃

اعتقاد خان که در زمان جهانگیر فرمان استانداری کشمیر را گرفته بود برای شش سال دیگر باقي ماند ولي بطوریکه قبلا گفته آمد وی موانع سخت وغیر عادلانه در راه کشاورزان ایجاد نمود و باغهای میوه مردم را بزور میگرفت و برای برداشت محصول از باغات وکشتزار های زعفران که متعلق بدولت بودند از مردم بیگار میگرفت. چون کشمیریان از کارهای جابرانه واعمال ظالمانه اعتقاد خان به تنگ آمدند عرضحالي بدربار شاهنشاه فرستادند وشاعری از کشمیر در موقع جشن سالگره قطعه شعری در اینباب بحضور رسانید که ضمن آن گوید:-

خسروا دانشپژوها دادرا دین پرورا　　　اهل کشمیرند در دیوان عدلت دادخواه
زعفران گویند خندان سازد اندهناك را　　　آمدند از زعفران در گریه جمعي بیگناه (۱)

چون دادخواهي ها وتظلمات پي در پي ببارگاه رسید اعتقاد خان معزول وابوالحسن تربتي به استانداری کشمیر مقرر شد. ولي چون ابوالحسن پیر وکهنسال شده بود و نمیتوانست بار

---

(۱) کشمیر جلد دوم ص ۲۶۸.

سنگین اداره یك استان را متحمل شود پسرش ظفرخان احسن بنمایندگي او فرستاده شد.
اولین و مهمترین کاریکه احسن در ایام استانداری خود برای کشمیریان کرد اینست که وی از امپراطور خواست تا تمام مالیاتهای غیرعادلانه وکارهای مستبدانه ای راکه اعتقادخان در کشمیر رواج داده بود وادامه آنها موجب فقرومسکنت و بدبختي ومذلت کشمیریان بود باطل وفرمان شاهنشاهي دراینمورد صادر شود. شاهجهان که بقول تاورنیر "نه بعنوان پادشاه مملکتي بلکه بمانند پدریك خانواده" برمردم حکومت میکرد این فرمان تاریخي را صادرویك نقل آن روی سنگ نقرکرده بر در ورودی مسجد جامع سری نگرنصب نمود. (۱) که امروز هم در آنجا بحال خود باقي است. کارهای خیرخواهانه احسن خان موجب تقدیر و ستایش شاهنشاه گردید وپس از آن که پدرش که استاندارکشمیر بود فوت نمود فرمان استانداری بنام او صادرگردید. در این زمان ظفرخان احسن تبت کوچك یعني بلتستان رانیز فتح کرد. این حکمران که یکي از ممدوحین صائب تبریزی میباشد در زیبائي وزینت دادن کشمیرسهم بسزائي داشت. حکمران دیگراین دوره که شایسته ذکراست مردان خان میباشد. مردان خان ازطرف شاه ایران قلعه داری قندهاررابعهده داشت ولي بعلت سوء تفاهم قلعه را به سپاهیان مغول واگذارکرده بهند پناهنده شد وشاهجهان اورابه ملازمت خود پذیرفت. مردان خان در دوران صوبه داری کشمیرکه دو بار بوی محول گردید کارهای عمراني وآباداني انجام داد. او نه تنها به احداث باغها وگلزارها پرداخت بلکه راههای پرخطروصعب العبور را تسطیح و تعمیر نمود و برای آسایش مسافرین مسافرخانه ها و کاروانسراها بنیان نهاد. مردان خان مردی سخي ورداد گر بود و در دوره دوم والیگری او قحط وخشکسالي درکشمیر بوقوع پیوست ودراین موقع او غله وحبوبات را ازپنجاب وارد وبنرخ ارزان وحتي رایگان بمردم فقیروبینوای کشمیرتوزیع نمود(۲) آخرین صوبه دارکشمیردرعهد شاهجهان لشکرخان بود وکشمیر در زمان لشکرخان بهترین دوران نعمت وسرور و فراواني و ارزاني را گذرانیده وغله واجناس آنقدر ارزان بود که "یك خروار شالي را بیك مرغ میفروختند"(۳)

---

(۱) متن این فرمان در تاریخ حسن جلد دوم ص ۵۰۰ - ۵۰۱ نقل شده است.

(۲) تاریخ حسن جلد دوم ص ۵۰۷ (۳) ایضا ص ۵۰۸

خلاصه اینکه مردم در زمان شاهجهان از هرجهة آسوده و خوشحال بودند وکشوراز هرحیث بسوی ترقي وتعالي گام برمیداشت تااینکه پادشاه پدر مانند در سال ۱۰۶۷ هجری بدست پسر گرفتار وبزندان افتاد و حکومت و پادشاهي بدست اورنگ زیب عالمگیر سومین پسر شاهجهان رسید.

جنگهای خونیني وکشتار برادران برای حصول تاج وتخت درمیان مغول یك سنت خانوادگي بوده است. اورنگ زیب سومین پسر شاه جهان بعد ازقتل سه برادر و چند تن از برادر زادگان وخویشان واسیرکردن پدرخود سریر آرای حکومت هند شد. هنگامیکه اورنگزیب عنان حکومت رادر سال ۱۰۶۷ هجری بدست گرفت سلطنت مغول بکمال وسعت و عظمت واقتدار رسیده بود. درزمان حکومت این پادشاه تقریبا سراسر هندجزو قلمرو مغول گردید و حدود آن ازکشمیر تاکرناتك واز برمه تاغزني گسترده شده بود. اورنگزیب برای اداره این مملکت وسیع قلمرو خود رابه بیست ولایت واستان تقسیم کرد و هراستان تحت فرمان استاندار قرارداشت. این پادشاه از اوان جواني درزمان شاهزادگي فنون لشکرکشي و تجارب ملکداری راآموخته بود وانتظار میرفت که عظمت واقتدار شاهنشاهي وی به اوجي مافوق تصور برسد ولي سرنوشت دیگری در انتظارش بود. دراین امر شکي نیست که قلمرو اواز لحاظ وسعت قبل ازاستقرار حکومت انگلیس در هند بیش از قلمرو هرپادشاه دیگری بود ولي سیاست وآرامش داخلي وثبات سیاسي رأ از بین برده وآثاراضمحلال و انحطاط در دوران زندگي خوداو پدید آمد. عالمگیر درطي حکومت چهل ونه ساله خود بیشتر اوقات به جنگ ولشکرکشي وتسخیر وفتح ممالك اشتغال داشت بیست ونه سال اول حکمراني اوبه کشایش قلاع وفرونشاندن شورش وطغیان درنواحي شمالغرب و غرب و شرق هندوستان گذشت. دربقیه زندگاني توجه اوبتوسعه سرحدات کشور در جنوب هند و سرکوبي مخالفین سر سخت درجنوب غرب معطوف بوده است. از جنگها و لشکرکشیهای این پادشاه جزخسارات مالي و هرج ومرج وناامني نتیجه ای عاید نگردید. مخارج هنگفت جنگها خزانه راتهي کرد وپرداخت وظیفه و مقرری سپاهیان که عده آنان به ۱۷۰ هزار رسیده بودبتعویق افتاد.(۱)

---

(۱)
A Short History of Aurangzeb, J.N.Sarkar,Calcutta I954 p 420

خرابکاریهای که جنگ و خونریزی بدنبال خود میآورد در تمام کشور مشاهده میشد. علاوه برین قهر طبیعت بشکل طاعون و قحطسالي نیزظاهرگردید که درنتیجه آن ملیونها تن از آدمیان واحشام واغنام بمردند (۱) و هیچکس درپي جبران یا تعمیراین خرابیها و ویرانیها نبود. خود اورنگزیب از این وضع ناراحت کننده بخوبي آگاه بود. او میدانست که سرداران و سپاهیان از این جنگها ولشکرکشیها پي درپي بتنگ آمده خواستار مرگ اومیباشند (۲). ولي آنچه که بیش از همه باعث زوال حکومت شد سیاست خشن وانعطاف ناپذیر او درامور دیني بود.

این امرمسلم است که هندوان در تاسیس وثبات وتوسعه امپراطوری مغول در هند سهم بسزائي داشتند واکبر وجهانگیر وتاحدی شاه جهان نیز باکمکهای شایانیکه آنان انجام دادند توانستند حکومت خود را مقتدر تر وو سیعتر سازند و بپاداش خدمتهای گرانبها صلات ومقامات مهمي بآنان عرضه میکردند ولي متاسفانه اورنگزیب که درامور مذهبي تعصب شدیدداشت این سیاست راکنارگذاشت. او در آغاز دوران حکومت خود رفتار مسالمت آمیزی اختیار کرده بود ولي هرچه زمان بیشتر میگذشت تعصب مذهبي او شدیدتر میشد و بالاخره به منتهای درجه رسید. حقوق مذهبي و مدني رعایای غیرمسلمان درزمان اورعایت نشد حتی اوبرای تخریب معابد نوبنیاد هندوان دستور داد (۳).

اکنون باید ببینیم که اوضاع سیاسي واجتماعي کشمیردر زمان این پادشاه بچه نحوی بوده است. عالمگیر برخلاف پدر ونیاگان خود فقط یکبار بمسافرت کشمیر پرداخت و آنهم برای اینکه بعد از بیماری شدید که در سال ۱۶۶٤ میلادی (۱۰۷۵ هجری) عارض او گردید خواست در هوای مطبوع این خطه جنت نظیر تجدید قوای جسماني وروحاني بکند وآغاز و انجام این سفر نیز توام باحوادث سوء وناگواری بود - بدین معني که لغزش پای یکي از فیلهای اردو بمرگ چندین زن واحشام منجرگردید واین واقعه اورنگزیب را خیلي متاثرکرد و او بعد از اقامت سه ماه که در مقابل اقامتهای طولاني اسلاف او خیلي کم بود بدهلي برگشت. عالمگیرطي حکومت ٤۹ ساله خود ۱٤ استاندار بکشمیراعزام نمود واز جمله آنان ابراهیم خان

---

(۱) ایضا ص ۴۲۱ و ۴۲۲ (۲) ایضا ۴۲۵ (۳) ایضا ص ٤٤٤ و India Since I526

پسر علیمردانخان سه بار و سیف خان دو بار باستانداری مقرر شدند. ما اینجا فقط اسم استانداراانیکه تا ۱۰۷۹ هجری یعني تا سال وفات شاعر ما در کشمیر مستقر بودند ذکر میکنیم.

لشکر خان که در سال ۱۰۶۷ هجری در زمان شاهجهان مقرر شده بود تا سال ۱۰۷۰ باقي ماند.

۲- اعتماد خان	۱۰۷۰ تا ۱۰۷۳	هجری
۳- ابراهیم خان	۱۰۷۳ تا ۱۰۷٤	〃
٤- اسلام خان	۱۰۷٤ تا ۱۰۷۵	〃
۵- سیف خان	۱۰۷۵ تا ۱۰۷۸	〃
۶- مبارز خان	۱۰۷۸ تا ۱۰۷۹	〃
۷- سیف خان بار دوم	۱۰۷۹ تا ۱۰۸۲	〃

بطوریکه قبلا گفته شد کشمیر در زمان حکمراني لشکر خان بهترین ایام آرامش و فراواني را گذراند. حکمرانان دیگر نیز در عدل و انصاف و رسیدگي به خواسته های مردم و به تزئین و خوشنمائي این سرزمین فعالیتها کردند. حادثه مهمي که از نظر سیاسي قابل ذکر باشد بوقوع نپیوست.

وضع ادبي و فرهنگي و هنری هند و کشمیر

اکنون که از وضع سیاسي و اجتماعي هند و کشمیر اطلاعي پیدا کردیم باید بمطالعه اوضاع فرهنگي و ادبي و هنری آنزمان بپردازیم و ببینیم که حکمرانان و امراء و عموم مردم در توسعه و پیشرفت این جنبه حیاتي چه کوششهای از خود نشان دادند. ترقي فرهنگ و هنر در کشور منوط به استقرار امن و آرامش و فراغت بال و آسودگي خیال است چنانکه نظامي عروضي بدین معني اشارت کرده و گوید = " هر صناعت که تعلق بتفکر دارد صاحب صناعت باید که فارغ دل و مرفه باشد که اگر بخلاف این بود سهام فکر او متلاشي شود (۱) " امنیت و

(۱) چهار مقاله مصحح دکتر محمد معین طبع سوم تهران ۱۳۳۷ ص ۲۷

آرامش کشور مبني است بر ثبات سياسي وچنانکه ميدانيم هند در آغاز قرن يازدهم ميلادی از ثبات سياسي وامنيت داخلي برخوردار بوده وبيم وترس حمله خارجي نيز اورا تهديد نميكرد. بنا براين اين سرزمين بايستي گهواره فرهنگ وهنر ومهد شعر وادب باشد وچنين هم بوده است.

شعر وادب وفرهنگ

پادشاهان مغول با بوجود آوردن کانونهای بزرگ علمي وادبي در هند مشوقي نيکو برای دانشمندان وشعرا ونويسندگان بوده اند. تذکره های مختلف مملواست ازداستانهای مبني بر تشويق آنان از هنرمندان وادبا وشعرا واعطاء صلات گرانبها بديشان. همين امر موجب ميل ورغبت شعرای ايران بمسافرت هندوستان گرديد وشعراء وادبا رخت سفر برمي بستند وآهنگ هند ميکردند واز نعم آنديار وصلات سلاطين کامگار آنجا برخوردار ميشدند. اينجالازم است نکته ای تذکرداده شود وآن اينست که بدان گاه تنها اصحاب قلم نبودندکه به هند رحلت وهجرت ميکردند بلکه اصحاب سيف ومردمان دلاور وشجاعان جنگ آور نيز بدانجا روی نموده بخدمت امپراطوران مغول هند درميآمدند وخدمات شاياني انجام داده بمقامات بلند ميرسيدند. پادشاهان مغول صاحب السيف والقلم بودند وهمين نکته داني وسخن سنجي وشعر شناسي آنان بودکه درکشش شاعران بدربارآنان بس موثرافتاد ويقينا اين امرباعث آن شدکه نااهلان اندك مايه به آستانه آنان نگرايند چه آن سلاطين ميتوانستند گهر را از خزف ونيك را از بد باز شناسند. اين پادشاهان در محافل شعروادب مثل ميدان نبرد تنها نقش يك ناظر وسامع را نداشتند بلکه دراين ميدان نيزگوی تقدمي افگندند وبه تصحيح وتنقيح وانتقاد واقتراح سخن شاعران ميپرداختند وبي مناسب نيست که در اينجا بنقل يك دو داستان کوتاه در اينباب بپردازيم.

اکبرشاه باوجود اينکه بمکتب نرفته وازسواد بهره ای نداشت ولي اورا طبع شاعرانه وفکری نقاد بود. روزی اين شعر فغاني را

مسيحا يار وخضرش همرکاب وهمعنان عيسي
فغاني آفتاب من بدين اعزاز ميآيد

بحضورش میخواندند. وی مصرع دوم را بدینگونه اصلاح کرد (۱)

فغانی شهسوار من بدین اعزاز میآمد

وازین نوع مثالها خیلي زیاد است.

جهانگیر که از آغاز زندگي خود به آموختن پرداخت نویسنده ای توانا وشاعر نیکو ببار آمد وبهترین شاهد این ادعا تزک جهانگیری است که تا هفده سال بنگارش آن اشتغال داشت وسپس بعلت بیماری ورنجوری نگارش آن بعهده معتمد خان گذارده شد. این تزک بخوبي میرساند که جهانگیر دارای طبع شاعرانه نیز بود ودر علوم تاریخ وگیاه شناسي وحیوان شناسي نیز صاحب بصیرت بوده است. برای استشهاد قریحه وذوق شعری او نقل چند اقتباس از تزک بیمورد نیست. دریکجا مینویسد –"بتقریبي این بیت امیرالامراء خوانده شد

بگذر مسیح از سر ما کشتگان عشق　　　یك زنده کردن تو بصد خون برابر است

چون طبع من موزون است گاهي باختیار وگاهي بي اختیار مصراعي ورباعي درخاطرم سرمیزند این بیت برزبان گذشت

ازمن متاب رخ که نیم بي تو یك نفس　　　یك دل شکستن تو بصد خون برابر است

چون خوانده شد هرکس که طبع نظمي داشت دراین زمینه بیتي گفته گذرانید علي احمد مهرکن بد نگفته

ای محتسب زگریه پیر مغان بترس　　　یك خم شکستن تو به صد خون برابر است" (۲)

همچنین وی از تحقیر وانتقاد نااهلان وبي مایگان که چون شبه فروشان در حلقه جوهریان درآمده واز شعروادب بهره ای نبرده بودند ابا نمیورزید. مشهور است که شاعری قصیده ای تقدیم او کرد که مصرع اول مطلع – ای تاج دولت برسرت ازابتدا تا انتها – بود. جهانگیر از او سوال کرد که از علم عروض آگاهي؟ شاعر پاسخ داد نه – جهانگیر گفت خوب شد وگرنه حکم بمرگت میدادم. سپس آن مصرع راتقطیع کرد وعیب رکن دوم آن که – لت برسرت – بود نشان داد (۳). باین ترتیب روشن ومبرهن میگردد که در محیطیکه سران و

---

(۱) بزم تیموریه – سید صباح الدین عبدالرحمن اعظم گره ۱۹۴۸ ص ۶۱

(۲) تزک جهانگیری ص ۱۱۲ (۳) بزم تیموریه ص ۱۴۱

پیشروانش در امور شعر و ادب باین اندازه دقیق و فهیم باشند چه اندازه در آن زمینه هاپیشرفت حاصل میگردد. این روش شعرا را وادار کرد جدیت و توجه و علاقه بیشتری درکارخود خرج بدهند. خلاصه دربار مغول بصورت یك مدرسه شاعری و سخنوری در آمده بود. بنا بر اظهار ابوالفضل در آئین اکبری پنجاه و یك شاعر به دربار اکبر شاه پیوسته بودند و بنا بر نوشته سید صباح الدین درکتاب بزم تیموریه از جمله شعرای زمان جهانگیری معروفترین آنها عبارتند از طالب آملي و نظیری نیشاپوری و سنجر و طفلي و حیاتي و مولانا شکیبي و موزون الملك ملا لطفي تبریزی و ملا احمد علي نشاني و معنوی جونپوری و حسن بیگ خاکي و حکیم عارف و ملا شیدا وغیره.

غیراز دربار پادشاه صدها امیر و صاحب منصب دیگر در رونق بازار شعر و ادب و علم و دانش وظیفه مهمي داشتند. از این عده بیرم خان - ابوالفتح گیلاني - عبدالرحیم خانخانان - علي‌قلي خان - خان زمان - خان اعظم کوکلتاش - ظفرخان و غازی خان را میتوان اسم برد. ابو الفتح گیلاني و عبد الرحیم خان خانان برای سرپرستي شعرا یك کانون بزرگ ادبي تاسیس کرده بودند و خواجه حسین و ثنائي و میرزا قلي میلي و حیاتي گیلاني از تربیت یافتگان این کانون میباشند. خان خانان در احمد آباد کتابخانه دایرکرده بود که شعراء و ادبا و دانش طلبان از آنجا بهره یاب میشدند. از خصوصیات این کتابخانه یکي این بود که دواوین شعرای متعلق بدستگاه بخط خود شان دران موجود بود. (۱) گذشته ازاین رواج مشاعره در ترویج و رونق شعر کمك شایاني نمود و خان خانان دراین امر پیشرو دیگران محسوب میشود (۲) صرفنظر از شعر و ادب جهانگیر درایجاد مدارس و انشاء مکاتب سعي بلیغ داشت و چندین مدرسه و خانقاه تاسیس نمود. وی مال و ملك امرای راکه بدون وارث فوت میکردند به این کارخیر اختصاص داد و مدارسیکه از دیر زمان ویران مانده بود تعمیر کرده برای درس و تدریس آماده ساخت. (۳) این پیشرفتهای ادبي و فعالیتهای فرهنگي که جهانگیر از اکبر شاه بارث برده بود برای پسر خود شاه جهان برراثت گذاشت و او باوجودیکه مانند پدر خود شاعر یا نویسنده توانا و یا صاحب آثار مهمي نبود ولي برای توسعه علم و ادب گامهای برداشت و در دوران

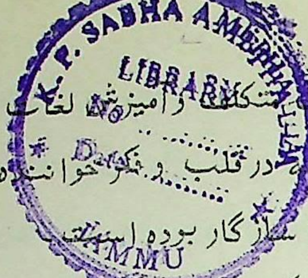
---

(۱) بزم تیموریه ص ۸۳ (۲) ایضا ص ۸۲ (۳) بزم تیموریه ص ۱۶۸

سلطنت خود چندین مدرسه ودار العلوم بنیان نهاد که معروفترین آنها مدرسه ای بنام دارالبقاء در دارالخلافه دهلي است (۱) که مرکز تدریس فقه و فلسفه اسلامي محسوب میشود. علاوه براین مسلمانان در مکتب های که بطور عموم در مساجد تمام شهرها دایر بود بتعلیم وتعلم اشتغال داشتند. وضع تعلیم وتدریس هندوان نیز بد نبوده است. برهمنان که همواره کار آنان درس و تدریس و مطالعه کتب مقدس سانسکریت بوده است بکار خود ادامه میدادند. علاوه برآن طبقه دیگر یعني کارمندان دولت به فراگرفتن زبان فارسي وعلوم متداول کوشا بودند. طبق رسوم آنزمان خانواده های اشراف واعیان بوسیله استادان و معلمین خصوصي تحصیل علم مینمودند. زبان فارسي بدلیل اینکه زبان رسمي بود مورد تشویق وحمایت شاهجهان قرار گرفت و بطوریکه بعضي گفته اند شاه جهان برای تعلیم اجباری زبان فارسي دستور داد و مدارس در سراسر هند حتي بین هندوان برای تعلیم این زبان دایر گردید. اضافه براین بسیاری ازکتب علمي وادبي بزبان فارسي تالیف شد. ورود فارسي زبانان با علم و ذوق و آمیزش آنان با هند یا نیکه زبان وادبیات فارسي را درکشور خود تحصیل کرده بودند منتج بایجاد دو مکتب ادبي گردید که یکي ازآنها مکتب هندو فارسي ودیگری را بنام مکتب اصیل فارسي میتوان یادکرد. آثار وادبیاتیکه دراین عهد در هند ظهور کرد ازجنبه ای که صرفا فارسي باشد عاری است زیرا زبان فارسي که ریشه های عمیقي در سرزمین هند دوانیده بود نمیتوانست تا مدت زیادی ازمحیط جدید وقوی خود بي اثر وجدا بماند وازینروزبان فارسي افکاروعقاید هندی را در خود جذب کرد و تدریجا وسیله بیان مطالب هندی گردید و ناچار خصائصي را که لازمه محیط هندی بود فراگرفت و بدین وسیله سبک جدید هند و فارسي بوجود آمد. این سبک که مورد توجه دربار مغول قرار گرفته بود بتدریج توسعه یافت و آثار متکلف ابوالفضل که درآن به افراط بصنایع توجه شده وزبان بحد وافراز آرایش و پیرایش مشحون است توجه شاه جهان را بطرف خود جلب نمود و بنا برین شاه جهان برای وقایع نویسي خواستار نویسنده ای شد که بتواند به شیوه متکلفانه وقایع عهد اورا بنویسد. شاید یکي از علل توسعه این سبک در دربار مغول هند این بود که نویسنده میتوانست بااستعمال

---

(۱) آثارالصنادید - سرسید احمد خان باب سوم ص ۱۲



نمودن کلمات واصطلاحات مشکل وآمیزش لغات وعبارات دقیق ومشکل عربي ابهت وجلال پادشاه را به بهترین وجه در قلب وفکر خواننده منعکس کند و بنابراین آن سبک با سازمان مجلل وباشکوه دربار کاملا سازگار بوده است.

از طرف دیگر مکتبي که خالصا مکتب ایراني باشد مورد اعتناء وتوجه وزراء وامرای ایراني نژاد قرار گرفت. در آغاز دوره حکومت شاه جهان ملا شکرالله ملقب به افضل خان گروه بزرگي از شعرا ونویسندگان ودانشمندان ایراني را گرامي داشت ودر ترفیه حال وارضای خاطر آنان میکوشید که از آنجمله محمد امین قزویني وجلال الدین طباطبائي بسیار معروفند. چون آثار نویسندگان وشعرای این دو سبک مختلف را باهم مقایسه کنیم میبینیم که آثاریکه از ادبا و فضلای ایراني بیادگار مانده با آثار معاصرین هندی بسیار متمایز است. مطالعه آثار نویسندگان این دو سبک تفاوتیراکه بین آنها وجود دارد روشن وآشکار میسازد.

چنانکه در زمان اکبرشاه وجهانگیر مشاهده شد در عصر شاه جهان نیز شعرا وعرفا و دانشمندان ایراني که بعلت نفوذ فقها ومجتهدین مجال وفرصتي برای هنرنمائي ونشر افکار وآثار خود در ایران نداشتند وبرعکس آن در خاك هند مقتضیات را از هر جهت آماده و موانع را مفقود میدیدند بسوی هند روی میآوردند. عده شعرائیکه در دربار شاهجهان بسر میبردند بسیار است ومشاهیر آنان عبارتند از صائب ــ قدسي ــ کلیم ــ ظفرخان احسن ــ میرزا طاهر آشنا ــ ملا شیدا ــ چندربان برهمن ــ حکیم رکنا کاشي ــ سعیدای گیلاني ــ سلیم تهراني ــ میرالهي همداني ومحمد علي ماهر وغیره. علاوه بر شعرا عده زیادی از نویسندگان نیز شهرت یافتند که معروفترین آنان منیر لاهوری ــ چندربان ــ ملا شیدا ــ طغرای مشهدی وافضل خان میباشند. در فن تاریخ نویسي عبد الحمید لاهوری مولف بادشاهنامه وملاصادق مولف تاریخ صادق ومحمد صالح مولف عمل صالح شهرت دارند. فرهنگ نویسي نیز مورد توجه قرار گرفت وچهار فرهنگ یعني فرهنگ رشیدی ــ منتخب الغات ــ شاهد صادق وچهار عنصر دانش تالیف گردید. علاوه براین در فلسفه ومذهب وطب وعلوم دیگر نیز تعدادی از کتب ورسائل نوشته شد. خلاصه آنکه دربار شاهجهان کانون فرهنگ ومرکز رواج زبان وادبیات فارسي بود واز حیث تمدن وهنر وادب دوره طلائي بشمار میرود. هنگامیکه در دربار سلاطین صفوی زبان ترکي برزبان فارسي فایق آمد در دربار پادشاهان

گورکاني هند فارسي برسميت شناخته شد وکليه مکاتبات وفرامين واوراق واسناد ودفاتر کشوری ولشکری بزبان فارسي نگاشته و صادر ميگرديد. علاوه بردربار سلطنتي امرا وروساى کشور مانند آصف خان و سعيدای گيلاني وظفرخان احسن و مهابت خان وافضل خان وراجه‌جي سنگ وسعدالله خان که بعلم وادب وفرهنگ وزبان فارسي علاقه داشتند نيزازشيوه مرضيه شاه جهان پيروی نموده بتشويق شعرا ومعاريف و ترويج هنروادب همت ميگماشتندوسعي ميکردند دراين زمينه از ديگران گوی سبقت بربايند.

دوره جهانگير وشاه جهان از لحاظ ترجمه کتب اززبانهای سانسکريت وفارسي نيز دارای اهميت بسيار است - قبل ازآن کتابهای مقدس هندوان بنام مهابهارتا واتهرويد وهمچنين کتاب رياضي بنام ليلاوتي ترجمه شده برد. در اينزمان داراشکوه پسرشاه جهان در اين کارازهمه بيشتر علاقه نشان ميداد. وی کتب مقدس سانسکريت مانند اپانيشاد ــ بهگوت گيتا - يوگا وشست ونيزاصطلاحات مذهبي هندوان را بزبان فارسي برگرداند. علاوه براين ترجمه حماسه معروف وباستاني هند بنام رامايان بوسيله هرکرن بادقت و مهارت انجام گرفت (۱)

ازآنچه که تاکنون مطالعه گرديد معلوم ميشود که نهال زبان وادبيات فارسي در هند باتشويق وکمك پادشاهان وامرای دربارغرس وآبياری ميشد واين وضع منحتص بهند نيست بلکه درسايرکشورهای مشرق زمين احوال برهمين منوال بوده است. قدردانيهای اکبرشاه وجهانگير وشاه جهان شاعران واديبان و سايرارباب علوم وفن را از ممالك ديگر بخود جلب کرد. هرصله وپاداشيکه بشاعرداده ميشد موجب ترقي شعر و ادب ميگرديد. گاهي در انعام يك بيت زيبا ونغر دهان شاعر را از زر ميانباشتند و گاهي اورا با سيم وزرنقد وزن ميکردند. همين امر موجب ترغيب شعرا ونويسندگان ميشد تا اينکه ازايران وممالك ديگر بسوی هندرخت سفر بربندند. ولي بعداز روی کار آمدن اورنگزيب عالمگيراين تشويق وحمايت هاى بي شائبه بتدريج از بين رفت وچنان بنظر ميرسيد که اوضاع واحواليکه درايران موجب مسافرت ايرانيان از وطن خور بکشور هند

---

(۱) History of Shah Jahan of Delhi, Banarsi Prasad p 257

شده بود واثر ونفوذ فقها که میدان فعالیت و هنرنمائي شعرا را برآنان تنگ کرده بود اکنون در هند بوجود آمد وراه تشویق ودلگرمي که محرك اصلي مهاجرت از ایران بشمار میرفت دیگر باقي نمانده بود وبنا برین میبینیم که شعرائیکه دراین عهد از ایران بهند آمدند انگشت شمارند از جمله محمد سعید اشرف مازندراني معلم شاهزاده خانم زیب النساء و میرزا معزالدین محمد موسویخان وسید حسین خالص اصفهاني ومیرزا محمد طاهر اصفهاني. ولي هیچکدام ازاینان مقام شامخي در ادبیات فارسي نداشته ونتوانستند بمقام ومعروفیت شعرای بنام دوره ماقبل خود برسند.

اورنگزیب عالمگیر بادشاهي عالم ودقیق النظر بود وشوق مطالعه تا آخرین روز حیاتش باقي بود. وی علوم دیني مانند فقه وحدیث وتفسیر را بخوبي فراگرفته ومانند جدش جهانگیر نویسنده توانائي بود. مجموعه نامه ها ومکاتیب او بنام "رقعات عالمگیری" که به پسران خود ورجال مملکت نوشته است در ادبیات فارسي هند مقام شامخي دارد. مولانا محمد حسین آزاد بلگرامي آنها را مورد تقدیر قرار داده عبارت آنرا سهل ممتنع میدانند. (۱) اورنگزیب که طبع او بامور دیني بیشتر متمایل بود اشعاری را که مبتنی بر مبالغه وتملق ومدح بیجا باشد هرگز نمي پسندید ومانند بعضي سلاطین صفوی چون شاه طهماسپ (۲) حاضر نبود شعرا زبان خود را بمدح وثنای وی آلایند. باین دلیل شاعرانیکه شعرگوئي را وسیله معاش قرار داده بودند بدربار اوراه نمیافتند وآنانرا گروه بیکاران میدانست وسزاوار هیچ تشویق نمي شناخت. این بیمهری پادشاه باعث شد که سیل شعرا که در زمان اکبر وجهانگیر وشاه جهان بسوی هند سرازیر میشد قطع شود واین نهال زبان وادبیات فارسي در هند از اصلش که در ایران بود برکنده شود. خلاصه اینکه پایه شعر بطوری متزلزل گردید که در زمان او هیچ شاعری نبود که اورا بتوان در ردیف شعرای بزرگ مانند فیضي وعرفي وظهوری وکلیم وصائب که آثار آنان درادبیات فارسي مایه افتخار است بشمار آورد. ولي ذوق شعر وادب که سالها در نهاد مردم وطبقه روشنفکر هند مخصوصا آنانیکه زبان وادبیات فارسي را فراگرفته شیریني وحلاوت آنرا چشیده بودند بابسته شدن راه های دربار پادشاه

---

(۱) سخندان فارس ص ۱۶۳ـ۱۶۴ (۲) تاریخ عالم آرای عباسي ـ اسکندر بیگ ـ ج ۱ ص ۱۲۹

از بین نرفت بلکه برعکس شعر و شاعری از محیط تنگ و محدود تملق و چاپلوسي برآمده بفضای آزاد نفس کشید. عواملیکه تاکنون باعث تحریك افکار و تخلیق آثار میشدند اهمیت خود را از دست داده بعناصر دیگری جا دادند. در دوره قبل شعرا شخص شاه و امراء و مزبیان خود و کارهای آنانرا میستودند و از آنها الهام میگرفتند ولي اکنون محیط اجتماعي و اخلاقي وامور مربوط بمسائل زندگي توجه آنانرا بخود جلب میکرد و در سبك سخن و سخنوری نیز تحولي پدید آمد. شاعری که تاکنون رونق محافل ثروتمندان و بزمهای ادب دوستان بوده ازین پس شمع کاشانه های عامه مردم گردید. زبان فارسي که در این سرزمین با مهاجمین خارجي راه یافته بود بتدریج از مراحل گذشته مقام زبان رسمي را بدست آورد و از آن هم مهمتر اینکه زبان مردم روشن فکر گردید. اکنون که در خانه های مردم برروی آن بازشد این عروس زیبا از حجلهٔ خود قدم بیرون نهاده دست بدست مردم داد و در شادی و غم آنان همدم و همزبان گردید. در دوره های بعد زبان فارسي وسیله اظهار افکار و عقاید و احساسات مردم شد و بنا براین ناگزیر رنگ و روش اصلی خود را از دست داده ازمحیط و فضای جدید متاثر شد. قبول این تحول و تغییر در عین حال مطابق مقتضیات زمان و طبیعت بوده است و غیراز آن هم امکان پذیر نبود.

در این دوره شاعران خوش قریحه مانند عبدالقادر بیدل ـ محمد علي ماهر ـ ناصر علي سرهندی ـ معزالدین موسوی ـ سعید اشرف گیلاني ـ نعمت خان عالي ـ محمد زمان ناسخ ـ رفیع خان باذل و محمد افضل سرخوش وغیره میزیسته اند.

چون از شعر بگذریم میبینیم که وضع نثر در این دوره از شعر بهتر بود. عالمگیر فروغ اصول دین را از همه بیشتر مورد توجه قرار داده بود. باین مناسبت به همت علمای بزرگ عصر فقه حنفي تدوین و تمام اصول فقهی مکتب حنفي در کتابي جمع آوری گردید و اسم فتاوی عالمگیر برآن گزارده شد که شاهکار تالیفات دیني ایندوره محسوب میشود. در انشاء پردازی خود عالمگیر مقام برجسته ای دارد. از مورخین معروف میتوان اسم محمد کاظم مولف عالمگیر نامه و محمد ساقي مستعد خان مولف ماثر عالمگیری و نعمت خان عالي مولف وقایع و بهادر شاه نامه و بختاور خان نویسنده مراة العالم و از مورخین هندو ایسر داس صاحب فتوحات عالمگیری و سجان رای مولف خلاصة التاریخ رانا مبرد.

اکنون که بحث از شعر و ادب فارسي بمیان آمده نباید فراموش کرد که کشمیر

در این مورد سهم بسزایی دارد و سزاست ذکر مختصری از آن اینجا بکنیم. در بخش مربوط به اوضاع سیاسی و اجتماعی دیدیم که شاهان مغول توجه خاصی به تعمیر و آبادانی کشمیر معطوف داشتند و هرگاه فرصتی پیدا میشد برای گذراندن تابستان وگریز از گرمای جانکاه آگرا و دهلی ولاهور بکشمیر پناه میبردند. حکمرانانیکه از طرف پادشاهان بفرمانداری آن استان مقرر میشدند به پیروی از پادشاهان خود به پرورش و تربیت علماء و فضلاء و شعرا میپرداختند و جنبشهای ادبی وفرهنگی دربار آگره و دهلی آنان را تحت تاثیر خود قرار میداد. پادشاهان دهلی واستانداران کشمیر هماره برای اشاعه فرهنگ وعلم دراین سرزمین کوشا بودند. علاوه برمساجد وخانقاه ها که کانون ومرکز درس و بحث علماء و صوفیه بود مدارسی نیزدایر گردید که از آنجمله است مدرسه ای بنام درسگاه معلی حیدر که در عهد جهانگیر درنزدیکی باغستانهای خوش منظر شهرسری نگر بنا شد. تشویق وتقدیر این پادشاهان که فقط برشعرا محدود نبود نویسندگان و علمارا نیزفرصتی برای اظهار لیاقت وانجام کارهای مهم وتحلیق آثار علمی فراهم آورد. چنانکه اکبرشاه در موقع اقامت درکشمیر بسال ۱۰۰۵ هجری جمال الدین حسین اینجورا فرمان داد تا فرهنگی تالیف نماید و او به این کار پرداخت ودر سال ۱۰۱۷ هجری آنرا باتمام رسانیده بحضور جهانگیر تقدیم نموده آنرا فرهنگ جهانگیری نامید. جهانگیر نیز این زحمت نویسنده را باانعام واکرام و صلات فراوان جبران کرد واورا بلقب عضدالدوله سرفراز کرده بفرمان داری استان بیهار مقرر داشت. از جمله نویسندگان کشمیری میتوان اسم ملا باقر کشمیری که ذکرش دراقبالنامه جهانگیری تالیف معتمد خان آمده و ملا محمد یوسف کشمیری همرانی برادر محمد صادق کشمیری مولف طبقات شاه جهانی و ملا محمد علی کشمیری که در ایام جوانی به احمدنگر رفته بود یاد کرد. ملا محمد علی در سلک ملازمان سعادت خان دکنی در قلمرو سلاطین نظام شاهی در آمد و سپس بملازمت سلطان برهان الملک پرداخت. هنگامیکه خانخانان احمدنگر را گرفت ملا محمد علی ملازم اوشد و به کار ترجمه وتالیف پرداخت. محمد صادق کشمیری که در سال ۱۰۰۰ هجری تولد یافت طبقات شاه جهانی راکه تذکره ای ازمعاریف واعلام ورجال برجسته از زمان تیمور تا حکومت شاه جهان میباشد در حدود سال ۱۰۴۶ هجری تالیف نمود. در اینجا باید ذکری ازیکی اززنان نامور کشمیر بکنیم. اوحافظه

مریم نام (۱) داشت و معلمه زیب النساء بیگم دختر اورنگ زیب عالمگیر بود. گویند ذوق وشوق شعر وادب وسخن سنجي زیب النساء مرهون تعلیم وتربیت این بانوی کشمیری بوده است. پسرش عنایت‌خان نیز مرد لایق وفاضلي بود که بعدا باستانداری کشمیر نایل آمد. حافظه مریم در سال ۱۰۸۹ هجری فوت کرد. زیب النساء که خود شاعره خوبي بود و بعلم و علماء علاقه داشت برای ملا سیف الدین اردبیلي مساعده ای تعیین نمود تا بارضایت خاطر در کشمیر بگذراند وتفسیر کبیررا بزبان فارسي ترجمه کند. وقتیکه این کتاب بپایان رسید ملاسیف‌الدین اردبیلي آنرا باسم زیب النساء زیب التفاسیر نام گذاشت. (۲)

در عصر مغول شعر فارسي در کشمیر وضع خاصي بخود گرفت. پیش از مغول سرپرستان ومشوقین شعر وادب فارسي سلاطین کشمیر بودند و سلیقه قضاوتشان مبني بر آشنائي کتبي و غیر مستقیم از شعر فارسي بود و فارسي برای آنان زبان بیگانه ای محسوب میشد. آنان شعررا از جنبه اوزان وقوافي وذکر فلسفه وافکار مذهبي وغیره میدیدند واحساس ودلنشیني که برای اهل زبان دارای اهمیت زیادی است نزد ایشان در درجه دوم قرار میگرفت. پس از روی کار آمدن پادشاهان گورکاني وتسخیر کشمیر استاندارانیکه باین سرزمین اعزام شدند بیشتر ایراني الاصل بودند وآنان کسانیرا مورد تشویق قرار داده واز کلام شان تقدیر میکردند که بر مقیاس آنان درست آیند. از جمله کسانیکه درکشمیر به پیشرفت وترسعه زبان وادبیات فارسي کمك بزرگي کرده اند ظفرخان احسن است. میزا احسن اله پسر خواجه ابوالحسن تربتي خراساني ملقب به ظفرخان که احسن تخلص میکرد استانداری کشمیررا دوبار بعهده داشت جمعاً یازده سال عمر عزیز خود را در کشمیر گذرانید. ظفرخان از نظر ادبیات فارسي بویژه شعر اهمیت خاصي دارد زیرا او مشاعره را در کشمیر رواج داد واین رسم باعث ترقي و پیشرفت شعر بخصوص غزل فارسي گردید و تعداد زیادی از شعرای کشمیر بغزلگوئي پرداختند. ظفرخان خود شاعر بود ودیوانش تقریبا مشتمل بردو هزار بیت میباشد. وی که به تربیت وپرورش شعرا همت گماشته بود بیاضي داشت که هر شاعر باخط خود شعری چند درآن مینوشت ودر پشت همان اوراق عکسي ازآن شاعر ترسیم میشد ولي این بیاض گرانبها

---

(۱) کشمیر جلد دوم ص ۳۹۱ (۲) کشمیر جلد دوم ص ۳۵۷

اکنون از بین رفته است (۱) ظفرخان احسن هنگامیکه استانداری کابل را بعهده داشت با صائب تبریزی ملاقات کرد واز آن ببعد صائب برای مدتي با او بوده است. علاوه برصائب شعرای دیگر نیزاز بخشش وعنایات وی استفاده میبردند که یکي از آنها میرالهي است. خواجه محمد اعظم دیده مری نوشته است " چون خلعت صوبه داری بظفرخان عطا شد شاه جهان پادشاه در دیوان فرمود که از ظفرخان ضامن بگیرند که سکنه کشمیر را از خود راضي بدارد. میر الهي حاضر بود بدیهه بعرض رسانید مصراع: خدا ضامن رسول و چار یارش. پادشاه محظوظ شد و ظفرخان عرض کرد که حکم شود که میر الهي رفیق و امین باشد - منظور شد - با ظفرخان در کشمیر آمد." (۲) علاوه بر این در زمان اقامت وی در کشمیر تمام شعرای معروف وقت مانند صائب و کلیم و قدسي و غني و دانش در منزل او گردهم جمع شده مشاعره ترتیب میدادند. (۳)

از جمله شعرای فارسي زبان کشمیر را که در زمان این سه پادشاه گورکاني در کشمیر میزیسته اند میتوان اوجي - ذهني - محمد صالح ندیم - فطرتي - ملا حمدی محمد ابراهیم طلوعي - حافظ محمد خیالي - جمیل بیگ علوی - بزرگي شاه - میر عبداله فریبي - ملا مظهری - حبیب اله گنائي - ملامحسن فاني - ملا محمد طاهر غني - ملا فروغي - عبدالرسول استغنا - ملا صبحي - محمد زمان نافع - ملامحمد ملا ناطق - درویش یوسف - دیوان شاه - آذر برهمن - میرزا داراب بیگ جویا - میرزا کامران بیگ گویا - میرزا اکمل الدین بدخشی کامل - محمد اسلم سالم - لاله ملك شهید وغیره را نام برد. از این میان ما شاعری را میشناسیم که برهردو زبان فارسي وکشمیری شعر میگفت. او حبیب اله گنائي است که تخلص فارسي او حبیب و تخلص کشمیری اوجي است. مطالب و افکاریکه او به هر دو زبان مطرح میکند از لحاظ معني و فکریکي است. بیشتر اشعار او دارای افکار صوفیانه و عرفاني میباشند

---

(۱) شعرالعجم جلد سوم شبلی نعماني ترجمه فخر داعي گیلاني ص ۱۵

(۲) واقعات کشمیر ص ۱۵۳

(۳) مجله ماه نو بزبان اردو - کراچي - ماه اکتبر ۱۹۶٤ - ص ۱۳۳

چنانکه گوید:

زهي حالي که دروی لا نگنجد | چه حد لا درو الا نگنجد
مقامي برتری از چند وچوني است | که دروی کیف وکم اصلا نگنجد
بگویم یك سخن من پوست کنده | که آنجا بنده و مولا نگنجد

وجای دیگر میگوید:

یا منم اندر جهان ویا جهان اندر من است
خرمني دردانه ویا دانه اندر خرمن است

وهمچنین در اشعار کشمیری اظهار میدارد:

خداوندا تو از من راضي هستي
زیرا من بتو پناه برده ام
ای رفیق بیا وبخلوص نیت وصداقت بخدا پناه ببر
شراب جان پرور را بتو نیز خواهند داد
این آن شرابي است که ترا با دریای زندگي وصل خواهد داد (۱)

زبان وادبیات هندی

دوره‌ٔ مغول برای ادبیات زبان هندی نیز دوره‌ٔ پیشرفت وترقي شمار میرود وعده ای از نویسندگان بوجود آوردن آثار خود بسرمایه این زبان افزودند. در این میان به آثاریکه کبیر بوجود آورد واشعار وی که دارای درسهای اخلاقي وپند واندرزهای ذیقیمت میباشد وتا امروز زبان زد هرخرد وکلان وهر مرد وزن است میتوان اشاره کرد. ملك محمد جایسي مؤلف پدماوتي داستان عشقي ملکه امارت نشین موار (Mewar) در استان راجستان امروز دارای اهمیت است. سیاست آزادی مذهبي وعدم مداخلت در امور خصوصي وفردی مردم به پیشرفت زبان وادبیات هند کمك

---

(۱) ترجمه اشعار کشمیری بفارسي اقتباسي است از رساله آقای نتیکو بنام «شعرای پارسي زبان کشمیر» ص ۷۳

زیادی کرد. شخصیتهای برجسته درباری مانند میرزا عبدالرحیم خانخانان ـ بگوان داس رمان سینگ نیز طبع موزون داشته بزبان هندی شعر میگفتند. اکبر شاه راجه بیر بل راکه یکي ازرجال دربار بوده بلقب کاوی رای (امیرالشعراء) ملقب کرد. اثر معروف عبدالرحیم "رحیم ست سای" (دیوان رحیم) است. علاوه برایشان دو شاعر دیگر بنام کرن ونرهری سهای بدربار اکبر وابسته بودند که اخیرالذکر بدریافت لقب مهاپترا (شاعر بزرگ) نایل آمد. تلسی داس که در عهد جهانگیر بسال ۱۶۲۳ میلادی جان سپرد بعد از چهل سال عمراثرجاویدان خود را بنام "رام چاریتر مانس" (یعني کارنامه های رامچندر ـ یکي از خدایان هندو) در شهر بنارس بوجود آورد. دراین زمان شاعری نابینا که درعین حال آوازه خوان خوبي هم بود کتابي از داستان کریشنا یکي از خدایان هندو بنظم آورد. اسم این شاعرو موسیقیدان سور داس است که در شهر آگره زندگي میکرد. از شعرای دیگر این دوره میتوان ازنند داس ـ ویتال نات وکومبن داس یادکرد. کومبن داس عارف و درویش بزرگي بود. گویند چون اکبر شاه ویرا به فتحپور سیکری دعوت کرد او جواب داد " درویشان را در سیکری چکار؟ رفت و آمد موجب میشود که کفش یا پاره واسم خدا ازیاد رود وآنجا رسم براینست که بکساني که حتي دیدن تیانه آنها باعث آزار واذیت است سلام کنند ـ کومبن داس عقیده دارد که غیراز خدا همه چیز هیچ است وهیچ." شاعر معروف دیگری که مسلمان بوده وبزبان هندی شعر میگفت رس خان است. او خودرا مرید لرد کریشنا میدانست واثر مشهور خود را بنام "پرم واتیکا" (بوستان عشق) در سال ۱۶۱۴ تصنیف نمود. طرز واسلوب بیانش بسیار جالب وپراز احساسات عاشقانه میباشد. کشوو داس وناباجي نیز هم عصران جهانگیر بودند ولي زبان واشعار کشوو داس بسیار پیچیده ودشوار میباشد. او در سال ۱۶۱۷ میلادی وفات یافت.

عهد حکومت شاه جهان نیز برای ادبیات هندی حایز اهمیت است. شاهجهان مانند اکبرشاه وجهانگیر عهده ملك الشعرای هندی را نیز بدربار خود نگهداشت. درعهد وی شاعری بنام سندر بلقب کاوی رای وسپس به لقب مهاکاوی رای ملقب گردید. شعرای دیگریکه در این زمان میزیسته اند عبارتند از سنا پتي ـ بوشان ماتي رام ـ بیهاری لال. بوشان شاعری بود وطن دوست و میهن پرست وبرای استقلال وطن خود از حکومت

مغول و شورش علیه آنان مردم را باگفتن اشعار رزمي برميانگيخت . از همه اينها سور داس وتلسي داس وكشور معروفترند چنانكه در اين بيت گفته شده

سور داس آفتاب زبان هندی است وتلسي ما هتاب آن

كشور كهكشان آسمان شاعری است

ولي شعرای امروز مانند كرمهای شب تاب ميباشند كه

گاه بگاه بپرواز آمده محيط را برای لحظه ای منور ميسازد

در عهد عالمگير ادبيات هندی نيز روبانحطاط نهاد وديگر شاعری كه بتوان آنرا شاعر بزرگ گفت بوجود نيامد ولي زبان اردو كه در حقيقت شاخه ای از فارسي محسوب ميشود ممزوجي از لغات فارسي وعربي وتركي وافعال وروابط هندی بوده وقبل ازاين در جنوب هند نشأت يافته بودودردربار شاه جهان نيز رشد ميكرد در عهد اورنگ زيب عالمگير پيشرفت نمود .

هنـــــر های زيـــبــا

معماری جهانگير به معماری چندان علاقه ای نداشت واين فن در عهد او پيشرفتي ننمود. نور جهان همسرلايق وشايسته اش كه در ساير امور وزمينه ها ذوق وسليقه ظريف ايراني ازخود نشان داده مقام بلند وبرجسته ای برای خود در تاريخ هند كسب نموده است مقبره ای زيبا از سنگ مرمر برای پدر خود اعتماد الدوله كه در عهد اكبرشاه وسپس در دوران حكومت جهانگير مقام ومرتبه ای بلند در دستگاه دولتي داشت بنا كرد . اين آرامگاه كه در شهر آگرا بنا شده يكي از نخستين بنا های است كه در آن سنگهای مختلف الالوان وقيمتي باظرافت ونازكي خاتمكاری شده است وبعنوان نمونه ای از هم آهنگي طرز معماری راجپوت هندی وايراني محسوب ميشود . ساختمان ديگری كه اين بانوی خوش سليقه بناكرد آرامگاه شوهرش جهانگيراست درشهر لاهور . شاه جهان برخلاف پدر عشق وعلاقه وافری به فن معماری داشت ودر عهد او قصور وكاخهای مجلل - مساجد وسيع وزيبا - دژهای محكم - باغهای دلكش وديگر ابنيه باشكوه در شهر های دهلي - آگرا - لاهور - احمد آباد - كابل - كشمير - اجمير وقندهار بنا گرديد اين ساختمانها كه باهزينه گزاف ساخته شده دارای تزئينات عالي وجالب توجه ازحيث فن وهنرميباشد

وهمچنین نمای خارجی آنها پرشکوه وجلال است وبدون تردید بهترین نمونه فن معماری در ادوار تاریخ میباشد. از مهمترین ساختمانهائي که در عهد شاه جهان بنا گردید میتوان دیوان عام ودیوان خاص ومسجد مروارید در قلعه سرخ ومسجد جامع در دهلي وتاج محل ومسجد جامع شهر آگره موسوم به مسجد جهان نما را نام برد. دیوان خاص نسبت به سایر بناهائیکه در عهد شاه جهان ساخته شده بیشتر وبطرز بهتر تزئین شده است وبیت معروف:

اگر فردوس بر روی زمین است همین است وهمین است وهمین است

بر سقف این عمارت نوشته شده است. مسجد هائي که شاه جهان بنا کرد بطورکلّي بدو طرز میباشد. مسجد مروارید در قلعه سرخ دهلي دارای سادگی، خوش سلیقگي وظرافتي خاص است درحالیکه مسجد جامع دهلي ساختماني وسیع ودر عین حال ساده وبا شکوه میباشد. ولي بالاتر از سایر بناها تاج محل آرامگاه بانوی محبوب آن پادشاه واقعاً نمونه ای از پاکي عشق وصفا ومحبتي است که شاه جهان برای ممتاز محل در اعماق قلب خود میپرورانید. این ساختمان که با هزینه تقریباً پنج میلون روپیه ساخته شد نشان دهنده اوج تکامل فن معماری در آنزمان است ویکي از عجائب هفتگانه دنیا بشمار میرود. نقشه وبنای این ساختمان مجلل زیبا بدست یك معمار هندی بنام استاد احمد معمار پي ریزی شد واو بلقب نادر عصر ملقب گردید. در این مورد بحث وگفتگوی زیادی است. برخي اسم بعضي معماران اروپایي را بعنوان معماران اصلي این آرامگاه میبرند وعده زیادی استاد عیسي آفندی را طراح این بنا میدانند ولي اشعاریکه در دیوان لطف اله مهندس پسر نادر عصر استاد احمد معمار مندرج است نشان میدهد که طراح اصلي وبنّای واقعي این آرامگاه استاد احمد معمار میباشد وآن شعر این است (۱)

---

(۱) در حدود هشت سال قبل موضوع « طراح واقعي تاج محل کیست ؟ » در یکي از روزنامه های انگلیسي هند بنام TIMES OF INDIA مطرح گردید وعده از محققین ومهندسین معماری واستادان دانشگاه نظریات خود را در آن روزنامه ابراز داشتند که بالاخره
(رك به حاشیه صفحه بعد)

شاه جهان داور گیتي ستان — روشني دودهٔ صاحبقران
احمد معمار که در فن خویش — صد قدم از اهل هنر بود پیش
از طرف داور گردون جناب — نادر عصر آمده اورا خطاب
کرد بحکم شه کشور کشا — روضهٔ ممتاز محل را بنا
باز بحکم شه انجم سپاه — شاه جهان داور گیتي پناه
قلعه دهلی که ندارد نظیر — کرد بنا احمد روشن ضمیر

در کارهای دیگر ساختماني و تزئیني این آرامگاه هنرمندان واستادانیکه از گوشه و کنار ایران و عراق و ترکیه و ترکستان و هندوستان گرد آمده بودند دست داشتند و این گلدسته جاویدان و همیشه بهار را در جان سنگهای سفید مرمر زندگاني ابدی ودیعت نموده خودشان و شاه جهان و بانوی محبوبه اش را شهرت بي پایان و فراموش نشدني بخشیدند.

از شاهکارهای دیگر هنری عهد شاه جهان تخت طاوس میباشد. هنگامیکه شاه جهان به سلطنت رسید سنگهای گرانبها وجواهرات وطلا وغیره از خزانه شاهي بیرون آورده به سعیدای گیلاني هنرمندوزرگر معروف ایراني امر فرمود تختي زیبا برای جلوس شاهنشاه بسازد. سعیدای گیلاني بعد اززحمات هفت ساله تختي ساخت و پرداخت که طول آن ۹ فوت وعرض آن ۷½ فوت وارتفاع آن اززمین ۱۵ فوت بود تمام قسمت داخلي آن باطلا مذهب کاری شده وسقف مرصع آن دارای دو طاوس خوشرنگ ودر وسط آنها یك درخت پراز جواهرات والماس وزمرد ومروارید قرارداشت. شاهنشاه. درجشن نوروز برآن تخت جلوس فرموده سعیدای گیلاني را باصلات گرانبها و لقب بي بدل خان ملقب فرمود.

(ازحاشیه صفحه پیش)

نظر آقای غلام مرتضي دانشیار رشته عربي وفارسي دانشگاه اله آباد هند مورد قبول واقع گردید، این اشعار را نامبرده ضمن ذکر جریان این مباحثه وچاپ نامه های مختلف که در این باب در روزنامه منتشر شد بشکل یك کتابچه چاپ کرده واسم آنرا "طراح تاج" گذاشت.

اسارت ومرگ شاهجهان این هنر نمائیهای دوره مغول را بپایان رسانید واورنگ زیب عالمگیر با تعصب خشك مذهبي خود همچنانکه به شعر وادب لطمه وارد آورد بصنایع مستظرفه نیز صدمه رسانید. بناهای مانند بادشاهي مسجد درلاهور و مسجد شهر بنارس که در عهد او ساخته شده علامت و نمونه انحطاط فن معماری است که در عهد اورنگزیب آغاز شده بود و مقایسه بناهای شاه جهان و اورنگ زیب و پادشاهان بعد شاهد براین مدعا است.

نقّاشي

نقاشي عهد مغول مانند فن معماری اندوره برهمان اصل واساس آغاز وتوسعه یافت. عقیده برخي صاحبنظران این است که فن نقاشي چین تحت نفوذ نقاشي بودائي هند و نقاشي ایران و هنر یوناني و هنر مغولي قرار گرفت واین هنر مخلوط در قرن سیزدهم میلادی درکشور ایران رواج وتا قرن شانزدهم باقي ماند (۱) و پادشاهان گورکاني همان هنر را با خود به هندوستان آوردند. در زمان اکبر شاه این فن در هند بسیار پیشرفت نمود وقابل توجه اینکه هنرمندان هندی ازاین هنر مخلوط روش و سبك جدیدی را بوجود آوردند که از سبك اروپائي و ایراني کاملاً متمایز و مشخص میباشد. نقاشان هندی سوژه طرحهای خود را از داستان اساطیر هندو وحماسه های باستاني آن کشور بدست میآوردند و همچنین زندگاني مردم را درآن مجسم میساختند در صورتیکه نقاشان ایراني واروپائي از زندگي امراء وپادشاهان وازدربارآنان الهام میگرفتند.

همایون واکبر شاه مشوقین بزرگ هنر نقاشي بودند. همایون دو نقاش معروف ایراني بنام میرسید علي و خواجه عبدالصمد را بهند دعوت کرد. خواجه عبدالصمد از سایر نقاشاني که از ایران وسایر نقاط هند در عهد اکبر شاه در دارالخلافه جمع شده بودند معروفتر و بزرگتر میباشد. در این زمان مکتب نقّاشي ملّي هند بوجود آمد. جهانگیر مانند پدروجد خود باین هنر علاقه زیادی داشت. او نزد معروفترین استادان تعلیم این

---

(۱) India Since 1526, p. 232

فن را دیده بود و در آن مهارت کامل بدست آورد و آنقدر به لیاقت خود معتقد بود که ذکر آن را طوری در تزك میکند که میتوان آنرا نوعي خود ستائي دانست. نقاشان معروف عهد جهانگیر عبارتند از فرخ بیگ - محمد نادر - محمد مراد - آقا رضا ملقب به نادرالزمان - استاد منصور نادر العصر - بشن داس - کشوو برادرانش منوهر - مادو و تلسي. هریکي از آنان در رشته ای از این فن ید طولي داشت ولي بشن داس در عین حالیکه آفریننده آثار مبتکر و مهمي میباشد در تقلید و نقل آثار هنرمندان دیگر مهارت داشت. گویند هنگامیکه سر توماس رو بعنوان سفیر انگلیس بدربار جهانگیر وارد شد اثر نقاشي یك هنرمند معروف انگلیسی را به پادشاه هدیه کرد و از آن تعریف و توصیف بسیار نمود. پادشاه در پاسخ گفت که یکي از هنرمندان من این اثر را طوری تقلید کند که شما نتوانید اصل را از نقل تشخیص دهید. ولي چون سفیر انگلیس بهنر و هنرمندی نقاش انگلیسي ایمان داشت جواب داد که این چنین کاری امکان پذیر نیست و چون به لیاقت خود هم مطمئن بود شرط بست که او میتواند نقل را از اصل تشخیص دهد. ولي چون نقل برداشته و از سفیر انگلیس تقاضا گردید که از هردو اصل را بشناسد او در این کار عاجز و شرط را باخت. (۱) سوژه نقاشي این دوره بیشتر دور ساختمانها گلها - حیوانات و پرندگان و مناظر طبیعي دور میزد. عهد جهانگیر از نظر پیشرفت و تکامل مکتب نقاشي مینیاتوری مغول که در زمان اکبر شاه آغاز شده بود نیز اهمیت دارد. طبق نظر پرسي براون «با فوت جهانگیر روح نقاشي مغول از بین رفت و تنها جسم بیجان این هنر برای مدتي باقي ماند که آنرا زیر لباسهای ذیقیمت و مرصع تا عهد چند پادشاه دیگر نگهداشت ولي بدون تردید روح اصلي این هنر با جهانگیر مرده بود» (۲)

عهد شاه جهان از لحاظ نقاشي چندان اهمیتي ندارد. او به این فن علاقه نداشت. البته بعضي از امرای دربار به تربیت و تشویق هنرمندان همت گماشتند که از آنجمله

---

(۱) The Cambridge History of India Vol.IV p.179

(۲) Indian Paintings Under the Mughals, Percy Brown page 86

میتوان آصف خان را نام برد. دارا شکوه پسر بزرگ شاه جهان نیز باین هنر علاقمند بود آلبوم نقاشي های دارا شکوه درکتابخانه اندیا آفیس موجود است. معروفترین نقاشان عهد شاه جهان میر حسن - انوپ چترا و چترامني میباشند. بعد ازینکه عنان حکومت بدست اورنگزیب افتاد این هنر بسوی انحطاط روی نهاد. نقاشي مانند موسیقي از دربار رخت بربست. او بعلت تعصب دیني بعضي ازنقاشیها مقبره اکبر شاه را نیز ازبین برد ولي باوجود این هنرمندان شخصا یا تحت سرپرستي امراء بکارخود ادامه دارند و مراکز هنر نمائي آنان در شهر لکهنو - پاتنا - مرشد آباد ومیسور و حیدر آباد منتشر شد.

موسیقي

جهانگیر وشاهجهان به فن موسیقي علاقه شدیدی داشتند. در عهد این پادشاهان مانند عهد اکبر شاه موسیقي پیشرفت بسیار نمود. خود جهانگیر چندین ترانه بزبان هندی تصنیف نمود (۱) که موسیقي دانان وآواز خوانان آنها را بر او میخواندند. شاهجهان بعضي اوقات در محافل خصوصي آواز میخواند و بقول جادونات سرکار صدای او آنقدر شیرین وگیرا بود که صوفیان و درویشان شریك این محفل را بوجد میآورد. (۲) از جمله معروفترین موسیقیدانان این دوره میتوان محمد صالح وبرادران او و جگن نات و جاناردان نات ورام داس ومها پاترا را نامبرد. ولي چون بعهد اورنگ زیب میرسیم همان انحطاط و سقوطي راکه در مورد شعروادب ومعماری و نقاشي مشاهده شد در اینمورد نیزمشاهده میکنیم. گویند چون اورنگزیب خوانندگان ونوازندگان راز دربار اخراج کرد آنان روزی تابوت الهه موسیقي را درست کرده از جلوی قصر باگریه وزاری آنرا مشایعت کردند چون اورنگزیب از این موضوع اطلاع پیداکرد گفت تابوت را خوب وبااحتیاط دفن کنند تا هرگزنتواند از آنجا بگریزد. ولي مثل سایر هنرهای زیبا وفنون مستظرفه این هنر نیز در نتیجه

---

(۱) و (۲) India Since I526 page 237

بیمهری پادشاه کاملا از بین نرفت بلکه استادان فن تحت سرپرستي شهزادگان و امراء وروسائ دربار واستانداران استانهای دور دست این هنر را زنده نگهداشتند.

هنرهای زیبا در این دوره در کشمیر نیز رو بسوی پیشرفت نهاد. سبك معماری کشمیر قبل از مغول دارای مختصاتي میباشد که آنرا از سبکهای دیگر مشخص میسازد. ساختمانهای این سرزمین بیشتر با چوب درست شده ولي باروی کار آمدن مغولها درکشمیر سبك معماری نیز تحولی پذیرفت. مساجد وخانقاهائیکه در این دوره درکشمیر بنا گردید از سنگ میباشد وسبك معماری آنها از سبك ساختمانهای همانند دهلی وآگرا که در این عهد بنا گردید تفاوتی ندارد وتنها چیزی که ساختمانهای کشمیر را با عمارات هند مشخص ومتمایز میکند اینستکه در مساجد کشمیر سنگ مرمر که حمل آن از راههای صعب العبور ودره های تنگ وباریك کار مشکل وحتي امکان ناپذیر بود استعمال نشده است. از معروفترین مسجدهای این دوره مسجدی است بنام مسجد سنگي که نورجهان در سال ۱۶۲۲ میلادی بناکرد. ساختمان دیگری که باني آن داراشکوه است. بنام پری محل معروف است. این ساختمان مدرسه ایست که داراشکوه آنرا بدستور مرشد خود آخوند ملا محمد شاه بدخشي بنا وبنام زن محبوب خود اسم گذاشت.

کشمیریان در فنون موسیقي ونقاشي از زمان قدیم پیشرفته بردند و این پیشرفت ومختصات محلي هنرمندان کشمیری در زمان استانداران مغول نه تنها بجای خود باقي ماند بلکه باآمیزش سبك رایج در دهلي وآگرا روش جدیدی رااختیارکرد. نوازندگان وموسیقي دانان کشمیر حتي در دربار پادشاهان مغول مشغول کار بودند وباهنرنمائي خود موجب تقدیر وتشویق قرار گرفتند. همچنین نقاشان کشمیر درفن خود مهارت داشتند وسبك مخصوصي را که باسم «کشمیری قلم» معروف است بکار میبردند. این استادان فن درکارخکاكي وحاشیه سازی نیز اختصاص داشتند. اکبرشاه درسلك نقاشان خود پنج نفر از نقاشان کشمیر استخدام نمود (۱) علاوه برآنان کشمیراز لحاظ داشتن هنرمندان معروف در فن خطاطي وخوشنویسي نیز معروفیت داشت. خوش نویسي بنام محمد حسین ازکشمیر

(۱) Indian Paintings Under the Mughals, 121

بعهد اکبرشاه و بعد در دربار جهانگیر شهرت زیادی کسب کرد واکبرشاه اورا به لقب " زرین قلم" ملقب نمود وچنان تحت تاثیر نوشته های او قرار میگرفت که بعضي اوقات اورا " جادورقم" خطاب میکرد (۱) . محمد حسین در سال ۱۰۲۰ هجری رفات یافت. خوشنویس دیگری در عهد شاه جهان ازکشمیرظهور کرد بنام محمد مراد کشمیری وملقب به " شیرین قلم". برادر کوچکش محمد محسن نیز در این فن مهارت داشت. ملا محمد باقرکشمیری نیز در عهد شاه جهان میزیسته ودرنستعلیق وتعلیق ونسخ وشکسته نویسي ید طولی داشت.

وضع مذهبي واخلاقي هند وکشمیر

هنگامیکه اکبر شاه روزهای واپسین عمر خود را در بستر بیماری میگذرانید موضوع تعیین جانشین توجه امراء وعلمای دربار را بخود جلب کرده بود. اکبر بعلت شورشي که پسرش سلیم بر علیه او برپا کرده بود باوی چندان روی خوشی نداشت. عده‌ای از امراء شاهزاده خسرورا بپادشاهي بزگزیدند وگروهي دیگر بحضور شاهزاده سلیم شتافته با او پیمان بستند که اگر او حاضراست برای حمایت از دین اسلام و خود داری ازریختن خون مدعیان تاج وتخت سوگند یادکند از او پشتیباني خواهند کرد. شاهزاده سلیم این شرایط را پذیرفت وباکمك همدستان خود بعد ازمرگ پدر پادشاه شد ولقب جهانگیر یافت. علت برگزاری این شرایط وضعي بود که درنتیجه سیاست دیني اکبر درکشور بوجود آمد. اکبر در آغاز کار وحتي برای مدت بیست سال اول سلطنت خود مردی راسخ العقیده بود وتمام امورو تکالیف دیني را باکمال احتیاط وخلوص نیت انجام میداد. در سال ۱۵۴۹ میلادی در سن بیست وشش سالگي در اثر دعای حضرت شیخ سلیم چشتي‌رح صاحب اولین فرزند شد واز آن پس بفقراء ودرویشان وعرفای اسلام آنچنان علاقمند گردید که بیشتر اوقات خود را در صحبت آنان میگذرانید. علاقه او بمذهب چنان شدید بود که ساختمان جدید و بزرگي

---

(۱) تذکره خوشنویسان - مولانا غلام محمد هفت قلم - کلکته ص ۷۹

بنام عبادتخانه در شهر جدید البنیان فتحپور سیکری بنا وامور دینی و مذهبی را در آنجا مورد بحث و مداقه قرار میداد. ولی بعدها این محافل مذهبی روش خود نمائی و فضل فروشی بخود گرفت و علماء و فضلای دربار سعی مینمودند تا دیگران را در مباحثات علمی شکست داده بزرگی و عظمت علمی خود را بردیگران ثابت کنند. دراین امر روش معاندانه دو تن از علمای دربار بنام شیخ عبدالنبی صدرالصدور و شیخ الاسلام مخدوم الملک عبدالله سلطانپوری در انحراف افکار و عقاید اکبر از اسلام و اسلامیان از همه بیشتر اهمیت داشت و این عبادتخانه که برای کسب مثوبات وادخار حسنات تأسیس شده بود درحقیقت موجب بد بینی و گمراهی اکبر گردید. امر دیگری که موجب اختلاف شدید بین علما و فقها و زوال مخدوم الملک و بعضی دیگر گردید موضوع تعدد زنان بود. اکبر شاه که بمنظور تشیید واستحکام روابط حسنه باهندوان وجلب نظر آنان وازبین بردن مخالفتهای مهاراجه ها با دختران و خواهران بزرگان آنان ازدواج کرده بود بیش از چهار زن داشت وچون مباحثات عبادتخانه به تعدد زوجات کشید پادشاه بفکر افتاد تا راه شرعی برای داشتن بیش از چهار زن بیابد وبرای این منظور قاضی حنفی را از دربار مرخص و قاضی دیگری بنام حسین عرب مکی راکه از فقهای مالکی بود مقرر داشت واو فتوی دلخواه پادشاه را صادر کرد. (۱) علاوه براین اکبرشاه همواره شاهد اختلافات شیعه و سنی بود ومیدید که حتی علما و فقهائیکه بیک مکتب فقهی منسوبند درامور حیاتی واصول مهم واساسی مذهب بایکدیگر اختلاف دارند ورفتار آنان بایکدیگر بسی شرم آوراست چنانکه فیضی درضمن قصیده ای میگوید:

زبان کشیده به دارالقضای عجب وریا | شهود کذب ز دعوی گران ایمانی
اگرحقیقت اسلام درجهان این است | هزار خنده کفراست بر مسلمانی

نتیجةً اکبراز این روش خود سرانه ورفتارهای مغرضانه ومخاصمانه علماء بتنگ آمد وازآن پس درهای عبادتخانه را برروی علمای مذاهب دیگر نیز باز گردانید وپیروان

---

(۱) رود کوثر - شیخ محمد اکرم - پاکستان - ۱۹۵۸ - ص ۸۵

دین مسحي هندو زردشتي وفرق مختلف دراین مباحثات، شرکت مي جستند. اکبرشاه از شنیدن مباحثات واز دیدن جدال آنان به این نتیجه رسید که باید محاسن تمام ادیان را جمع کرده روش وآئین جدیدی ایجاد کند تابتوان پیروان مذاهب مختلفه رازیریك بیرق گردآورد وبدین وسیله به دو هدف مهم سیاسي ومذهبي برسد چه آنانیکه روش اورا قبول کنند ازاختلاف و جدالهای خود برحذر بوده وفاداری وجانبازیشان بیشتر از دیگران قابل اطمینان و اعتبار خواهد بود. علاوه براین با جمع کردن اختیارات دیني ودنیوی درخود متیوانست از فعالیتهای علما وفضلای دربار جلوگیری کند چه آنان مذهب را وسیله استحکام موقعیت خود واضمحلال وضع کشور قرار داده بودند وهمیشه در امور سلطنت مداخلت میکردند. اکبراز مداخلتهای ناروای فقها آنچنان منضجر بود که حتي این موضوع را درنامه ایکه بنام عبیداله خان ازبك (۱) نوشته است اظهار نمود وگفت که علمای دربار میخواهند در فرمانروائي شریك پادشاهي باشند ومیدانست که آنان " طالب جمع ریاست دین با ریاست دنیوی بودند" اوقبل ازاعلام روش جدید خود بمنظور جلب رضایت پیروان مذاهب مختلف سنن وآداب مذهبي واجتماعي آنان راانجام میداد وحتي به پرستش ونیایش آفتاب میپرداخت " ونور دوستي راایزد پرستي میشمرد" " وستایش الهي میانگاشت" وعقیده داشت که " خورشید والا رابه فرمانروایان عنایتي است خاص وازینرو نیایشگری بدو نمایند والهي پرستش برشمرند." (۲) درنتیجه این عمل ودیگر روشهای غیراسلامي مردم ازاو آزرده شدند وعلما و فقها کارهای اورا تحقیر اسلام تلقي میکردند. یکي از قضات شهر جونپور بنام ملامحمد یزدی به الحاد وارتداد سلطان فتوی داد وجهاد برعلیه اورا واجب دانست. (۳) دراین امربعضي علمای دیگراز شیعه وسني بااوهم عقیده بودند. اکبر به آساني توانست آواز آنان را در حلقوم خفه کند ولي حس انزجار ونگراني که درقلب عموم مسلمانان

---

(۱) منتخب التواریخ – ملا عبدالقادر بدایوني جلد دوم ص ۲۶۸

(۲) رود کوثرص ۱۲۷ (۳) The Cambridge History of India Vol IV, p.126

ایجاد شده بود از بین نرفت بلکه شدید تر شد و در مرزهای شمال غربي و قسمتهای شرقي هندوستان شورشهای مخوف برپا گردید واکبر مجبور شد شخصا برای سرکوبي شورشیان بجنگ برود. پس از پیروزی در این جنگها اکبر روش وآئین جدید خود را اعلام نمود وآن را روش صلح کل و "آئین رهنموني" نامید. علمای هند باستثنای آنانیکه در این کار شریك ومشاوراو بودند این شیوه را به دیده اعتراض نگریسته حاضر بقبول آن نشدند وتا پایان عمر اکبر بیش از ۱۸ یا ۲۰ تن ازامرای دربار به آئین وکیش جدید نگرویدند (۱) بعضي دیگر آئین جدید شاه را بباد تمسخر گرفته براو طعنه ها میزدند که این بیت ملاشیری (۲) ازپنجاب نماینده افکار آن طبقه میباشد:

پادشاه امسال دعوای نبوت کرده است
گر خدا خواهد پس از سالي خدا خواهد شدن

اینان حتي کارهای نیك اکبررا نیز بادیده شك وتردید مینگریستند چنانکه چون اکبر بعداز سرکوبي شورش مرزا محمد حکیم از کابل به لاهور برگشت مسجد کوچکي برای ادای فرایض پنجگانه در قلعه بنا کرد ومعترضین باریك بین این کاراورا نیز خالي از مصلحت ندانسته چنین گفتند:

شاه ماکرد مسجدی بنیاد — ایها المومنین مبارکباد
واندرین نیز مصلحت دارد — تا نمازان گذار بشمارد

اکبر در تبلیغ واشاعه این روش مانند کارهای دیگر احتیاط رااز دست نداد وبرخلاف آنچه که درمیان مردم مشهور بود او هیچگاه ادعای نبوت نکرد وحتي نام "دین الهي" که به روش وآئین وی اطلاق شده در عهد او مستعمل نبود وبعدا" دیگران طریقه اورا بدین اسم نامیدند. ابوالفضل درکتاب آئین اکبری این روش رابنام "آئین رهنموني" یادکرده است (۳). در مورد نبوت ملا عبدالقادر بدایوني که سرسخترین مخالف

---

(۱) ایضاً ص ۱۳۱

(۲) رود کوثر ص ۱۱۷

(۳) رود کوثر ص ۱۳۱

روشهای اکبر شاه بود باین امر اقرار میکند ومیگوید " این همه باعث دعوای نبوت شد اما نه بلفظ نبوت" (۱). آنانکه اکبر را در ایجاد وانشاء این روش مشاور ویار بودند عبارتند از شیخ مبارك (پدر ابوالفضل وفیضي) ابوالفضل حاجي ابراهیم سرهندی و ملا ابوسعید که همه از طبقه روحانیون وعلما بشمار میرفتند. ولي در سلك علما وامرای دربار عده دیگری نیز بودند که مخالف این طریقه بوده از انتشار اخبار مباحثات عبادت خانه و برگزاری رسوم غیراسلامي در دربار جلوگیری میکردند واز آنجمله نواب مرتضي خان شیخ فرید (متوفي ۱۰۲۵) از همه برترومتنفذتر بوده است. شیخ فرید همواره در تبلیغ واشاعه آئین مبین اسلام میکوشید و باحمایت وپشتیباني شیخ احمد معروف بامام رباني مجدد الف ثاني سرهندی بترویج طریقه نقشبندیه پرداخت. شیخ فرید از جمله امرائي بود که در هنگام مرگ اکبر بکمك جهانگیر شتافت ووعده ترویج مذهب اسلام ازاو گرفت. بهمین جهة در عهد جهانگیر بمراتب بالاتری ارتقا یافت وسرانجام بصوبه داری پنجاب مامور گردید و همانجا فوت کرد. جهانگیر در عهد حکومت خود بمذهب ودین علاقه وافری نداشت. او آئین وروش رهنموني پدر خود را ادامه نداد ولي درعین حال سیاست مصالحت آمیز با پیروان سایر مذاهب را پیش گرفت و حتي بانجام مراسم هندوئي که باعث خوشنودی زنان راجپوت او میشدند میپرداخت. او همواره برای زیارت و عرض ارادت پیش اشخاص تارك الدنیا وعرفای عصرخود اعم از هندو و مسلمان حاضر میشد واقوال آنان را بادقت گوش میداد ودر نظریاتشان نیکو مینگریست. در اینجا باید متذکر گردید که در این زمان فرقه های متعدد هندو تحت تعلیمات پیروان رامانند (Rama Nand) وگورونانك (Guru Nanak) در شمال هند و چیتنیه (Chaitanya) وشنکارا دیو (Shankara Deva) در قسمتهای شرقي هندوستان بوجود آمدند. این فرق درحقیقت حلقه ای از سلسله جنبشهای فکری و مذهبي است که در نتیجه ارتباط هندوان بامسلمانان ایجاد گردیده بود. تبلیغ اسلام در هند در آغاز کار باتهدید و جبر وزور همراه نبود وبیشتر نتیجه فعالیتهای

---

(۱) منتخب التواریخ جلد دوم ص ۲۸۷

درویشان وعرفای اسلام بوده است. (۱) وجود این عرفا و صوفیه مسلمان در هند باعث گردید که هندوان در عقاید وافکار و فلسفه خود تجدید نظر کنند تا بتوانند از مذهب وعقیده خود در مقابل آئین جدید اسلام دفاع کنند. این سلسله جنبش ها چون بعهد پادشاهان گورکاني رسید عده زیادی از عرفاء وروحانیون در هردو مذهب بوجود آمدند که افعال واعمال آنان بیشتر برای ازبین بردن تفرقه وتبعیضهای مذهبي بوده است. این کسان بین هندوان باسم (bhaktas) وبین مسلمانان بنام صوفیه معروفند ودر حقیقت دوگروه روحانیان بمنزله پلي برای اتحاد هندو و مسلمان این شبه جزیره قرار گرفتند (۱) روش ومسلك این عرفای هندو و مسلمان روش آزادانه ای بشمارمیرفت وآنان بهماهنگي وهم زیستي مردم مختلف العقیده قایل بودند. شباهت و مانندگي هائي که درتصوف ووادانتا واسلام ازجهة وحدت وجود و غیره موجود هست سبب نزدیکي بیشتر میشد ومورد پسند وعلاقه مردم واقع گردید. دراین زمان در قسمتهای مختلف هند فرقه های بوجود آمد که پیروان آنان ازاصل عقیده منحرف شده به اعمال زشت دست زدند وارزشهای مذهبي را کاملاً فراموش کردند. یکي ازآنان فرقه ای بنام مداریه هست که درقسمتهای مرکزی وخاوری هندوستان بیشتر رواج یافت و پیروان آن درروش توکل وترك وسایل دنیوی راه اغراق وافراط راپیموده بعریاني وبرهنگي زندگي بسر میبردند واصول اخلاقي واساسهای مذهبي راازهم پاشیدند. فرقه دیگری بنام روشنیه درقسمتهای شمال باختری هند بوجود آمد که موسس آن بایزید انصاری معروف به پیرروشن یا پیرروخان است. پیروان این فرقه بیشتر در حدود افغانستان کنوني بودند وکارآنان کشتن وبردن اموال مسافرین وکاروان هائي بود که ازآن منطقه عبور میکردند وآنان این کارراجایز میشمردند چه عقیده داشتند " هرکه خدارا وخود را

---

(۱) The Cultural Heritage of India, Calcutta, Vol IV, p 378 and The Glimpses of Medieval Indian Culture, Yusuf Husain, Madras.

(۲) The Cultural Heritage of India Vol IV, p 378

نشناسد آدمي نيست اگر او موزی است حکم گرگ و پلنگ و مار وکژدم دارد و پیغمبر عربي ص گفته: اقتل الموذی قبل الایذا واگر نیکو کار و نمازگزارست حکم گاو وگوسفند دارد وکشتن آنان جایزاست. بنا براین مخالفین خود شناسي راکشتن فرمود چه اینها حیوانانند . . . وگفت هرکسي که خودرا نشناسد وخبراززندگي جاوید و حیات ابدی ندارد مرده است ومال مردد که وارثان آن چنین مرده باشند بزندگان رسد. از این رو حکم برقتل نادان کرد."(۱)

چون از این بگذریم میبینیم که سیاست مذهبي وکشتارهای مردم غیرشیعه در ایران عکس العملي در هندوستان بوجود آورد. روش اکبرشاه وجهانگیر در مورد مذهب و عقیده کاملاً آزادانه بود وآنان بکارهای حکومت ایران اعتراضي نمیکردند ولي عموم مردم و علمای غیرشیعه هند از روش صفویان ناخوشنود بوده عکس العملي از خود نشان دادند ودر هرجائیکه علما وفضلای اهل سنت ویا خلفا ومریدان آنان فرصت میيافتند به رد عقاید شیعه میپرداختند وحتي از آزار دادن به آنان نیز دریغي نداشتند. در این ضمن میتوان اسم قاضي نوراله شوستری عالم شیعه رابرد. وی یکي از علمای بزرگ وفقهای معروف بود که درفقه سني وشیعه ید طولي داشت و در عهد اکبر و جهانگیر مقام قاضی القضاة شهرآگرا رابعهده داشت اما سرانجام در نتیجه تعصب واتهام برفض وبدگوئي صحابه رسول بمرگ محکوم شد. معروفترین اثر وی "مجالس المومنین" و"احقاق الحق" است که درزمان قضاوت در آگرا نوشته بود.

علاوه براین علمای متشرع عقاید صوفیه راکه بعضي ازآنان به سکر واقعي عمل میکردند واعمالشان ظاهراً خلاف شرع محمدی میبود مردود میشمردند. آنان مسئله وحدت وجود راکه بااختلاط به تعالیم ودانتا برنگ دیگر درآمده ودر عقاید صوفیه موثر واقع شده بود، موجب گمراهي وسوء عقیدت صوفیه میپنداشتند ودر ترویج شریعت دین اسلام کوشش نموده پیروی کامل ازآن راوسیله حقیقي عرفان وآشنائي باخدا تلقي میکردند. در این مورد مرشدی باسم خواجه باقي بالله (۱۵۶۳ - ۱۶۰۳ میلادی) و پس ازاو مریدش

---

(۱) رود کوثر ص ۵۳

شیخ احمد معروف به مجدد الف ثاني سرهندی (۱۵۶۴ - ۱۶۲۵ میلادی) که از پیروان طریق نقشبندیه بودند از همه بیشتر فعالیت نمودند. عقیده ایشان در مورد معتقدین وحدت الوجود چنین بوده است: « اکثر ابنای این وقت بعضي بتقلید و بعضي بمجرد علم و بعضي دیگر بعلم ممتزج به ذوق و بعضي بالحاد وزندقه دست بدامن این توحید وجودی زده اند و همه را از حق میدانند و گردنهای خود را از ربقهٔ شرعي بحیله میکشانند و مداهنات در احکام شرعیه مینمایند و باین معامله خوشوقت و خورسند اند واینان .... مقصود اصلي را ورای شریعت خیال میکنند. حاشا وکلاّ نعوذبالله سبحانه من هذا الاعتقاد السؤ» (۱)

مشایخ نقشبندیه از آغاز کار به پیروی شریعت محمدی اهمیت بسیار داده وبا هرگونه بدعت مخالفت مینمودند واجازه نمیدادند هیچ نوع آلودگي در اصول وعقاید اسلامي راه پیدا کند. شیخ احمد سرهندی که خود از مشایخ معروف هند است باصول طریقه نقشبندیه باسختي و تعصب پای بند بوده وحتي برای رد مسئله وحدت وجود مسئله جدیدی را بنام وحدت الشهود بمنظور اصلاح عقاید کسانیکه تحت تاثیر عقاید ودانتا قرار گرفته بودند شرح داد. وی عقیده داشت که رابطه بین آفریده وآفریدگار رابطه عبد و مولي است واگر عبدی درحال خاصي خود را به معبود نزدیك کند و یا خود را با او یکي ببیند آن حالتي است عارضي وبرای مدتي کوتاه وچون آن حال بپایان رسد رابطه عبد و معبود مجددا برقرار میشود واین حالت اصلي باید همواره راهنمائي حقیقي برای عارف و سالك باشد. طریقه جدیدی که بنام وی طریقه نقشبندیه مجددیه معروف است درتمام اصول وفروع اتباع سنت سنیه واجتناب از بدعتهای نامرضیه رامیآموزد. پیرو این طریقه باید از هرحیث از سنن رسول اکرم ص وصحابه کرام متابعت کند وزندگي آنان راسرمشق قرار دهد. چله کشي - سماع ورقص - چراغان کردن برقبرهای مردگان و سجده به غیرخدا و حتي پابوسي مرشدان مجاز نیست این روشهای سخت موجب گردید که شیخ احمد درنتیجه انکار از سجده کردن به

---

(۱) رودکوثر ص ۳۷۶ - ۳۷۷

پیش جهانگیر به حبس محکوم گردد. غیراز شیخ احمد سرهندی علمای دیگر نیز در این راه خدماتي انجام دادند که از جمله میتوان شیخ عبدالحق محدث دهلوی (متوفي ۱۶٤۲ میلادی) ملاکمال الدین کشمیری (متوفي ۱۶۰۸ میلادی) ملا عبدالحکیم سیالکوتي وملا محمود جونپوری (متوفي ۱۶۵۲ میلادی) و مولانا صبغت اله (متوفي ۱۶۰۷ میلادی) وغیره را نام برد.

در این زمان سراسر کشور هند ازلحاظ عقاید مذهبي دارای فرقه های متعدد مسلمان وغیر مسلمان بوده وتفرقه ونفاق وجدالهای فکری وواقعي بین آنها بروز میکرد. سرزمین کشمیر محط و مرکز صوفیه وریشي های مسلمان بود وآنان با کمال آرامش وسکوت وصداقت زندگي خودرا سرمشق دیگران قرارمیدادند. جهانگیردرتزوك صفات آنان را میشمارد ومیگوید که باوجودیکه آنان درعلوم مذهبي تبحری ندارند ولي زندگي آنان کاملا منزه وبي آلایش است. به هیچکس بد نمیگویند وقلب وروح آنان از طمع وحرص وآز پاك است. آنان گوشت نمیخورند وازدواج نمیکنند ودرختان میوه دار را برای استفاده مردم غرس میکنند وازآن هیچگونه منفعت برای خود درنظر ندارند. عده آنان در حدود دو هزار نفر میباشد (۱). خواجه محمد اعظم دیده مری تریب به سي وپنج تن صوفي وریشي راکه در عهد جهانگیر درکشمیر بسر میبردند ذکر میکند (۲). اینان برای تعلیم وتدریس روشهای مخصوص خود خانقاه ها بناکردند وآنهارا "زیارت" گفتند (۳). عده ازریشي ها درکوهها ومغاره ها زندگي میکردند وازهرگونه شهرت ومعاشرت باامراء وسلاطین دوری میجستند.

شاه جهان نسبت به جهانگیر واکبر بمذهب بیشتر علاقمند بود. او همیشه در اجرای مقررات ودستورها شریعت اسلام را در نظر میگرفت. قبل از او رسم براین بود

The Memoirs of Jehangir translated by Rogers & Beveridge (۱)
Vol.II p 149-150

(۲) واقعات کشمیر ص ۱۲۶ — ۱۳۵

Kashir Vol I p 97 (۳)

که اشخاصیکه بحضور امپراطور بارسیافتند بایستی درآستانه شاه سجده کنند وانکار باعث گردید که جهانگیر شخصیتی مانند شیخ احمد سرهندی را بحبس محکوم کند. ولي شاه جهان این رسم غیراسلامي را از بین برد. این پادشاه علاقه وتوجه خاصي بترویج مذهب سنت داشت واز فرقه حنفي طرفداری میکرد. او سکه های دارای نشان ونامهای خلفای راشدین رایج کرد. شاه جهان شخصاً مقید به انجام آداب دیني واعمال عبادت بود وتاآخر عمرازآن دست برنداشت. ازطرف دیگراین پادشاه خالي از تعصب مذهبي نبود. درسال ۱۶۳۳ میلادی دستور داد تمام معبدهای هندوکه در عهد جهانگیر بنا شده بود منهدم سازند. یکسال بعد فرمان داد تارسم ازدواج بین هندوومسلمان که در بعضي نقاط کشمیر وپنجاب رایج بوده از بین رود (۱) وعلت واقعي آن چنانکه قبلا اشاره کردیم همان رسم سوزاندن زنان بیوه با جسد شوهر مرده بوده است. همچنین شاه جهان برای بعضي مردم نواحي که رسوم آنان خلاف آئین اسلام بود وقتل وراهزني وبردن اموال مسافرین راحق میشمردند به اشد مجازات قایل شد. اهل شرع وعلماء وفقها این اعمال را میستودند چنانکه در تواریخي چون پادشاه نامه عبدالحمیر لاهوری ازاو بعنوان "پادشاه اسلام نواز وکفرگداز" یاد شده است ودر جائي نویسد: (۲) "سنت سنیه الهي برآن جاری است که هرگاه کاردین رو به اندراس نهد وشعار اسلام رخ به انطماس بتائید ایزدی یکي از بندگان سعادت اندوز بروی کار آید تا به آبیاری مساعي جمیله گرد فتور ازساحت اسلام فرونشاند وبدستیاری دین پروری ودیانت وری اساس شریعت را مشیّد گرداند وچون معابد اسلام رو به انهدام نهاده بود ومباني شریعت رخ به انعدام — ایزد کارساز این پادشاه اسلام نواز وکفرگدازرا اورنگ آرای اقبال گردانید — بنیاد اسلام را چنان محکم ومرصوص ساخت که تاروز نشور گرد فتور بردامن دوام نه نشیند" ولي چون از محیط دربار وشخص شاه وعده‌ای ازعلمای متعصب بگذریم معلوم میشود که نه تنها در محافل صوفیه بلکه درمجالس علماء ومشایخ و

---

(۱) The Camb idge History of Ind Vol IV p 217

(۲) اقتباس ازرود کوثر ص ۳۷۳ - ۳۷۴

روحانیون و دربارهای امرا وشاهزادگان صدای وحدت الوجود طنطنه انداخته بود. اولین کسي که درسلك این عرفا میتوان ازاونامبرد شیخ میان میراست. اسم اصلیش میر محمد است وازعرفای سلسله قادریه بشمار میرود. وی درشهر سهوان در استان سند (پاکستان) در خانواده قضاة دیده بجهان گشود. تا پنجاه سالگي درموطن خود گذرانید و پس از آن به لاهور رفت ودر آنجا به ارشاد وتبلیغ پرداخت. شیخ میان میر به فلسفه اشراق ووحدت وجود علاقه خاصي داشت و عبارات فتوحات مکي شیخ الموحدین ابن العربي را حفظ کرده بخاطر داشت. شیخ پس ازیك عمرکه به تجرد بسر برد درسال ۱۰۴۵ هجری (۱۶۳۶ میلادی) چشم از جهان بربست. شاه جهان و جهانگیر بشیخ ارادت میورزیدند و شاه جهان برای زیارت وی بلاهورمیرفت. محمد صالح کنبوه در "عمل صالح" راجع به عقیدت شاه جهان بمیان میر مینویسد" (۱) حضرت پادشاه حقایق آگاه بنحوی شیفته، صحبت آن مقتدای اصحاب عرفان شدند که مزیدی برآن متصور نباشد چنانچه بارها اطوار محموده واحوال ستوده ایشان را ستوده میفرمودند که ازمشایخ متصوفه این کشور میان میر راکامل تریافتم واز ایشان گذشته شیخ المشایخ شیخ فضل الله" داراشکوه پسرارشد شاه جهان نیزبه شیخ عقیدت بسیارداشت ودر تذکره سفینة الاولیا ترجمه احوال اورا بتفصیل نوشته است.

کشمکشها واختلاف عقیده درمیان صوفیه وعلمای اسلام دراین عهد نیزمانند ادوار دیگر مشاهده میشود بطوریکه ازآثار داراشکوه برمیآمد روزی پادشاه بحضور میان میر رسید وبه سخنان عرفاني آن عارف کامل درباره سلوك ورسیدن بحق گوش فرا داده بوده. دراین صحبت ملا عبدالحکیم سیالکوتي مرید شیخ احمد سرهندی نیز حضور داشت. درضمن صحبت اززبان میان میر بگذشت که چون سالك مرحله عالم ملکوت راکشف میکند اورابه بیابان میفرستند تادر سکوت وتنهائي دوراز هیاهوی شهرها بعبادت پردازد وازیاد حق غافل نشود. باشنیدن این کلمات ملا عبدالحکیم لب باعتراض بگشود وگفت بدینگونه آن سالك نمیتواند نماز را

---

(۱) اقتباس ازرود کوثر ص ۳۸۰

بجماعت بگزراند (۱) . این مثال تا حدی وضع فکری معتقدین دو طریق مختلف اسلامي را که بعداً اختلاف بیشتری پید کرد روشن میسازد . ملا شاه قادری خلیفه شیخ میان میر و مرشد دارا شکوه نیز در این راه شهرت دارد . نام ملا شاه ـ شاه محمد ووطنش بدخشان است . در آغاز جواني بکشمیر مسافرت نمود واز آنجا به لاهور آمده بدست شیخ میان میر بیعت نمود وسالك سلك طریقت شد . چون ملا شاه نمیتوانست گرمای شدید لاهور را تحمل کند از مرشد خود اجازه اقامت در کشمیر گرفت و آنجا دارا شکوه و خواهرش جهان آرا خانقاهي برای او در دامن کوه بنا کردند . ملا شاه در این خانقاه به ریاضتهای شاقه میپرداخت وبطوریکه دارا شکوه مینویسد ملا شاه برای مدت هفت سال بین نماز عشا ونماز صبح به حبس نفس وذکر خفي مشغول بود . (۲) علاوه براین ریاضتهای دیگررا نیز بدو نسبت میدهد . ملا شاه مانند سایر صوفیه معتقدین و پیروان تمام مذاهب را بیك چشم میدید وهیچگاه تبیعضي بین آنان قایل نمیشد . در این زمان در کشمیر اختلافات شدیدی بین شیعه وسني بوجود آمد (۳) . ولي هرگاه این موضوع در حضور ملا شاه مطرح میشد او طوری بمردم میفهماند که اختلافات آنان از بین میرفت . ملا شاه بمانند مرشد خود بوحدت الوجود قایل بود وهمواره مردم مذاهب دیگر را بحضور خود میپذیرفت وعقاید وافکار آنان را محترم میشمرد . این روش صوفیان اسلام باروش علمای ظاهری کاملاً متغایر بود . حتي شیخ احمد سرهندی در مکاتیب خود برعلیه غیر مسلمانان اظهار انزجار مینمود وبحقارت واهانت آنان تبلیغ میکرد . او و پیروانش حتي حاضر به هیچگونه سازش با غیر مسلمانان نبردند . شیخ احمد درنامه ایکه بجواب شخصي بنام "هردی رام" (Hirde Ram) نوشت از عقیده او که رام ورحمان حقیقة" یکی است اظهار تنفر نمود و طوری به او پاسخ داد که حتي میتوان گفت که بخدایان هندو توهین کرده

---

(۱) رود کوثر ص ۳۸۱

(۲) ایضاً ص ۳۸۲

(۳) رجوع کنید به صفحه ۴۸۲ ـ تاریخ حسن جلد اول

است (۱) . ولي درمقابل این روش بعضي علمای اسلام صوفیه و درویشان مانند ملاشاه افکار ونظریاتي که منظور آنها هماهنگي واتحاد بین پیروان مذاهب مختلف است استقبال میکرد و باروشن بیني و بلند نظری که خاص آنان است باعث ایجاد احترام متقابله و دوستي و محبت میشدند. شخصي بنام دلي رام (Dali Ram) درنتیجه تعلیمات ملاشاه و صحبتهای داراشکوه و متصوفه دیگر کشمیر ـ جاه ومنصب و ملك خود را ترك نمود و شعله عشق الهي در قلب او فروزان گردید. صاحب دبستان مذاهب (۲) درباره او چنین نوشته است ـ " درکشمیر بخدمت ملاشاه بدخشي رسید کامیاب شناخته گشت و بمقتضای الصوفي لا مذهب له ـ بقید هیچ دین و آئین بازنه بسته بابت و بتخانه آشناست واز مسجد بیگانه نیست " از این عبارت دبستان مذاهب پي باصل کلّي عقاید عرفا وصوفیه میبریم که مذهب ظاهری را چندان اهمیت نمیدادند ومردم هر مذهب و ملّت را به پیروی و تبعیت خود میپذیرفتند وحتي بامتزاج واختلاط عقاید مذهبهای مختلف کوشش میکردند چنانکه یکي از رباعیات ملاشاه شاهد این قول است . اومیگوید:

آنراکه بجاست برسر ایمان جنگ ... او مومن وز ایمان اورا صد ننگ
مومن نشود تاکه برابر نشود ... بابانگ نماز ناقوس فرنگ

وجائي میگوید :

حرف دیوانگي است در دل ما ... چه زند سردگر ازین گل ما
وز تماشاش فرصها همه رفت ... چیست پرسیدن از نوافل ما
روی او در مقابل مرائت ... روی ما بود در مقابل ما
دره عشق آنکه مارا گشت ... غیر ماکس نبود قاتل ما
وصل داداین خبرکه غیر یکي ... نیست موصول ما وواصل ما
ازسراتحاد این برخاست ... میل ما اوست مایل ما

---

(۱) رودکوثر ص ۲۶۷ ـ ۲۸۰

(۲) دبستان مذاهب طبع نولکشور کانپور ۱۳۲۱

ماکه جزحق نه ایم از عرفان — پس چه پرسي زحق و باطل ما

مناسب است درانیجا بیتي چند از دلي رام نیز نقل کنیم واز عقیده ونظرش آگاه شویم او میگوید :

مانه آن خودیم آن توایم — بي نشاني تو ما نشان توایم

این نشانها نشان ذات تواند — مظهر جلوه صفات تواند

پاکي از فکر واز قیاس ما — ای تو پیدا دزین لباس ما

مظهر ذات تو همه اشیاء — بي تو رما توئي وخود توما

ذات تو در صفات تو پیدا — صفت عین ذات ای مولا

ماهمه هیچ ـ هرچه هست توئي — ای منزه ز فهم وهم زدو ئي

باهمه موج بحر ذات توایم — مظهر مجمل صفات توایم

عهد حکومت شاه جهان برای ترویج واشاعه افکار صوفیه اهمیت بسیار دارد ودر این امر پسر ارشد وی دارا شکوه نقش مهمي بعهده داشت. دارا شکوه درسال ۱۶۱۵ میلادی چشم بجهان گشود ودرسن بیست سالگي بیمار شد وبمعیت پدر خود بحضور شیخ میان میر رفت ودرنتیجه دعای آن عارف از بستر بیماری برخاست وبهبود یافت (۱) . مقام دارا شکوه ازحیث علم و فضل از دیگر شاهزادگان گورکاني هند بالاتراست اوکاتبي بارع وخطاطي خوش قلم وشاعری خوش سخن بود. اولین اثر بنام سفینة الاولیا را در سن بیست و پنجسالگي بسال ۱۰۴۹ نوشت . سه سال بعد تذکره دیگری بنام سکینة الاولیا نوشت ودرآن شرح احوال پیرخود یعني ملا شاه قادری و میان میر بدخشي و بعضي عرفای دیگر معاصر خود را بتفصیل نگاشت واز خود نیز درباره طي کردن مراحل ومسالك طریقت ذکری کرده است. آثار دیگر او مانند ـ رساله حق نما وحسنات العارفین یا شطحیات و مجمع البحرین و ترجمه کتابهای مقدس زبان سانسکریت مانند سراکبر و بهگوت گیتا (Bhagwat Gita) و همچنین آثار دیگری که بحکم او ترجمه ویا تألیف شده مانند جگ بشست ـ Jog)

---

(۱) رود لوشر ص ۳۹۸

Bashist) - ر مکالمه دارا شکوه و بابالال و غیره نماینده عقاید و تمایلات فکری اومیباشد. دارا شکوه در ابتدا پیرو سلسله قادریه بود ولي ارتباط او با صوفیه واختیار روش آزادانه در امور مذهبي و دیني اورا وادارکرد تا به پیروان وعرفای غیراسلامي مراجعه و با خواندن کتب مقدس آنان از عقاید وافکار ایشان آگاه شود. تماس دارا شکوه با پیروان ادیان مختلف اورا به این نتیجه رسانید که حقیقت یکي است و باید نکات مشترکي را که بین مذاهب مختلف وجود دارد تحقیق وآشکار سازد و بدینوسیله راهي برای وحدت ادیان بوجود آورد. این عقیده خود را او در دیباچه سراکبر مشروحا توضیح داده است چنانکه گوید: (۱)

" چون فقیر بي اندوه - محمد دارا شکوه در سنه ۶ هزار و پنجاه هجری که بکشمیر جنت نظیر رفته بود به جاذبه عنایت الهي وفضل نامتناهي سعادت ارادت اکمل کاملان وزبده عارفان واستاد استادان - پیرپیران - پیشوای پیشوایان - موحد حقایق آگاه - حضرت ملا شاه سلمه الله تعالي دریافت وچون ذوق دیدن عارفان هرطایفه وشنیدن سخنان بلند توحید بهمرسیده بود واکثرکتب تصوف بنظر در آورده ورساله ها تصنیف کرده بود وتشنگي توحید که بحری است بي نهایت دمبدم زیاد میشد شعله های دقیق بخاطر میرسید که حل آن جز بکلام الهي واسناد ذات نامتناهي امکان نداشت و چون قرآن کریم وفرقان عظیم اکثر مرموز است وامروز دانند آن رمزها کمیاب است خواست که جمیع کتب سماوی را بنظر در آورد تا از همان کلام الهي که خود تفسیر خود است اگر در کتابي مجمل باشد دیگر مفصل یافته شود واز آن تفصیل آن اجمال دانسته شود.

" نظر بر توریت وانجیل وزبور ودیگر صحف انداخت - امّا بیان توحید در آنها هم مجمل ومرموز بود واز ترجمه های سهلي که اهل غرض کرده بودند مطلب

---

(۱) مقدمه سرّاکبر یا اوپانیشاد بسعي واهتمام دکتر تاراچند و سید محمد رضا جلالي نائیني چاپ تهران ۱۳۴۰ - از ص سه تا شش.

علوم نگردید در پي آن شد که از چه جهت در هندوستان وحدت عیان گفتگوی توحید بسیار است وعلمای ظاهری وباطني قدیم هند را بر وحدت انکاری و بر موحدان گفتاری نیست بلکه پایهٔ اعتبار است برخلاف جهلای این وقت که خود را علماء قرار داده اند ودر پي قیل وقال وآزار وتکفیر خداشناسان و موحدان افتاده جمیع سخنان توحید را که از فرقان حمید واحادیث صحیح نبوی صریح ظاهر است رد مینمایند وراهزنان راه خدا اند.

"بعد از تحقیق این مراتب معلوم شد که درمیان این قوم قدیم - پیش از جمیع کتب سماوی چهار کتاب آسماني که رگ بید وجر بید وسام بید واتهر بید با شر برانبیای آنوقت که بزرگترین آنها برهما که آدم صفي الله است با جمیع احکام نازل شده واین معني از همین کتابها ظاهر است.

"واز قرآن مجید نیز معلوم میشود که هیچ قومي نیست که بي کتاب و پیغمبر باشد چنانچه میفرماید: وماکنّا معذبین حتي نبعث رسولا - درآیت دیگر: وان من امة الاخلافیها نذیر-ودر جای دیگر میفرماید: لقد ارسلنا رسلنا بالبینات وانزلنا معهم الکتاب والمیزان. پس ازاین مشخص شد که الله تعالي هیچ قومي را عذاب نکند تا آنکه رسول درآن قوم مبعوث نشده باشد و هیچ امتي نیست که درآن پیغمبری نگذشته باشد - و بتحقیق که فرستاده است رسولان را با معجزات ظاهر و نازل شده است بایشان کتاب ومیزان -

"وخلاصهٔ این چهار کتاب را که جمیع اسرار وسلوك واشغال توحید صرف در آن مندرج است وآنرا اپنکهت مینامند وابنای آنزمان آنرا جدا ساخته برآن تفسیرها بشرح وبسط تمام نوشته اند وهمیشه آنرا بهترین عبادات دانسته میخوانند

"این حق جوی خود مبین را چون نظر براصل وحدت ذات بود نه بزبان عربي وسریاني وعبراني و سنسکرت، خواست که این اپنکهت ها را که گنج توحید بود ودانندگان آن درآن قوم هم کم مانده اند، بزبان فارسي بي کم وزیاد وبي غرض نفساني بعبارت راست براست لفظ به لفظ ترجمه نموده بفهمد که این جماعت که آنرا از اهل اسلام اینقدر پوشیده وپنهان میدارند درآن چه سراست.

"وچون در این ایام بلده بنارس که دارالعلوم این قوم است تعلق به این حق جو داشت پندتان و سنیاسیان (اشخاص تارك الدنیا) راکه سرآمد وقت و بید و اپنکهت دان بودند جمع ساخته خود این خلاصه توحید راکه اپنکهت ها یعني اسرار پوشیدني باشد ومنتهای مطالب جمیع اولیاالله است در سنه۶ هزار و شصت و هفت هجری بیغرضانه ترجمه نموده و هر مشکلي و هر سخنني بلندی که میخواست و طالب آن بود و میجست ونمییافت از این خلاصه۶ کتاب قدیم که بیشك وشبه اولین کتاب سماوی وسرچشمه تحقیق وبحر توحید است وموافق قرآن مجید بلکه تفسیرآن است یافت وصریح ظاهر میشود که این آیت بعینه درحق این کتاب قدیم است :" انّه لقرآن کریم في کتاب مکنون لایمسه الاالمطهرون تنزیل من رب العالمین" یعني قرآن کریم در کتابي است که آن کتاب پنهان است واورا درك نمیکند مگر دلي که مطهر باشد ونازل شده است از پروردگار عالمیان ومشخص ومعلوم میشودکه این آیت در حق زبور وتوریت وانجیل نیست واز لفظ" تنزیل" چنین ظاهر میگرددکه در حق لوح محفوظ هم نیست وچون اپنکهت که سرپوشیدني است اصل این کتاب است وآیتهای قرآن مجید بعینه درآن یافته میشود پس به تحقیق که "کتاب مکنون" این کتاب قدیم باشد. وازین این فقیر را نادانسته ها دانسته و نافهمیده ها فهمیده شد."

داراشکوه همین نظریه رادر مجمع البحرین که درسن چهل ودو سالگي برشته۶ تحریر درآورد اظهار میدارد ودراین تألیف کوشش نمود تاقدر مشترکي بین مذهب اسلام وآئین هند و پیدا کند. کتاب مجمع البحرین بااین بیت آغاز میشود:

بنام آنکه او نامي ندارد بهر نامي که خواني سربرآرد

وسپس مینویسد:" حمد موفور یگانه ای راکه دوزلف کفرو اسلام راکه نقطه مقابل هم اند بر چهره زیبای بي مثل ونظیرخویش ظاهرگردانیده وهیچ یك از آنها را حجاب رخ نیکوئي خود نساخته:

کفرواسلام دررهش پویان وحده لا شریك له گویان

در همه اوست ظاهر- همه اوست جلوه گر- اول اوست وآخراوست......

بعد از دریافت حقیقة الحقایق و تحقیق رموز دقایق مذهب حق صوفیه و فا یز گشتن باین عطیه عظمي در صدد آن شد که درك کنه مشرب موحدان هند و محققان این قوم قدیم نماید. با بعضي از کاملان ایشان که بنهایت ریاضت وادراك و فهمیدگي وغایت تصوف وخدایابي و سنجیدگي رسیده بودند مکرر صحبتها داشته گفت و گو نمود . جز اختلاف لفظی دریافت و شناخت تفاوتي ندید . از این جهت سخنان فریقین را بهم تطبیق داد و بعضي از سخنان که طالبان حق را در دانستن آن ناگزیر و سود مند است فراهم آورده رساله ای ترتیب داد. چون مجمع حقایق و معارف دو طایفهء حق شناس بود به مجمع البحرین موسوم گردانید."(۱)

میتوان گفت که دارا شکوه از فعالیتهای روش جدّ خود اکبر شاه الهام گرفته بود ولي کار خود را خیلي عالمانه و بنحوا حسن انجام داد . دارا شکوه سرپرست گروه صوفیه مسلمان و درویشان غیر مسلمان عصر خود محسوب میشد . هدف این گروه جز تلاش و جستجو از معاني و مطالب واخذ اصل مشترك بین ادیان مختلف چیزی دیگر نبود . دارا شکوه در کشمیر مکتب جدید تصوف را بنام "کسب ماه" تأسیس کرد و این کار را باشاره مرشد خود ملا شاه انجام داد وبرای این منظور خانقاهي در دامنه کوهي بنا کرد و در آنجا سالکان طریقت شبانگاهان در روشنائي ماهتاب بریاضت پرداخته به تزکیه نفس و تهذیب قلب و روح اشتغال میورزیدند . زیبائي شب سکوت آرام و فرح بخش و منظرهٔ زیبای دلکش کوههای مرتفع و آب نیلگون دریاچهء دل که درمیان این کوهها بدون سر و صدا در جریان بود بر روح و قلب سالك اثر جانگداز و سکون بخش میگذاشت (۲) . این فعالیتهای دارا شکوه یك طرفه نبود بلکه پیروان مذهب هندو نیز از این روش شاهزاده متاثر شده آثار اورا بسانسکریت ترجمه کردند و یکي از آنها ترجمه مجمع البحرین است بنام سمودر ساگر (Samodr - Sagar) . علاوه براین عده ای از متوسلین غیر مسلمان دارا شکوه از افکار او

---

(۱) نسخه خطي مجمع البحرین - کتابخانه مجلس شورایملي ایران - تهران

(۲) Kashir Vol II p350-351

متاثر شدند که از آنجمله باید نام چندربان (Chander Bhan) برهمن وبهوپت رای (Bhopat Rai) بیغم را برد (۱). برهمن و بیغم هردو شاعر بودند. ازمطالعه مثنوی بیغم که بزبان فارسي سرروده شده چنین برمیآید که افکارصوفیه و درویشان هندو در فکر و قلب اواثر عمیقي گزاشتند. او درمرشد داشت یکي مسلمان بنام شیخ محمد صادق ودیگری هندو ناراین بیراگي (Narayan Bairagi) علاوه برایـن از اشعارش چنین استنباط میشود که بیغم مولانای روم رااستاد معنوی خود میدانست.
یکي از مختصات مثنوی بیغم این است که او بمانند دارا شکوه سعي کرده است تصوف اسلامي وتعالیم ودانتا راباهم تطبیق دهد وبرای این منظور نکات مشترک این دو سلسله مختلف روحاني را بیان میکند. مناسب مینماید دراینجا ابیاتي چند از مثنوی او که درآن مصاحبهٔ شبلي و جنید را درباره علم بیان میکند نقل کنیم دراین اشعار جنید بسوال شبلي جواب داده میگوید:

ذات اله هست اصل هر علوم — نیست صرف ونحوونی طب ونجوم
اصل جمله علمها ذات خداست — کز فروغش روشن این ارض وسماست
گفت دیگرچیست ـ گفتا غیر از این — نیست چیزی درزمان و در زمین

ذکر جنبش اتحاد ادیان که دارا شکوه بنا نهاده بود بدون ذکر سرمد که در عهد اورنگ زیب بعلت عقاید وروش آزادانهٔ خود کشته شد کامل نمیگردد. سرمد بغرض تجارت به سند آمده بود. در حال خاصي عاشق هندو پسری شدو مال ومتاع وحتي عقل وهوش خود راازدست داده ترک لباس کرده وبسیروسیاحت دورهندو بسلوک وطریقت پرداخت. دارا شکوه رابه سرمد عقیدت وارادت بود واورا بعنوان استاد ومرشد خود میشناخت. از سرمد رباعیات وغزلهای نغزباقي مانده است که شاهد افکار وحدت الوجودی وعارفانه او میباشد. او درمیان پیروان مذاهب فرقي نمیگذاشت وکعبه ودیررا یکي میپنداشت:

سرمد توحدیث کعبه ودیر مکن — دروادی شک چوگمرهان سیر مکن

(۱) رود کوثر ص ٤٠٤

همان شیوه بندگی زشیطان آموز   یك قبله گزین سجده به غیر مکن

وجای میگوید:

هر چند که صد دوست بمن دشمن شد   از دوستی یکی دلم ایمن شد
وحدت بگزیدیم وزکثرت رستیم   آخر من ازاو شدم واواز من شد (۱)

درحلقه دوستان ومریدان دارا شکوه میتوان نام ملا محسن فانی شاعر معروف کشمیر و شیخ محب الله اله آبادی را برد. کتاب دبستان مذاهب که بقول بعضی اثر فانی کشمیری است نشان میدهد که مردم آنزمان بخواندن وآشنا شدن با افکار وعقاید مذاهب مختلف علاقه داشتند ومساعی آن شهزاده گورکانی بثمر رسید ولی بیماری پدرش شاه جهان رجنگ وخونریزی میان برادران برای حصول تاج وتخت تمام آرزو های دارا شکوه را نقش برآب ساخت واو پس از شکست بدست اورنگ زیب اسیر و باتهام کفروزندقه درمحبس کشته شد.

دارا شکوه مردی بزرگ منش وآزاد فکر وصلحدوست بود. او تحت تاثیر مشایخ وصوفیه ومبلغین مسیحی وپاندیتهای هند واقع شده مشرب آزاده روی اختیار نمود. او معتقد بود که بقول محمود شبستری:

مسلمان گر بدانستی که بت چیست   بدانستی که دین در بت پرستی است
درون هر بتی جانیست پنهان   بزیر کفر ایمانیست پنهان

او آرزومند بود روزی توفیق یابد کارنا تمام اکبرشاه راکه آشتی بین مذاهب مختلف بود بپایان برساند وعلمای متعصب راکه درعهد پدر وجدش قدرت فراوان یافته بودند بجای بنشاند. امراء وعلمای هندو نسبت بوی عقیدت وارادت نشان میدادند ولی درعوض ملایان وعلمای متعصب مسلمان عصر از سلطنت او سخت در وحشت بودند و بیم داشتند مبادا وقایع زمان اکبر باردیگر بااساسی استوارتر تجدید شود ودست ایشان یکسره کوتاه شود. بنابراین میتوان گفت که عهد حکومت اورنگ زیب از لحاظ جنبه مذهبی علس العمل آزاده منشی دارا شکوه است. اورنگ زیب ودارا شکوه از هرحیث نماینده

---

(۱) رباعیات سرمد شهید - دهلی - ۱۹۶۳

دو نقطه متضاد فکری میباشند. اول الذکر در عقاید خود بسیار متعصب و خشك بود و به شیخ محمد معصوم پسر شیخ احمد سرهندی عقیدت داشت (۱). او از ابتدا طرز فکر و کارهای داراشکوه را نمیپسندید و آنها را خلاف شرع وحتی مضر دین و مذهب میشمرد و برخلاف داراشکوه که بوحدت وجود عقیده داشت اورنگ زیب به وحدت الشهود شیخ احمد سرهندی ایمان داشت و تعالیم شیخ راکه مبني برکتاب و سنت بود پیروی میکرد بنظر او فقط علومیکه ازکتاب وسنت مستفاد شده و بزرگان دین آنها را فهمیده واخذکرده بودند دارای اعتبار وقابل اعتنا بود وگرنه هرگمراهي عقاید نا سد خود را از روی کتاب و سنت صحیح نشان میدهد. بنا براین مطالبي راکه هر شخص معمولي از روی قرآن وحدیث تفسیر و تعبیرکند نمیتوان بدرستي آن اطمینان کرد بلکه طریق صحیح آنست که علما ازکتاب وسنت وآثار سلف فهمیده باشند. او فلاح ابدی را در تتبع از صحابه کرام و علمای عظام میدانست. بنظر او درویشاني که اجراء احکام شرعي را لازم نمیشمارند جاهل اند وبدون اجرای شریعت نه اصلاح اعمال ممکن است ونه سلامتي قلب وفکر. ریاضتهای ومجاهده هائیکه از سنت دور باشد بي اعتبار است ریاضتهای برهمنان ویوگي ها از اینگونه است و نیز حالت وکیفیتي که از راه نا مشروع بدست آید باطل است (۲). اورنگ زیب با داشتن آن دستگاه بزرگ و ثروت وسرمایه بیحد وحصر زندگي خیلي ساده و محقرانه داشت. فرایض پنجگانه را به جماعت ودر اول وقت میگزارد. درمذهب پیرو امام اعظم ابوحنیفه بود ودر این باب تعصبي سخت میورزید. عهد حکومت اورنگ زیب با داشتن یك سیاست متعصبانه مذهبي دوره آغاز انحطاط امپراطوری مغول درهند بشمار میرود. اورنگ زیب برخلاف سیاست وروش اکبرشاه دستور داد تا معابد هندوان را منهدم سازند واین امر باعث رنجش وکدورت آنان گردید. او دستور به تخریب معبد های که درظرف ۱۰-۱۲ سال ساخته شده بود صادر نمود و سپس سال بسال به انهدام معبدهای هندو

---

(۱) رود کوثر ص ۲۸۷

(۲) بزم تیموریه ص ۲۳۱ - ۲۳۳

در سراسر قلمرو میپرداخت او فقط بدین اکتفا نکرد و دستور داد تعلیم عقاید و اجرای رسوم غیر اسلامی هنود از بین برده شود و محتسبین او همیشه مراقب کار بودند (۱). علاوه براین او جزیه راکه در زمان اکبرشاه لغو شده بود مجددا بر هندوان تحمیل کرد و چون جمعی از هندوان دهلی در راه او برای التماس والتجا گرد آمدند اورنگ زیب دستور داد تا فیل های جنگی را بین آنها رها کنند و بدینوسیله عده از آنان زیر پای فیلان لگدمال شدند (۲). گذشته از هندوان اورنگ زیب با شیعیان نیز همین روش را برگزید و آنان را زندیق میپنداشت (۳). تعصب اورنگ زیب بآن حد بود که رسم نوروز را حرام میدانست و این عید ملّی راکه اسلاف او با شکوه و جلال خاصی برگزار میکردند ممنوع ساخت. با وجود این همه تدین و اسلام دوستی در امور مذهبی که اورنگ زیب داشت طبقه های بالا و متوسط اجتماع از کارهای غیر مشروع احتراز نمیکردند. حتی محتسبان و فقیهان نیز از تهمت مبرا نبودند. عامه مردم از دانش بری و بخرافات و موهومات پای بند بودند و اعم از هندو و مسلمان به پرستش فقراء و دراویش تمایل داشتند. گذشته از این مردم به معجزه وکرامات اعتقادی استوار پیدا کردند (٤).

وضع مذهبی و اخلاقی کشمیر با اوضاع دیگر قسمتهای هندوستان چندان اختلافی نداشت. صوفیه و عرفا عهد شاه جهان که بکمک و حمایت داراشکوه در راه اتحاد ادیان و صلح کلّ و هماهنگی گام برداشته بودند با روی کار آمدن اورنگ زیب فعالیتهای آنان تا حدی خنثی گردید و از سرعت و پیشرفت آنها کاسته شد. ملا شاه مرشد داراشکوه که اقوال و اشعارش حتی در زمان شاه جهان مورد انتقاد شدید علمای کشمیر قرار گرفته بود و بسبب این شعر

پنجه در پنجهٔ خدا دارم   من چه پروای مصطفی دارم

---

(۱) A Short History of Aurangzeb, Sarkar p 147-148

(۲) ایضاً ص ۱٤۹

(۳) رود کوثر ص ٤۱۳

(٤) A Short History Of Aurangzeb p 432

تکفیرش کرده و اورا واجب القتل دانسته بردند ولي بوساطت و پشتیباني دارا شکوه از قتلش دیده پوشیدند - اکنون دگر باره برعلیه او نغمه سازکردند و پادشاه نیز دستور داد که اورا بدهلي بفرستند تا محاکمه شود. ولي این مرتبه بیماری او مانع آمد و چون تحولي در افکار او ظاهر گردید اورنگ زیب از محاکمه صرفنظر کرد ولي اجازه نداد که دیگر در کشمیر بماند و به لاهور فرستاده شد. در آنجا ملاشاه زندگي را بعزلت و خلوت گذرانید و به هیچکس اجازه ورود بخود نمیداد تا اینکه در سال ۱۶۶۱ میلادی دعوت حق را لبیك گفت و روحش بعالم ملکوت پرواز کرد. (۱)

همچنین ملا محسن فاني کشمیری یکي دیگر از دوستان و همفکران دارا شکوه که بعلت نوشتن کتاب دبستان مذاهب از طرف علمای وقت مرتد خوانده شده (۲) بعد از مرگ دارا شکوه نتوانست فعالیتهای خود را ادامه دهد و علت اینکه اورنگ زیب در موقع مسافرت بکشمیر فاني را بحضور خود طلبیده با عطای خلعت و مقرر کردن ماهیانه سرفراز گردانید بنا به تغییر روش وی محسوب میشود. (۳) چون از این دسته صوفیه بگذریم میبینیم که کشمیر مانند دوره های پیشین مرکز صوفیه و عرفای اسلام بوده است و آنان با زندگي ساده و بي آلایش در تبلیغ اسلام و ترفیه احوال روحاني مردم به روش مخصوص سکوت آمیز خود خدمتهای شایاني مینمودند واز جمله میتوان اسم خواجه

---

(۱) رودکوثر ص ۳۸٤ - ۳۸۶

(۲) دیوان محسن فاني - دکتر تیکو - تهران ۱۳٤۲ مقدمه مصنف ص ح

(۳) صحف ابراهیم - ذکر محسن فاني - "..... هنگامیکه اورنگ زیب عالمگیر در سنه خمس و سبعین والف هجری تفرج کنان بکشمیر رفت ملا را بحضور خود خوانده بعطای خلعت خاص و دو هزار روپیه نقد مراعت کرد و وظیفه درخور معاش وی مقرر ساخت" - واقعات کشمیر در حاشیه ص ۱۷۰ مینویسد - "... ابتداء راغب بمذهب فلسفه شد. آخر بتوجه میان محمد امین دار رجوع بخدا آورده تایب شد" و تاریخ حسن جلد سوم ص ب ۲٤۹ (نسخه خطي کتابخانه تحقیقي سرینگر) مینویسد "..... فاني که در دوران جواني ادیان مختلف

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

عین الدین نقشبندی - خواجه محمد بزاز کشمیری - حاجي مصطفي رومي نقشبندی
رخواجه حبیب اله کاني واخوند ملا طیب ومیان محمد دارابرد.(۱) بیشتراین صوفیه
پیرو طریقه نقشبندیه بوده از تعلیمات شیخ احمد سرهندی و خلفای ایشان پیروی
میکردند و چنانکه خواجه اعظم در واقعات کشمیر در ذیل احوال میان محمد امین دار -
میگوید نامبرده کشف وکرامت ازخود ظاهر نمیساخت و به آن اعتراض داشت (۲).
اورنگ زیب را بدو علاقتي بود و با او ملاقات میکرد.

دیگراینکه در عهد اورنگ زیب اختلافات شیعه وسني بیشترشده بود وبقتل و
خونریزی وآتش زدن خانه های یکدیگر میاتجامید (۳).

خلاصه آنکه هند وکشمیر درقرن یازدهم هجری شاهد عکس العملهای مذهبي بوده
است. اکبر وداراشکوه وهمدستان وهمفکران آنان برای اتحاد بین مذاهب مختلف و
تقریب پیروان ادیان سعي میکردند ومساعي آنان بوسیله متفکرین وعرفا وصوفیه که

(بقیه حاشیه ازصفحه قبل)

را پیروی میکرد در اواخر زندگیش از عقاید ضد مسلماني پشیماني نمود وبشاگردی میان
محمد امین دار درآمده تاحیات داشت درتوبه واستغفار بسر میبرد."

---

(۱) و (۲) واقعات کشمیر ص ۱۷۸ - "... ازاظهار کشف وکرامات اعتراض کلّي داشتند. درآخرها
باظل سبحاني ملاقات کرده بودند وچندی آمد ورفت داشتند. پادشاه دین پناه
از صحبت ایشان خوش شد. روزی پرسیدند که هیچ کشف وکرامتي ظاهر میکرد در
جواب گفتند اگرکشف مطابق شرع شریف باشد همانست والا ناتمام".

(۳) تاریخ حسن جلد ۲ - ص ۵۳۹ درذکر حکمراني سیف خان گوید: "روزی شیخ عبدالرشید
چکني بزیارت آستانه چرار (آرامگاه شیخ نورالدین) میرفت وحسین ملک بن حیدر ملک
سرراه نشسته بود وبا ایشان به بي ادبي گفتگو نمود. رفته رفته کار بجدل رسید - حسین
ملک ازروی غرور شیخ موصوف را بدشنامهای خلفای راشدین رضي اله عنهم اجمعین
سخت رنجش داد. شیخ عبدالرشید بشهرآمده درپیش سیف خان مراجعه نمود و
سیف خان تحقیقات کامل کرده سب صحابه کرام برملک حسین ثابت نمود لیکن

(بقیه حاشیه درصفحه بعد)

حقیقت را در هرکس و هرشئ وهمه جا میدند حمایت میشد. شاه جهان در امور دینی متعصب بود ولی بعلت اینکه دارا شکوه را دوست داشت در کارهایش موانعی ایجاد نمیکرد ولی اورنگ زیب که از ابتدا تعصب مذهبی را توام با دشمنی دارا شکوه در قلب میپرورانید همّ خود را برای از بین بردن آثار و نفوذ فعالیتهای دارا شکوه و پیروان او بخرج داد. در این معرکه وکشمکش های افکار مذهبی که علما و صوفیه و عرفای عصر نیز از آن مستثنی نبودند وخود سلسله جنبان بشمار میرفتند تکلیف مردم روشن نبود وآنان هرعقیده وفکری راکه زود فهم وقابل قبول بنظر میآمد میپذیرفتند و نمیدانستند کدام یکی را بر دیگری ترجیح دهند. بنا براین میتوان گفت که علت اصلی وحقیقی انحطاط و سقوط اخلاقی مردم که ذکر مختصری از آن در بالا رفت همین جدالهای مذهبی بوده است وشاعرما در چنین محیط مشکوک که فساد اخلاقی و اختلافات مذهبی در آن رایج وارزشهای معنوی کمیاب وحتی مفقود بود زندگی میکرد وما باید طبعًا احوال وآثار اورا با در نظر داشتن این محیط اجتماعی و فرهنگی واخلاقی مورد تحقیق و موجب تنقید یا تمجید قرار دهیم.

⁂ ⁂ ⁂ ⁂ ⁂ ⁂

(از حاشیه صفحه قبل)

برعایت بعضی اعیان در سیاست او توقف ورزیده حقیقت حال بحضور نوشت ـ شاه والا فریقین بحضور طلبانیده در آنجا بعضی امرای شیعه سعی حمایت وشفاعت او کرده بودند لیکن پیشرفت نشده حسین ملك را بعد تحقیقات بفتوای قاضی عسکر قتل کردند و اهل شیعه در مرثیه او گفتند:

شد از ظلم و بیداد قوم یزید　　　حسین ابن حیدر دوباره شهید

رجوع کنید به واقعات کشمیر ص ۱۶۵

فصل چهارم

ترجمه احوال و شرح زندگي غني كشميري

همچوآتش روشن از من بود شمع هر مزار
منكه مردم كس چراغي بر سر خاكم نسوخت (غني)

قبل از اينكه بترجمه احوال و شرح زندگي غني كشميري بپردازيم متذكرميشويم كه شخصيت اين شاعر نامور و معروف سرزمين كشمير مانند ساير رجال مشرق زمين در پردهٔ ابهام مستور ودرميان داستانهاى دور از حقيقت نا مفهوم مانده است. بنا براين براى كسانيكه بعد از سه قرن به مطالعه وتحقيق درباره او ميپردازند مشكل است كه حقيقت راازافسانه وواقعيت رااز داستان جدا سازند. تذكره نويسان ايران وهند درباره غني مانند بيشتر شعراء ومعاريف ديگر جز عباراتي در توصيف و تعريف صاحب ترجمه وانتخاب اشعار ويكي دو داستان بي اساس چيزى ننوشته اند و اين امركارمارا مشكل تر ساخته است. بنا براين اساس كاررا برتجزيه و تحليل مطالبيكه تذكره نويسان نوشته اند وتطبيق آنها (تا حديكه امكان داشته باشد) با گفته خود شاعرمينهيم. بديهي است دراين مورد اقوال مسلم شاگرد و گرد آورنده اشعار غني كه ظرف يكسال ازتاريخ فوت آن شاعراشعارش را جمع وديوانش را مرتب نموده و مقدمه اى نيز برآن افزوده است اهميت بيشترى دارد. بعد ازآن تذكره نصرآبادى تأليف محمد طاهر نصرآبادى از ايران وتذكره كلمات الشعراء تأليف محمد افضل سرخوش از هند كه مولفين آنها معاصر غني بوده اند برساير

تذکره ها مقدم اند . در این خصوص ناگفته نماند که تذکره نویسان بعدی بیشتر مطالب را از این دو نویسنده نقل و گفته های آنان را بدون تردید قبول کرده اند.

اسم ونسب ولقب

اسم شاعر ما به اتفاق تمام تذکره نویسان محمد طاهر و تخلصش غني است . بعضي از تذکره نویسان اورا بلقب ملا (۱) یا مولانا (۲) نیز یاد کرده اند. تنها احمد علیخان هاشمي مولف مخزن الغرایب است که اورا " شیخ محمد طاهر غني کشمیری" مینامد (۳) . ذکر این موضوع در اینجا ازاین نظر قابل توجه است که بیشتر اوقات کلمه ملا و مولانا را برای اشخاصي استعمال میکنند که دارای فضیلت و مقام مذهبي و عرفاني است . ولي بطور کلّي کلمات ملا و مولانا و شیخ قبل از اسم بیشتر

---

(۱) سفینه خوشگو تألیف بندرا بن داس خوشگو ـ نسخه خطي کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ص ۴۰۲ (در این رساله هرجا که به نسخه خطي این کتاب اشاره شود منظور همین نسخه است.) ومآثر الکرام موسوم به سرو آزاد تألیف میر غلامعلي آزاد بلگرامي ـ لاهور ـ ۱۹۱۳ ص ۱۰۳ ونتایج الافکار تألیف مولانا قدرت اله گوپاموی ـ بمبئي ـ ۱۲۵۶ ص ۵۱۲ و مراة الخیال تألیف امیر شیر علیخان لودی ـ بمبئي ۱۳۲۴ ص ۱۶۱ و صحف ابراهیم تألیف علي ابراهیم خان خلیل نسخه عکسي کتابخانه مرکزی دانشگاه ردیف غین ذکر غني وردیف نون ذکر ناطق کشمیری (در این رساله هرجا که به این کتاب اشاره شود منظور این نسخه است) وشمع انجمن ـ نواب صدیق حسن خان ص ۳۳۹ وتاریخ حسن جلد چهارم ـ پیر غلام حسن شاه ص ۱۹ و Kashir vol II, Sufi, p462 وپارسي سرایان کشمیر دکتر تیکو ـ تهران ۱۳۴۲ ص ۳۶ ـ

(۲) سفینه خوشگو مرتبه عطاء الرحمن پتنه ۱۹۵۹ ص ۳۴۸ و واقعات کشمیر ص ۱۷۱ و شعر العجم في الهند تألیف شیخ اکرام الحق ملتان ص ۶۹ ـ

(۳) مخزن الغرایب نسخه عکسي کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ص ۲۸۶ (در این رساله هرجا که باین کتاب اشاره شود منظور این نسخه است.

برای ادای احترام و نشان دادن علو مرتبت علمي و مذهبي است چنانکه مسلم شاگرد غني درباره او گوید: "تارك مراغبت دنیای دني ـ مظهر انوار کمالات بسني . . . . . علم را نقاب عرفان ساخته برد . . . . . معارف حقیقي را در لباس علوم رسمي روپوش میساخت" (۱) . بنا براین استعمال کلمات ملا و مولانا و شیخ برای غني بمورد و صحیح است .

درباره نام گزاری غني دکتر صوفي اظهار میدارد که چون پدر غني عقیدت زیادی بخواجه طاهر رفیق اشائي داشت اسم اورا طاهر گذاشت (۲) خواجه طاهر رفیق از عرفای بنام سهروردیه سری نگر میباشد (۳) . او از دوستان نزدیك شیخ حمزه

---

(۱) دیباچه دیوان غني چاپ سری نگر ۱۹٦٤ ص ٥٤ (۲) واقعات کشمیر ص ۱۷۱

(۳) واقعات کشمیر ص ۱۱۱ درباره او مینویسد: "حضرت خواجه" طاهر رفیق سهروردی از سوداگران بود از قبیله اشائیها و در پرده تجارت سعي خدا پرستي وزهد و تقوی مینمود و سبب شهرتش این شد که اتفاقا پدرش خواجه ابراهیم بتجارت لاهور رفته بود در آنجا در خدمت کثیر السرور مطلع نور حضرت شیخ عبد الشکور که از اولاد حضرت قطب اولاولیا شیخ بهاء الدین زکریا بود رسیده و عنایات خاصه دیده در حق بعضي فرزندان خویش که در کشمیر مریض بودند دعای خواست . جناب شیخ دعای شفا کرده بي خواست خواجه ابراهیم غائبانه خواجه طاهر رفیق را قبول فرمود و مورد عنایات و الطاف نمود وخطي مشتمل براحکام طریقت وآداب خلوت واجازت بیعت برای او حواله کرد و قرار کرد که در مهمش حاضر باشند ـ قبل من قبل بلا علته ـ خواجه بزرگوار بعد از استماع این اخبار ترك دکان بزازی نکرد وبجهت کسب قوت حلال بد ستور گذشته ببازار میرفت ـ باشاره حضرت خضر که حدیث شر البقاع اسواقها یادش داد از دوکانداری برخاست وزراعت اختیار کرد وفتوحات را بفقراء میداد و بریاضات وکمالات و مقامات عالیه رو نهاد . از عجائب روزگار بود واخلاق واوضاع ملکیه داشت . در سنه ۹٦۰ بنای خانقاه عالیشان متصل مسکن خود نمود . چون رحلت فرمود خلفا وفرزندان آراسته گذاشت . . . . . در محله فتح کدل آسوده است . (بتاریخ غره

(بقیه در صفحه بعد)

مخدوم (متوفي ۹۸٤ هجری) بود.

تذکره نویسان کشمیر ملا محمد طاهر غني را به ایل اشائي نسبت داده اسند. صاحب واقعات کشمیر که تذکره خود را در سال ۱۱٤۸ میلادی یعني هفتاد سال بعد از فوت غني نوشت در اینباره چنین مینویسد: "مولانا محمد طاهر غني از قبیله اشائیها است که لقب معروفیست درکشمیر" (۱). تذکره نویسان دیگری نیز از واقعات کشمیر تقلید و غني را اشائي نوشته اند. میر غلامعلي آزاد بلگرامي در تذکره مآثرالکرم مینویسد: "ملا محمد طاهر اشئوی کشمیری - اشئي قبیله ایست از قبایل معتبر کشمیر" (۲) و نواب صدیق حسن خان مینویسد: "ملا محمد طاهر کشمیری از قبیله اشئي است" (۳). پیر غلامحسن تاریخ نویس معروف کشمیر در جلد چهارم تاریخ حسن که ذکری از شعرای فارسي زبان کشمیر در آن مندرج است درباره غني چنین اظهار مینماید: "ملا طاهر غني از قبیله اشائیها است" (٤). مورخین و تذکره نویسان نظریات مختلف و متضاد درباره

(حاشیه از صفحه قبل)

ذی الحجه سنه ۱۰۰۱ بحق پیوست - شیخ اکمل). دکتر صوفي در جلد اول کشمیر ص ۱۱۳ درباره او میافزاید که بقول پیرحسن شاه (مولف تاریخ حسن) یعقوب شاه چك (آخرین فرمانروای چك کشمیر) میخواست خواجه را که در مردم نفوذ زیادی داشت ازبین برد ولي ازترس شورش وقیام مردم ازین فعل صرفنظر کرد. خواجه طاهر رفیق نه سال در کوهها و مغاره ها گذراند سپس مدتي با برهمني باسم آدرسوه در ورناگ (Vir Nag) بسر برد و نامبرده بدست خواجه اسلام آورد. در اینجا شیخ یعقوب صرفي بابا داود خاکي بمشورت خواجه رهسپار هند شدند تا اکبر شاه را از کشتار و تعصب مذهبي یعقوب شاه چك با اطلاع نموده از اوکمك بخواهند.

(۱) واقعات کشمیر ص ۱۷۱

(۲) مآثرالکرام ص ۱۰۳

(۳) شمع انجمن ص ۳۹۹

(٤) تاریخ حسن جلد ٤ ص ۱۹

اشائي ها اظهار نموده اند وقبل از اینکه به تحلیل نظریات آنان بپردازیم متذکر میشویم که اسم این قبیله یا قوم ویا شاید خانواده درجلد اول تاریخ حسن " عشائي " هم آمده است (۱) ودر اینکه اشائیها در کشمیر معروفیت و شهرت بسیار دارند شکي نیست چه عده زیادی از افراد این خاندان در زمینه های مذهبي وعرفاني وعلمي و هنری کسب شهرت نموده اند وحتي امروز هم محله ای بنام اشائي در شهر سری نگر واقع و معروف است . تاریخ حسن ضمن ذکر اقوام کشمیر چنین اظهار نظر میکند ." قوم اشائي – در زمان سلاطین کشمیر در اینجا آمده اند . گویند جدّ آنها از مقام عیشاور که دهي است در ممالك خراسان آمده در مصاحبت بُد شاه (۲) سرفراز شده بودند. حالا مردم کشمیر عیشاور را اشائي مخفف کرده اند ". (۳) نویسندگان دیگر نیز در این مورد اظهار نظر کرده اند . سر والتر لارنس (Sir Walter Lawrence) عقیده دارد که اشائیها از نژاد مغول اند (۴) ومتین الزمان با پیر غلام حسن هم عقیده است واسم دیهه را " ایشاور " و " از ممالك خراسان " میداند (۵). حاجي مختار حسن اشائي میگوید که اجداد اشائیها با شاه همدان از بخارا بکشمیر آمدند (۶) . نظریه دیگری که دکتر صوفي نقل کرده این است که شاه سید علي همداني نماز عشا را همیشه عقب جدّ بزرگ این خاندان میخواند وبنا براین اورا " عشائي " خطاب میکرد (۷) . ولي دکتر صوفي با وجود تمایل زیاد بقبول کردن این دلیل از این لحاظ مترددد است که اگر اسم این خاندان را بجهت امامت نماز عشاء میگذاشتند بایستي عشائي باشد ونه اشائي (۸).

---

(۱) ایضاً ج ۱ ص ۵۹ حاشیه ۱۰۴ " غني مزبور از خاندان عشائي است ".

(۲) بدشاه (با ضم اول) لقبی است که مردم کشمیر به سلطان زین العابدین دادند ومعنی آن شاه کبیر است .

(۳) تاریخ حسن جلد اول ص ٤١٤ .

(٤) The Valley of Kashmir, Sir, W.R. Lawrence p 309

(٥) Kashmir Census Report Part I, Matinuzzeman,p 205

(٦) رساله در فن شالبافي لاهور ۱۸۹۷ ص ۱

(۷) و (۸) Kashir Vol II p 462

مطلب دیگری که در مقاله ای تحت عنوان «غني کشمیری» در مجله هلال چاپ پاکستان ذکر شده بدین قرار است: «جد بزرگ غني خواجه سنگین نام شام را با امیرکبیر سید علي همداني صرف مینمود. روزی بحضور شان نرفت - آنحضرت پرسیدند عشائي ما کجاست؟ واز آن روز ویرا عشائي گفتن گرفتند. ولي در کتب تاریخ و تذکره اسم قبیلهٔ غني اشائي است نه عشائي» (۱).

اکنون به تجزیه و تحلیل این عقاید میپردازیم. نظریه پیر غلام حسن شاه دربارهٔ اشائیها بچند دلیل قابل قبول نیست. اوّل اینکه هرقدر که نگارنده در جستجوی کلمه عشیاور بکتب معاجم و مسالك و اطلس های جغرافیائي وکتب دیگر اعلام و اماکن مراجعه کردم کمتر به نتیجه رسید و دیهي بنام عشیاور ویا ایشاور (بطوریکه متین الزمان آنرا مینویسد) یافت نشد. ثانیا اگر جائي باسم عشیاور موجود بود بایستي مردم آنجا را بمناسبت آن دیهه عشیاوری گویند نه اشائي وتغییر شکل یافتن این واژه باینصورت حتي در مدت دراز بعید بنظر میرسد. البته در قبول نظریه پیر حسن شاه و حاجي مختار حسن اشائي دایر براینکه جد اشائیها در زمان سلاطین و بمعیت شاه همدان بکشمیر وارد وبمصاحبت سلطان زین العابدین سرفراز شدند اشکالي وجود ندارد میتوان گفت که آنها از پیروان ومعتقدین شاه سید علي همداني بوده و بعدا بنحوی که دکتر صوفي در کشیر ویا دکتر ظفرخان در مجله هلال شرح داده اند باین نام موسوم شدند وچون میبینیم که اسم این خاندان بجائي عشائي هم آمده بنابراین تردید این دو نویسنده در قبول این دلایل بیمورد است ومیتوان آنرا بدون تردید پذیرفت باتوجه باینکه کلمه عشائي بمرور ایام وبي توجهي به اشائي مبدل شده است. ناگفته نماند که مردم کشمیر اسم خانوادگي را بچندین وجه میگزارند که یکي از آنها «صدور عیب وهنر یا وقوع افعال نیك وبد» (۲) است. مولف تاریخ حسن در این مورد میگوید: «مدعا که از نامهای جانوران چرنده وپرنده ووحوش وحشرات وبهایم واز لغات عیب وهنر

---

(۱) مجله هلال ژوئن ۱۹۶۳ - ص ۴۳ مقاله دکتر محمد ظفرخان

(۲) تاریخ حسن جلد اوّل ص ۴۱۱

وانعال نیك وبد وکارهای شایسته وناشایسته هیچ نامي خالي نمانده است که بنام مردمان این دیار لاحق نکرده اند و هرجرفني که بنام کسي مقرر کرده اند آن لفظ بر قوم وقبیله آنها مدام مستقل مانده است" (۱). بنابراین نباید درقبول نظریه ای در مورد نسبت این خاندان به نماز عشا هیچگونه تردیدی وجود داشته باشد چه اقوام وخانواده باسم ملا - مولوی - ریشي - بابا - شاه وپیرزاده نیز درکشمیرموجود ومعروف میباشد (۲).

پیرحسن شاه مردم کشمیر را بچهارگروه سید - مغول - پتان وشیخ تقسیم کرده (۳) شرح آنان را بیان نمرده است. دراین ضمن اشائي ها رااز نژاد مغول ووطن آنانرا ترکستان یاخراسان دانسته است ولي وجود بیتي در دیوان غني درقبول نظر پیرحسن شاه برای ماایجاد تردید میکند وآن بیت این است. (٤)

زیباست خوی آتش اولاد بولهب را — تو ابن بوترابي باید که خاك باشي

این بیت جزوتك بیتیهائیست که دردیوان غني بسیاراند واگراین شعررا شاعر خطاب بخود گفته باشد پیوستن نسبتش به حضرت علي علیه السلام کاملا" روشن است بنابراین باید اورا ازسادات شمرد ونه ازنژاد مغول واین حدس ماازگفته های پیر حسن شاه وحاجي مختار اشائي که جداشائیها باشاه همدان وارد کشمیرشد تقویت میشود زیرا میدانیم که شاه سید علي همداني با هفتصد تن ازسادات وارداین سرزمین شد وبنا براین میتوان گفت که اشائي ها ازخاندان سادات اند ونه ازنژاد مغول.

زادگاه غني

زادگاه غني بطور تحقیق معلوم نیست. تمام تذکره نگاران وطن اورا کشمیر

---

(۱) تاریخ حسن جلد اوّل ص ٤١١

(۲) ایضا" ص ٤١٥ - ٤١٩

(۳) تاریخ حسن جلد اول ص ٤١٢

(٤) دیوان غني چاپ سری نگر ۱۹٦٤ ص ۲۲٤ بیت ٦

نوشته اند ولي محل مخصوصي را ذکر نکرده اند. تنهاکسي که در اینمورد بتوضیح پرداخته دکترگ ـل ـ تیکواست که درکتاب « پارسي سرایان کشمیر» در ذکر غني میگوید : « تذکره نویسان معتقد اندوی بسال ۱۶۳۰ میلادی در شهر سری نگر متولد شده» (۱). ولي نویسنده شاهدی یا سندی در این باب ذکرنکرده است. ولي قول دکترتیکو از نامه اداره تحقیقات -کتابخانه و موزه دولت استان جمو وکشمیر که باینجانب نوشته اند تصدیق میشود. اداره مذکور در این نامه بسیار واضح نوشته است که خانه ایکه غني درآن متولد شده و سکونت داشت بعنوان خانه غني شناخته شده وازان نگهداری میشود (۲) و دکتر صوفي عکس این خانه را در جلد دوم کشمیر مقابل صفحه ۳٦٤ چاپ کرده است.

تاریخ تولد

منشي محمد دین فوق درکتابي موسوم به تاریخ اقوام کشمیر سال تولد غني را ۱۰۴۰ هجری نوشته است (۳) ومحمد شاه مفتي سعادت مصحح ومحشي واقعات کشمیر نیز این تاریخ را تائید میکند (٤) ولي تذکره نویسان معاصر غني مطلبي درباره ولادت او ننوشته اند ولي در مورد وفات اوگفته اند که غني در ایام

---

(۱) پارسي سرایان کشمیر ص ۳٦.

(۲) Letter No.2534/PR dated 23.11.64 from the Director Libraries, Research & Museums, Srinagar to the author: "...The photo of Mulla Ghani Kashmiri's housewhere he was born and lived for some time is published by G.M.D.Sufiin his book Kashir Vol.II p.364. Government has preserved this as a protected monument 'Gani's house!"

(۳) تاریخ اقوام کشمیر منشي محمد دین فوق ـ لاهور ۱۹٤۳ .

(٤) واقعات کشمیر ص ۱۷۱ .

جواني نوت کرد و در این مورد تذکره نویسان معاصر و متاخر با هم متفقند. محمد طاهر نصرآبادی در تذکره خود مینویسد " با وجود حداثت سن در کمال بي تعلقي بوده. چشم برزخارف دنیا که در نظر عارف قدر پر کاهي ندارد نگشود "(۱) و بعد از آن داستانی در باره وفات غني بیان کرده است. از مطالعه مطالب تذکره نصرآبادی که تالیف آن در سال ۱۰۸۳ یعني فقط چهار سال بعد از مرگ غني توسط میرزا محمد طاهر نصرآبادی آغاز گردید چنین برمیآید که غني در هنگام مرگ جوان بوده است. امیر شیرعلیخان لودی مولف تذکره مراة الخیال که در سنه ۱۱۰۲ یعني ۲۳ سال بعد از مرگ غني تذکره خود را تالیف نمود مینویسد " اما مرغ روحش در عین شباب بسر پنجه شاهین اجل گرفتار گردید" (۲). تذکره نویسان دیگر که این موضوع را تکرار کرده اند عبارتند از خواجه محمد اعظم دیده مری صاحب واقعات کشمیر (۳) و احمد علیخان هاشمي مولف مخزن الغرایب (٤) و پیر حسن شاه نویسنده تاریخ حسن (۵) ولي با در نظر داشتن شواهد داخلي و تاریخي قبول این ادعا امکان پذیر نیست و اینك بذکر شواهدی بر رد این عقیده میپردازیم. اول آنکه مسلم شاگرد و گردآورنده اشعار غني در باره جوان مرگي او اشاره ای نکرده است و اگر غني به سن طبیعي نرسیده در جواني مرده بود هم او وهم کسانیکه اشعار و قطعاتي در تاریخ وفات او سروده اند حتما اشاره ای بآن میکردند. مسلم در دیباچه دیوان غني در باره وفات او چنین گفته است: مرغ روح آن سبك سیر شاهراه معني با طائر سخن تا آشیان ملاء اعلي شتافته و در فضای عالم ملکوت پرواز طائران قدس یافته ...... پیش از آنکه مسوده اشعارش جمعیت پذیرد و سخنان بیاضش صورت دیوان گیرد رشته حیات از هم گسیخت

---

(۱) تذکره نصرآبادی ص ٤٤۵ (۲) مراة الخیال ص ۱٦۱

(۳) واقعات کشمیر ص ۱۷۲ " درکمال جواني بعد واقعه شیخ محسن فاني به هشت ماه قضا کرد."

(٤) مخزن الغرایب ص ۲۸٦ " واو در عالم جواني برحمت حق پیوسته."

(۵) تاریخ حسن جلد ٤ ص ۲۱ " درکمال ریحان جواني بعد واقعه شیخ محسن فاني هشت ماه بملك جاوداني انتقال نمود."

ونسخه وجودش از ترتیب اجزای عنصری افتاد" (۱) شاهد دوم ماخود شاعراست که با سرودن بعضي اشعار از پیری و بزرگسالي وضعف ونقاهت وذکر امراض متعدد از جمله درد اعضا که لازمه پیری است ما راآگاه میسازد واین موضوع راآنقدر تکرار نموده وبشرح وتفسیرآن پرداخته که خواننده هیچگونه تردیدی در پیری وکهولت او نمیکند واینك اشعاری چند بعنوان نمونه وشاهد براثبات ادعای خود در اینجا نقل میکنیم :

رباعي: افسوس که رفت نشهٔ عهد شباب — سرخوش نشدم یکدم از بادهٔ ناب
ازبهر تماشای جهان همچو حباب — تا واکردیم چشم رفتیم بخواب

ص ۲/۲۲۸ (۲)

موی سرکردم سفید اما خیالت درسراست
اخگر پنهان ته این توده خاکستراست — ۲/۹۵

ریخت دندان زدهن رفت جوانی برباد
آه ازین ژاله که در مزرع بختم افتاد — ۱۰/۱۲۸

تن بمردن ده غني چون قامتت گردید خم
بهراین خاتم نگیني نیست جز سنگ مزار — ۴/۱۷۱

ازضعف پیری هست مرا تکیه برعصا
گردم هنوز هرزه چون طفلان ني سوار — ۴/۱۷۰

زپیری ریخت دندانم ندادم تن بیاد حق
ببازی آخراین تسبیح چون اطفال گم کردم — ۲/۲۰۲

زپیری چنان گشته ام ناتوان
که دندان بجنبد بجای زبان — ۵/۲۱۳

---

(۱) دیباچه دیوان غني ص ۵۵ .

(۲) دیوان غني با مقدمه علي جواد زیدی چاپ سری نگر ۱۹۶٤ - شماره های سمت راست نماینده صفحه وارقام طرف چپ نشان دهنده ابیات ورباعیات درآن صفحه از دیوان طبع مزبور است .

ودرباره درد اعضا گوید :

روز و شب از بس زمین گیرم ز درد دست وپا
پیکر من میزنند پهلو به نقش بوریا ۱۱ / ۲۵۲

تکیه از ضعف بدن هرچند دارم بر عصا
بر نمیخیزد زجای خویش همچون نقش پا ۱۳ / ۲۵۲

پشت ما گردید خم افزود ضعف تن مرا
گرچه محکم میشود چون رشته میگردد دوتا ۲ / ۲۵۳

در علاج درد اعضا سخت حیران مانده‌ام
کاش میگردد زحیرت یك نفس گم دست وپا ۴ / ۲۵۳

گاهي رود بجانب سرگاه سوی پا
شد استخوان پهلوی من نردبان درد ۸ / ۲۵۶

آخر دلم شکسته شد از درد استخوان
ای کاش بشکند چو دلم استخوان درد ۱۲ / 〃

واین رباعي راحسب حال گفته :

بر بستر ضعف روز و شب بیمارم
از گرمي تب گداخت جان زارم
جز نام نشان نماند از پهلوی من
اکنون گویا چو حرف پهلو دارم ۱ / ۲۳۹

وهمچنین

جان رفت ونرفت درد جانکاه هنوز
دل نیست زخواب راحت آگاه هنوز
ماگرچه رسیدیم بمنزل امّا
آسایش منزل است در راه هنوز

از این اشعار چنین برمیآید که غني در روزهای آخر عمر ناتوان و شکسته شده بود و حتي نمیتوانسته است بخوبي حرکت کند ونیازمند بعصا بوده است. مویش سفید

ودندانش ریخته بود این امرازقول مسلم نیز تائید میشود . اودر دیباچه دیوان غني میگوید : " از پیکر هیولانش پوستي واستخواني مانده بود ." (۱) مسلم است انسان به چنین وضع جسماني وعوارض بدني بطور عموم پس از سالهای شصت دچار میشود بنا براین میتوان حدس زد که غني هنگام مرگ در حدود شصت سال داشت . شاهد سوم ما موضوع ملاقات غني باصائب تبریزی است . صائب تبریزی (متوفي در حدود سال ۱۰۸۷) بسال ۱۰۴۲ بمعیت ظفرخان احسن (متوفي ۱۰۷۳) که به نیابت پدرش خواجه ابوالحسن تربتي (متوفي ۱۰۴۲) باستانداری کشمیراز طرف شاه جهان مقررشده بود بکشمیر مسافرت کرد (۲) وآنجا با غني ملاقات نمود . اکنون اگر قول منشي محمد دین فوق ومفتي سعادت دایر براینکه غني بسال ۱۰۴۰ متولد شده قبول کنیم نمیتوان باور کرد که صائب وقتي باغني ملاقات کرد که اوفقط دو سال داشته . درحالیکه تمام تذکره نویسان متفق اند که صائب ازاشعار غني تمجید وتحسین کرده است وغني با او وشعرای دیگرایراني همچو محمد جان قدسي (متوفي ۱۰۵۶) ومحمدقلي سلیم (متوفي ۱۰۵۷) وابوطالب کلیم (متوفي ۱۰۶۱) ومیرالهي (متوفي ۱۰۶۴) مجالست داشت و بمشاعره میپرداخت (۳) . وبنا براین تردیدی نیست که غني هنگام ملاقات باصائب

---

(۱) دیباچه دیوان غني ص ۵۵

(۲) مخزن الغرایب ص ۴۶۶ نسخه خطي کتابخانه بانکي پور (هند) ریو دراین باره مینویسد :

He left the court,however, to sccompany ....Zafar Khan to his Government of Kashmir(A.H.IO4I-42) and after staying there sometime, returned to Persia."

(۳) تذکرة الشعرا تالیف مولانا عبدالغني - علي گر - ۱۹۱۶ ص ۹۶ "صحبت میرزا صائب و ابوطالب کلیم وحاجي محمد جان قدسي دریافته". کلمات الشعرا ء سرخوش ص ۸۵ "گویند صائبا بریك بیت اورشك آنقدر میبرد که میگفت ای کاش آنچه دراین عمرگفته ام باین کشمیری میدادند واین بیت اربمن میدادند ." وتذکره حسیني ص ۲۲۸ - ۲۲۹

ومجالست با شعرای نامبرده مشهور بوده است وبرای حصول این مقام زحمت بسیار کشید ورنج فراوان تحمل نمود تا توانست توجه شعرای معروف ایراني عهد خود را که درآنزمان بکشمیر آمده رحل اقامت افکنده بودند بخود جلب نماید. اگر فرض کنیم که غني نحیلي زود بشعرگوئي پرداخته بازهم نمیتوان گفت که سنش درآن موقع کمتر از چهارده یا پانزده سال بوده است وبرای کسب شهرت وجلب توجه استادان سخن گوی وسخن سنج چون صائب وقدسي وغیره حتما مدت حداقل ده سال بمشق سخن پرداخته تالیاقت وشایستگي معاشرت ومجالست باآنان رابدست آورد. بنابر این هنگام ورود صائب به کشمیر بسال ۱۰۴۲ غني در حدود بیست و پنج سال داشته وبااین ترتیب ممکن است گفته شود که اودر حدود ۱۰۱۷ متولد شد. دلیل دیگراینکه اگر غني هنگام مرگ که بسال ۱۰۷۹ هجری اتفاق افتاد (۱) مرد بزرگ سال بود و بطوریکه قبلا هم دراین مورد بحث کردیم ــ سنش در حدود شصت سال بوده است از این جهت میتوان گفت که اوبسال ۱۰۱۹ متولد شد. ولي چون دلیل قاطع برای اثبات ادعای خود نداریم تعیین تاریخ صحیح ولادت او بطور دقیق میسر نیست وبهمین امراکتفا میکنیم که او در دهه دوم قرن یازدهم هجری بدنیاآمد.

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

ومآثرالکرام ص ۱۰۳ و شمع انجمن ص ۳۳۹ وریاض الشعرا جلد ٤ نسخه عکسي کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ص ۳۲۲ وسفینه خوشگو نسخه عکسي کتابخانه مذکور ردیف غین و مخزن الغرایب ص ۲۸٦ وصحف ابراهیم ردیف غین نسخه عکسي از همان کتابخانه ومولانا شبلي نعماني درشعرالعجم جلد سوم ص ۱۸۲ گوید: کلیم ــ میرزا صائب وغني این سه شاعر مدتها درکشمیر همدم وهم قلم میزیستند وباهم مشاعره میکردند.

---

(۲) مسلم شاگرد غني قطعه زیررا برای دریافت سال وفات اونوشته است:

از فوت غني گشت که رمه غمگین — هرکس شده در ماتم اوخانه نشین
تاریخ وفاتش اربپرسند ــ بگو — پنهان شده گنج هنری زیر زمین (۱۰۷۹)

(دیباچه دیوان غني ص ۵۵)

خاندان غنی

اجداد و اقوام غني که از خاندان اشائیها است در زمان سلاطین بکشمیر مهاجرت و در آنجا اقامت گزیدند. بقول دکتر ظفر خان (۱) جد بزرگ غني خواجه سنگین نام پیش امیر کبیر سید علي همداني تقرب و منزلتي داشت. افراد این خوانواده با درویشان و عرفا علاقه فراوان داشتند و بطوریکه در ضمن اسم و نسب غني متذکر شدیم، پدر غني اسم اورا بنام خواجه طاهر رفیق اشائي، که باو عقیدت و ارادتي داشت، طاهر گذاشت. از خاندان غني جز برادرش محمد زمان متخلص به نافع اطلاعاتي درباره افراد دیگر در دست نیست. محمد زمان بطوریکه صاحب واقعات کشمیر مینگارد: "بصحبت شیخ محسن فاني در صغر سن رسیده و بهره ور معاني از خدمت برادر کلان خود (یعني ملا طاهر غني) گردید." (۲) تاریخ حسن نیز این قول را تائید میکند و مینویسد: "از برادر خود کسب فیوض معاني کرد." (۳) نافع چهل سال بعد از وفات برادرش بسال ۱۱۱۹ فوت کرد. (٤) و از این لحاظ معلوم میشود که تفاوت سني او با غني زیاد بوده است. نافع شاعر هم بود و خواجه اعظم دیده مری این غزل اورا انتخاب نموده در واقعات کشمیر نقل نموده است. (۵)

مي خرامي بهر قتلم مرحبا مي زیبدت
جان فدا مي زیبدت سر مزد پامي زیبدت
پیکرت را تار و پودی جامه مسطر کشید
از شمیم گل قبای ته نما مي زیبدت
مي کشي و باز مي پرسي! شهید کیستي
این غلط اندازی و بازی بما مي زیبدت

---

(۱) مجله هلال ماه ژوئن ۱۹۶۳ ص ٤۳

(۲) واقعات کشمیر ص ۲۰۷

(۳) تاریخ حسن جلد چهارم ص ۲۶

(٤) واقعات کشمیر ص ۲۰۷ (۵) ایضاً

همچو مي از پرده ٔ زنبوري جام بلـــور
چهره سازيهاى رنگين ازحنا مي زيبدت
پيرگشتي نافع اكنون هاله سان شب تاسحر
خرمن ماهي درآغوش دوتا مي زيبدت

علاوه براين نافع كتابي متضمن حالات سلاطين تاعهد محمد شاه و بزرگان دين نيز نوشته است كه يك نسخه خطي آن دركتابخانه مفتي محمد شاه سعادت درسرى نگر (۱) وديگرى دركتابخانه اداره تحقيقات وموزه شهرسرى نگر موجوداست.(۲) بنظرنگارنده چون احتمال قوى موجوداست نافع در اين كتاب چيزى درباره خـود و خاندان خود نوشته باشد ميتوان آنرا براى آگهي بيشتراحوال غني مورد استفاده قرار داد وباين منظوراينجانب نامه اى به سرپرست كتابخانه تحقيقاتي سرى نگرنگاشت تانسخه عكسي آن بدست آورد ولي ازپاسخيكه دريافت كرده معلوم گرديد كه متاسفانه متصدى كتابخانه مزبورنتوانسته است آن نسخه راپيداكند . (۳)

تحصيلات،مراتب علمي وشغل غني

بطوريكه درفصل دوم وسوم شرح داده شد سلاطين مستقل كشمير و سپس استاندارانيكه از طرف امپراطوران گوركاني هند بكشمير اعزام شدند درايجاد مدارس و پيشرفت علوم وفنون سعي فراوان وكوشش بسيار نمودند ودرنتيجه چندين مدارس

---

(۱) Kashir Vol I p.XLVII
(۲) شعراى فارسي زبان كشمير ص۷۰
(۳) اقتباس ازپاسخ سرپرست كتابخانه تحقيقاتي سرينگر :

"I have to inform you that the Ms of Kashmir History by Moh'd Zaman Nafi' is a rare Ms and yet we are not in a position to locate this Ms."

علمي وادبي در سراسر خاك كشمير احداث شد. غني كشميري نيز در يكي از معروفترين وقديمي ترين مدرسه بنام مدرسه قطبيه تحصيل نموده است. اين مدرسه را سلطان قطب الدين (٦٦٠ - ٧٩٦ هجري) در محله قطب الدين پور در شهر سري نگر تأسيس نمود. استادان معروف مانند ملاجوهر نات ومحسن فاني وملاعبدالستار مفتي در اين مدرسه مشغول تدريس بودند و بعضي از محصلين اين مدرسه كه بعد شهرت بدست آوردند عبارتند از: شيخ رحمت الله تارابلي - ملاطاهر غني و محمد زمان نافع وخواجه قاسم ترمذي وملا محمد كاوس.(١) تمام تذكره نويسان حتي مسلم شاگرد غني در اين مورد كه شاعرما شاگرد شيخ محسن فاني است متفق القول اند؛ مسلم در ديباچه ديوان غني چنين مينگارد: (٢) « در اين كمالات بجناب فواضل مآب عارف معارف حقاني سالك مسلك سخنداني حضرت شيخ محسن فاني دامت علي ساير المسلمين فيوضاته انتساب داشت وخود را بفناى في الشيخ مي انگاشت.» همچنين محمد افضل سرخوش در كلمات الشعرا مينويسد (٣) در اوايل مشق اشعار خود را پيش شيخ محمد محسن فاني ميگذرانيد.» تنها كسي كه در اين مورد با ساير تذكره نويسان اختلاف دارد محمد طاهر نصرآبادى است. او در تذكره خود شاعرى باسم نغاني كشميرى (٤) را استاد غني گفته است چنانكه مينگارد:« نغاني آنهم كشميرى است ... غني كشميرى تعليم ازو دارد.»

---

(١) كشمير ج ٢ ص ٣٤٦

(٢) ديباچه ديوان غني سرى نگر ص ٥٥

(٣) كلمات الشعرا ص ٨٣ حاشيه ب ٢:« بهره در طالب علمي بكمال داشت در اوايل مشق اشعار خود را پيش شيخ محمد محسن فاني ميگذرانيد.»

(٤) تذكره نصرآبادى - تهران - ص ٤٤٨ « نغاني آنهم كشميرى است. خوش طبيعت وسخن شناس است. غني كشميرى تعليم ازو دارد واز كشمير به هندوستان رفته گويا مراجعت كرده در آنجاست. شعرش اين است.

فتاده ايم وتو فارغ زدست گيرى ما — ببين جواني خود رحم كن به پيرى ما
در راه انتظار نغاني گريست خون — چندانكه يار آمد واز خون ماگذشت

باستثنای طاهر نصرآبادی هیچ تذکره نویس دیگری ذکر نغاني کشمیری را نکروه است ومعلوم نیست نصرآبادی نغاني کشمیری مذکور را باکدام شاعر دیگری اشتباه کرده است. تذکره نویسان دیگری که ملا محسن فاني راا استاد غني قبول کرده اند عبارتند از بندرابن داس مولف سفینه خوشگو (۱) میرحسین دوست سنبهلي نویسنده تذکرهٔ حسیني (۲) و میر غلام علي آزاد بلگرامي صاحب ماثرالکرام (۳) ومولانا قدرت الله گوپاموی (٤) و نواب صدیق حسن خان (۵) وپیرحسن شاه (٦). بعضي تذکره نویسان باوجودیکه غني را شاگرد فاني میدانند ولي عقیده آنها برایستکه غني از لحاظ علمي وشعری منزلت و مرتبتي بلندتر از استاد خود داشته چنانکه صاحب مراة الخیال مینویسد: "... . شاگرد شیخ محسن فاني بود. بمدد طبع دراك در فنون و علوم براوستاد چیره دستي مینمود. هرگاه شیخ رامسئله مشکل شدی ازوی استفسار نمودی." (۷) ومیر غلامعلي آزاد بلگرامي درباره استعداد او چنین اظهار عقیده میکند: "از بدو شعور در حلقه درس ملامحسن فاني کشمیری تلمذ نمود. چون طبع بلند داشت درکمتر روزگار حیثیتي شایسته بهمرسانید." (۸) مولفین دیگر نیز

---

(۱) سفینه خوشگو نسخه عکسي جلد سوم ذکر غني

(۲) تذکره حسیني ص ۲۲۸

(۳) ماثرالکرام ص ۱۰۳ "از بدو شعور در حلقه ملا محسن فاني کشمیری تلمذ نمود. چون طبع بلندداشت درکمتر روزگار حیثیتي شایسته بهمرسانید".

(٤) نتایج الافکار ص ۵۱۲ "گل وجودش بهم رساني رنگ وبوی رشد و تمیز دربهارستان درس ملا محسن فاني کشمیری درآمد ودر مدت قلیل بطبع سلیم چمن چمن استعداد شایسته بهمرسانید".

(۵) شمع انجمن ص ۲۳۹ "شاگرد ملا محسن فاني کشمیری ـ چون طبع بلند داشت در کمتر روزگار حیثیت شایسته بهمرسانید.

(٦) تاریخ حسن جلد ۱ ص ۵۹ وجلد چهارم ص ۱۹ ـ

(۷) مراة الخیال ص ۱۶۱ - ۱۶۲

(۸) ماثرالکرام ص ۱۰۳

لیاقت ومقام والای غني را ستوده اند چنانکه صاحب واقعات کشمیر عقیده دارد که هرچند شاگرد ملامحسن فاني بود اما اتفاق ارباب سخن است که ازخطه کشمیر بلکه درتمام اقلیم هند درآن عهد همچواو خوش‌خیال نازك بندی برنخاسته» (۱) وعلي ابراهیم خان خلیل در صحف ابراهیم اظهار میدارد که ملاطاهر غني کشمیری وحاجي اسلم سالم» شاگرد به ازاستاد اند (۲)» وسید صباح الدین بن عبدالرحمن ضمن ذکر شیخ فاني گوید که بزرگترین دلیل فضلت علمي اوآنست که استاد غني کشمیری است. (۳)

برای اینکه بتوانیم رابطه استادی وشاگردی فاني وغني را بطور صحیح درك کنیم باید مختصری دربارهٔ فاني بدانیم. فاني چنانکه ازتذکره ها برمیآید پس از تحصیل علوم متداول درکشمیر که درسن خردی بپایان رسانیده بود به نقاط دوردست هند وبعد به بلخ مسافرت نمود وآنجا بخدمت والي بلخ درآمد وقصیده درمدح او نگاشت. بعدازمدتي بلخ را ترك کرده به وطن مراجعت نمود وبا شاهزاده دارا شکوه آشنا شد. برای مدتي درشهر اله آباد (٤) مقام قاضي القضات راداشت. درسال ۱۰۵۶ هنگامیکه شاهزاده مراد بخش بلخ را فتح نمود ازکتابخانه والي بلخ اشعاریکه فاني درمدح او سروده بود پیدا شد وبسمع شاه جهان رسید. وی ازفاني برآشفت واورا ازتصدی قضای اله آباد معزول ساخت. سپس فاني بکشمیر برگشت وبقیه عمررا درآنجا بسر برد ودرسال ۱۰۸۲ هجری چشم از جهان بربست. ازاین مطالب چنین برمیآید که فاني درطول مدت مراجعت از بلخ تامأموریت دراله آباد درمدرسه سلطان قطب الدین درسری نگر تدریس میکرد. شاید همین موقع بود که غني از محضراو استفاده کرد چه بعدازمراجعت فاني ازشهر اله آباد که یقیناً» بعداز ۱۰۵۶ اتفاق افتاد غني خود شهرت کافي بدست آورده بي نیاز ازاستاد بود ولي درمجالس علمی وعرفاني که بقول صاحب مراة الخیال (۵) » درمیان

---

(۱) واقعات کشمیر ص ۱۷۱

(۲) صحف ابراهیم ذکر میرزا محمد حسن فاني

(۳) بزم تیموریه چاپ اعظم گر ۱۹٤۸ ص ۱۸۹

(٤) اله آباد شهریست دراستان اترپرادیش هند (۵) مراة الخیال ص ۱۶۷

باغچه حویلي نشیمني مربع باحوض سنگین ساخته حوض خانه نام کرده بود و هنگام نصف النهار آنجا مینشست» شرکت میجست واحترام وادب استاد راهمیشه نگه میداشت واین امراز قول مسلم که در آغاز نقل کردیم روشن ومبرهن است.

در مورد مراتب علمي او شاگردش مسلم میگوید (۱) «اگرچه آن مجمع کمالات بیشتر به شاعری شهرت یافته وشعرش در این باب تیزدستی بکار برده اما کمالات شاعری او نمونه ایست ازکمالات دیگر وسخنان رنگینش گونه ایست ازجمال معني آن نیکوسیر ـ طبع بدیهه یابش هرگز بفکر شعرسرفرود نیاورده وتدوین دیوان را تحصیل حاصل شمرده علم رانقاب عرفان ساخته بود وشعرش پرده داری هر دو مینمود. معارف حقیقي را درلباس علوم رسمي روپوش میساخت واز سخنان گوناگون برقعه ای دوخته برbالای هردو مي انداخت چنانچه خود میفرماید» ـ شعر ـ

زشعرمن شده پوشیده فضل ودانش من　　چومیوه ٔ که بماند بزیر برگ نهان»

غني شوق علم وفضل وذوق زهدوتقوی را بارث برده بود. اودر مدرسه مذکور تمام علوم متداوله از جمله ادبیات فارسي وعربي وفلسفه وحکمت وعلم طب فراگرفت (۲) در اینجا باید متذکر گردید که برنامه مدارس هند عهد مغول بطور کلّي همان برنامهٔ متداول در ایران وسایرکشورهای اسلامي آنروز بوده است. دراینمورد قول استاد امیرفیروزکوهي رااز مقدمه کلیات صائب تبریزی در مورد علوم ومعارف عصر صائب بشهادت میطلبیم چنانکه فرموده اند: (۳) «مردمیکه آنروز ولو بقدر سواد متعارفي درس میخوانده اندناچار بوده اندکه لااقل ادبیت وعربیت رابدانند زیرا برنامه وپروگرامي بغیرازکتب ادبي وعلمي وفارسي وعربي که ادبیت وعربیت آنِ مقدمه علوم دیگر بود وجود نداشت واهل سوادخواه وناخواه میبایست این مقداراز دانش راکه حداقل دانش عصری بودآموخته

---

(۱) دیباچه دیوان غني ص ۵۵

(۲) مقدمه جواد زیدی بر دیوان غني ص ٤١

(۳) کلیات صائب تبریزی مقدمه وشرح حال بقلم استاد امیرفیروزکوهي ـــ تهران ـ ۱۳۳۳

باشند ..... وناگزیر سواد عبارت بود از ادبیت وعربیت کامل ومنطق ومقداری کلام وحکمت که هرکس که میخواست سواد داشته باشد این مقدار ویالااقل همان ادبیت وعربیت را باید بداند .... پس قدر مسلم این است که .... مردمانی متعین ودارای وسایل تحصیلي .... نه تنها به ادبیت وعربیت بلکه بمقدار زیادی از علوم و دانستنیهانی لازم از نوع حکمت وکلام وامثال آن برخوردار وبهره مند بوده اند.

اقوال وعقاید تذکره نویسانی چون امیرشیرعلیخان لودی ـ غلامعلی آزاد بلگرامي ـ خواجه اعظم دیده مری وابراهیم خلیل وصباح الدین نظریه مسلم شاگرد غني را درباره مراتب علمي او تائید میکنند.

از بعضي اشعار غني چنین برمیآید که وی اوقات خود را بتدریس علوم وطبابت میگذرانید وزندگي ساده ومحقری داشت. بیجا نخواهد بود چنانچه متذکر شویم که سابقاً در هند کسانیکه علم طب را فرا میگرفتند وطبابت اختیار میکردند منظوری غیراز خدمت بنوع بشر نداشتند واین افراد علم خود را برای جمع آوری مال وخواسته بکار نمیبردند. البته اشخاص ثروتمند بدلخواه خود تحف وهدایای برآنان میفرستادند وباین نحواز زحمات آنان قدر داني میکردند. این وضع تا قرن گذشته ادامه داشت ولي اکنون بعلت عوامل وفشارهای اقتصادي وتغییرارزشهای مادی ومعنوی از بین رفته است.

اشعاریکه از آنها میتوان استنباط کرد که غني بتدریس علوم وطبابت میپرداخت بسیارکم اند مثلاً جائي میگوید:

افتاده ام از درس ز درد اعضا
کوشا گردی که بمالد اعضای مرا
میمالیدند تا مرا استادان
ای کاش که گوش میشدم سرتاپا ۵/۲۲۶

و

بسر بردم غني هرچند عمر خود بمکتب ها
نیاوردم زخط سرنوشت خویش سربیرون ۹/۲۰۸

ودر باره طبابت گوید:

جویند دوای درد از من دگران
لیکن الم من نپذیرد درمان
آری نبود شکست بازار درست
هرچند که پر ز مومیائي است دکان ۵/۲۴۰

خصوصیات جسماني غني

تذکره نویسان درباره خصوصیات جسماني شاعرما کمتر مطلبي نوشته اند و آنچه تاکنون بدست آمده با دلایل قطعي همراه نیست و بهمین جهت داستانهای در این مورد ساخته و نقل کرده اند. ما در این باره نخست اقوال تذکره نویسان را ذکر میکنیم و سپس به داستانیکه در این باب شهرت یافته میپردازیم ودر آخر نظرخودرا با شواهدی از اشعار خود شاعر باثبات میرسانیم.

ازسایر تذکره نویسان فقط بندرابن داس خوشگو وابراهیم خلیل موضوع کوری یک چشم شاعرما را به پیش کشیده اند چنانکه خوشگو گوید: "گویند غني واحد العین بود" (۱) وابراهیم خلیل نیز تائید کرده مینویسد "چشمي از حلیه بصارت عاری و نفراختیاری داشت (۲)". واینک داستانیکه در مجله هلال در این مورد بیان شده است. ظاهرا چنین بنظر میآید که نویسنده مقاله این داستان را از تذکره ای اخذ کرده باشد ولي ذکری ازماخذ درآنجا نیست وما نیز داستان مذکور بعینه نقل میکنیم (۳): چون ظفرخان احسن در سنه ۱۰۴۰ هجری استاندار کشمیر شد میرزا صائب بهمراهي او بکشمیر رفت. بنا به روایت دیگر صائب سختي سفر طویل را باین نظر برخود هموار ساخت که به سری نگر

(۱) سفینه خوشگو ذکر غني

(۲) صحف ابراهیم ذکر غني

(۳) مجله هلال مرداد ۱۳۳۴ مقاله ای بعنوان غني کشمیری بقلم پروفسور غلام محي الدین خلوت ص.۵ -

آمده واز غني معني يك لفظ غريبي راكه اين شاعر خلوت نشين دريكي از اشعار خود بكار برده بود بپرسد . چون به سرينگر رسيد ونام ونشان غني را خواستار شد خيلي تعجب كرد كه كسي بااين نام انجا وجود نداشت . غني كه مرد گوشه گير بود از اختلاط با مردم وكسب شهرت پرهيز ميكرد وهميشه در كنج عزلت مينشست . ازين ناكامي صائب خيلي ملول گشت امارشته جستجو ازدست نداد . نه سمع اوزسيده بود كه غني اعور است وبنابرين در كوچه وبازار كه ميگشت با هراعوري كه برميخورد ميگفت — گر تو ابليس نه اى چشم چپ كور چراست ؟ اكثريه اودشنام ميدادند وبرخي بااودرآويخته وكتكش ميزدند اما او ازين كار دست برنداشت . زاين مصرع را تكرار ميكرد زيراكه اورا يقين بود كه هرگاه غني اين مصرع را بشنود جواب سزاوار وبرجسته اى خواهد داد . آخرالامر روزيكه از " زينه كدل " ميگذشت اعوري راديد — قدم پيش نهاد ومصرع مزبوررا باواز بلند خواند . آن اعور تبسمي كرد وفي الفور مصرع ثاني راگفت — گوه منصور لاف مزن اين همه تقدير خداست . صائب ازآن جواب دانست كه آن اعور غني است " . در بي اساس بودن اين داستان هيچ گونه شكي نيست وهمين قدر كافي است گفته شود كه غني هرقدر هم گوشه گير وغير معروف بوده باشد چون صائب مهمان استاندار كشمير قصد ملاقات وى راميكرد مسلما احتياجي به جستجوى دركوچه وبازار نبود . ثانياً خيلي بعيد بنظر ميآيد كه ظفرخان احسن بگذارد ميهمان عاليقدر وهنرمند او براى جستجوى مرد دلخواه خود كتك بخورد وحيثيت وآبروى خود استاندار از بين برود . باوجوديكه نه شاگرد او مسلم ونه هيچ يك از تذكره نويسان معاصر ويا متاخر (باستثناى بندرا بن داس وابراهيم خليل كه ذكرآنها بالارفت) به اعور بودن غني اشاره نكرده اند ولي شهادتيكه از اشعار غني دردست داريم اين امر را براى ما كاملا روشن وواضح كرده است واينك به نقل بعضي اشعار غني دراين مورد ميپردازيم :

آزرده ام زديدن مردم عجب مدار
گر اوفتاد مردم چشم از نظر مرا ٤/٧٦

خلل پذير شد ازضبط گريه نور نگاه
زآستين گله دارد چراغ ديده ما ٥/٨٣

سان اشك شمع از تیره بختی
گریزان چشم من از روشنائي است ۷/۹۱

زگریه ام نه همین چشم تر سفید شداست
کزآب دیده مرا موی سر سفید شداست ۴/۱۰۴

برنگ آبله‌ٔ پای در سفر ما را
زشوق صبح وطن چشم تر سفید شداست ۵/۱۰۴

بچشم خود نتوان دید صبح پیری را
خوشم که دیده زمو پیشتر سفید شداست ۵/۱۴

ببسکه آزرده ام از دیدن مردم چه عجب
مردم دیده اگر از نظرم افتادست ۷/۱۰۵

چون نامه که مردم بسفیدآب نویسند
درکاغذ این چشم سفیدم رقمي هست ۴/۱۱۱

از گریه آب تیشه‌ٔ فرهاد ریختم
چشمي که شد سفید کم از جوی شیرنیست ۲/۱۲۰

دیده ام از دیدن وضع جهان رنجور شد
زخم چشمم را سفیدی مرهم کافور شد ۳/۱۵۲

چشم سفید ماست نمکدان خوان عشق
بي ما نمك چشي نکند میهمان عشق ۱/۱۸۳

نقش گنه زاشك ندامت نگشت محو
مردم سفید چشم و سیاه است نامه‌ام ۳/۱۹۹

از این اشعار غني چنین برمیآید که یك چشم غني بعلت عارضه وصدمه‌ای معیوب و معلول شده و سفیدی آن بر سیاهي مردمك چشم غالب آمده چشم او به آب مروارید مبتلا بود چنانکه دراین شعر گوید :

چشم سفید زد در اشك مرا بخاك
حرفیست اینکه پنبه نگهبان گوهراست

بعلاوه گوش وی نیزگران بود چنانکه از این شعر پیداست.

رهین منت گوش گران خویشتنم
که تا بلند نگردد سخن نمي شنوم ۳/۲۰

زبیهودا حرف مردم گوش کردن شد فراموشم
زخشکي مغز سر کردید آخر پنبه درگوشم ۸/۱۸۷

درخواب من از شور حوادث خللي نیست
تا گشت پراز پنبه غني تکیهٔ گوشم ۶/۱۹۳

مختصری درباره زندگي غني

در این مورد هم نمیتوان چیزی از نوشته های تذکره نویسان اخذ کرد. ازمطالعه دیوان او چنین برمیآید که غنی از همان عهد طفلي پا بسفر گزارده بود وزندگی مرفه و آرامي نداشت. چنانکه گفته است:

معذورم ار زخانه نباشد خبر مرا
آمد چراشك پیش بطفلي سفر مرا ۲/۷۶

چشم تا واکرده ام برخاك غم افتاده ام
همچو طفل اشك در ایام ماتم زاده ام ۱/۱۹۵

غني احتمالا با پدر خود رابطه خوبي نداشت و پدرش به او التفاتي نمیکرد و بهمین سبب است که غني در این شعر اشاره باین امر میکند.

به التفات پدر دل منه که قطرهٔ آب
زچشم ابر چرا فتد در یتیم شود ۴/۱۶۰

او تمام زندگي خود را در تنهائي و تجرد بسر برد و بقول شاگردش مسلم" در ترك و تجرید چنان میکوشید که از پیکر هیولاتش پوستی، استخواني مانده بود" (۱). هیچ،

---

(۱) دیباچه دیوان غني ص ۵۵

وقت همسری نگرفت وحتی معاشرت با زنان را مورد تقبیح قرار میداد چنانکه گوید.

هر مرد که با زنان نخواهستن بنشست
بر عارض خویش غازه از خواری بست
بنگر به خر انگشت که در پنجه ٔ دست
نسبت بهر انگشت فروتر بنشست ٤/٢٣

او تمام زندگی خود را به تجرد گذرانید.:

چو من به بحر تجرد کس آشنا نبود
یکی است پیرهن و پوست چون حباب مرا ٧/٧٦
ای خوشا حال سبکساری که در راه طلب
خانه بردوش است وبار خانه اش بردوش نیست ٦/١٠٠
چنان پرورد تجریدم بدامان تن آسانی
که میگردد کبود از کسوت خارا بر دوشم ١١/١٨٧

او به عزیزان وروابستگان خود علاقه وافر داشت و از مرگ نا بهنگام بعضی از آنان خیلی افسرده خاطر وملول میگشت. با وجودیکه او در اشعارش اسمی از آنان (جز اسم عزیزی بنام خورشید) نمیبرد ولی چنان بنظر میآید که فقدان آنان روحیه اورا ضعیف وقلب حساس و فکر دراك اورا پر از غم والم کرده بود. مرگ آنان اورا به این دنیا کاملا بد بین کرده واو بر فوت آنان اشك تحسر میریخت چنانکه گوید: (١)"

زنده در گورم اگر گردش افلاك کند
به که در مرگ عزیزان بسرم خاك کند
میکنم گریه ز آلودگی دامن خویش
اشك تا دامن آلوده من پاك کند
باده ٔ عیش نشوید ز دلم گرد ملال
خویش را گرخم افلاك ته خاك کند

---

(١) دیوان غنی ص ١٢٨

هرکه چون گور زند خنده به ماتم زدگان
چشم دارم که فلك در دهنش خاك كند
آشیان بندی بلبل به گلستان بیجاست
مگراز صحن چمن خارو خسي پاك كند

واینك رباعیاتي که به رثاء خورشید نوشته است.

چون در غم خورشید فغان برخیزد
هرکس شنود از دل وجان برخیزد
بر تربت اوز دیده میریزم آب
شاید که از این خواب گران برخیزد ٥/٢٣٢

از مردن خورشید جگرها خون شد
درد دل ماخسته دلان افزون شد
آسان نبود فراق اسباب کمال
خم خاك نشین در غم افلاطون شد ٥/٢٣٤

ازرباعي رثائي که درزیر نگاشته میشود اسم متوفي معلوم نمیشود ولي روشن است که غني اورا بسیار دوست داشته ودر تربیت وپرورش اوزحمتها کشیده آرزو وتمنای زیاد از او بدل میپرورانید -

از مردن تو حاصل عمرم تباه شد
چیزی که صرف گریه نشد خرج آه شد
مي آمدم که تنگ در آغوش گیرمت
سنگ سر مزار توام سنگ راه شد ١/٢٣٣

واین رباعي را برای تسلیت کسي گفته

ای درغم نوردیده چشمت نمناك
یعقوب صفت جامهٔ صبرت صدچاك

در ماتم فرزند مریز اشک بخاک
صد طفل مکن برای یک طفل هلاک ٤/٢٣٧

غني بیشتر زندگي خود را در کشمیر گذرانید و برخلاف گفته های تذکره نویسان مدتي خارج از کشمیر نیز بمسافرت پرداخت که ذکر آن بعداً خواهد آمد. زندگي غني در کشمیر خیلي فقیرانه و بي ساز و برگ بود. او در خانه محقری واقع در محله راجوری کدل شهر سری نگر منزل داشت. دکتر صوفي عکس این منزل را در جلد دوم کشمیر مقابل صفحه ٣٦٤ چاپ کرده و اداره تحقیقات دکتابخانه و موزه حکومت استان جمو و کشمیر در نامه ای بعنوان نویسنده که ذکر آن در بالا رفت تصدیق این امر نموده است. غني در دیوان خود اشاراتي بخانه و زندگي خود میکند که در اینجا بدرج بعضي از آنها میپردازیم.

از رباعي زیر چنین معلوم میشود که خانه غني نزدیک نهری (١) واقع و سیل آب همواره آن را تهدید میکرد.

سیل است ز شوق کلبه ام گرم شتاب
آرام بباد داده این خانه خراب
تا بر لب کشتیم زند بوسه هنوز
میگردد آب در دهان گرداب ٣/٢٢٧

خانه غني خیلي محقر بود ــ

تنگ و تاریک است همچون نغمه ني خانه ام
رخنه ٔ دیوار باشد روزن کاشانه ام ٣/١٨٨
کلبه ام را طاقت بار گران بام نیست
چون کمان بیرون کنم از خانه چوب تیر را ٥/٨٩

---

(١) نهری باسم مارمن شاخه ای از نهر دل میباشد و بر فراز آن ١٤ پل واقع است که یکي از آنها راجوری کدل است (کدل بزبان کشمیری پل را گویند) تاریخ حسن جلد اول ص ٣١٤

خانه ام را عاقبت گردید بام و در یکی
بسکه همچو مور گشتم پایمال روز گار ۶/۱۶۹
دیوار و در شکسته بود خانهٔ مرا
رنگش مگر زرنگ رخ خویش ریختم ۲/۲۰۱
دیوار و در خانهٔ ما گرچه زهم ریخت
صد شکر که در خانهٔ ما نیست غباری ۱/۲۴۴

فقر و بي سر و ساماني از در و دیوار پیدا بود -

گشته تا باد خزان پرده در خانهٔ ما
کاغذ روزن ما کاغذ بادی شده است ۷/۱۲۰
مرا بخانه سفالی ز بینوائي نیست
خوشم که در کف من کاسهٔ گدائي نیست ۸/۱۱۲
خانه ما زیر بار منت نقاش نیست
نیست نقشي پیش ما خوشتر ز نقش بوریا ۸/۷۴

ازمال دنیا چیزی جز این خانه محقر نداشت " و از اسباب این جهانش کاغذی و قلمداني"

چون نیست بجز خانه مرا هیچ متاعي
عیبم نتوان کرد اگر خانه بدر شم ۵/۱۹۲

تمام عمر در فقر و بیچارگي بسر برد و خوشي و خوشبختي هیچگاه در خانه اش را نکوبید.

بکام دل ندیدم جمع اسباب معیشت را
که آب و دانه ام چون آسیا از هم جدا باشد ۹/۱۳۵
پیوسته کیسهٔ ما همچو حباب خالي است
مارا درم چو ماهي جز و بدن نگردد ۵/۱۶
روز خوش در زندگي هرگز نصیب ما نشد
عمر در ماتم بسر بردیم چون شمع مزار ۸/۱۶۹
بسکه کوتاه است دست از دامن دولت مرا
جامهٔ بي آستین پوشیده ام فانوس وار ۳/۱۶۹

شمع فانوس نیم لیک زبي ساماني
غیر دیوار سرا پیرهني نیست مرا   ۴/۸۶

ربالاخره

آسودگي بگوشهٔ هستي ندیده ایم
جان داده ایم وکنج مزاری خریده‌ایم   ۳/۱۹۲

مسافرت

موضوع مسافرت غني خارج از سرزمین کشمیر مورد اختلاف نظر تذکره‌نویسان متاخر ودانش پژوهان عصر حاضر میباشد. تذکره نویسان معاصر غني وهمچنین شاگرد او مسلم مطلبي در این باب ننوشته اند ولي مولفین سفینه خوشگو (۱) ومآثرالکرام (۲) وشمع انجمن (۳) متفقند که غني پا ازوطن بیرون نگذاشت ومادام العمر درکشمیر بسر برد. ولي وقتي باقوال شاعر مراجعه میکنیم میبینیم که او چندین بار بمسافرت پرداخت ولي باستثنای مسافرتي که بهند نمود درباره مسافرتهای دیگرش هیچگونه اطلاعي در دست نیست. او در طفولیت خانه را ترک کرده بود وسپس رنج غربت ودوری ازوطن را بسیار چشید وآن را در اشعار خود بیان کرده است.

گرد غربت برجبین داریم همچو گرد باد
تا هوای هرزه گردی برسر ما خانه ساخت   ۶/۱۲۱
رفت عمرم در غریبي بربساط روزگار
گرچه همچون مهرهٔ شطرنج دارم خانه ها   ۸/۶۲
خواندم تمام صفحه گیتي چوآفتاب
بیهوده در قلمرو عالم نگشته ام   ۲/۱۸۹

---

(۱) سفینه خوشگو ذکر غني

(۲) مآثرالکرام ص ۱۰۳

(۳) شمع انجمن ص ۳۳۹

بسان مهرهٔ تسبیح در سیر و سکون دایم
بدست دیگری باشد عنان اختیار من ۳/۲۱۲
چنان گردید دامنگیر گرد غربتم طاهر
که ریگ شیشه ساعت بود خاک مزار من ٤/۲۱۲

او درین مسافرتها هرگز از یاد وطن عزیز غافل نبود شوق بازگشت بوطن همواره قلبش را بلرزه در میآورد ـ

بسکه شد زنجیر پایم رشتهٔ حب الوطن
در سفر دایم چو سوزن چشم دارم در قفا ۹/۷٤

برنگ آبلهٔ پای در سفر مارا
زشوق صبح وطن چشم تر سفید شد است ٥/۱۰٤

در سفر همرهم غم وطن است
گل با خار چیدا را مانم ۱۲/۱۸۷
خنده ام در کمین پرواز است
کبک شهباز دیده را مانم ۱۳/۱۸۷

تنها رباعي که تا حدی اطلاعي درباره محل مسافرت بما میدهد این است:

کردست هوای هند دلگیر مرا
ای بخت رسان بباغ کشمیر مرا
گشتم زحرارت غریبي بیتاب
از صبح وطن بده طباشیر مرا ۲/۲۲٥

وتنها خاطره مسافرت هند دراین بیت نمایان است:

هست میل خوردن پان گلرخان هند را
عاشقان گوئي که از خون خوردش دادند آب ۱۲/۹۱

آغاز شاعری و تخلص

تخلص شاعر ما تذکره نویسان را به اشتباه انداخته وآنان تصور کرده اند که کلمه غني که بحساب ابجد برابر با ۱۰۶۰ میباشد تاریخ آغاز شاعری اوست . اولین کسیکه این موضوع را مطرح کرد معاصراو محمد افضل سرخوش مولف کلمات الشعراء است .او مینویسد .„ غني تاریخ شعرگفتن وتخلص یافتن اوست“ (۱) عده دیگری چون خواجه اعظم (۲) وپیرحسن شاه (۳) نیز همین عقیده را اظهار داشته بنقل عین جملات کلمات الشعراء پرداخته اند بدون اینکه اسم آنرا ببرند ولي مولفین سفینه خوشگو(٤) وصحف ابراهیم (۵) اسم وقول کلمات الشعراء را ذکر نموده اند. گروه دیگراز محمد طاهر نصرآبادی تبعیت کرده اند وعقیده اورا دایر براینکه„ در کمال بي تعلقي بوده چشم برزخارف دنیا که در نظر عارف قدر پرکاهي ندارد نگشوده بعلت آن غني معنوی هم بوده “ (٦) قبول داشته بالفاظ دیگر تکرار نموده اند چنانکه در مآثرالکرام آمده : غني بغنای طبیعي مجبول بود وباوصف بید ستگاهي بحضور خاطر بسر میبرد. ازاینجاست که غني تخلص میکند“ (۷) صاحب شمع انجمن عین الفاظ مآثرالکرام را تکرار میکند (۸) ومولانا قدرت الله گوید :

„ باوجود بي برگ ونوائي بکمال استغنا وجمعیت خاطر میگذرانید وتخلص غني برنام نامیش زیبا گردید“ (۹) . بادر نظر داشتن اخلاق وخصوصیات فکری واحوال زندگي شاعر عقیده گروه دوم یعني متابعین طاهر نصرآبادی کاملاً درست وقابل قبول بنظرمیآید . عقیده گروه اول چون باتناقضات زیاد همراه است بنابراین

(۱) کلمات الشعرا ص ۸۳
(۲) واقعات کشمیر ص ۱۷۱
(۳) تاریخ حسن جلد ٤ ص ۱۹
(٤) سفینه خوشگو ذکر غني
(۵) صحف ابراهیم ذکر غني
(٦) تذکره نصرآبادی ص ٤٤۵
(۷) مآثرالکرام ص ۱۰۳
(۸) شمع انجمن ص ۳۳۹
(۹) نتایج الافکار ص ۵۱۲

بتجزیه و تحلیل و تردید آن میپردازیم. نخست اینکه اگر عقیده محمد افضل سرخوش و پیروان اورا قبول کنیم چنین برمیآید که غني در سال ۱۰۶۰ شروع به شعر گفتن کرد در صورتیکه قبلاً در مورد تاریخ ولادت غني واستادری شیخ فاني گفته آمد که غني در سال ۱۰۴۲ موقعیکه صائب بکشمیر آمد شاعری بنام و معروفي بود بنابراین ادعای سرخوش که غني در سال ۱۰۶۰ شروع بشعر گفتن کرد بي اساس است. دلیل دوم این امرکه غني قبل ازسال مذکور شعر میگفت این بیت اوست که گوید ـ

گلشن کشمیر را امسال شادابي کم است
گر گل ابر نمایان است آن هم بي نم است
از بدنها در هوای گرم میجوشد عرق
گر بود خاکی رطوبت خیز خاك آدم است ۶/۹۴ و ۷

واین اشاره ایست به قحط وخشکسالي فوق العاده ای که در سال ۱۰۵۷ در عهد سلطنت شاه جهان واستانداری تربیت خان درکشمیر بوقوع پیوست (۱) دلیل سوم اینکه بقول تذکره نویسان غني با محمد جان قدسي ومحمد قلي سلیم وابوطالب کلیم ومیرالهي ومیرزا صائب درکشمیر صحبتها داشت وبمشاعره میپرداخت. بنا براین اگر غني قبل از ۱۰۶۰ شعر نمیگفت امکان نداشت با قدسي وسلیم که در سالها ۱۰۵۶ و ۱۰۵۷ فوت کردند مجالستی داشته باشد وازین جهة کاملا روشن است که از کلمه غني تاریخ ابتدای شعرگوئي او برنمیآید بلکه شاعرما این تخلص را بنابه "کمال بي تعلقي بازخارف دنیا" و "غنای طبیعي" برای خود انتخاب کرده بود وواقعا این تخلص "برنام نامیش زیباگردید."

شاعرما غیراز غني اسم خود رانیز در بعضي جاها بجای تخلص آورده است واین از تمام اشعاریکه تا امروز بما رسیده فقط دوجای بچشم میخورد. جائي گوید:

بسان مهره تسبیح درسیر وسکون دایم
بدست دیگری باشد عنان اختیار من
چنان گردیده دامنگیر گرد غربتم طاهر
که ریگ شیشه ساعت بود خاك مزارمن ۳/۲۱۲ و ۴

(۱) تاریخ حسن جلد اول ص ۴۶۰

وجای دیگر که اسمش را بجای تخلص آورده قطعه ایست که در رثای میرالهی شاعر وبرای تاریخ وفات او گفته وآن چنان است:

نیست دور از اثر صحبت او — که لب گور در آید به سخن
بزسرخاك وی ارباب زمان — جامه پوشیده سیه چون سوسن
گفت تاریخ وفاتش طاهر
برد الهي ز جهان گوی سخن — ص ۲٤۹

این قطعه تاریخ باعث اشتباه بعضي نویسندگان شده است وآنان ازاین قطعه نتیجه گرفته اند که شاعرما قبل ازسال ۱۰۶۰ طاهر تخلص میکرد وبعداً" آنرا تغییرداده غني اختیار نمود وعلت این اشتباه آنست که آنان ازمصرع « برد الهي زجهان گوی سخن» سال وفات میرالهي را ۱۰۵۲ درآورده اند وسنه ۱۰٦٤ وبدون شك ۱۰۵۲ غلط است وحتما درحساب اعداد اشتباهي رخ داده است. شیخ اکرام الحق درشعرالعجم في الهند (۱) ودکترمحمد ظفرخان در مجله هلال (۲) همین نظریه راا ظهارکرده اند ولي عقیده نگارنده این است که شاعرما فقط غني تخلص میکرد واسم خود را خیلي بندرت وفقط در مورد ضرورت شعری بجای تخلص بکارمیبرد اگراو طاهرهم تخلص میکرد اشعار بیشتر با آن تخلص بدست ما میرسید.

معاصران غني

امراء واستانداران کشمیر

استانداران معروف که در عهد شاه جهان و سپس در زمان اورنگ زیب عالمگیر تا سال وفات شاعرما از طرف حکومت مرکزی بکشمیر فرستاده شدند عبارتند از ظفرخان احسن واسلام خان وسیف خان. ازاین سه تن ظفرخان احسن

---

(۱) شعرالعجم في الهند ـ شیخ اکرام الحق ـ ملتان ۱۹٦۱ ص ۷۲
(۲) هلال ـ تیرماه ۱۳٤۲ مقاله٦ بعنوان غني کشمیری از دکترمحمد ظفرخان

از سال ۱۰۴۲ تا ۱۰۴۹ و از ۱۰۵۳ تا ۱۰۵۷ هجری یعني دوبار و اسلام خان از ۱۰۷۲ تا ۱۰۷۳ و سیف خان از ۱۰۷۵ تا ۱۰۷۸ و بار دوم از ۱۰۷۹ تا ۱۰۸۲ هجری استانداری این ناحیه را بعهده داشت.

باتفاق تمام تذکره نویسان وصاحب نظران غني کشمیری مدیحه سرا و قصیده گو نبود بلکه مردی گوشه نشین وعزلت جو بوده است هیچوقت به تعریف وتوصیف امیر یا حاکمي نپرداخته وبه دربار هیچ یك از پادشاهان وقت ویا استانداران معاصر پا نگذاشته بنابراین نسبةً گمنام باقي مانده است. در مورد روابط او با این سه تن استاندار معروف اطلاعات کافي بدست ما نیامده است. در تذکره های معاصر و متاخر مطالبي درباره روابط غني با ظفرخان احسن استاندار معروف کشمیر ملاحظه نمي شود و با وجودیکه این استاندار از جمله اشخاص سخن سنج وسخن گوی بشمار میرود ونقش مهمي در پیشرفت وتوسعه شعر و ادب در کشمیر داشت ولي ما چیزی جزاینکه شاید غني نیز بعضي اوقات در مشاعره های که این استاندار ترتیب میداد حضور بهم میرسانید نمیدانیم وبنا بر این از بیان ترجمه احوال این استاندار معروف که ممدوح صائب تبریزی است ودر سال ۱۰۷۳ در لاهور در گذشت - خودداری میکنیم و به اسلام خان میپردازیم.

اسلام خان

نام اصلي او میرضیاء الدین حسین رازبدخشان است. اوازایام شهزادگي اورنگ زیب عالمگیر درخدمت او بسر میبرد، در جنگهای بین پسران شاه جهان برای حصول تخت وتاج هندوستان خدمات شایاني انجام داد وجسونت سنگ وشاه شجاع راازمیدان کارزار مجبور به فرار نموده به دریافت لقب همت خان و سپس اسلام خان موفق گردید. بعد ازمدت دوسال سوء تفاهمي بین اسلام خان و پادشاه اورنگ زیب ایجاد شد وبدین سبب برای مدتي از منصب ومقام خود معزول بماند. ولي زود این سوءِ تفاهم رفع ودر سال چهارم جلوس عالمگیر(۱) یعني در سنه ۱۰۷۲ باستانداری کشمیر نایل آمد. بقول پیر حسن شاه "دررفاه وامنیت

(۱) حاشیه درصفحه بعد)

رعیت و ترویج اسلام و تعظیم علماء و تکریم فضلا بخوبي پرداخت و مسجد عالي که از تغییرات سلطان علیشاه برادر سلطان زین العابدین منهدم شده بود مجدداً بکمال زینت و متانت آراست ...... طبعی موزون داشت ووالا تخلص میکرد (۱) این رباعي ازوست .

بي تو شام غم بروز ما شبیخون میزنند
مردم چشمم زگریه غوطه درخون میخورد
وسعتي پیدا کن ای صحرا که امشب درغمش
لشکر آه ازدل من خیمه بیرون میزنند (۲)

در زمان استانداری او بود که اورنگ زیب بسیر کشمیر آمد ولي زود سبه دارالسلطنهٔ دهلي برگشت سپس اسلام خان تغییر ماموریت پیدا کرد و باارتقاع مراتب به استانداری اکبرآباد مقرر شد ولي پس ازیکماه رسیدن به آنجا فوت کرد.(۳) غنی کشمیری در این قطعه تاریخ فوتش بیان داشته است.

حیف کز فوت قدوهٔ امراء — به سپر داغ شد نصیب سپاه
تا کند فتح ملك باقي را — رخت بیرون کشید زین خرگاه
دور از آن آفتاب اوج کمال — مردمك شد زگریه ابر سیاه
جسته ازبسکه برق آه ازدل — خرمن ماه مانده یك پرکاه
آنکه داغ اند ماه تا ماهي — همه آزاده دل گدا و شاه
شد نفس ناله در گلو مارا — همچوني زین مصیبت جانکاه

(حاشیه از صفحه قبل)

(۱) مآثر الامراء جلد دوم تالیف نواب صمصام الدوله شاهنواز خان چاپ کلکته سال ۱۸۸۸ ص ۲۱۷

---

(۱) تاریخ حسن جلد دوم ص ۵۳۷

(۲) واقعات کشمیر ص ۱۶۴

(۳) مآثر الامراء ص

همچو اوراق گل بدست صبا — لخت های دل است درکف آه
همتش داشت رتبه ٔ عالي — بود والا بخلقت ازین راه
همه کردند فکر تاریخي — ازپي فوت آن مقرب شاه
جست این مصرع اززبان غني — مرد اسلام خان ِ والا جباه (۱)

سیف خان

نام اصلي او میرزا سیف الدین محمود معروف به فقیرالله بدخشاني بود. پدرش تربیت خان در خدمت شاه جهاني بود (۲) اودو مرتبه به استانداری کشمیر گمارده شد. یکي درسال ۱۰۷۵ هجری و باردوم درسال ۱۰۷۹ هجری — بقول پیر حسن شاه بسیار مهیب وتساق بود . . . . جفا پیشگان را همچنان تزلزل انداخت که سرموی بکسي خیانت وآزار نمیرسید — اعیان شهر ومنصبداران دهرازخوف او میلرزید" (۳) درآن زمان اختلاف کوچکي باعث جنگ وکشتار بین شیعه وسني درکشمیر گردید وچون قضیه بغرنج شداو سردازان هردو فرقه را بدهلي فرستاد وآنجا قاضي عسکر حسین ملک ثابت سردار شیعه را مقصر دانسته بقتل او فتوی داد وشیعیان دررثای او این بیت گفتند:

شد از ظلم و بیداد قوم یزید — حسین ابن حیدر دوباره شهید

سیف خان درتزئین وآباداني کشمیر سعي بسیار نمود. محمد طاهرنصرآبادی در تذکرهٔ خود نوشته است: "از صحیح القولي مسموع شد که پادشاه والاجاه هندوستان به سیف خان حاکم کشمیر نوشت که اورا (غني کشمیری) روانه پایتخت نماید. سیف خان اورا طلبیده تکلیف رفتن به هند نمود واوابا نموده گفت که عرض کنید که دیوانه است — خان گفت عاقلي را چون دیوانه بگویم . او في الفور گریبان خود

(۱) ص ۲۵۰ دیوان غني
(۲) مآثرالامراء جلد دوم از ص ۴۷۹ تا ۴۸۵
(۳) تاریخ حسن جلد دوم ص ۵۳۹

را دریده دیرانه دار روانه خانه شد. بعد از سه روز فوت شد (۱)". درباره صحت و یا نادرست بردن این حکایت جای دیگر بحث خواهد شد.

سیف خان در سال ۱۰۹۵ فوت کرد. "قابلیت ومساس شعرو سخن داشت. ناصرعلي با همه آزادی واستغنا مدتها به هم صحبتي او شیفتگي داشت ..... در فن راگ ونغمه بسیار ماهر بود. رساله‌٦ مسمي به راگ درپن با فوائد دیگر درتقسیم و فوائد آن تألیف کرد." (۲)

عنایت خان آشنا

نامش میرزا محمد طاهر و پسر احسن است. درایام استانداری پدر خود در کشمیر بود وبا سخن سنجان و سخن گویان صحبتها داشت و خود نیز صاحب طبع موزون بود و آشنا تخلص میکرد. در عهد شاه جهاني بمناصب مختلف مقرر گشت. گویند شاه جهان عنایت خان را برای تفتیش احوال سرمد شهید که بین مردم به کشف وکرامات شهرت پیدا کرده بود فرستاد چون عنایت خان به سرمد مراجعه کرد آنجا چیزی جز برهنگي ندید وگذارش ماموریت خود را باین بیت پیش پادشاه گزرانید:

بر سرمد برهنه کرامات تهمت است
کشفي که ظاهراست ازو کشف عورت است (۳)

بندرا بن داس درباره او گوید" جواني دلچسپ ودرکمال قابلیت و فهمیدگي بود.... غایبانه با نصرآبادی آشنا شده راه خط وکتابت میداشت..... وقایع سي ساله شاه جهان در نثر از ملا حمید ودیگران فصیحتر نوشته.... صاحب دیوان ضخیم و سه مثنوی است (٤). تذکره مراة الخیال گوید: عنایت خان پسر

---

(۱) تذکره نصرآبادی ص ٤٤٥ — ٤٤٦ (۲) مآثر الامرا جلد دوم ص ٤٧٩ — ٤٨٥
(۳) سفینه خوش گو نسخه عکسي کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ذکر آشنا.
(٤) ایضا"

ظفر خان ناظم صوبه کشمیر دعوی کرد که شعری که از یك مرتبه خواندن یا شنیدن بفهم من در نیاید بي معني است چون غني شنید این دعوی ازوی پسندید وگفت تا حال اعتمادی بر شعر فهمي عنایت خان داشتم امروز آن اعتماد برخاست وبعد از آن هیچگاه با خان مذکور ملاقات نکرد.(۱) از جمله آخر چنین برمیآید که غني و آشنا قبلاً هم صحبت بودند ولي آشنا طرز کلام وایهام شاعرانه غني را نمیپسندید و این اظهار نظر موجب رنجش شاعرما گردید. دکتر تیکو درباره او چنین نوشته است: "آنچه مسلم است غني وآشنا باهم رابطه خوبي نداشتند زیرا غني اهل تسنن وآشنا شیعه بود وعلاوه برآن آشنا روش فکری فاني استاد غني را نمیپسندید بطوریکه در اشعارش بآن اشاره کرده است

مارا بقا پسند نتادست آشنا　　　حظي زشیخ محسن فاني نمیکنیم (۲)

درآخر عمر ترك ملازمت کرده به کشمیر رفت وهمانجا در سال ۱۰۷۷ بدرود حیات گفت.

شاعران معاصر غني در هند وکشمیر

شعرائیکه در عهد شاعرما در هند وکشمیر میزیسته اند دو دسته میباشد. دسته اول شعرای معروف که عبارتند از صائب تبریزی، قدسي مشهدی، علي قلي سلیم، ابو طالب کلیم ومحسن فاني. دسته دوم شعرای که دارای معروفیت کمتر هستند وعبارتند از میر الهي - طغرای مشهدی - ملا شیدا - اسلم سالم - محمد رفیع منشي - محمد علي ماهر - میر معز موسویخان ومحمد افضل سرخوش وغیره. مادر اینجا فقط بذکر شعرائي میپردازیم که با شاعرما رابطه ای ویا مشاعره ومجالستي داشته اند وآنان بدین قرار اند:

میرزا صائب تبریزی

میرزا محمد علي صائب از شعرای معروف ترن یازدهم ایران وهند میباشد.

---

(۱) مراة الخیال ص ۱۶۲　　(۲) شعرای فارسي زبان کشمیر ص ۴۷

در عهد جواني بنا بر عللي از وطن خود بسوی هند رهسپار گردید. در راه بشهر کابل رسید و آنجا ظفرخان احسن که به نیابت پدرش خواجه ابوالحسن تربتي ناظم کابل بود ملاقات و شیفته حسن خلق او شده همانجا ماند. سپس در سال ۱۰۳۹ با ظفرخان در رکاب شاه جهان پادشاه عازم دکن گردید. چون ظفرخان به استانداری کشمیر گمارده شد صائب نیز بسیر این سرزمین جنت نظیر همراه شد و بعد از اقامت کوتاه بایران بازگشت. صائب تبریزی قصایدی در مدح شاه جهان ـ ظفرخان احسن ـ ابوالحسن تربتي و امراء دیگر نوشته است. چون به ایران رسید حیثیت و مقام بلندی بدست آورد. در سال ۱۰۸۷ در اصفهان چشم از جهان پوشید. هنگامیکه صائب به کشمیر رسید آن سرزمین مرکز شعر و ادب بود و مشاعره هائیکه به همت ظفرخان احسن ترتیب داده میشد موجب تشویق شعراء میگردید. در اینجا صائب با غني کشمیری که شهرت او را در هند شنیده بود ملاقات کرد. در مورد این ملاقات تذکره نویسان داستانهای نوشته اند که باور کردن آن مشکل بنظر میآید: یکي از آن داستانها همان است که آنرا درباره اعور بودن غني قبلا ذکر کرده ایم. داستان دیگر که مولف تذکره حسیني نقل کرده در اینجا آورده میشود: "گویند میرزا صائب این مطلع او را شنیده عزم کشمیر نمود:

مری میان تو شده کرالبه پن	کرد جدا کاسه سرها ز تن

و دریافته پرسید که کرالپن مگر نام رشته ایست که کوزه گران کاسه را از چرخ بدو جدا سازند گفت بلي ـ باز غني دیوان خود را که از لك (صدهزار) بیت برگزیده ر هزار بیت بیانتي نگاهداشته و باقي را به آب داد و او پیش میرزا گذاشت میرزا از مطالعه او بغایت محظوظ شد خصوصا" بر این بیت حسرتها خورد و گفت کاش اینهمه که در تمام عمر خود گفته ام باین کشمیری میدادند و این یك بیت بمن میدادند و آن اینست.

حسن سبزی بخط سبز مرا کرد اسیر	دام همرنگ زمین بود گرفتار شدم"

---

(۱) تذکره حسیني چاپ لکنو ۱۲۹۲ ص ۲۲۸ - ۲۲۹

صاحب بستان بي خزان داستان ملاقات غني و صائب را اینطور بیان میکند: "گویند میرزا صائب بر این بیت او :

حسن سبزی بخط سبز مرا کرد اسیر — دام همرنگ زمین بود گرفتار شدم

وجد کرد و حظ وافي برداشت و باراده آن که این بیت در عوض جمیع اشعار خود بگیرد و بنام خود مشهور کند بکشمیر رفت ـ تضارا او قضا کرده بود. حسرت خورده گفت. حیف که همچو شعر در قسمت کشمیری شده" (۱) صرفنظر از صحت و سقم این داستانها میتوان گفت که صائب در مدت اقامت کشمیر با غني ملاقات و صحبتها داشت و اشعار اورا میپسندید ـ این امر مورد قبول عده زیادی از تذکره نویسان میباشد که از جمله میتوان مولفین مآثرالکرام (۲) ـ شمع انجمن (۳) ـ ریاض الشعراء (٤) ـ سفینه خوشگو (۵) ـ مخزن الغرایب (٦) وصحف ابراهیم (۷) را نام برد ـ دکتر صوفي دو مثال بدیهه گوئي غني را بیان کرده است. یکي اینکه صائب در بیاض خود این مصرع نوشت : که از لباس تو بوی کباب میآید وچون این مصرع برای غني خوانده شد او فی البدیهه گفت :

کدام سوخته جان دست زد بدامانت
که از لباس تو بوی کباب میآید

ودیگری را بقول علامه محمد اقبال بیان میکند. روزی صائب این شعر را گفت :

سیه چوری (۸) بدست آن نگار نازنین دیدم
به شاخ صندلي پیچیده مار عنبرین دیدم

وغني همین مضمون را چنین گفت :

سیه چوری بدست آن نگاری — به شاخ صندلي پیچیده ماری (۹)

---

(۱) رك به ص ٤٥ دیوان غني ـ سرینگر ۱۹٦٤ (۲) مآثرالکرام ص ۱۰۳ (۳) شمع انجمن ص ٤٨
(٤) ریاض الشعراء ص ۵۲۰ (۵) سفینه خوش گو ذکر غني
(٦) مخزن الغرایب ص ۲۸٦ (۷) صحف ابراهیم صحیفة المغین ذکر غني
(۸) النگورا بزبان هندی چوری میگویند. (۹) Kashir Vol II p.45I

غلام محي الدين نحلوت در مقاله ایکه در مجله هلال منتشر شده است درباره مسابقه شعری غني و صائب مینویسد. " روزی به کشتي نشسته سوی نشاط باغ میرفتند. زن هندوئي را که به حسن و جمال رقیب مهروماه بود کنار دریاچه دیدند که به تبعیت از رسوم مذهبي خود دست به گل آلوده کرده بود – صائب و غني هردو از نظاره ء جمال آن سرولب جویبار بیتاب شدند – صائب بر سبیل ارتجال گفت:

دست آلوده به گل ای ماه همچون آفتاب

غني في البدیهه مصرع ثاني آنرا گفت که:

شد مرا ورد زبان یالیتني کنت تراب

صائب برخاست و چشم ورویش بوسید وگفت: " تو گوی سبقت از ایرانیان برده ای " (۱) از قول تذکره نویسان این هم برمیآید که صائب دویست بیت غني راانتخاب کرده در بیاض خود درج نمود (۲) همچنین او غزلي بر غزل غني سرود چنانکه گوید:

این جواب آن غزل صائب که میگوید غني
یادایامیکه دیگ شوق ما سرپوش داشت (۳)

ولي باید متذکرگردید که هیچکدام از ابیات یا غزلي که ذکرآن بمیان آمد درديوان غني ویا در دیوان صائب تبریزی پیدا نمیشود باید آنها رااز جمله اشعار گم شده ای پنداشت که فقط در تذکره ها باقي است.

ابو طالب کلیم

ابو طالب اهل کاشان بود. در عهد حکومت جهانگیر برای اولین بار وارد هندگردید ولي نتوانست موفقیت شایاني بدست آورد – در سال ۱۰۲۸ بایران

---

(۱) هلال مرداد ۱۳۳٤ ص ۵۰ – ۵۱ (۲) صحف ابراهیم

(۳) شعرالعجم نحرداعي جلد سوم ص ۱٦۳

مراجعت نمود بعد از مدتي بهندوستان بازگشت و بعد از طالب آملي ملك الشعرائي شاه جهان بوی تفویض گردید. او چندین قصیده خوب در مدح شاه جهان و امراء دیگر سروده جایزه ها و صلات گرانقدر بدست آورد. در سال ۱۰۴۹ در موکب ملوکانه رهسپار کشمیر گردید و چون هوای آندیار را موافق دل خواه خود دید با اجازه پادشاه در آنجا مسکن گزید و در همانجا بسال ۱۰۶۱ بدرود حیات گفت. شاعر ما با کلیم روابط دوستانه و صمیمانه ای داشت. چون چشم از جهان بربست غني قطعه تاریخ ورثاغیه برای او سرود واز آن معلوم میشود که غني تا چه اندازه کلیم را دوست داشت وکلام اورا میستود و آن قطعه این است (۱)

حیف کز دیوار این گلشن پرید — طالبا آن بلبل باغ نعیم
رفت و آخر خامه را از دست داد — بي عصا طي کرد این ره را کلیم
اشك حسرت چون نمیریزد قلم — شد سخن از مردن طالب یتیم
هردم از شوقش دل اهل سخن — چون زبان خامه میگردد دو نیم
عمرها دریاد او زیر زمین — خاك برسر کرد قدسي و سلیم
عاقبت از اشتیاق یك دگر — گشته اند این هرسه دریکجا مقیم
گفت تاریخ وفات او غني
طور معني بود روشن از کلیم — ۱۰۶۱ هجری

ملا محسن فاني

مختصری از شرح حال او در ذکر تحصیلات غني قبلاً بیان کرده ایم - او تنها کسي است که تذکره نویسان و مسلم شاگرد وگرد آورنده اشعار غني اورا استاد شاعر ما گفته اند :- ملا محسن فاني از مریدان ملاشاه بدخشی ودوستان داراشکوه بود. او طرز فکر داراشکوه را میپسندید و مشرب صلح کل را مراعات مینمود کتاب دبستان مذاهب را تالیف اودانسته اند و منظور اصلي وی از نگارش این کتاب فهمانیدن این حقیقت

---

(۱) ص ۲۴۹ دیوان غني

است که تمام مذاهب دنیا بریك اصل که همان حق و حقیقت باشد استوارند و فرقي بین پیروان مذاهب مختلف نیست در صحف ابراهیم آمده که چون اورنگزیب درسنه ۱۰۷۵ بکشمیر مسافرت نمود ملا محسن فاني را بحضور خواند و خلعت ومبلغ دوهزار روپیه اعطا فرمود (۱). وی در سال ۱۰۸۲ بدرود حیات گفت.

میر الهي

میرالهي از شعرای محدودیست که غني کشمیری بآنان ارادت میورزید وبه مرگ آنان قطعه ای سروده است. میرالهي از سادات اسد آباد همدان بود — در عهد جهانگیر بهند آمد ومورد عنایات پادشاهي گردید. صاحب واقعات کشمیر گوید: "چون خلعت صوبه داری بظفرخان عطا شد، شاه جهان پادشاه در دیوان فرمود که از ظفرخان ضامن بگیرند که سکنه کشمیررا ازخود راضي بدارد — میرالهي حاضر بود، بدیهه بعرض رسانید:

مصرع — : خدا ضامن رسول وچاریارش

پادشاه محظوظ شد وظفرخان عرض کرد که حکم شود که میرالهي رفیق وامین باشد. منظورشد. باظفرخان درکشمیرآمد. (۲) وهمین جا چشم از جهان بربست. غني قطعه تاریخ وفات اورا نوشت که ازآن سال وفات او ۱۰۶٤ در میاید. قطعه این است (۳):

"نیست دور از اثر صحبت او — که لب گور در آید به سخن
برسرخاك وی ارباب زمان — جامه پوشیده سیه چون سوسن
گفت تاریخ وفاتش طاهر — برد الهي زجهان گوی سخن"

---

(۱) صحف ابراهیم ذکر محسن فاني صحیفة الفاء
(۲) واقعات کشمیر ص ۱۵۳
(۳) دیوان غني ص ۲٤۹

طغرای مشهدی

برخلاف کسانیکه ماتاکنون درباره آنان صحبت کردیم طغرای مشهدی تنها کسي است که شاعرما اورابه بدی یاد کرده است قبل ازاینکه بقول شاعر خود بپردازیم باید بطور مختصر از احوال وافکار طغرای مشهدی اطلاع حاصل کنیم - نام او علي ابراهیم خان است. گاهي طغرا وگاهي شیفته تخلص میکرد. در عهد جهانگیر از ایران بهندوستان آمد و مدتي در خدمت شاهزاده مراد بخش بسر سبرد. در سرودن شعر و نوشتن نثر مهارتي داشت وکلمات هندی را زیاد بکارمیبرد. اوشعرای معاصر خود مثل میرزا صائب وقدسي وکلیم وسلیم را هجو گفته وخود نیز هدف ملامت قرارگرفت این ابیات رابرای قدسي وکلیم مولفین شاهنامه شاه جهاني انشاء نمود. (۱)

دو رهزن بهم کرده اند اتفاق　　　یکي از خراسان یکي از عراق
کتابي که از بهر دارای هند　　　مرتب شدازگفت این دونژند
بود لفظ ومعینش از دیگران　　　چوکاتب ندارند حقي در آن

همچنین دو رباعي رکیك یکي برای غني که در آن اسم کوچکش طاهر استعمال شده ودیگر درباره کشمیر وکشمیریان که هردو در صفحات ۱۶۰ و ۱۵۳ مصطلحات الشعراء نوشته شده اند انشاء نمود وما بعلت استعمال کلمات رکیك و دور ازادب واحترام آنها را در اینجا نقل نمیکنیم.

ازاین امر پیدا است که هیچکس از طغرا دل خوشي نداشت وبهمین علت است که غني نیز بذم این مرد شوخ طبع وظریف که باگفتار خود قلب مردمان رامیرنجانید این رباعي راگفته :

طغرا که بود روح کثیفش چو جسد　　　با صاف ضمیران شده دشمن زحسد
گویدکه برند شعرش ارباب سخن　　　نامش نبرند تابه شعرش چه رسد

---

(۱) خلاصة الکلام و صحف ابراهیم تحت ذکر طغرا

محمد رفیع منشي

شاعر دیگر معاصر که غني دریکي از اشعار خود باواشاره ای کرده محمد رفیع اهل کشمیر است و بقول صاحب واقعات کشمیر" در نظم ونثر طبع بلندی داشت" بملازمت حکام تن درداد." وقتیکه تسلي شاعر، هجو مردم کشمیر بطرز بحر طویل بر سر دیوان سیف خان ناظم خواند، خواجه عنایت الله که درآنوقت ریاست کشمیر داشت بغیرت آمده اشاره جواب به محمد رفیع منشي کرد - آن صاحب قدرواستطاعت دریك ساعت جواب بهمان اسلوب موزون کرده روز دیگر درمجلس سیف خان خواند وتسلي را ملزم ساخته از مجلس چه از شهر راند." (۱) واین جواب نیز به بحر طویل است. وچنین بنظر میرسد که غني بسبك شاعری رفیع اشاره لطیفي کرده میگوید:

نگفته ایم غزل در زمین طرح رفیع | که میشود سخن ما درین زمین کم سبز (۲)

شاعری دیگری که غني در یکي از رباعیات خود باواشاره میلند قلندر است. او میگوید:

ازاهل سخن کس به قلندر نرسد | درشعر به او عرفي و سنجر نرسد
هر مصرع او بسکه بلند افتاده ست | ترسم که باو مصرع دیگر نرسد

ولي هرچه جستجو کردیم شاعری باسم ویا تخلص قلندر که معاصر غني ویا معاصر عرفي وسنجر مدح گویان وقصیده سرایان دربار جهانگیر باشد پیدا نشد و خیلي بعید بنظر میآید که منظور شاعر ما شیخ شرف الدین ابو علي عراقي مشهور به قلندر باشد که از عرفای هشتم هجری است ودر شهر پاني پت (نزدیك دهلي) در سال ۱۳۲۴ میلادی فوت کرد - ناگفته نماند که عبدالرحمن شاکر بن حاج محمد روشن خان مولف گلستان مسرت (حدایق المعاني) این رباعي را به

---

(۱) واقعات کشمیر ۱۷۳ (۲) دیوان غني ص ۳/۱۷۴

شاعری باسم قاسم منسوب وانرا هجو مليح دانسته است ولي اين رباعي در بسياری از نسخه های خطي و همچنين در ديوان های چاپي غني کشميری يافته ميشود. (۱)

از جمله شعرا محمد اسلم سالم را تذکره نويسان کشمير همشاگردی غني دانسته اند. ابتدا از اعيان هنود کشمير بود و بعداً اسلام آورد. از کشمير بهند رفت و آنجا به ملازمت شاهزاده اعظم شاه درآمد. مثنوی نيل جنگ شاهزاده از او معروف است (۲).

علاوه براو دو شاعر ديگر کشمير بنام ناطق و نديم را هم طرحان غني گفته اند. (۳) سه شاعر ديگر که تذکره نويسان آنان را در مورد غني يادکرده اند عبارتند از محمد علي ماهر و مير معز موسوی خان و حليم محمد کاظم. محمد افضل سرخوش در کلمات الشعراء مينويسد (٤): " ديوانش (ديوان غني) که سراپا انتخاب است مرزا محمد علي ماهر ترتيب داده چنانکه ديوان مير معز و ناصر علي را فقير تدوين نموده ..... روزی مطلع تازه گفته پيش شاه ماهر خواند. بيت:

بي چراغ است اگر بزم خيالم غم نيست
مصرعي ريخته شمعي ست که در عالم نيست

شاه نظر برايهام او شوخي نموده گفت: مصرع ريخته که در عمر گفته باشد همين خواهد بود " وسپس اشعاری راکه مير معز موسوی از اشعار غني برای خود انتخاب کرده يادداشت مينمايد. چون به اين شعر غني ميرسد:

حسن سبزی بخط سبز مرا کرد اسير
دام همرنگ زمين بود گرفتار شدم

ميگويد" حکيم صاحب ازروی اين شعر معني پيداکرد و فقيرنيز. هردو نوشته ميشود

حکيم: خط سبز آفت جان بود نميدانستم
دام در سبزه نهان بود نميدانستم

سرخوش: خوردم زخط فريب جمال عذار او
همرنگ سبزه بود لباس شکار او

---

(۱) ديوان غني ص ۲۳۳ حاشيه ۳ (۲) واقعات کشمير ص ۲۰۸ -
(۳) صحف ابراهيم صحيفة النون (٤) کلمات الشعراء ص ٨٤ - ٨٥

محمد افضل سرخوش

پسر محمد زاهد یکي از منصب داران شاه جهاني بود - بسال ۱۰۵۰ درکشمیر متولد شد (۱)، در عهد اورنگ زیب ماموریت های مختلف بدست آورد . چون متقاعد شد در شاه جهان آباد (دهلي امروز) سکونت گزید ودر سال ۱۱۲۶ سپر رود حیات گفت (۲) . او شاگرد محمد علي ماهر ومیر معز موسویخان است . سرخوش شاعرخوش قریحه ونویسنده خوبي بود . دیوان او ۴۵ هزار بیت دارد از آثار نثری او تذکره ای بنام کلمات الشعراء بسیار معروف ومورد استفاده هست . شاگردان او بندرابن داس خوشگو - حافظ محمد جمال تلاش - بیغم بیراگي - شیخ الله گلشن وکم گوکشمیری وحکم چند ندرت معروفند . محمد افضل با غني ارادت غایبانه داشت واشعار خودرا باو میفرستاد چنانکه درکلمات الشعراء گوید: "فقیراورا ندیده اما جزوی ازاشعار خود پیش وی فرستاده بوده" (۳) از بعضي اشعار غني تقلید کرده است که نمونه آن در سطور قبل گزشت .

شاگردان غني

از شاگردان غني میتوان سه تن را نام برد . یکي برادرش محمد زمان نافع است که ذکر اورا قبلا" کرده ایم . دیگری مسلم گردآورنده اشعار غني است . ذکر واحوال مسلم در هیچ یك از تذکره ها موجود نیست وتنها از دیباچه ایکه او بر دیوان غني نوشته میتوان به مختصری ازحال او مطلع شد.از عبارات وترکیب کلماتي که در دیباچه مذکور بکار برده معلوم میشود که او مرد تحصیل کرده ای بوده واز شعروادب بهره وافي داشته است ، چنانکه از قطعه ایکه دروفات غني سروده برمیآید که طبع موزون داشته وبزبان عربي نیز مسلط بوده . قطعه دیگر برای اخذ تاریخ وفات

---

(۱) و (۲) بزم تیموریه ص ۲۷۵

(۳) کلمات الشعراء ص ۸۴ حاشیه

بعربي گفته است که آن در قطعه این است:

از فوت غني گشته که و مه غمگین — هرکس شده در ماتم اوخانه نشین
تاریخ وفاتش از بپرسند بگو — پنهان شده گنج هنری زیر زمین

ایضـــــــا"

دوش بمن گفت قائلي که غني مرد — قلت اسلت انت لیس ذکیا
اهل دل ای بیخبر بمرگ نمیرند — کیف یموت الذی یکون تقیا
نیست وفاتش جز انتقال مکاني — کان تقیا و طاهرا و نقیا
زندگي دیگراست مرگ عزیزان — مرد ولي عند من یکون عمیا
دل زخرد سال رحلتش چو طلب کرد — قال لنا ان نقول حي غنیا

ازین قطعه معلوم میشودکه مسلم برای غني احترام فراواني قائل بود واورا جاویدان میپنداشته و شاگردی خودرا بااین کلمات بیان میکند" چون این هیچ مدان کج مج زبان بجناب آن مغفور نسبت شاگردی داشت واز صحبت دایمیش علم مفاخرت میافراشت خواستم باتفاق خادم الفضلاء ملك الشعراء سرحلقه شاگردان رشید ملك شهید به تدوین دیوان سحر بیانش حق شاگردی بتقدیم رسانم و بشاگردی او خود را استاد عالمي گردانم"

از اینجامابا شاگرد دیگر سي آشنا میشویم واو ملك شهید است.

خواجه محمد اعظم درواقعات کشمیر (۱) و پیرحسن شاه در جلد چهارم تاریخ حسن (۲) ذکر شاعری بنام لاله ملك رایادکرده اندولي نگفته اندکه وی شاگرد غني است باوجود این در این امر شکي نیست که این شاعرازمعاصران غني واسلم سالم برده است ــ موضوع دیگری که آقای علي جوادزیدی درمقدمه دیوان غني تذکر داده اند این است که نسخه خطي دیوان غني که در انجمن آسیائي بنگال (Bengal Asiatic Society) تحت شماره ۷۷٤ ثبت و در قرن دوازدهم

---

(۱) واقعات کشمیر ص ۲۰۸
(۲) تاریخ حسن جلد چهارم ص ۲۷

نوشته شده دارای این عبارت " باتفاق خادم الفضلاء ملك الشعراء سرحلقه شاگردان رشید ملك شهید " نیست وازاین امرنتیجه گرفته اند که امکان قوی داردکه این عبارت " الحاقي " باشد ویکي از دوستداران ملك شهید آنرا اضافه کرده است - ولی بعقیده نگارنده نبودن این عبارت فقط دریك نسخه نمیتواند دلیل قاطع این امر باشد بویژه در صورتیکه نسخه های دیگرکه درآن زمان وحتي پیش از آن نوشته شده دارای آن عبارتند .

وفات غني

ملا طاهر غني همانطوریکه قبلاً گفته شد بعمر طبیعي رسید ودر پیری به امراض گوناگون مبتلا شد که یکي از آنها درد اعضا است . این درد ویرا بسیار آزار میداد واو حتي ازنشست وبرخاست کاملا معذور بود . غني خوب میدانست مرض اولا علاج است وبنابه بیماری دایمي اززندگي سیر شده بود ومیخواست هرچه زودتر ازاین جهان فاني رخت سفر ببندد ومرگ را برحیات ترجیح میداد :

تن بمردن ده غني چون قامتت گردیدخم
بهراین خاتم نگیني نیست جزسنگ مزار ۴/۱۷۱

او درباره درد اعضا یك مثنوی کوتاه نیز سروده است وعلاوه برآن دربسیاری از اشعارخود باین موضوع اشاره کرده میگوید :

بسکه مانندکمان پیکرم از پیری کاست
تا نگیرد کمرم کس نتوانم برخاست ۱۲/۹۹

امروز منم شهره عالم زنحیفي
عمریست که ازضعف فتادم بزبانها
۵/۶۶

بسکه نتوانم زضعف تن قدم زد پیش وپس
سیرپای من درون کوچهٔ کفش است وبس ۴/۱۷۴

دارم دردی که هست جانکاه مرا
باشد ای کاش عمر کوتاه مرا
هر چند که نیست مهلك این کوفت ولي
دایم تا مرگ هست همراه مرا 1/۲۲۷

خواهد دلم از سوز درون گشت کباب
كي کم شود از سعي طبيب این تب وتاب
از سوختن ایمن ننشیند هر چند
در پای چنار باغبان ریزد آب ٤/۲۲۷

بربستر ضعف روز و شب بیمارم
از گرمي تب گداخت جسم زارم
جز نام نشان نماند از پهلوی من
اکنون گویا چو حرف پهلو دارم 1/۲۳۹

گو دست بشویند طبیبان ز علاجم
چون شمع عرق کردن من دافع تب نیست ۸/۱۱۰

وبالاخره این پیشگوئي شاعر ما درست از آب درآمد واو درسال ۱۰۷۹ بمرض خناق(۱) چشم از این دارفاني بربست.

درباره وفات غني اختلافاتي هست که بعضي از آنها را اینجا بیان میکنیم. مولفین سفینه خوشگو (۲) و صحف ابراهیم (۳) درباره وفات غني نوشته اند: که او در سال هشتم جلوس عالمگیر مطابق با هزار وهفتاد و هفت هجری بمرض خناق مبتلا وازین دارفاني چشم بربست.

---

(۱) و (۲) سفینه خوشگو نسخه عکسي ذکر غني (۳) صحف ابراهیم ذکر غني

خواجه محمد اعظم در واقعات کشمیر مینگارد (۱) "در کمال جواني بعد واقعه شیخ محسن فاني بهشت ماه تضا کرد در سال هزار و هفتاد و نه" و تاریخ حسن نیز آنرا تأئید میکند (۲) ولي چون دقت میکنیم معلوم میشود که قسمت اول این جمله یعني "در کمال جواني بعد واقعه شیخ محسن فاني بهشت ماه تضا کرد" و قسمت دوم یعني "در سال هزار و هفتاد و نه" با هم متناقص اند زیرا فاني در سال ۱۰۸۲ فوت کرده واگر غني هشت ماه بعد مرده باشد نمیتوان سال ۱۰۷۹ را صحیح دانست وچون میدانیم که سال وفات غني همان ۱۰۷۹ هست وفاني در ۱۰۸۲ جان سپرد بنا بر این صحیح نیست گفته شود غني بعد از فاني مرد.

از جمله دیگران ارمغان پاك (۳) سال ۱۰۷۲ — فهرست کتابهای چاپي فارسي سال ۹۵۹ (٤) تاریخ ادبیات ایران نگارش سید رضا دائي جواد ۱۰۷۷ (۵) راسال وفات غني دانسته اند و بدون تردید این همه نادرست است وصحیح ترین تاریخ وفات غني کشمیری همان است که از دو قطعه ایکه شاگردش مسلم گفته برمیآید و هردو قطعه مذکور ضمن ذکر مسلم نوشته شده است. اضافه براین سه تن دیگر تاریخ وفات اورا گفته اندکه یکي از آنان محمد علي ماهراست که این قطعه را گفت (٦):

چو دادش فیض صحبت شیخ کامل محسن فاني
غني سرحلقه اصحاب او در نکته داني شد
تهي چون کرد بزم شیخ زاگر دید تاریخش
که آگاهي سوی داربقا از دار فاني شد

---

(۱) واقعات کشمیر ص ۱۷۲ (۲) تاریخ حسن جلد ٤ ص ۲۱

(۳) ارمغان پاك — اکرام — لاهور ص ۱۳۸ (٤) فهرست کتابهای چاپي فارسي جلد اول خان بابا مشار — تهران ۱۳۳۷ ص ۷٤۷

(۵) تاریخ ادبیات ایران — سید رضا دائي جواد — جلد اول — اصفهان ۱۳۰۹ ص ۲٦۸، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹ (٦) مراة الخیال ص ۱٦۲

واین دو مصرع که نویسنده آن معلوم نیست بطور تعبیه گفته شد.

۱- بي سخن داد سخن داد غني (۱)

۲- افتاد برزمین سخن ازرفتن غني (۲)

مدفن غني

درباره مدفن غني نیز عقاید مختلفي اظهار شده است. محشي واقعات کشمیر در حاشیه این کتاب نوشته است: "در مقبره ملا محسن فاني آرمید" (۳) صاحب سفینه خوشگو مینویسد: "در تخت سلیمان کشمیر جنت نظیر بچبوتره کلاني پهلوی قدسي وسلیم مدفون است وآن سیرگاه صاحب طبعان آنجا" ودر ذکر سلیم گوید (٤) "پهلوی کلیم و قدسي و غني آسوده است". ازاین برمیآید که قدسي و کلیم و غني دریك جا مدفون اند. خلاصة الکلام طي ذکر طغرای مشهدی میگوید (٥) "آخرکار سکنه در کشمیر دلپذیر اختیار نموده بروظیفه پادشاهي قانع بود تاآنکه درهمان خطه جنت نظیر بجوار رحمت کردگار پیوسته متصل مزار کلیم مدفون گشت". پس یك اسم دیگر بجمع چهار نفر مذکوره فوق اضافه شد. ولي آقای علي اصغر حکمت سفیر کبیر اسبق دولت شاهنشاهي ایران بهند در کتاب "نقش پارسي براحجار هند" در ذکر مزار الشعرای کشمیر نوشته اند (٦) "در شهر سری نگر پایتخت کشمیر در محله موسوم به دُرگجن در مشرق دریاچه تال برسرتپه ای مرتفعي که متجاوز ازیکصد پا ارتفاع دارد محلیست محصور و اطراف آن سبزه و گل فراوان ودر وسط پنج قبر نمایان است که بعضي بکلي ساده وبدون خط وکتیبه است. ویك قبر که اندکي نقوش برآن باقي مانده ولي بکلي غیر مقروء است واین قبر هم اکنون بمزار الشعراء معروف است ودر سری نگر مشهوراست که بعضي شعرای

---

(۱) واقعات کشمیر ۱۷۲ (۲) صحف ابراهیم ذکرغني (۳) واقعات کشمیر ۱۷۱

(٤) سفینه خوشگو نسخه عکسي (٥) خلاصة الکلام ذکر طغرای مشهدی

(٦) نقش پارسي براحجار هند - علي اصغر حکمت - کلکته ۱۹۵۷ - ص ٦٧

عهد جهانگیری و شاهجهاني در اینجا مدفون شده اند — این پنج قبر متعلق است به:

الف — کلیم همداني

ب — محمد قلي سلیم

ج — طغرای مشهدی

د — قدسي مشهدی

ه — یك نفر دیگر غیر معلوم که ممکنست شاه ابوالفتح گیلاني باشد ».

پس میبینیم که اختلاف فقط در مورد نفر پنجم باقي است و اکنون به سند دیگر میپردازیم. دکتر صوفي در کشیر عکس قبر غني را چاپ کرده ونوشته استکه آن قبر در زینا کدل سری نگر واقع است (١). ولي دکتر تیکو درکتاب « پارسي سرایان کشمیر » عکس قبر غني را چاپ کرده توضیح داده است که آن قبر در گورستان خانوادگي اشائي ها قرار دارد (٢) اداره‌ٔ تحقیقات وکتابخانه و موزه حکومت استان جمووکشمیر عقیده‌ٔ دکتر تیکو را تائید و نظر دکتر صوفي راتکذیب کرده است چنانکه در نامه ای که باسم نگارنده تحریر نموده گفته شده است که مقبره غني — بطوریکه امروز شهرت دارد — در مقبره خانوادگي اشائي ها واقع در محله سید صاحب راجوری کدل موجود است (٣). بادردست داشتن این سند رسمي وتاریخي تردیدی باقي

---

(١) Kashir Vol II p.364 (٢) پارسي سرایان کشمیر ص ٤٠ (٣) عین عبارت نامه مذکور این است:

"The photo of the grave of Gani published by Sufi in Kashir is doubtful but according to the local tradition there is a grave in Ashai grave yard situated at Mohalla Syed Sahib Rajwari Kadal, Srinagar, just a few chains from Gani's house which is called Gani's gravebut there is no inscription on the grave stone. Dr. G.L.Tikku has published the photo of that grave in his book پارسي سرایان کشمیر published in Tehran."

نمیماند که غني بعد از وفات درگورستان اشائي ها در شهر سری نگر مدفون گردید .

حکایاتي درباره غني

بطوریکه در آغاز این فصل متذکره شدیم تذکره نویسان حکایاتي وداستانهای درباره شاعرما نوشته اند که اینك بذکر آنها میپردازیم . بعضي ازین داستانها کاملاً بي اساس است که بآن اشاره خواهد شد و برخي از آنها محتاج بحث و بررسي که درباره آن مشروحا ذکر خواهیم کرد .

۱) محمد افضل سرخوش در کلمات الشعرا طي ذکر غني این حکایت را نقل نموده است که خواننده بمحض خواندن آن متوجه میشود که هیچ اثری از صداقت و درستي درآن موجود نیست وآن داستان این است : (۱) " هنگام نکر شعراز جمع مردم انزوا اختیار میکرد . یکي از متعلقانش در هنگامیکه مضمون تازه دست داده بود آواز کرد که حضور دلش بهم خورد (و) آن معني از خاطرش رفت . از این امر خیلي مضطرب گشت . به غضب تمام برخاست و بیك ضربت تیغ سرش از تن برداشت ."

اما براشخاصیکه از احوال واخلاق غني آگاه اند پوشیده نیست که مرد سلیم الطبع و گوشه‌نشین و صلح پسند مانند غني که آزارش بهیچ کس نرسیده چطور ممکن است جان آدمیزاد را بگیرد.

۲) حکایاتي درباره ملاقات صائب تبریزی وغني کشمیری رامشروحا در ذکر صائب ونیز در بحث نابینائي چشم غني بیان کرده ایم . در اینجا فقط متذکرمیشویم که علت مسافرت صائب بکشمیر که درتذکره حسیني (۲) وبستان بیخزان (۳) بیان شده بسیار بعید از قیاس بنظرمیآید وممکن نیست صائب فقط برای پرسیدن

---

(۱) کلمات الشعراء ص ۸۵ حاشیه ۱

(۲) تذکره حسیني ص ۲۲۸ - ۲۲۹

(۳) بستان بیخزان ص ۱۵۰

معني یك کامه خارجي ویا محض تقدیر وتعریف یك بیت شاعراز وطن بپا خاسته اینهمه زحمت و رنج سفر طولاني را برخود همواره سازد. ما میدانیم که صائب با ظفرخان احسن در کابل آشنا شد و سپس باو نقاط مختلف هند را دیده بکشمیر آمد و یقین حاصل است که او این فرصت را برای ملاقات با غني مناسب دانسته بمجالست و معاشرت میپرداخت. ذکر بدیهه گوئي و حاضر جوابي غني و مشاعره او با صائب را دربیان موخرالذکر گفته ایم و فقط اضافه میکنیم که هیچکدام ازاشعاریکه دراین ضمن به غني و صائب نسبت داده شده و نه غزلیکه صائب به شعر غني تضمین کرده و در آن میگوید:

این جواب آن غزل صائب که میگوید غني

یاد ایامیکه دیگ شوق ما سرپوش داشت

در دیوان غني و نه در کلیات صائب که امروز بدست ما رسیده موجود است و فقط در تذکره ها باقي مانده است.

۳) حکایت دیگرکه در باره غني در تمام کشمیر شهرت بسیار دارد ونشانه ای از منتهای فقر وگوشه نشیني و استغنای اوست این است که غني برای سکونت خود اطاق کوچك ومحقری برگزیده بود و هنگامیکه از خانه خارج میشد در را باز میگذاشت وچون برمیگشت درخانه را برروی خود میبست. چون از او علت این کار غیرعادی را سئوال کردند پاسخ داد که بستن در برای نگهداری مال و متاع خانه است و چون متاع آن کلبه اش جزخود او چیزی نیست در هنگام رفتن خانه خالي را باز میگذارد و چون برمیگردد در را میبندد تا درامان باشد. این داستان را بعضي ازنویسندگان معاصر ما چون صوفي درکشمیر (۱) و شیخ اکرام الحق در شعرالعجم في الهند (۲) بحواله مشاهیر کشمیر نگاشته اند. از همه مهمتر اینکه این حکایت که نشاندهنده استغنای کامل است موجب گردید شاعر شهیر مشرق زمین علامه محمد اقبال که هموطن

---

(۱) Kashir, II p 463

(۲) شعرالعجم في الهند ص ۷۵ (بزبان اردو)

شاعرماست از آن الهام بگیرد واین واقعه را در قطعه ای زیبا بسراید : (۱)

غني آن سخنگوی بلبل صفیر
ترا سنج کشمیر مینو نظیر
چواندرسرا بود در بسته داشت
چو رفت از سرا تخته را وا گذاشت
یکي گفتش ای شاعر دل رسي
عجب دارد از کار تو هر کسي
بپاسخ چه خوش گفت مرد فقیر
فقیر و به اقلیم معني امیر
زمن آنچه دیدند یاران رواست
در این خانه جزمن متاعي کجاست
غني تا نشیند به کاشانه اش
متاعي گراني است درخانه اش
چوآن محفل افروز درخانه نیست
تهي ترازاین هیچ کاشانه نیست

٤) حکایت دیگری که محمد طاهر نصرآبادی در تذکره خود درباره غني نوشته است این است (۱) :

" از صحیح القولي مسموع شدکه پادشاه والا جاه هندوستان به سیف خان حاکم کشمیر نوشت که اورا روانه پایتخت نماید . سیف خان اورا طلبیده تکلیف رفتن بهند نمود واو ابا نموده گفت عرض کنید که دیوانه است . خان گفت عاقلي را چون دیوانه بگوئیم . او في الفور گریبان خودرا دریده دیوانه وار روانه خانه شد و بعد از سه روز فوت شد ".

تذکره نویسان دیگرچون بندرا بن داس (۲) وابراهیم خلیل (۳) در بیان نصرآبادی تصرفي نموده بجای کلمه " پادشاه والا جاه " اسم شاه جهان را نوشته اند و چون این تحریف موجب ایجاد تناقصات میشود وازلحاظ واقعات تاریخي درست نمیآید بنا براین خود محرفان ونیز نویسندگان عصرما در قبول آن تردید دارند . دکتر امیرحسن عابدی در مقاله ای بعنوان غنی کشمیری (٤) مینویسند " امااین حکایت ساختگي بنظر میرسد زیرا عالمگیر بشعراء وصوفیه علاقه ای نداشت وممکن است

---

(۱) تذکره نصرآبادی ص ٤٤٥
(۲) سفینه خوشگو
(۳) صحف ابراهیم
(٤) مجله آهنگ سپتامبر ۱۹۵۹ ص ۱۵

شاه جهان غني را طلب کرده باشد". ولي نامبرده هنگام اظهار نظر متوجه نشرند که سیف خان در عهد حکومت شاه جهان استاندار کشمیر نبود و او در دوران حکمرانی اورنگ زیب دو بار باستانداری کشمیر مقرر شد و هنگامیکه غني جان سپرد استانداری کشمیر باسیف خان بود. دیگر اینکه در قبول کردن این امر که اورنگ زیب غني را طلبیده باشد نباید تردید داشت و اینکه میگویند اورنگ زیب با شعراء خوب نبود صحیح نیست. او نقط شعرائي را دوست نداشت که مدیحه گوئي و قصیده سرائي را وسیله معاش خود ساخته بودند وگرنه او از شعرای دیگر تمجید و تقدیر میکرد وخودش نیز طبع موزوني داشت. برای اثبات این ادعا میتوان قول ابراهیم خلیل را دایر براینکه عالمگیر هنگام مسافرت بکشمیر محسن فاني را طلبید و از او قدر داني نموده مبلغي وخلعتي به او اعطا کرد و ماهیانه برای او مقرر فرمود بدلیل آورد. پس میتوان به یقین گفت که نوشته محمد طاهر نصرآبادی بر حقیقت مبني است و اورنگ زیب غني را بحضور طلبید ولي وقتیکه امر پادشاه رسید غني آخرین ایام زندگي خود را که در آن بدرد اعضاء مبتلا بود وازین مرض شکنجه میکشید بسر میبرد و حاضر نشد به این مسافرت طولاني وزحمت انزا تن در دهد و عذری برای نرفتن پیش آورد و بعد از مدت کوتاه جان بجان آفرین سپرد.

سیرت غني و افکار و عقاید او

تمام تذکره نویسان چه معاصر غني وچه متاخر متفق اندکه غني مردی قانع-فقیر منش - دیندار گوشه نشین دوست دار استغنا و عزت نفس بود. او بر خلاف عموم شعرای عهد خود شاعری و مدیحه گوئي را وسیله کسب معاش نساخت بلکه قصیده گوئي و ستودن امراء و روٴسا را موجب ننگ و گرفتن صله شعر را باعث بدنامي و دون شان و مرتبت یك شاعر واقعي میپنداشت و بنا براین هیچ وقت بدربار پادشاهان و امرای وقت متوسل نشد چنانکه گوید:

بچشم آب ورنگي نیست خوان پادشاهان را
که دارد کاسه‌ٔ دریوش نعمتهای الوان را

۹/۷۲

وازشعرای که زبان خود را با سرودن مدح دیگران آلوده میکردند و به ثروت ، بخشش وعطایای آنان چشم دوخته بودند انتقاد میکند :

سخنوران قلمزن چه سحر پردازند
که صد پرند بیك تیربي پراندازند
زراه حرص عجب نیست گربخاك نتند
سبکروان که چو شاهین بلند پروازند ٥/١٤٣

ار خودش نیز بر شاهان ونعمت آنان فریفته نشد .

فریب نعمت شاهان مخور که از فغفور
صدای کاسه خالي بگوش میآید ٦/١٥٤

وازآنان چشم کرم نداشت .

چشم کرم مدار زشاهان که جز نمد
آئینه خلعتي زسکندر نیافته است ٤/١٢٢

غني نه تنها بسلاطین وامرا بي اعتنا بود اوصله وانعامي ازکس نگرفت

غني چرا صله شعر ازکسي گیرد
همین بس است که شعرش گرفت عالم را ٢/ ٨٠

بلکه از هیچکس چشم داشتي نداشت .

مرا زکس نبود چشم التفات غني
زپشت آئینه پیداست صورت حالم ٧/١٩٧

اوازهیچکس سؤال نکرد ودست تکدی پیش کس درازننمود :

لب سؤال غني پیش ممسکان مگشای
که ترسم از دهنت لقمه زبان گیرند ٥/١٦
ممنون دست کوته خویشم که پیش کس
بیرون نکرد سرزگریبان آستین ٧/٢١٥

غني در اشعار خود اشاراتي بسیار بفقر ومسکنت خود دارد ولي هیچگاه شاعر از این جهت ننالیده وفغان برنیاورده است وآنچه گفته است از طریق حکایت برده و

نه ازراه شکایت و در بسي از مواضع دیوانش نقر و خاکساری و خاك نشیني را ستوده و بنا به حدیث نبوی " الفقر فخری" بدولت نقر فخر کرده است :

خوش دولتي است نقر که در کنج انزوا
فرش ني است سایه و فراش آفتاب ۵/۹۱

سرمایه من در آستین دست تهي است
برخاتم دولتم نگین دست تهي است
اصل زر و سیم تنگ دستند غني
دستي که فراخ است همین دست تهي است ۲/۲۳۰

غني بوجود نقر و تنگدستي هیچوقت حاضر نبود دست طلب پیش کسي دراز کند و از آبروی خویش بگذرد :

کاسهٔ خود پر مکن از خوان کسي
داغ از احسان خورشید است بر دل ماه را ۱۰/۷۶

تا فقر شده مقیم کاشانهٔ ما
ازگرد امل تهي است ویرانهٔ ما
رفتن بدر خانه مردم عیب است
امروز که فاقه هست در خانهٔ ما ۳/۲۲۵

او به مال و خواسته این دنیا هیچ رغبت نمیگذاشت و حتي آنرا باعث خرابي و دوری از خدا میدانست :

میکند ویران تمول خانه معمور را
انگبین سیلاب باشد خانهٔ زنبور را ۷/۷۸

و بترك آن نصیحت میکرد :

خانه خالي کن زاسباب تعلق چون حباب
تا نیابد راه در کاشانه‌ات سیل بلا ۱۱/۷٤

او هیچگاه از بهر دو نان منت دونان نکشیده واستقلال فکری واستغنای ذاتي خود را فدای درم و دیناری چند نکرده است وشاید کمتر شاعری بتوان یافت که ازین جهت بدین درجه‌از علو همت رسیده باشد.

آزاده ام زقید زمین چون نهال شمع
بردم فرو به آب گل خویش ریشه را ۵/۸۰

مرا بخانه سفالي زبینوائي نیست
خوشم که در کف من کاسهٔ گدائي نیست ۸/۱۱۳

بدست خود چنان بستم حنای بي نیازی را
که همچون پنجه مرجان دراز دریا نمیگیرد ۵/۱۴۱

از جوی حرص بیش نخوردم زقطره ای
آن نیز عاقبت عرق انفعال شد ۵/۱۶۳

هرگز غمي زکاسهٔ خالي نمیخوریم
نرگس صفت زدیم گره بر گلوی خویش ۲/۱۷۷

آبروی خویش را در مطبخ دونان مریز
چوب نتوان خورد چون آتش ببوی آب ونان ۸/۲۰۵

اگر چه او میدانست که دست ازاسباب جهان کشیدن آنقدر آسان نیست

باستغنا گذشتن از جهان آسان نمیباشد
بود دشوار قطع راه دور از پشت پا کردن ۹/۲۰۶

ولي با وجود فقر وتنگدستي با علو همت ومناعت طبع زندگي میکرد

غني اگر چه فقیر است همتي دارد
نشانده است بکونین دست خالي را ۳/۶۸

غني از ننگ نام زر نگیرد
که نام زرگرفتن هم گدائي است ۱۲/۹۷

علو همتم کني آتش از همسایه میخواهد
بنان خویش سازد گرم چون گردون تنور خود ۱/۱۶۳

استغنا و بي نیازی جزء ذاتی غني بوده است والحق تخلص او اسمي است که با مسمای خود تطابق و صدق کلي دارد .
او درویشي بوذ توکل پیشه و عقیده داشت

تا رزق خود رسد بدهانت چو آسیا
دائم خموش دار زبان سوال را 11/70

توکل پیشه را روزی بدست خویش میباشد
مگر انگشت خود کودک چو نبود شیرپستان را 2/73

ولي سعي وکوشش وجهاد را برای زندگي و موفقیت لازم میدانست وحدیثي را که مولانای روم در این شعر آن اشاره میکند

گفت پیغمبر بآواز بلند / با توکل زانوی اشتر ببند

غني نیز پیروی میکند و میگوید

بي تعب در منزل مقصود کس را بار نیست
نردبان این سرا جز راه ناهموار نیست 5/103

هر کسي گوهر مقصود بیابد از سعي
پای من بسکه دوید آبله ای پیدا کرد 6/162

او به مقدرات و قضا وقدر نیز معتقد است وگوید هرچه مقدر است پیش آید وبیش از مقسوم کس چیزی نیابد

از دکانداری نیارد هیچکس روزی بدست
کي بشاهین ترازو میتوان کردن شکار 11/168

از قلمرو تقدیر پای نتوان بیرون نهاد وآدمي را از طاعت آن چاره نیست

گذار از قلمرو تقدیر پا برون
سرمشق خویش ساز خط سرنوشت را 6/87

ولي این اعتقاد با کار وکوشش و جدوجهد در طلب منافات ندارد وروزی هرچند مقسوم ومقدور است ولي برحسب همت آدمیان است

میرسد روزی بهرکس درخور همت زغیب

کي بدام عنکبوت افتد شکاری جزمگس ۸/ ۱۷۴

باید در طلب کوشید که بمصداق آیه کریمه لیس للانسان الاما سعي بدون کوشش آدمي به هیچ مقصود .نمیرسد راو خود نیز میکوشیده و هیچگاه به بطالت نمیگذرانید

من از قدم سعي بمقصود رسیدم

هرآبله پای مرا تبله نما شد ۵/۱۳۲

نیستم بیکار گاهي دست وپای میزنم

پا بفرق روزگار ودست در دامان یار ۳/۱۷۱

سعي روزی برنمیدارد مرا از پای خویش

آبرو چون شمع میریزم ولي درپای خویش ۷/۱۷۸

وآنانیکه در زندگي کار وکوشش نمیکنند به هیچ جای نمیرسند

کاروان بگذشت ومن از کاهلي مانده براه

بهرخواب پایم آواز جرس افسانه شد ۳/ ۱۶۲

رفیق اهل غفلت هرکه شد ازکار میماند

چویك پا خفت پای دیگر ازرفتار میماند ۵ / ۱۵۱

زندگي باظهار زنده بودن نیست بلکه باید درپي کسب وکمال بود وحیات ظاهري بدون پیشرفت معنوی درحقیقت توقف ومرگ تدریجي است

کسیکه زنده باظهار زندگي باشد

دمیکه گشت زدعوی خموش گویا نیست ۶/ ۱۱۸

باید درکسب هنر بود وبا شرافت وبزرگي بسر برد. ولي شرافت ذاتي بتقلید حاصل نشود

شرف ذات بتقلید نگردد حاصل . گاو وخر را نکند خوردن گندم آدم

اگر آدمي را هنری نباشد نباید بلند پروازی کند

هنرچونیست چه حاجت بلند پروازی

که کار شیر زشیر علم نمي آید ۳/ ۱۴۷

بلکه سکوت باید گزید و مهر خموشي برلب زد که صمت وسکوت گشایش بس کارها است و مفتاح ره یافتن به عوالم معنوی وعرفاني است

مهر خاموشي بلب نه تا برد عیشت بکام
بي زباني پسته را درخنده میدارد مدام ۱۰/۱۸۸

خواهي دلت کشاده شود روسکوت جوی
غیرازدهن دگر چه گشاید زگفتگوی ۶/۳۱۶

او باتمام کمالات وبامراتب ومقامات علمي و معنوی سکوت را ترجیح داد وقلت اشعارش نیز حاکي ازین معني است

ترك گویائي زدخل نکته گیران رستن است
بستن لب خوشتر از مضمون رنگین بستن است ۲/۱۱۵

برلب چو آستین زده ام بخیهء سکوت
انگشت گرزني بلبم وا نمیشود ۵/۱۹۷

ولي حاضر نبود همیشه ساکت باشد. باید بهنگام لب گشود که سکوت برای اهل زبان چون مرگ است

شد روشنم زشمع که در بزم حریفان
خاموش شدن مرگ بود اهل زبان را ۳/۷۱

غني تمام زندگي درگوشه نشیني وعزلت گزیني بسر برد زیرا میدانست

هرکس که بکنج انزوا بنشیند
کي بردرکس چونقش پا بنشیند
درخانهء خویش هرکه پیوسته نشست
نقشش چونگین در همه جابنشیند ۳/۲۳۱

وگوشه نشیني را موجب تعلق خاطر ورجوع بخدا میپنداشت

درگوشه بي تعلقي جای دل است
وارسته همیشه درتماشای دل است
کشتي چوقلندران به پهلو بندد
آنراکه هوای سیر دریای دل است ۲/۲۲۹

واختلاط بیشتر با مردم را موجب کدورت ورنجش خاطر میدانست

مکن با دوستان از آشنائي اختلاط افزون
در آید چون درون دیده مژگان خار میگردد
مکدر میشود دل از سخنگویان بي معني
برین آئینه رنگ طوطیان زنگار میگردد
بچشم کم مبین گرد کدورت را که در آخر
براي اختلاط دوستان دیوار میگردد ۱٤۰/۱و۲و۳

وازرفتار ناشایسته مردم آنقدر دلگیر شده بود که میگفت

غبار خاطرم از اهل عالم جمع شد چندان
که میخواهم بپیش روی خود دیوار بردارم ۳/ ۱۸٦

از اهل دنیا شکوه بسیار دارد واز نفاق دوستان منافق مینالد

هرچند که برگرد جهان برگردیدم
ازکس سخن ملایمي نشنیدم
شد پرده‌ٔ چشم من چون عینك سنگین
ازبسکه زخلق سخت روئي دیدم ٤/۲۳۸

کردم هرچند جستجو در عالم
یاران موافق بجهان دیدم کم
افسوس که همچو مهره هاي شطرنج
یك رنگ نیند همنشینان باهم ٤/۲۳۹

شاید علو مقام ودرجات علمي وعرفاني سبب گردیده که او محسود خلایق باشد

نیستم گردون ولي دارند مردم کینه ام
هست چشم عالمي روشن زداغ سینه ام ۷/ ۱۹۳

بسبب همین بیزاری ازمردم دنیا وگرفتگي ازانان است که بخلوت وعزلت روی کرده وعالم تجرد را ستوده است

باشد نشاط دیگر در عالم تجرد

هرکس که گشت عریان در پیرهن نگنجد ۱/۱۵۸

غني نه تنها از مال ومنال مستغني بود بلکه از زخارف دنیوی چون زیور وزینت نیز بری بوده است

از خود آرائي غني در بند زینت نیستم

میپرد چون رنگ رو از دست من رنگ حنا ۱۳/۷٤

اواز شهرت نیز بي نیاز بود وکمال اوویرا از شهرت طلبي مستغني نموده بود

نیست شهرت طلب آنکس که کمالي دارد

هرگز انگشت نما بدر نباشد چو هلال ۳/۱۸۵

شعر غني بنا به پیش بیني خودش بمانند دیگران بعد ازاو شهرت بیشتری گرفت

نگردد شعر من مشهور تا جان در تنم باشد

که بعد از مرگ آهو نافه بیرون میدهد بورا ۸/۵۹

واگرچه در عهد خود نیز غیر معروف نبود

مشهور در سواد جهان از سخن شدیم

همچون قلم سفر بزبان میکنیم ما ٦/٦٧

ولي اورا از آن ثمرتي نبود

زشعر من دگران کامیاب و من محروم

زبان زگوش کجا لذت سخن یابد ۷/۱٦۲

اورا بمانند هنروران با غم الفتي است چنانکه گوید

هرکس که هنرمند زید در عالم

هست از هنر خویش دلش را صد غم ۱/۲٤۰

ومیدانست که سخنوران ذو فنون همواره همدم رنج ودرد اند و ترین محنت و فقر

بود بخت سیه را اختلاطي با سخنگویان

بود گرسکن طوطي سواد هند جا دارد ۱۲/۱۳۵

ورنج ومحن و فکر واندیشه از روز ازل مقسوم هوشمندان است وکاملان

هوش است که سرمایه صد دردسراست
فارغبال آنکه از جهان بي خبر است

دربیضه نمیکنند مرغان فریاد
هرچند که بیضه از قفس تنگتر است ۸۲۲۸/۵

بود در اضطراب از اهل عالم هرکه کامل شد
طپیدن درمیان جمله اعضا قسمت دل شد ۱۵۱/۲

غني به تاثیر افلاك وآباء علوی در امهات سفلي معتقد است وگوید نباید از نابسامانیهای کار فلك شکوه کرد واستقلال خودرا ازدست داد

گر فلك کار ترا برهم زند ازجا مرو
جامه را خیاط سازد قطع بهر دوختن ۲۰۶/٤

ولي گاه خود نیز ازجفای سپهر گردون واختران دون بستوه آمده آواز برآورده است

شکل گردون گره رصورت گردون گره است
کارم از انجم وافلاك گره درگره است ۱۱۲/۲

هرچند جفای روزگار غدار بسیار است ورنجهای عالم خاك بیشمار ولي باید در دوران حیات کشاده روی وخندان برد

چون تفل اگر گرفتگي گیری پیش
آخر دلت از تیغ جفا گردد ریش
دادند چو صورت کلید ابرو را
پیوسته کشاده دار پیشاني خویش ۲۳۶/۲

باید ایام زندگاني گذران را بعیش وشادکامي گذرانید خاصه روزگار جواني راکه چون شب تاریست بطرب وشادماني طي کرد

در جواني بطرب کوش که این موی سیاه
شب تاراست بافسانه بسر باید کرد ۱۵۹/۸

دربهاران که گل وسنبل دامن صحرا را فراگرفته باید "گل عیشي" چید واز لذائذ طبیعت وعیش وعشرت بهره ورگردید

غني فصل بهار آمد گل عیشي توان چیدن
برون آور چو نرگس زر زخاك وصرف ساغرلن ۶/۲۰۸
بر خیز غني هوای نرور دین است
مي نوش که وقت باده این است ۵/۲۲۹
باید از شراب یاقوت گون مدد طلبید تا رنج گیتي فراموش شود ومصائب دهر از یاد رود
خوشا روزی که اسباب طرب را بینم آماده
نباشد جز کدوی ساز ظرفي خالي از باده ۱/۲۱۸
اگر باده نباشد باید از نغمه و آواز دل بست
گر نباشد باده دل بر نشئه آواز بند
چون ز صهبا میشود خالي کدو بر ساز بند ۵/۱۵۲
در اینجا لازم میدانیم یاد آور شویم که غني را اشعاریست در باره باده نوشي وساغر کشي واز آنجمله یکتعداد اشعار برگزیده را در زیر نقل مي کنیم
توبه از مي نکنم در پیری
میکشي در شب مهتاب خوش است ۳/۱۰۹
از کنارم دختر رز کرد تا پهلو تهي
کار من اکنون غني با طفل اشك افتاده است ۲/۱۱۱
چنان زسیر چمن دل شکسته ام بي مي
که سبزه در ته پایم چو ریزه میناست ۶/۱۲۰
همچو مینا زور بازوی که دارم از مي است
گر نباشد باده دستم آستیني میکند ۲/۱۳۵
معطر است دماغم ز خوردن صهبا
مگر پیاله ام امشب سفال ریحان بود ۳/۱۵۹
دو ختم از بسکه چشم خویش را بر جام مي
مینماید در نظر چون کاسه سر جام مي ۴/۲۲۲
از بس لباس خود را رهن شراب کردم
چون شیشه نیست مارا جز دست و آستیني ۷/۲۲۲

طفلیم بجای شیر نوشیم شراب
پستان بلب ماست حباب مي ناب
مارا نبود بغیر مي نوشني خواب
گهواره ماست کشتی عالــم آب 1/228

او میدانست که بهترین نوع شراب شراب پرتگال است و در باره‌ٔ ان چنان می‌گوید:

ساقي بجام ریز مي پرتگـال را
ماه تمام سازبیك شب هـلال را 10/70

ممکن است مطالعه اشعار فوق و اشعار دیگری چون

محنت کجا زسردی وي مي کشیم مـا
ازسنگ شیشه آتش مي میکشیم مـا 6/83
چند در موسم سرما شرر از سنگ کشیم
گر دهد دست زمینا مي گلرنگ کشیم 3/190
مي نیست چو در کاسه مرا رعشه در اعضااست
دستم بنظر پنجه‌ٔ طنبور نواز است 4/99

در نظر بعضي دلالتي بباده نوشي شاعرما بکند. ولي با در نظرگرفتن مقام علمي واخلاقي این شاعر بزرگ که بشهادت شاگردش مسلم "تارك مراغبت دنیای دني و مظهر کمالات سني" بود نمي توان اورا محض بخاطر سرودن اشعاری چند که بیش از همه دلالت براستادی و چیره دستي شاعري کند مرد شرابخواره و رند و بدمست معرفي کرد.

در این امر تردیدی نیست که اشعارکه در بالا نقل کردیم قابل تاویل و تفسیر صوفیانه نیست (البته بسیاری از اشعار دیگر عرفاني در دیوان غني موجود است) ولي نباید فراموش کرد که این اشعار جزء غزلیات است و شاعرما بسرودن این اشعار تقلید از متقدمین را در نظر داشته و باقتضای سخن چون شعرای دیگر که همواره دم از مي و مل زده اند او نیز بسرودن این ابیات پرداخته است واینگونه شعرا در تاریخ ادب فارسي بسیار اند

غني هیچگاه شادی وشاد کامي را با تردامني و نابکاری نمي آمیزد وبه مباني

شریعت پای بند است و خواهان سعادت دنیا و عقبي . او عقیده دارد باید غبار گناه را باب توبه شست وبدرگاه حضرت باریتعالي سجده برد و نیاز آورد تا مقبول حریمش گشت و منظور نظرش

از رو سیهي پاك نگردی هرگز
تا سر ننهی بسجده مانند نگین ۸ / ۲٤۰

غني را بنماز توجهي بوده است و باداي این فریضه دیني میپرداخته است ولي غرض واز اداي صلوة نه رجاي بهشت بوده است و نه خوف دوزخ بل دفع وسواس خاطر

دفع شد وسواس خاطر از نماز با حضور
ما بدست بسته وا کردیم قفل بسته را ٤ / ٦٥

و عشق به دوست وحب و شوق بدو

از نمازم نیست مطلب غیر جستجوی دوست
میروم از اشتیاق افتان وخیزان سوی دوست ٦ / ۱۰۲

او به حضور رسول اکرم و خاندان نبوت عقیدت و ارادت بسیار داشت و عشق ومحبت بدانان را وسیله نجات اخروی میدانست

ای جامه فقر زیب پیرایهٔ تو
وی شاه وگدا توانگر از مایهٔ تو
در خاتم صنع سر نزد نقش دو کون
تا صرف نشد سیاهي سایهٔ تو ۱ / ۲٤۲

تا دین تو وا کرد برامت در خیر
برروی زمین نیست نشاني از دیر
چون سایه ذلیل گشت آن نامه سیاه
کز پیرویت گزشت و شد تابع دیر ۲ / ۲۳۵
کسي بروز جزا سرخرو تواند شد
که خاك پای شهیدان کربلا باشد ۲ / ۱۳٦

شود براه یقین پیر دستگیر ترا
امام سبحه گر از خاك كربلا باشد ۳/۱۳۶

غني در مکتب عرفاني ملا محسن فاني درس خوانده بود و از مجلس و صحبتهای عرفای عصر خود استفاده کامل برد. او برای اینکه دل از زنگار تعلقات و تعقلات زدوده شود و جسم و جان را صفایي پیدا گردد و مرغ روح را رهي بکوی جانان افتد لازم میدانست که سالك مسالك رباني درهرو طرایق عرفاني بریاضت پردازد و تن و جسم را بفرساید تا روح وروان قوت گیرد (۱):

بي ریاضت نشود نشئه عرفان حاصل
تاکدو خشك نگردید مي ناب نیافت ۳/۱۲۳

و خود نیز عمری بریاضت بسر برده و برای تزکیه نفس و تهذیب اخلاق بمجاهداتي

---

(۱) در اینجا باید متذکر گردید که صوفیه و درویشان کشمیر این دوره مانند ریشي ها و یوگیها بریاضت و مشقتها میپرداختند تا تزکیه نفس بشود. یوگ در اصطلاح فلسفه نام یکي از شش مکتب فلسفه هند و است که اصول آن مبتني برآداب ریاضت و ورزش بدني میباشد و جوگي بمعني مرتاض استعمال گردیده و مقصود از آن آماده شدن فرد برای انجام دادن کار سخت و تحمل مشقات ویا خود داری از خواهش ها و لذات است. جوگي با ضبط حواس جسماني و دماغي درون خود را از جمیع خواهشها و آرزوها خالي میکند و به عالیترین حالت که حالت بیخواهشي است میرسد. چون شخص بیخواهش شد پرده از جلو چشمانش برداشته میشود. در این حالت او بغیراز ذات مطلق بچیزی توجه نمیکند و با جمعیت خاطر بریاضت میپردازد تا در مراقبت و مشغولي او خللي وارد نیاید. جوگي بهرچه نصیبش میشود مسازد و مهربان و نرم دل است او با آزادگي و بیتعلقي و بي نسبتي جمیع حواس خود را مضبوط میگرداند و سپس میتواند به پیروی از طریق ششگانه بذات مطلق راه پیدا کند.

برای اطلاعات بیشتر درباره یوگ و فلسفه های هند رجوع شود به مقدمه سر اکبر بقلم دانشمند محترم سید محمد رضا جلالي نائیني - تهران - ۱۹٤۰

اشتغال داشته است

چند خون دل توان خوردن زدست نفس خویش
سنگ بستم بر شکم بهر شکست نفس خویش ۸/۱۷۸

چنانکه در آداب سلوک و طریقت است باید بحکم اذکروا الله ذکرا کثیرا از ذکر حق غافل نبود

غافل از ذکر مشو گر نبود سبحه بدست
رشته بند بر انگشت مکرر بستند ۱۰/۱٤٤

شبانگاهان که پرده ظلمت جهان و جهانیان را پوشانیده است فیضی خاصی دارد که روز فاقد آنست

نه بیند فیض شب را روز در خواب
بیاض دیده را کی روشنائی است ۱۱/۹۷

در دل شب سالك عاشق راست که برخیزد و بعبادت باریتعالی بایستد و براز و نیاز با معشوق و محبوب ازلی پردازد واز خواب غفلت بپرهیزد

ای دل آگاه شبها پاسبان خویش باش
یك نفس، غافل مشو از خود که خوابت میبرد ۷/۱۵۹

سم، با زاهدان ریاکار و سالوس پیشه مخالف است و عقیده دارد آنان دام مکر گسترده اند و عوام کالانعام را گرد خود فرا آورده اند و در بسیاری جاها شاعر ما بدانان حمله کرده است واز اعمالشان انتقاد نموده

زاهد بی آبرو گر بر لب دریا رود
میشود موج حصیر از زهد خشکش موج آب ۳/۹۲
معذور بود زاهد گر جام نگیرد
کز دانه تسبیح کفش آبله دار است ۲/۱۰۸
سزد گر زاهد خشك است رهبر بی تمیزان را
که نابینا عصا را رهنمای خویش میسازد ۶/۱۵۷

هرگز سخن زاهد دل مرده نگویم
ترسم که لبم همچولب گور بود خشك
زاهد برواز باغ که چون مهره تسبیح
از چشم بدت دانه انگور شود خشك ۳و۲/۱۸۳

بود کلید در رزق پارسا مسواك
کجا زدست دهد همچرآسیا مسواك ۶/۱۸۳

در فصل بهار پارسا نتوان شد
هم صحبت ارباب ریا نتوان شد
فیضي نبرد هیچکس از زاهد خشك
سیراب زموج بوریا نتوان شد ۲/ ۲۳۲

ای بافته از ذکر خفي دام هوس
مرغ نفست گشته گرفتار تفس
خواهي که دلت گشاده گردد چو حباب
درترك هوا کوش نه در حبس نفس ٤/۲۳۵

بازار نمد پوشي ارباب ریا
گرم است گر امروز نباشد فردا
خواهدکه ز بوریا بدعوی برخاست
چون شعله خس زود نشیند از پا ٤/۲۲۶

زبزم مي بروای محتسب که دستارت
چو پنبه ۶ سرمیناست بار خاطرها ۳/ ٦٦

پیر شد زاهد واز راز درون بیخبر است
قد خم گشته او حلقه بیرون در است ۱۳/ ۹۵

نماز پارسا بي مطلبي نیست
سلام او سلام روستائي است ۳/ ۹۷

در هر نماز دست بزانو چرا زند؟
زاهد اگر ز کرده پشیمان نگشته است ۲/ ۱۱۶

وبالاخره او از زاهدان ریا کار ومحتسبان کنه جوکناره میگیرد و صحبت رندان پاك سرشت را برآنان ترجیح میدهد

محتسب خواهي کني بیکار گر خمار را
شیشه های دانه انگور میباید شکست ۳/ ۱۱۸

با مرده دلان چند نشیني به مساجد
خمخانه نشین باش که خم زنده بگوراست ۹/ ۱۰٤

او مرد وسیع المشرب و پیرو صلح کل بود. حق وحقیقت را در هر جایي که باشد یکي میدانست وفرق دیر وحرم را روا نمیداشت

رشته راز پنبه توحید تا منصور بافت
اختلافي درمیان سبحه و زنار نیست ۷/ ۱۰۳
چشم هرکس که شد از سرمه عرفان روشن
آتش طور ز هر سنگ تواند دیدن ۱۰/ ۲۱۱

او عقیده دارد که سالك در سلوك محتاج پیر رهنما است و بدون راهنمائي نمیتوان مراحل را بخوبي پیمود

سالك نرسد بي مدد پیر بجای
بي جو رکمان ره نبرد تیر بجای ۹/ ۲۲۱

ولي با وجود اين آنكه در راه طلب "دستگير" طلبد از پيشرفت باز ميماند و نميتواند نبوغ خود را چنانكه بايد و شايد بظهور رساند ومثال آنان كه بكسان ديگر متكي است چون آسيا سنگ است كه همواره بگرد قطب و محور بگردد وبجائي نرسد

دستگير آنكه طلب كرد رهي پيش نرفت
آسيا گرد عصا گشت بجاى نرسيد ٨/١٣٩

در راه فنا حاجت همراه دگر نيست
چون شمع پس قافله اشك روان باش ٤/١٧٧

او مرد آزاده اى بود وبراه قناعت وآزادگي قدم برميداشت

روشن بقناعت شود آئينه باطن
ماهي كه دل افروز بود نان جوين است ٥/٩٨

كارى بفلك مردم آزاده ندارند
هرسرو كه ديديم غني خاك نشين است ١٠/٩٨

مرا جمع است اسباب تعلق ليك آزادم
سراپا پنجه ام چون سرو داماني نميگيرم ٦/١٩٦

وبالاخره

آزاده ام زتيرزمين چون نهال شمع
بردم فرو به آب وگل خويش ريشه را ٥/٨٠

فصل پنجم

بررسي اشعار غني و سبك آن

۱- تعداد اشعار وذكر نسخ مطبوعه ومخطوطه ديوان غني

شاعرما بشهادت شاگردش مسلم به جمع آوری اشعار خود نپرداخت وبقول او "سخني چند كه ازذات شريفش يادگار مانده بود وجز بصفحه روزگار ثبت نمي نمود وخلفي چند كه طبع لطيفش بجای خود نشانده چون يتيمان بي خانمان در سفينه های مردم كوچه بكوچه ميگرديد پيش ازانكه مسوده اشعارش جمعيت پذيرد وسخنان بياضش صورت ديوان گيرد رشته حيات ازهم گسيخت" (۱) سپس مسلم كه بشاگردی غني "علم مفاخرت ميافراخت" در همان سال وفات شاعر (۲) اشعارش را جمع كرده بصورت ديواني ترتيب داد. ولي تذكره نويسان در اين مورد نيز اختلاف دارند ونظريات وداستانهای متعدد بيان داشته اند. محمد افضل سرخوش در كلمات الشعرا مينويسد (۳) - "ديوانش كه سراپا انتخاب است مرزا محمد علي ماهر ترتيب داده چنانكه ديوان ميرمعز وناصرعلي را نقير تدوين نموده" وسپس اشعاری راكه ميرمعزالدين موسوی (احتمالا برای بياض خود) انتخاب نموده درج ميكند. ديگر ميرحسين دوست سنبهلي است كه ضمن ذكر داستان ملاقات صائب باغني وپرسيدن معني كلمه كرالپن اضافه ميكند (۴) "غني ديوان خود راكه از لك (۵) بيت برگزيده وهزار بيت بيافتني نگهداشته وباقي را

---

(۱) و (۲) ديباچه ديوان غني - سرينگر - ص ۵۵ (۳) كلمات الشعراء ص ۸۴

(۴) تذكره حسيني ص ۲۲۸ - ۲۲۹ (۵) لك يعني صد هزار

آب داد و او پیش میرزا گذاشت". در قول این سه تن سه نظریه مختلف درباره ترتیب دهنده دیوان ابراز شده است

۱- غني اشعاری از دیوان خود انتخاب و سپس بقیه اشعار را از بین برد

۲- محمد علي ماهر دیوان غني را ترتیب داد

۳- مسلم شاگرد غني بکمك همشاگردی بنام ملك شهید دیوانش را ترتیب داده است

تذکره نویسان بعدی هریکي نظریه ای را تائید کرده اند (۱). از مطالعه این اقوال چنین برمیآید که غني در اواخر زندگي بترتیب اشعار خود توجهي داشته ولي مرگ بار فرصت این کار را نداد و بعد از وفاتش شاگرد او مسلم بترتیب و تدوین دیوان پرداخته ودر همان سال وفات غني آنرا تکمیل نمود. ولي بیشتر تذکره نویسان که از همه مهمتر محمد افضل سرخوش معاصر غني است ترتیب و جمع آوری اشعار را به محمد علي ماهر نسبت داده اند و فهرست نگاران نسخ خطي کتابخانه های معروف دنیا نیز قول سرخوش را پذیرفته اند ولي آنانرا در اینمورد اشتباه دست داده است مثلا والد یمیر

---

(۱) صاحب سفینه خوشگو مینویسد — " چنانچه از کشمیریان کهنسال شنیده ایم مسلم شاگرد غني دیباچه دیوانش نوشته .... گویند شش ماه صاحب نراش مانده در این ایام تمام اشعار خود را بگوش تامل شنیده آنچه تازه و کارآمدگي برد نگهداشت و باقي بحضور خود مطالعه وضایع ساخت." مولف واقعات کشمیر مینویسد — " دیوانش که از سرا پا انتخاب است میرزا محمد علي ماهر ترتیب داد" در مخزن الغرایب آمده —" تمام دیوان خود دو هزار بیت چید و باقي را شست" وعلي ابراهیم خان در صحف ابراهیم نوشته است" دیوانش میر محمد علي ماهر ترتیب داده وبقولي در حالت استیلای مرض تمام اشعار خود را بگوش تامل شنیده آنچه لایق دانست نگاه داشت وباقي را بآب انداخت از اینجاست که غزلش اکثر یك بیت ودو بیت وبعضي بي مطلع وبي مقطع است" وصاحب تاریخ حسن گوید ——" دیوان اشعارش که میرزا محمد علي انتخاب کرده است شاهد کمالات اوست"
- تاریخ حسن جلد ٤ ص ١٩

ایوانف در فهرست نسخه های خطي مربوط به انجمن آسیائي بنگال دیباچه دیوان غني را که نسخه ای از آن تحت شماره ۷۷٤ (۱) مندرج است به ماهر نسبت داده است ولي نگاهي به نسخه مذکور اشتباه ایوانف را آشکار میسازد که این دیباچه تحریر مسلم شاگرد غني است. همچنین چارلز ریو در فهرست نسخه های خطي موزه بریتانیا این اشتباه را تکرار کرده است ودیباچه ای راکه باین رباعي

ای ذات توسر دفتر افراد وجود　　هربود ونبود را از بود تو نمود

تا وصف جمیل تو نیامد بمیان　　حرفي بجهان نبود ازگفت وشنود

شروع میشود دیباچه ماهر میداند در حالیکه همین دیباچه در تمام نسخ چاپي موجود و بدون تردید تحریر مسلم است واو تقریبا پس از ۱٦ سطر بنام خود تصریح میکند و میگوید" امابعد مسلم مجرم بعرض میرساند" علاوه براین تاکنون نسخه ای بدست ما نرسیده است که ازان بتوان استنباط کرد که مرتب ومحرر آن محمد علي ماهراست.

اشعار غني بطوریکه گفته شد در همان سال وفات شاعر جمع و بشکل دیوان در آمد. این دیوان که در سال ۱۰۸۰ هجری یعني فقط یکسال بعد از وفات غني آماده شد در اکادمي فرهنگ وهنر وزبانها متعلق به استان جمو وکشمیر موجود وبدون تردید قدیمترین نسخه دیوان غني میباشد. آقای علي جواد زیدی در مقدمه ایکه بر دیوان غني چاپ سرینگر اضافه کرده اند شرح ۱۹ نسخه خطي راکه درکتابخانه های معروف هند و انگلیس موجود است ودر هنگام ترتیب وچاپ دیوان از آنها استفاده شده ذکر کرده اند (۲). ازآنجمله ۷ نسخه ازکتابخانه عمومي خدابخش واقع در شهر پاتنا (هندوستان) و سه نسخه از هریکي ازکتابخانه های کشمیر و انجمن آسیائي بنگال در کلکته وکتابخانه رضا در شهر رامپور (هند) ویک نسخه از هریکي ازکتابخانه شخصي قاضي عبدالودود در پاتنا و

Concise Descriptive Catalogue of the Persian Mss in the Collection of the Asiatic Society of Bengal by W.Ivanow page 351

(۱) دیوان غني سرینگر ص ٤۹ - ۵۲

مسجد جامع بمبئي و موزه بریتانیا لندن میباشد . علاوه براین کتابخانه های دیگر دنیا نیز دارای نسخ این دیوان میباشند وما اینجا از دو نسخه دیگر ذکر میکنیم . نخست نسخه موجود درکتابخانه ملي پاریس که در جلد سوم فهرست بلوشه (۱) (E. Blochet) صفحه ۳۹۵ تحت شماره ۱۹۰۶ ذکر شده ولي فهرست نگار تخلص شاعر را غني لاهیجاني نوشته است در صورتیکه از مطالعه مشخصات شاعر مانند اسم (محمد طاهر) و سال وفات (۱۰۷۹ هجری) و همچنین توضیح مطالب دیوان که در فهرست نگاشته شده چنین برمیآید که منظور او غني کشمیری است و نسبت لاهیجاني یا اشتباه بلوشه است یا سهو کاتب نسخه . این نسخه در آخر قرن هفدهم یا آغاز قرن هیجدهم میلادی بخط نستعلیق نوشته شده است . دیگر نسخه ایست که ذکری از آن در کتاب " الذریعه الي تصانیف الشیعه " (۲) آمده . این نسخه متعلق بآقای سید جعفر الشیرازی الرانگوني مقیم سامراء میباشد در آخر آن رباعیي که مسلم بر وفات غني سروده واز مصرع

پنهان شده گنج هنری زیر زمین

تاریخ وفات برمیآید نوشته شده است . علاوه براین خانبهادر شیخ عبدالقادر سرفراز (٤) در فهرست نسخ خطي کتابهای عربي وفارسي واردو دانشگاه بمبئي دیوان غني را تحت شماره های ۳۸ صفحه ۱۱۰ و شماره ۹۱ صفحه ۱۶۹ ذکر میکند و مثنویي را بنام " جنگ نامه " تحت شماره ۱۲۵ صفحه ۲۰۸ به غني نسبت داده متذکر میگردد

---

(۱) Bibliotheque Nationale, Catalogue des Manuscrits Persans par E. Blochet, Bibliothe.caire a la Bibliotheque Nationale. Tome Troisieme. Nos.

(۲) الذریعه الي تصانیف الشیعه تالیف العلامة الشیخ آقا بزرگ الطهراني القسم الثالث من الجزء التاسع ــ چاپ تهران ص ۷۹۳

(۳) A descriptive catalogue of the Arabic, Persian and Urdu Manuscripts in the Library of the University of Bombay, by K.B. Sheikh Abdul Qadir-e- Sarfaraz - 1935.

که این مثنوی را غني درباره جنگ میان اورنگزیب عالمگیر و برادرش دارا شکوه نظم کرده است (۱) و برای اثبات مدعای خود این شعر را بعنوان دلیل نقل میکند ـ

غني چون برصف آن جهان برتراست | بمقصود باز آمدن بهتر است

آقای علي جواد زیدی در مقدمه دیوان غني (۲) این شعر را اینطور نوشته اند ـ

غني چون زوصف آن جهان پروراست | بمقصود باز آمدن بهتر است

وبنا براین میبینیم که اینجا کلمه غني بعنوان تخلص نیامده بلکه بمعنای « بي نیاز » وبعنوان صفت « جهان پرور » استعمال شده است و بنا براین دلیل فهرست نگار صحیح نیست و نمیتوان قبول کرد که جنگ نامه مزبور مربوط به غني است . همچنین نسخه شماره ۶۸ / ۲۴۱۹ کتابخانه خدا بخش در پاتنا دارای اشعار و غزلیات و رباعیات الحاقي است که بعضي از آنها از ابو طالب کلیم میباشند و در دیوان او موجود است

قدیمترین نسخه چاپي دیوان غني چاپ مطبع مصطفائي در شهر لکنئو (هندوستان است که در سال ۱۲۶۱ هجری قمری طبع گردید و آخرین نسخه آن تا سال گذشته چاپ مطبع نولکشور لکنئو بود که درسال ۱۹۳۱ میلادی برای نهمین بار چاپ شد . تازه ترین نسخه چاپي دیوان غني کتابي است که اکادمی هنر و فرهنگ و زبانهای جمو و کشمیر بعد از مقابله و تطبیق با نسخه های خطي و چاپي و بیاضهای شخصي با مقدمه ای از علي جواد زیدی در سال ۱۹۶۴ از سرینگر چاپ کرده است

This is a poem by Ghani describing the war between (۱)
Alamgir and his elder brother Dara Shokouh. It occupies ff 42-58 and begins. with

خدایا همه ملك عالم تراست | جهان پادشاهي مسلم تراست

Onff. 143 b, there occurs the takhllus pf the poet in the following couplet

غني چون بو صف آن جهان برتراست | بمقصود باز آمدن بهتر است

(۲) دیوان غني ص ۱۹ ـ ۲۰

دیوان غني دارای غزلیات - قطعات - مثنویها - قصاید - رباعیات - ومفردات است. از اقوال تذکره نویسان واظهارات مسلم چنین برمیآید که اشعار غني تمام وکمال بما نرسیده است و موید این مطلب آنست که غزلیات غني که بمارسیده بیشترناقص و چنانکه پیشتر هم اشارت شد غزلیات دوبیتي وسه بیتي وچهار بیتي در دیوانش بسیار است واز اینجا معلوم میشود که جامع دیوان به هربیتي که دسترسي پیدا کرده آن را در دیوان جا داده است وبنا برین شمارش تعداد صحیح غزلیات باشرحیکه نوتا گذشت برای ما میسر نیست ولي میتوان تعداد ابیاتي راکه بشکل غزلیات ویاغزل پاره ها در دیوان موجود است ۱۱۶۸ بیت دانست. غزلیات غني اغلب به اوزان مانوس است و بحور هزج ومضارع ورمل بکاربرده است.

تعداد رباعیات موجود در دیوان غني چاپ سرینگر ۹۲ است ولي دو رباعي از آن ناقص است. از جمله ۹۰ رباعي دو در نعت حضرت رسول اکرم یکي درمدح اورنگ زیب پادشاه یکي در هجو طغرای مشهدی - یکي در تعریف قلندر شاعر وسه رباعي در رثاء نوشته شده است. موضوع بقیه آنها تقبیح زاهدان ریاکار - شکوه ازمردم وروزگار - شکایت از بیماری ورنجهای بدني توصیف بهار وصف شراب ونیز موضوعات اخلاقي - عرفاني و نقرواستغناء است.

در دیوان غني سه مثنوی کوتاه هم بچشم میخورد. یکي ازآنها در هجو پسر حجام مشتمل است بر ۳۸ بیت. مثنوی دوم شتائیه است مشتمل بر ۳۹ بیت که در وصف زمستان نوشته شده. این مثنوی در دیوان چاپ نولکشور موجود نیست ونقط بیت اول آن جزوتك بیتها نوشته شده است. این مثنوی در دیوان غني چاپ سرینگراز نسخه خطي متعلق به قاضي عبدالودود در شهر پاتنا نقل وچاپ شده است وغیرازان در نسخه های دیگر بطور کامل موجود نیست. مثنوی سوم مثنویي است سه بیتي که در پایان آن شاعربیت حافظ شیراز را تضمین میکند وآن اینست

"هندوی دیدم که مست ازعشق بود ... گفتمش زین جستجویت چیست سود
درجوابم گفت آن زنار دار ... نیست در دستم عنان اختیار
رشته درگردنم افگنده دوست ... میبرد هرجا که خاطرخواه اوست"

از قطعات موجود در دیوان غني سه قطعه در تاریخ وفات ابو طالب کلیم - میر الهي و اسلامخان است و دو قطعه در ذکر درد اعضاء و هجو اسپ. این قطعات کوتاه است و مجموعه ابیات آنها ۳۱ میباشد.

همانطوریکه که در ذکر سیرت غني گفته شد او شاعر مدیحه سرا نبود و قصاید یکه او سروده در مطالب اخلاقي و صفت زمستان و یا در وصف بیماری خود است و تعداد ابیات این قصاید ۷۷ میرسد.

دیوان غني دارای مفردات بسیار است بطوریکه در ردیف الف ۶۷ و ردیف ت ۱۰۲ و ردیف دال ۱۴۴ـ ردیف ش ۲۰ و ردیف میم ۷۵ و ردیف نون ۳۲ و ردیف یاء ۲۵ فرد است. ردیفهای جیم و حای حطی و خا و سین و طاء هریک یک فرد و ردیفهای داو و راء و غین و گاف سه بیت و ردیف کاف و لام چهاربیت و ردیف باء و قاف ۵ و ردیف زاء و های هوز ۶ بیت دارد که مجموعه این مفردات به ۵۱۱ میرسد.

چون تمام ابیات دیوان غني را جمع کنیم تعداد آن به ۲۰۳۹ بیت میرسد ولي مطمئنا شاعر ما خیلي بیش از این شعر سروده است که جامع دیوان به بقیه آنها دسترسي پیدا نکرد و یا آنهارا نه پسندید و در دیوان جا نداد. این حدس از قول خود غني تائید میشود و در بعضي مواضع دیوانش بکثرت شعرگوئي خود اشاره کرده چنانکه گفته است ــ

مارا چو شمع مرگ بود خامشي غني
اظهار زندگي بزبان میکنیم ما ۸ / ۶۸

ما بصد معني باریک نگردیم خموش
گهر است اینکه بیک رشته دهن میبندد ۵ / ۱۶۱

و نیز چنانکه گویند در اثر اشتغال بشعر و استغراق در نظم اشعار گوشه نشیني گزیده بود.

کرده زجهان شغل سخن گوشه گزینم
تا خامه مسافر شده من خانه نشینم ۲ / ۱۹۴

گذشته از اشعار یک قطعه منثور نیز از غني بجای مانده است که بدیوان غني چاپ سرینگر ملحق شده است و این قطعه را غني بطوریکه از مطالب آن برمیآید برای دفاع از اتهام سرقه شعر و خطاب به "نغمه پردازان بزم سخن آرائي" نوشته است

حکایت این سرقت بدین منوال است. کاتبي این بیت غني را

نیي جای درون رفتن ونیي پای برون شد درمانده این دایره ام همچو جلاجل

به منتخب التواریخ بدایوني الحاق نمود و چون بیت مذکور قبل ازین بنام غني شهرت یافته بود بعضي دشمنان شاعراورا متهم بسرقت کردند. شاعرحساس ما ازاین اتهام بي اساس رنج بسیار برد وتاوقتیکه موضوع بعداز تحقیق آشکار، اتهام برطرف وخیانت کاتب ظاهر نشد غني به سخنگوئي وشعرسرائي دهن نگشود واین نثررا بعدا بعنوان دفاع از خود نگاشت ودر پایان آن "ازسخن پردازان انصاف پیشه و معني طرازان عدالت اندیشه" تقاضا نمود "که اگر این بیت رادر نسخه ای از نسخ تاریخ بدایوني مرقوم یابند حمل برالحاق مضمون دزدی را بخاطرراه داده گناه کاتب برگردن شاعرنبندند". (۱).

واین قطعه نثررا به این بیت بانجام میرساند ـــ

برنداریم زاشعارکسي مضمون را طبع نازك سخن کس نتواند برداشت

۲- تحلیل مضامین اشعار

قسمت اعظم اشعار غني در مضامین غنائي است واین اشعاررا میتوان بچند دسته تقسیم کرد. قسمتي ازاشعار درتوصیف بهار مناظر طبیعي وگل وریحان وسنبل وضیمران ونرگس و شمشاد وسروآزاد سروده شده است چون ـ

دامن مطرب مده ازدست درفصل بهار

رشته ٔ گلدسته ٔ عیشت بود تار رباب ٤/ ۹۲

ازخجالت برنمیدارد چو نرگس سرز پیش

هرکرا فصل بهاران نیست درساغرشراب ۲/ ۹۲

نوبهاراست چمن رونق دیگرگون یافت

شاه انجم بجهان دولت روزافزون یافت ۳/ ۱۱۳

---

(۱) دیوان غني چاپ سرینگر ص ۲۵۹

تا فصل بهار روی به گلشن آورد
هنگامه افسرده دلي بر هم خورد
از حیرت عشق و شوخي حسن بباغ
بلبل به سبد گل به تفس باید برد ٤/٢٣٢

سبزه دشت اگر هوشربا نیست چرا
هرکه دیوانه شود دامن صحرا گیرد ٣/١٦٣

بیا بلبل ببین در پردهٔ گل آفتابي را
چرا از سادگی محبوب خود کردی نقابي را ٧/٨٣

آشیانش گره خاطر گلبن باشد
عندلیبي که ز گل میل بخاشاك کند ٤/١٢٨

ای عندلیب بهر تماشای عکس گل
بر روی آب همچون حباب آشیانه بند ٤/١٢٧

موسم گل میرود تا چشم برهم میزني
همچو نرگس جامه ها برسرمکش در نوبهار ٦/١٧١

غني در وصف زمستان وسرما نیز اشعاری سروده است که یکي از آنها این رباعي است

چند در موسم سرما شرر از سنگ کشم
گر دهد دست زمینا مي گلرنگ کشم
رشتهٔ شد تن من از تو جداکي باشد
که چو گلدسته ترا در برخود تنگ کشم ٢/١٩٠

دیگر قصیده ایست بمطلع

موسم سردی شده سرگرم یخ بندیست آب
بط اسیر بیضهٔ فولاد گردید از حباب ٣/٢٥٤

ونیز مثنوی کوتاهي است بعنوان شتائیه که مطلع اش اینست

دراین موسم ازبسکه یخ بست آب
شد آئینه خانه سرای حباب ١/٢٣٦

اصولا این اشعار نسبت به اقسام دیگر کمتر است. قسمتي در معاشقات و مغازلات و وصف مهرویان سیمین پیکر و شاهدان دلبر است و بیان زیبائي اندام و اعضای آنان مانند

آن چشم مست باده کشي را چو عام کرد
نرگس زریکه داشت همه صرف جام کرد ۵/۱۳۳

رخ زرد من آن چشم سیه را در نظر باشد
محك را هرکجا بیني سروکارش به زر باشد ۶/۱۳۱

مگر در وصف چشمت نسخه ای خواهد که بنویسد
که نرگس را دوات و خامه و کاغذ بکف دیدم ۲/۱۹۸

ز درازدستي حسن شب و روز داد خواهم
زمین رسیده زلفت ز فلك گذشت آهم ۳/۱۹۵

کمان چو پیش ابرویش بدعوی رفت از خجلت
تهي کرد آنچنان قالب که آوردند بر دوشش ۷/۱۷۹

هرکس شراب آن لب جانبخش خورده است
آب حیات در نظرش خون مرده است ۳/۱۰۷

مژه ام برمژه از جوش حلاوت چسپید
دیدم از بسکه بخواب آن لب شیرین امشب ۳/۹٤

زنده نتوان بود بي لعلت که مشتاق ترا
یا لب شیرین تو یا جان شیرین برلب است ۲/۱۰۵

از رنج فراق و شوق وصال و رشك رقیب در عشق به حبیب و جور روزگار غدار و در جدائي از یار نیز فراوان یاد شده است

زبیم هجر و امید وصال آن محبوب
گداخت خامه و بالید درکفم مکتوب ۲/۹۳

خاك از تیغ فراقم بجگر زخمي داشت
کفنم مرهم کافور بران زخم گذاشت ۱۰۱/۶

وصف مي یاقوت رنگ وشراب چون زنگ ومجالس باده گساری وباده پیمائي که اصطلاحا خمریات گویند نیز فراوان آمده است

به بزم مي پرستان سرکشي بر طاق نه زاهد
که میریزند مستان بی محابا خون مینا را ٤/٥٨

بعد مردن هم نگردم سیر از صهبا کشي
مي به خم نوشم چو گردم خاك درمیخانه ها ٩/٦٢

به مجلسي که برد باده از لب دلدار
مي دو آتشه باشد بجای آب خمار ٧/١٧٠

در فصل بهار پارسا نتوان شد
هم صحبت ارباب ریا نتوان شد
فیضي نبرد هیچکس از زاهد خشك
سیراب ز موج بوریا نتوان شد ٣/٢٣٢

دیوان غني از قرائن تاریخي خالي نیست و برخي اشارات ودلالتها بوقایع وحوادث تاریخي در آن مي یابیم مانند مراثي که در حق شعراء ومعاریف عهد خود سروده است که ضمنا ماده تاریخ آن حادثه را نیز در بر دارد واز آنجمله قطعاتیست که در وفات کلیم ومرگ میرالهي شاعر ووفات امیرالامراء اسلامخان سروده است. در بعضي موارد اوضاع کشمیر را بما نمایانده است مانند بیت زیر–

گلشن کشمیر را امسال شادابي کم است
گر گل ابری نمایان است آنهم بي نم است ٦/٩٤

واین بیت

خلق سرگردان همه از قحط آب ودانه اند
هرکرا دیدیم غیر از آسیا در گردش است ٤/١٣٠

که اشارت به قحط وغلا در دیار کشمیر کند. همچنین اشعاریکه دال بر خصوصیات فردی وحیات شخصي شاعر باشد نیز در دیوان او یافت میشود ونمونه های ازان را در حین ترجمه احوال او یاد کردیم

اعلام تاریخي وجغرافیائي واسماء کتب وبلاد ورجال ومعاریف وانبیاء واولیاء و شعراء وعرفا وغیره آنچه در دیوان غني آمده است ذیلا باذکر صفحه یاد میکنیم

کرهکن	۳/۱۳۷ و ۵/۱۷۱	وادی ایمن	۸/۶۹
	۵/۲۰۶	هندوستان	۴/۹۴ و ۲/۱۵۸
			۷/۲۲۴ و ۴/۲۲۵
لیلي	۳/۱۱۶		
مجنون	۹/۱۰۵ و ۹/۱۳۷	ید بیضا	۳/۱۴۸
	۹/۱۴۴ و ۲/۲۰۶	یعقوب	۳/۹۳ و ۴/۱۳۷
	۹/۲۱۲ و ۱۰/۲۱۹		۱/۱۵۱ و ۷/۲۴۷
مسیحا	۳/۵۹ و ۱۲/۹۸	یوسف	۳/۹۳ و ۵/۱۱۳
مصر	۱۲/۷۲ و ۳/۱۲۱		۳/۱۲۱ و ۴/۱۳۷
	۳/۲۲۰		۷/۱۴۶ و ۴/۱۶۲
مطفي	۱۲/۲۵۳		۲/۱۶۶ و ۳/۲۲۰
منصور حلاج	۷/۱۰۳ و ۱/۱۸۶		و ۱/۲۲۳
موسي	۷/۲۱	....	

چنانکه قبلا نیز اشارت شد غني بسبب استغناء ذاتي ومناعت طبع وعلو همت بستایش جبابرهٔ ستمگر یا سلاطین دادگر و وزراء و امراء نپرداخته وزبان بمدح نیالوده وچون برخي شاعران دون همت چنین لفظ "درُدری" را بمانند حکیم قبادیان " در پای خوکان" نریخته وتنها مدیح وستایش که میتوانیم در دیوانش بیابیم دورباعي درنعت حضرت محمد رسول اکرم صلعم (ص ۲۳۵ و ۲۴۲) ودو بیت درمدح شهدای کربلا (ص ۱۳۶) ویك رباعي احتمالا درستایش اورنگزیب عالمگیر (ص ۲۳۶) ویکي در تعریف قلندر (ص ۲۳۳) میباشد.

غني را مثنویي است که درذکر حجام سروده است وبا این بیت آغاز میشود.

مرا برتن زباني گشت هر مو

شوم در وصف حجامي سخنگو ۱/۲۴۴

ونیز درضمن مفردات بیتي دروصف او دارد

زنقد بي نیازی کیسهٔ ام آنچنان پر شد

که ازدست کسي چیزی بجز ناخن نمیگیرد

غني همچنانکه به مدیح لب نیالوده از هجا نیز بری بوده وازرکاکت الفاظ د

بذائت لسان دور بوده. هیچگاه در بیان مقاصد و احساسات خود حتي در مضامين عاشقانه وامثال آن عفت کلام راازدست نداد وشعر را که «لطیفه الهي» اش خوانند به سخناني یاوه وبیهوده بي ارج نساخته است. تنها در ضمن رباعیات ار رباعیي مي بینیم که در دم حاسدی «طغرا» نام سروده است

طغرا که بود روح کثیفش چو جسد
با صاف ضمیران شده دشمن ز حسد
گوید که برند شعرش ارباب سخن
نامش نبرند تا به شعرش چه رسد ۱/۲۳۴

میل به تجرد ونحوی عزلت گزین گوشه نشین غني ومحیط پرورش ونشائت او با روح حماسي ورزم جویانه منافات کلي داشت ولهذا غني هیچ شعر رزمي نسروده و شاید اگر هم میسروده دارای اهمیت ولطفي نبود. در جزء مفردات بیتي مي بینیم که وصف رزمگاه است

رزمگاه از تیرها گشته نیستان قلم
همچو شیر بیشه آید در نظر شیر علم ۵/۱۹۵

واین یگانه شعر رزمي شاعر ما میباشد.

قسمتي از اشعار نیز وصف الحال شاعراست وبیان آلام ومصایبي است که از جور گیتي بدو روی نموده وتنش را فرسوده وضعف قوای اورا عارض گشته ودیده اش از نیرو افتاده مانند قصیده ای که بمطلع

روز وشب از بسکه زمین گیرم ز درد دست وپا
پیکر من میزند پهلو بنقش بوریا ۱۱/۲۵۲

وقبلا نیز قسمتي از اینگونه اشعار را یاد کردیم وذیلا برخي از آنها را مینگاریم

گشتم چنان ضعیف که چون نور مهر وماه
پشتم ز باز سایه دیوار بشکند ۹/۱۴۶
بسکه نتوانم ز ضعف تن قدم زد پیش وپس
سیر پای من درون کوچه کفش است وبس ۴/۱۷۴

حباب بلب از ضعف نترانند رسید
ما بزور ناتوانی زنده ایم ۳/۱۹۸

نماند از ضعف تن آخر بجز نامی ز من باقی
نگینی مینماید گر نهند آیینه در پیشم ۷/۱۹۹

از ضعف دست با من گیرائیی نماندست
آخر چسان توانم راه عدم گرفتن ۱/۲۰۸

بر بستر ضعف روز و شب بیمارم
از گرمی تب گداخت جسم زارم
جز نام نشان نماند از پهلوی من
اکنون گویا چو حرف پهلو دارم ۱/۲۳۹

در امور اخلاقی و تربیتی و حکمی نیز اشعار بسیار در ضمن غزلیات و قطعات و مفردات غنی آمده است و شاعر با هنرمندی خاص مطالب تربیتی و فلسفی و نکته های اخلاقی را در ضمن تمثیلات زیبا بیان داشته است مانند

روشن بقناعت شود آیینه باطن
ماهی که دل افروز بود نان جوین است ۵/۹۸

تربیت را چه اثر گر نبود استعداد
آسیا صاف چو آیینه نگردد ز غبار ۵/۱۶۸

ای صاحب هوش عیب می نوش بپوش
بیهوشی مردم بته هوش بپوش
بینی زکسی اگر بدی یا شنوی
در پرده چشم و پرده گوش بپوش ۱/۲۳۶

ای دل نخوری فریب ارباب دغا
غافل نشوی ز دشمن دوست نما ۲/۲۲۶

بدگر چه دمی چند به نیکان بنشست
سررشته نیکیش نیفتاد بدست

از تیره دلي پاك نشد خاکستر
هرچند که با آتش و آیینه نشست ۲/۲۳۰

هرکس که بخویشتن گماني دارد
چون در نگری عیب نهاني دارد
عمریست که در باغ جهان گردیدم
هرمیوه که دیدم استخواني دارد ۲/۲۳۳

گر نیل شوی پای منه بر سر مور
غافل مشو از جوهر تیغ پر مور
عالم شده در چشم سلیمان تاریك
تا گشته عیان سیاهي لشکر مور ۱/۲۳۵

زنهار مکن تکیه بر افتادن سرکش
افتادن سرکش برد افتادن آتش ۵/۱۷۸

از نم احسان کس دست طلب را تر مکن
آبرو خواهي بنان خشك چون آیینه ساز ۹/۱۷٤

بر تواضع های دشمن تکیه کردن ابلهی‌ست
پای بوس سیل از پا افگند دیوار را ۱۰/۷۱

مضامین عرفاني نیز در اشعار غني آمده و مضامینیکه از عزلت و خلوت و فقر کرده است خود از معاني صوفیانه و عارفانه بشمار میرود. مصطلحات عرفاني مانند تجرد و تجرید و سالك و پیر و فنا در اشعارش دیده میشود مانند

یوسف مصر تجرد (۱) داند
پیرهن هیچ کم از زندان نیست ۳/۱۲۱

---

(۱) "تجرد بضم برهنه کردن و شمشیر از نیام بدرکشیدن و بریدن شاخهای درخت تا آزاد شود و در اصطلاح درویشان تجرید از خلایق و علایق و تفرید از خود" دیوان غني چاپ نولکشور سال ۱۹۳۱ میلادی ص ٤۹ حاشیه ۱

سالك نرسد بي مدد پیر بجای

بي جورکمان ره نبرد تیر بجای 9/221

عاشق بفنا سیر ز معشوق نگردد

ماهي طلب آب کند گرچه غذا شد

عنان نفس کشیدن جهاد مردان است

نفس شمرده زدن کار اهل عرفان است 8/103

بي ریاضت نشود نشئه عرفان حاصل

تاکدو خشك نگردید مي ناب نیافت 3/123

از سلوك صاحب باطن کسي آگاه نیست

میرود برآب ونقش پای او در راه نیست 7/111

٣ ـ نقد اشعار و سبك آن

در عهد شاعر ما چنانکه از تذاکر و تواریخ وقرائن شعری شعراء وتصریح برخي از آنان برمیآید شعر گفتن به ابتذال کشیده بود زیرا هرنااهلي بانگیزه حسن شهرت طلبي با عدم مایه علمي وادبي به شعرگوئي میپرداخته است وبدین سبب است که برخي شاعران نیکو سخن ومایه ور مجبور به صمت وسکوت میشدند وآنانکه میدان را در دست نااهلان میدیدند بگوشه عزلت میخزیدند و در تنهائي وخلوت سکونت میگزیدند چنانکه غني نیز باین امر اشاره میکند

آنراکه بود در همه فن دست تمام

نامش نبرد زبي تمیزی ایام

طفلي که ز بوستان بخواند ورقي

چون سرو برآورد زموزوني نام 5/238

لاف موزوني زند مانند سرو

هرکه خوانده صفحه از بوستان 7/214

ازبسکه شعرگفتن شد مبتذل درین عهد

لب بستن است اکنون مضمون تازه بستن 6/215

این متشاعران بي مایه با سرقت اشعار دیگران میخواستند نام "شاعر" بر خود گذارند وبگفته تاج الحلاوی " از مجموع صنایع شعراین صنعت راانتخاب کرده اند ودرآن باب بغایت چالاك وماهرند" (۱) واشعار غني نیزازسرقت یغماگران ادبي مصئون نبوده است چنانکه در اشعاری چند به سرقت اشعار خود اشارت کرده مي گوید:

یاران بردند شعر ما را
افسوس که نام ما نبردند ۵/۱۶۵

زمضمون دزدی یاران نمیباشد غمي ما را
چنان بستیم مضمون راکه نتواند کسي بردن ۶/۲۱۰

به بزم نکته سنجان سرخروئي از سخن دارم
پرد رنگم چو دزدی معني رنگین برد از من ۸/۲۱۰

اگرچه هیچ شاعری را نمیتوان یافت که از اسلاف خود متاثر نشده باشد وبنحوی از انحاء از جهة استعمال الفاظ وقوالب یا مضامین ومعاني، اوزان وقوافي تحت تاثیر متقدمین خود قرار نگرفته باشد ولي این امر شدت وضعف وکثرت وقلت دارد و بستگي دارد بقوه ابتکار وابداع از طرفي ونیروی تقلید شاعراز طرفي دیگر. هرچند غني از پیشینان خود متاثر شده است ولي بمانند برخي متشاعران اندك مایه که مضامین دیگران رااخذکرده ودرقالب دیگری مي نمایانند یا همان الفاظ ومعاني را بتقدیم وتاخیر بنام خود جلوه میدهند او به اخذ مضمون دیگران نپرداخته

بر نداریم ز اشعار کسي مضمون را
طبع نازك سخن کس نتواند برداشت ۷/۱۰۱

از نزاکت اونتد مضمون من
گربمضمون کسي پهلو زند ۶/۱۶۰

اصولا غني معتقد است که باید ذهن شاعر خلاق باشد وخود طرح سخن کند

---

(۱) دقایق الشعر مصحح سید محمد کاظم امام تهران ۱۳۴۱ ص ۹۷

غني طرح سخن خود کن اگر میل سخن داری

چرا باید تصرف در زمین دیگران کردن ۲/ ۲۱۲

وگرنه آن به که دهان بر بندد ولب نگشاید

گر سخن از خود نداری به که بربندی زبان

تابکي چون خامه راني حرف مردم بر زبان ۲/ ۲۰۵

غني خود بحداثت و تازگي اشعار خود اشارت کند وگوید

بود گویا طفل نورفتار شعر تازه ام

کزلبم تا رفت بیرون برزبانها اوفتاد ۱/۱۶۰

اشعار غني محتوی معاني باریك وخیال تازه ومضامین بکر میباشند واین ازخصایص بارزه اشعار اوست . او همواره در پي جستن معاني ومضامین بدیع بوده است ودر اندیشه خیال تازه

خیال نازکم را نیست تاب ناخن دخلي

غني هرگز نباشد طاقت نشتر رگ گل را ۱۰/ ۹٤

جامم بغیر کاسهٔ زانوی فکر نیست

باشد خیال تازه شراب کهن مرا ۱/ ۹۰

جلوه حسن تو آورد مرا بر سر فکر

تو حنا بستي ومن معني رنگین بستم ۳/ ۱۹۷

شد زمین شعرم از گلهای مضمون گلشني

هست هر بیتي در وعشرتسرای عندلیب ۱٤/ ۹۳

ازاین رو دقت در موجودات وحوادث عالم وباریك بیني دراشیاء طبیعت که اصولا باید ازخصایص ذاتي یك شاعرواقعي باشد ذات اورا لازم ومقارن بوده است. معاني دقیق ومضامین لطیف او نتیجه همین دقت نظر ومولود این باریك بیني است که او در اشیاء عالم داشته وبا دیده محققانه در آنها مینگریسته وبا تخیل شاعرانه واندیشه حکیمانه از آنها نتیجه ای گرفته است وتا در دریای تفکر دری شاهوار نیافته است ولولویي نایاب بشست نمي انداخته از پای نمي نشست وبه

خزن بسنده نمیکرد وبه جلوه آن نمیپرداخت.

از فکر تا سخن نشود قابل رقم
مانند خامه سرزگریبان نمیکشم ٤/١٩٧

شاعر به نرگس مینگرد و "جام خالي" آن جلب نظر اورا میکند و یك معني عالي عرفاني استنتاج مي نماید و میگوید

نشاني نیست درخمخانه خاك از مي عشرت
زجام خالي نرگس همین آواز مي آید ٨/١٢٦

یا چون سنگ آسیا را از نظر میگزراند چنین مضموني در خاطر وقاد شاعر نقش میبندد

فتد چون رخنه در کار تو بگشاید در روزی
زسنگ آسیا در گوشم این آواز میآید ١٠/١٢٦

وامثال ونظایر این فراوان است و از حد شمار بیرون

یکي از خصوصیات شعراء دقت در استعمال کلمات والفاظ ورعایت تناسب درمیان آنها است مثلا در این بیت

بیمار عشق در خم محراب ابرو یش
خواهد چو چشم او باشارت نماز کرد ١٠/١٣٤

تناسب و مراعات النظیر بنحو عالي مشهود است و نیز اشاره بدین مطلب دارد که چون بیمار را در نماز طاقت قیام و قعود نیست میتواند باشارت نماز بگزارد (و درپایان صنایع اشعار غني در ضمن مراعات النظیر شواهدی براین معني خواهیم آورد) و همین موضوع است که باشعار او لطفي بخشیده

چه عجب طبعم اگر دعوی اعجاز کند
که بلطف سخنم نیست کسي را سخني ٢/٢٢

یکي از خصایص شعر غني و همچنین دیگر شعرای سبك هندی چنانکه اشاره کردیم ایراد معاني دقیق وباریك است در قالب الفاظي ساده ومانوس وگاهي عامیانه و همین موضوع صفت ممیزه سبك هندی از بعض اشعار متقدمین که موصوف به

داشتن معاني و مضامين دقيقه است میباشد زيرا در اشعار آنان الفاظ و عبارات نيز خود دارای غلاقت و عدم استيناس برای مردم اين زمان میباشد و حال آنکه سادگي در الفاظ و عبارت يکي از خصوصيات سبک غني و شعرای همسبک اوست چنانکه خود گويد

مي نمايد سخنم ساده ولي بي ته نيست

از ته چشمه آيينه کسي آگاه نيست ۹/۱۰۶

وشايد سنبب همين سادگي و عوام فهمي است که اشعار شعرای سبک هندی در نزد عامه مردم مقبوليت دارد و بسياری از آنها را مردم درصحبتهای عادی و علمی بنحو مثل و شاهد ميخوانند واز خواندنش لذت ميبرند.

اگرچه غني در جايي تمام اشعار خود رامنقح پنداشته و سرتاسر ديوانش را "بياضي" و قابل نقل دانسته است وگويد

طلب از من چه کني ديوان را

که بياضي است همه اشعارم ۶/۱۹۹

ولي اين امريست غير قابل قبول و هيچ شاعری را نميتوان يافت که جميع اشعارش در لطف ودقت ورقت يکسان باشد حتي اساتذه متقدم وبگفته غني

شعر اگراعجاز باشد بي بلند وپست نيست

در يد بيضا همه انگشتها يکدست نيست ۱/۱۰۱/۱۰۱

خاصه اين بلندي و پستي در اشعار شعرای سبک هندی بيشتر مشهود است زيرا آنان همواره در پي کشف "خيالي تازه" وابداع معاني بکری بوده و هرگاه بدان ميرسيدند آن را در بيتي بيان ميکردند و سپس اين بيت که ماده ساختن غزل يا قطعه ای ميگشت که باصطلاح برخي آنرا بيت الغزل گويند وچون غرض از انشاء ابيات ديگر تکميل شعر بوده است لهذا اغلب ديده ميشود که غزليات اين گروه ازشعراء بالتمام دارای معاني بديع ولطافت و جزالت نيست وانتخاب از غزليات آنها وتنظيم منتخبات متعدد از شعرای اين دوره علت اين معني است. بهرحال پستي و بلندی در شعر "مو شگافان" اين عهد فراوان ديده ميشود و اينکه غني گويد

نبود بلند و پستي در شعر مرشگافان

یکرست باشد آری انگشتهای شانه ۶/۲۱۸

سخني است گزاف و اگر در حق خود نیز گفته است

بسکه پستي و بلندی شد ز شعرم برطرف

میشود هر مصرعم با مصرع دیگر طرف ٤/۱۸۱

راه مبالغه پیموده است زیرا هر صاحب ذوقي با مراجعه بدیوان او در مییابد که تمام ابیات از لحاظ فصاحت و بلاغت و جزالت وحتي " تازگي خيال " که منظور نظر او بوده است یکسان نیستند.

درمیان غزلیات غني تعداد ابیات برخي از حد متعارف کمتر است مثلا غزلهای سه بیتي و چهار بیتي بسیار است مانند این غزل بمطلع زیر

نشئه پابوس خود زین بیش مگذار آب را

ای نهال باغ حسن از خاك بردار آب را ۲/۸۳

که چهار بیت دارد و این غزل که عده ابیات آن سه بیت است

بروز هجر کي سیر گلستانم هوس باشد

که گلبن بي گل روی تو درچشمم قفس باشد ٤/۱۳۹

وعلي هذا القياس . وچنانکه میدانیم اینها خارج از قیاس و بیرون از حد رسمي است که برای غزل تعیین کرده اند و هرچند در آثار استادان پیشین مانند مولانا وصایب و دیگران نیز دیده میشود ولي میتوان اینگونه اشعار را اصولا غزل محسوب نداشت (هرچند معنا اطلاق غزل بر آنها صادقست) ودر شمار قطعه دانست باآنکه مطلع آنها مصرع ومضامین آنها در مغازلات است زیرا قطعه هم میتواند دارای این خصوصیات باشد (۱)

غني در بیتي تکرار مضامین را بي لطف شمرده ومیگوید:

در مکرر بستن مضمون رنگین لطف نیست

کي دهد رنگ ار کسي بندد حنای بسته را ۳/۶۵

---

(۱) رجوع کنید به تحول شعر پارسي ـ زین العابدین مؤتمن ص ٤۲ و ۵۱

ولي در ديوان او باشعاري بر ميخوريم كه آنها مكرر در ديوان آمده است و برخي تشبيهات و تمثيلات باالفاظ مختلف در مواضع متعدد تكرارشده است ، حتي گاهي بيتي عيناً با اسقاط جزئي مكرر گرديده است چنانكه در رديف تاء اين بيت —

تكمه نبود كه سرازجيب برون آورد است
جامه ات گوی زپيراهن يوسف برد است ۵/۱۱۳

آمده است و سپس بااسقاط "است" بعينه در رديف هاء بدينگونه نقل شده است

تكمه نبودكه سراز جيب برون آورده
جامه ات گوی ز پيراهن يوسف برده ۳/۲۱۸

اما مضامين تكراری ديوان غني را در اين ابيات مي بينيم

توانگران نرسانند نفع مفلس را
كه هست زاغ كمان بي نصيب از پر تير ۵/۱۶۷

مفلس نبرد بهره زپهلوی توانگر
كي تير پر خويش دهد زاغ كمان را ۵/۷۱

ايضاً

خار از سخت جاني فرهاد ساخت رو
بر سنگ خارا صورت شيرين بهانه ايست ۱۱/۱۰٤

پيدا نبود صورت شيرين و بيستون
خارا زسخت جاني فرهاد ساخت رو ۷/۲۱۶

ايضاً

نيست موج جوی شيراز سنگ خارا آشكار
كوهكن را شد سفيد ازگريه چشم انتظار ۵/۱۷۱

چشمش سفيد شد برانتظار درست
حرفنيست اينكه كوهكن آورد جوی شير ۹/۱۷۱

ايضاً

تا رقم زد خامه وصف قامت محبوب ما
جزالف حرفي نداد كاغذ مكتوب ما ۵/۷۹

تا وصف قد نازك او پیش گرفته

حرفي بزبان غیرالف نیست قلم را ۷/۸۹

از تمثیلات تکراری میتوان ابیات ذیل را برای نمونه یادکرد

روشن زمن جهان ومن از بخت تیره داغ

کي سایه چراغ شود محو از چراغ ۱/۱۸۱

هرجا بود روشن دلي باشد زبخت تیره داغ

تاریکي پای چراغ زائل نگردد از چراغ ۲/۱۸۱

مضامین ابیات زیر نیز مکرر آمده است

آب چون نیست گذارد بدهن تشنه عقیق

دیده ام لخت جگر دارد اگر شد بي نم ۶/۲۵۱

لخت جگر بدیده ام از قحط گریه است

چون آب نیست تشنه نهد در دهن عقیق ۷/۱۸۲

ایضا

نفس ما شده از سوختگي خاکستر

سزد آیینه اگر صاف شود از دم ما ۶/۷۸

نفس من شده از سوختگي خاکستر

گر شود آیینه روشن زدم من چه عجب ۱۲/۹۴

باید توجه داشت که اینگونه تکرارها خاص غني نیست و در دواوین شعرای سبک هندی چون صائب وحتي متقدمین خاصه مولانا بکثرت دیده میشود.

٤ـ برخي نکات دستوری در اشعار غني

در سیر دیوان غني ببرخي از نکات صرف و نحوی باز خوردیم که ذیلا آنها را ذکر میکنیم واین را نیز یاد آوریم که آنچه ذکر میکنیم تماما از مشخصات خاصه اشعار او نیست بلکه آنچه از قواعد وضوابط دستوری و خلاف قیاسهای نحوی دراشعار او دیده ایم متذکر میشویم.

۱- درمقام تمني وترجي گاهي افعال بسیاق قدماء بایاء تمني آمده است مانند

تا بچشم آن تغافل پیشه میشد آشنا
کاش بودی برگ نرگس کاغذ مکتوب ما ۶/۷۹

دختر رز از نگاه گرم افتد در حجاب
کاش افتادی گل ابری بچشم آفتاب ۱۰/۹۱

دیده در رخسار خوبان دوختن خوش دولت است
کاش هر مژگان من چشمي چو سوزن داشتمي ۱۸/۲۲۳

میکشیدیم انتقام درد خویش از آسمان
کاش بودی دست وپا مانند فکر من رسا ۶/۲۵۳

در برخي موارد نیز بدون یاء استعمال شده است

باریست گران بر رخم از ضعف بدن رنگ
ای کاش پرد زود ز رخساره من رنگ ۸/۱۸۳

میمالیدند تا مرا استادان
ای کاش که گوش میشدم سرتاپا ۱۰/۲۲۶

در علاج درد اعضاء سخت حیران مانده ام
کاش میکردم ز حیرت یك نفس گم دست وپا ۴/۲۵۳

حلقه های دام ماهي همچو عینك شد ز یخ
کاش بیند چشم او خط شعاع آفتاب ۶/۲۵٤

آخر دلم شکسته شد از درد استخوان
ای کاش بشکند چو دلم استخوان درد ۱۲/۲۵۶

۲- در مورد شرط گاهي افعال با یاء استعمال شده است مانند

از زبان تیشه یخ را سرزنشها میکنند
گر نبودی سخت روز از شرم میگردید آب ۵/۲۵٤

۳- در بعضي اشعار در دیوان غني بضمایری برمیخوریم که قبل از مرجع آمده است وباصطلاح اضمار قبل الذکر است مثلا در بیت زیر

گر چنین از سنگ طفلان رخنه ها افتد درو
آشیان بلبل ما میشود آخر قفس ۵/۱۷۴

که مرجع ضمیر « او» «آشیان بلبل» است و قبل از آن یاد گردیده است. در بیتی دیگر گوید

آیینه شد از عکس رخش محمل لیلی
حق بر طرف اوست که دیوانه خویش است ۳/۱۱۶

که اگر مرجع ضمیر «ش» را «لیلي» بگیریم ضمیر قبل الذکر است رشارح و محشي دیوان نیز متذکر این معني گردیده است و در معني بیت چنین آورده است (۱) «یعني محمل لیلي از عکس رخ لیلي بمنزله آیینه رونما شده است. اگر لیلي روی خود را در آن دیده دیوانه حسن وصفای خویش گردد حق بجانب ای سزاوار دیوانه شدن است» ولي چنانچه بتوانیم مرجع «ش» را محبوب ذهني شاعر بدانیم دیگر این امر خلاف قیاس پیش نخواهد آمد.

٤ ـ گاهي فاعل یا مسندالیه در جمله بقرینه جمله ثاني در جمله اول حذف گردیده است و نمونه های از آن در ابیات زیر مي بینیم

خبر میآورد گاهي زکوی دوست مجنون را
سگ لیلي ازین ره خوشتر از آهوست مجنون را ۳/ ۷۸

شده چشم سگان کوی جانان چار از شوقش
بچشم کم نه بینید ای رقیبان استخوانم را ۱/ ۸۸

تا نسوزد نکند میل بلندی چو سپند
چشم بد دور ازین اختر طالع که مراست ۲/ ۱۱۰

هر دم از گوشه خاطر سر جستن دارد
معني تازه غزالیست که بستن دارد ۲/۱۳۳

در دهان ما گره گردید چون دندان غني
دانه ٫ گرشد نصیب ما ز کشت روزگار ۱۱/۱۶۹

---

(۱) دیوان غني نو لکشور لکنو ۱۹۳۱ ص ٤٦

از عمر دمي بيش نصيبش نبود
هر چند حباب سر زد از آبحيات ٦/٢٢٠

٥- در هنگام عطف دو مصدر گاه يكي بصورت مصدر مرخم(١) استعمال شده است مانند اين بيت

ني جاى درون رفتن وني پاى برون شد
درمانده اين دايره ام همچو حبلا جل ٤/١٨٥

٦- شارح ومحشي ديوان در اين بيت

شام غم كز چشم من دورآن مه پرنور بود
چون لگن يك ميل نور از ديده ما دور بود ٧/١٤٨

قائل بتقدير حرف «در» گرديده است واصل كلام مصنف را «در شام» دانسته است و گويد(٢) «تقدير حروف بحرف وغيره اكثر در كلام اساتذه ميشود. صائب راست

تشنه معني تازه است مرا ساغر گوش نتوان كرد مرا خواب بافسانه خط

يعني «بخواب». ولي بايد دانست دركلماتي كه خود ظرف زمان يا مكان هستند هيچ احتياجي بتقدير حرفي مانند «در» و«ب» (كه افاده ظرفيت كنند) نيست و در واژه هاى چون «بمهرگان» و «درزمستان» و «در بهاران» تاكيد ظرفيت منظور بوده است و كلماتي چون شام و صبح و بهار و مهرگان وغيره خود بخود مفيد معني ظرفيت هستند

٧- حذف حرف اضافه از مفعول غير صريح (٣) در اين بيت

پروانه گو بمير ز غيرت كه شمع را
روشن كنند خلق بخاك مزار ما ٦/٨٨

---

(١) البته بمعناى مصدرى. زيرا مصدر مرخم گاه بمعناى حاصل مصدر و گاه بمعناى مصدر بكار ميرود. (رك بدستور زبان فارسي تاليف پنج استاد ١٣٣٤ - ص ١٣٥-١٣٦

(٢) ديوان غني نولكشور لكنو ١٩٣١ ص ٦٨ (٣) يا حذف علامت مفعولي صريح زيرا «را» مفعول صريح گاهي جانشين برخي حروف اضافه ميشود (رك دستور زبان فارسي غلام حسين كاشف اسلامبول ١٣٢٩ هـ ق ص ٤٥ - ٤٦

که در اصل "به پرزانه گو" یا "پروانه را بگو" بوده است

۸ - گاهي شاعر به تثنیه وجودش پرداخته بدین معني که گاه بدو شخصیت در خود قایل شده است و از خویش به صیغه غایب تعبیر کرده است چنانکه گوید

بسکه در گوشه عزلت چو غني دل بستم
هرکه شد گوشه نشین در دل ما جا دارد ۸ / ۱٤٦

واین نزد متقدمین نیز معمول بوده است چنانکه حافظ فرماید

گفتمش سلسله زلف بتان از پي چیست
گفت حافظ گله از دل شیدا میکرد (۱)

۹ - "را" ی فک اضافه گاه بدون تقدیم و تاخیر مضاف و مضاف الیه استعمال شده است مانند این ابیات

مگر زد خندهٔ دندان نما بروی سگ لیلي
که از شادی نگنجد استخوان در پوست مجنون را ٤ / ۷۸

زشوق گوشهٔ دستار او از بسکه بیتاب است
پرد مانند شبنم هر نفس چشم هوس گل را ۸ / ۸۰

آدمي در عهد پیری بیخرد گردد غني
میشمارم طفل خود را ریخت دندان مرا ۷ / ۹۰

در صورتیکه استعمال "را" فک که اغلب و اکثر در هنگام تاخیر مضاف و تقدیم مضاف الیه است (۲)

۱۰ - در بیت ذیل

تا بر نیامد ست زکامم زبان غني
چرخ سیاه کاسه چو کلکم نداد آب ۸ / ۹۱

(۱) دیوان حافظ طبع میرزا محمد قدسي شیرازی بمبئ ۱۳۲۲ ص ۱۷۲

(۲) در جمله ایکه فعل متعدی یا یکي از مشتقات آن بصورت مضاف بکار رود برای فک اضافه پس از مضاف الیه علامت مفعول صریح (مستقیم) "را" آورده علامت اضافه را حذف کنند - رک اضافه دکتر معین ص ۲۰۳

فعل ماضي نقلي (نیامد است) بجای ماضي مطلق استعمال شده است ودرین موضوع باید "نیامد" گفت - بقرینه فعل بعد (نداد)

۱۱ - مصدر "نمودن" بصورت معین فعل نیز بکاررفته است چنانکه دراین

بیت
کلاه از نخوت شاهان ربوده
سران را زیردست خود نموده ۲/۲۴۴

---

۵ - قوافي اشعار

هرچند بصیرت وآگاهي ودقت نظر در وجود شاعرما فراهم بوده است ولي گاهي توجه بسیار به انشاء مضامین ومعاني وابداع خیالات تازه سبب گردیده است که سخن پرداز کشمیر از بعض قواعد وقوانین علم قوافي دور افتد و خللي به قوافي اشعار برسد مثلا در قطعه (غزل چهار بیتي) زیر -

قوت بازو نیاید بي صفای دل بکار
تیغ تا در زنگ باشد برگ بیدی بیش نیست
آتش از سوز دلم چون دود میپیچد به‌خویش
شعله دوزخ بچشمم برگ کاهي بیش نیست
زور بازو مرد را وابسته مشت زر است
دست خالي درحقیقت آستیني بیش نیست
کم زحیرانات باشد پیش ارباب تمیز
آدمي کز انفعال جرم سر در پیش نیست (صفحه ۱۰۲)

خطاهای رخ داده است . نخست آنکه درین قطعه "بیش نیست" ردیف میباشد و در بیت آخر از این معني غفلت شده است واصلا روی وقافیه ای وجود ندارد . ثانیا شاعر "بیدی" را با کاهي "و" آستیني" قافیه کرده است واین نادرست است . نیز در قطعه زیر

تا رقم زد خامه وصف قامت محبوب ما
جز الف حرفي ندارد کاغذ مکتوب ما
تا بچشم آن تغافل پیشه میشد آشنا
کاش بودی برگ نرگس کاغذ مکتوب ما ۷۹/۵ و۶

"کاغذ مکتوب ما" بعینه تکرار شده است و فساد کلي در قافیه رخ نموده است.

همچنین در قطعه زیر (۱)

در چشم اهل بینش آخر سبك در آئي
گرچون حباب خواهي بر روی آب رفتن
جای که باده باشد گر محتسب نباشد
شبگرد را نزیبد بر روی آب رفتن
جای که نفع نبود اندیشه ضرر نیست
کي از سراب باشد بیم در آب رفتن

"بر روی آب رفتن" یا "آب رفتن" مکرر بدون اختلاف معني آمده است واین خبط است (۲) در تك بیتي زیر

ازان در دلبریها طاق مي بینم دو ابرویش
که از پیوستگي باهم یکي گشته دو ابرویش ۱۷۸/۶

چنانچه غرض شاعر تصریع دو مصرع باشد چنانکه گاه در مفردات معمول است تصریعي نادرست و قافیه ای نابسامان است. ازاینگونه مسامحات و تکرارات در قوافي اشعار فراوان دیده میشود و برای نمونه برخي از آنها را یاد میکنیم. مثلا در غزلي در صفحه ۹۱ "آفتاب" با "ناب" و "سراب" و "خباب" و "کتاب" و "آب" هم قافیه است ولي چهار مرتبه تکرار شده است و همچنین کلمه "آب" در غزلي که با ین

---

(۱) دیوان غني لکنو ص ۱۰۹ سطر آخر و ص ۱۱۰ سطر ۱ و ۲
(۲) در نسخه طبع سرینگر ص ۲۱۰ قافیه بیت دوم "در آفتاب رفتن" آمده است و در اینصورت اشکالي پیش نمیآید.

مطلع شروع میشود

آدم خاکي زخامي دارد از مي اجتناب
کوزه گل پخته چون گردد نمیترسد ز آب 9/91

چهار بار آمده . در غزلي که مطلعش

سرنامه مکتوب تو سر رشته کین است
سطریکه در این نامه بود چین جبین است 13/87

" زین است " در دو بیت آخر غزل که دنبال هم اند تکرار شده است . و " گوهر " در این ابیات از غزل نه بیتي در صفحه 95

کس ز فیض بحر جودش در جهان محروم نیست
پشت ماهي پر درم مشت صدف پر گوهر است
بسته شد هرچند دریك بحر معني هاى تر
معني مردم حباب و معني من گوهر است
با تو شیرین را نسنجد کوهکن در دلبری
در ترازو گرچه یکسو سنگ یکسو گوهر است

که ضمنا دنبال هم نیز آمده است . و " دامان را " در ابیات اول و دوم از این غزل هفت بیتي که دنبال هم نیز میباشد

بریزش زیر بار خود در آور ساده لوحان را
بیفشان سیم و زر چندانکه بردارند دامان را
ز دست انداز دشمن نیست غم خلوت گزینان را
که بیم آستین نبود چراغ زیر دامان را 54/73 و

و " دهان ما " و " آسیای ما " و " رقم پیدا " و " قلم پیدا " نیز در غزلیاتي بر صفحه 64 و 69 و 70 و 72 تکرار شده است و امثال این بسیار است و ذکر همه آنها در اینجا میسر نیست

از عیوب ملقبه توافي چون شایگان در غزل زیر در صفحه 210

همواره گردد از نقر هرجا درشت خوئیست
نقش حصیر باشد بهتر ز موج سرهان

دیدم که نکته سنجان دزدند شعر مردم
من نیز شعر خود را دزدیدم از حریفان
گشتیم زنده در گور از بس درین غم آباد
کردیم خاك برسر در ماتم عزیزان

که "حریفان" با "عزیزان" قافیه شده است ونیز در قصیده ای که بدین مطلع سروده است

از دم سرد زمستان بسته شد در آشیان
بیضه های عندلیبان همچو دندان در دهان ۷/۲۵۵

"رهروان" را با "بلبلان" قافیه کرده است وعلاوه "بلبلان" و"دهان" نیز مکرر آمده است. نیز در غزلي بدین مطلع

بچشم آب ورنگي نیست خوان پادشاهان را
که دارد کاسه درویش نعمتهای الوان را ۹/۷۲

"پادشاهان را" را با "بیدماغان" در این بیت

نباشد بي سر زلفت سر بوئیدن مشکم
که بوی نافه باشد موی بیني بیدماغان را ۱۳/۷۲

قافیه کرده است.

ایطاء خفي را در غزلي در دو بیت زیر

روشن به قناعت شود آیینه باطن
ماهي که دلافروز بود نان جوین است
ساغر زدن سبز خطان بي مزه ای نیست
صهبا کشي ریش سفیدان نمکین است ۹۸/۵ و ۶

در دو لفظ "جوین" و "نمکین" مي یابیم
اغلب و اکثر اشعار در دیوان غني مردف اندبردیفهای اسمي وفعلي وحرفي

وغیره. درمیان آنها ردیفهای جمله ای دشوار و طویل نیز دیده میشود که اینک اشاره ای به آنها میکنیم

است وبس

قسمت ما زین گلستان خار حرمانست وبس
دست ما برگ گلی گر چید دامان است وبس ۴/۱۷۵

برروی آب رفتن

در چشم اهل بینش آخر سبک درآئی
گر چون حباب خواهی برروی آب رفتن ۲/۲۱۰

بیش نیست

ترت بازو نیاید بی صفای دل بکار
تیغ تا در زنگ باشد برگ بیدی بیش نیست ۱۱/۱۰۲

تازه است

چهره اش از سبزه خط گلستانی تازه ایست
در ریاض حسن گلرویان خزانی تازه ایست ۵/۱۰۶

چون آستین

بسکه میپیچد بیاد آن سرین چون آستین
شد پراز چین عاقبت دامان زین چون آستین ۶/۲۰۳

خویش مرا

زروی ماه سیاهی بنور ماه نرفت
نیامدست بکاری کمال خویش مرا ۱۲/۶۰

درخواب رفته است

نی چشم مست او بشکر خواب رفته است
بخت سیاه ماست که درخواب رفته است ۹/۱۰۱

راما نم

درسفر همرهم غم وطن است
گل با خار چیده راما نم ۱۲/۱۸۷

سفید شده است

زگریه ام نه همین چشم تر سفید شده است
کزآب دیده مرا موی سر سفید شده است ٤/١٠٤

شد چشمش

زخواب ناز نتواند دمي بیدار شد چشمش
مگر با سرمه بخت سیاهم یار شد چشمش ٥/١٧٧

که دارد

آن سرو روان جای در آغوش که دارد
دستي به نوازش بسر دوش کي دارد ٥/١٣٤

نسازد صیاد

بلبل شوخ مرا رام نسازد صیاد
تا ز تار رگ گل دام نسازد صیاد ٤/١٢٥

---

٦ ـ صنایع بدیعي

چنانکه پیشتر اشارت کردیم غني واقرانش بگاه استعمال کلمات درانتخاب وتلفیق آنها توجه ودقت خاصي داشتند وهمین التفات وتوجه به خصوصیات الفاظ ودر نظر گرفتن خصایصي برای آنها سبب میگردید که شاعر صنایع مختلف را مد نظر داشته باشد همواره بتناسب لفظي ومعنوی بین کلمات توجه کند وبسبب این امراست که در اشعار غني صنایع بدیعي رابحد وفور مي بینیم وحتي گاه دریك بیت چندین صنعت مشاهده میشود که این نیزخود صنعتي است بنام "ابداع" یا " سلامة الاختراع".

از صنایعي که دراشعار غني بیشتر بچشم میخورد تمثیل وجناس وایهام ومراعات النظیر است که تقریبا هیچ بیتي را ازآن خالي نتوان یافت. صنایع دیگر نیز ـ خواه لفظي یا معنوی ـ در اشعار آمده است که ذیلا آنها را با ذکر نمونه

چند یاد میکنیم.

(الف) ارسال المثل یا تمثیل

"مثالیه" بطوریکه مولانا شبلي نعماني گوید "ادعائي کردن وبرای اثبات مدعا دلیل شاعرانه پیش کشیدن است." (۱) وبقول او "باني این طرز کلیم — علي قلي سلیم — میرزا صائب وغني هستند. طرز مزبور منتها درجه حسن قبول پیدا کرده وتاخاتمه شاعری هم رواج داشته است." (۲) وجای دیگرگوید "مضامین مثالیه ابتدا هم معدود وانگشت شمار یافت میشد. قصیده مشهور امیرخسرو سرتاسر در همین صنعت یعني صنعت مثالیه است. لیکن کلیم — میرزا صائب — وغني آنرا گوئي یك فن خاص قرار دادند وچون این سه شاعر مدتها در کشمیر همدم وهمقلم میزیستند وباهم مشاعره میکردند ظن غالب این است که اثر همصحبتي این طرز را جولانگاه مشترك گردانیده است." (۳) وصاحب تذکره نتایج الافکار اظهار عقیده میکند که غني "در مراتب نظم بفکر رنگین شاني عظیم پیدا کرد وازمعدن طبع متین جواهر نازك خیالي بکف آورد. کلامش در تمثیل گوئي بي نظیر است واشعار آبدارش یکسر دلپذیر" (۴). استادیي غني در صنعت تمثیل حتي امروز هم که سه قرن از فوت او میگذرد مورد قبول شعرای هند است چنانکه شاعری بنام غلام قادر گرامي از حیدرآباد هندوستان در وصف شاعر دیگری گوید (۵)

چنان تمثیل را داده رواجي | که از فکر غني گیرد خراجي

غني گاهي تمثیل را در مصراع نخست میآورد مانند —

جای بینائي سواد دیده باشد ني بیاض
هیچکس در روز فیض شبنمی بیند بخواب ۱/۹۲

---

(۱) و (۲) شعرالعجم جلد سوم مولانا شبلي نعماني ترجمه فخر داعي گیلاني — تهران ص ۱۷

(۳) ایضا ص ۱۸۲ (۴) تذکره نتایج الافکار — بمبئی ص ۵۰۲

(۵) کشمیر جلد دوم ص ۴۵۲

ابر نتواند شدن از کثرت باران سفید
حیرتي دارم که چون شد دیده گریان سفید ۶/۱۵۱

دندان مار گرچه با فسون توان کشید
از زلف او جدا نتوان کرد شانه را ۳/۶۳

چون مه نو که نگردد ز شفق هرگز سرخ
ناخن همت من رنگ نگیرد ز حنا ۳/۷٤

ز روی ماه سیاهي بنور ماه نرفت
نیامدست بکاری کمال خویش مرا ۱۲/۶۰

دید چون پروانه را در خلوت فانوس رفت
شمع در بازار خوبان خوش دکاني گرم کرد ۲/۱۶۰

نور کم میدهد از روغن ناصاف چراغ
کلفت از دل نبرد مي چو نباشد بیغش ۶/۱۷۶

موی چون از سر جدا گردد نمیگردد سفید
عیش غربت مرد را پیوسته میدارد جوان ٤/۲۰۵

و گاه در مصراع ثاني

بجو دوری ز همجنسان نشاطي گر طمع داری
چون میبیني جدا از یکدگر لبهای خندان را ۳/۷۳

نمیباشد مخالف قول و فعل راستان باهم
که گفتار قلم باشد ز رفتار قلم پیدا ۳/۷۰

نور حسن از دیده تر دامنان پنهان بود
بي نصیب از پرتو شمع است فانوس حباب ۱۳/۹۱

خرمن عمرش تلف شد هر که از کس زر گرفت
داد سر بر باد چون در شمع آتش در گرفت ۱/۱۱۲

روشندلان ندارند از هم غبار کلفت
کي تیرگي پذیرد آئینه از دم صبح ۲/۱۲۵

بود در اضطراب از اهل عالم هرکه کامل شد

طپیدن درمیان جمله اعضا قسمت دل شد ۲/۱۵۱

ربود دل ز من وشد رقیب زین بیدل

چه خوش بود که برآید زیك کرشمه دو کار ۹/۱۷۰

حسن سبزی بخط سبز مرا کرد اسیر

دام همرنگ زمین بود گرفتار شدم ۱۰/۱۹۱

چاره سازان هم زدرد خود غني بیچاره اند

کي تواند بخیه زد سوزن بزخم خویشتن ۱۲/۲۰۸

شاعر مادر اشعار نوق بیشتر دلایل و تمثیلهای شاعرانه بکار برده ولي اصولا شاعر تمثیل گوی دارای قدرت مشاهده قوی میباشد وآنچه راکه در اطراف او روی میدهد بادقت مطالعه وباچشم گشوده مینگرد و حتي حوادث کوچکي که درنظر عموم بي اهمیت است برای شاعر دراك وحساس موضوعي قرارمیگیرد واو جهة اثبات ادعای خود دراشعار از آنها استفاده میکند و در کلام شاعرما نیز اینگونه تمثیلات فراوان است مانند -

بي ریاضت نشود نشئه عرفان حاصل

تاکدو خشك نگردید مي ناب نیافت ۳/۱۲۳

زند ربط بهم پیوستگان راگفتگو برهم

سخن چون درمیان آمد دو لب ازهم جدا گردد ۷/۱۳۸

رفیق اهل غفلت هرکه شد ازکار میماند

چوپای خفته پای دیگر از رفتار میماند ۵/۱۵۱

توکل پیشه را روزی بدست خویش میباشد

مکد انگشت خود کودك چو نبود شیر پستان را ۱/۷۳

باتو نزدیکم ولي دورم زفیض عام تو

موم در زیر نگین خالي است از نقش نگین ۱/۲۰٤

درمکرر بستن مضمون رنگین لطف نیست

کم دهد رنگ ارکسي بندد حنای بسته را ۳/٦٥

(ب) صنعت ایهام

صنعت ایهام یا تخیل و توریه (۱) یکي از صنایع بدیعي است که در کلام غني فراوان است و شعرای همعصر و همچنین تذکره نویسان و سخن سنجان متاخر او استادي اورا در این فن قبول کرده اند چنانکه بندرابن داس خوشگو اورا "سرخیل ایهام بندان" خطاب کرده است (۲). غني این صنعت را بمرحله کمال رسانید و سپس این صنعت بدیعي طوری مورد پسند شعرای متاخر واقع گردید که شاعری باسم گور بخش حضوری در جواب هر بیت غني شعری سروده دیواني فراهم آورد (۳) اینك نمونه های از آنرا در ابیات ذیل مي بینیم —

مطرب گر آرزوی تو فریاد ما بود
مانند ني بدیده فغان مي کنیم ما ۵/۶۷

نتوان چو زاهد از ره خشکي بکعبه رفت
کشتي ببحر باده روان میکنیم ما ۷/۶۷

کس وقت نزع بر سرم از بیکسي نبود
شرمنده ام ز عمر که آمد بسر مرا ۳/۷۶

آزرده ام ز دیدن مردم عجب مدار
گر او فتاد مردم چشم از نظر مرا ۴/۷۶

زبان ني بآواز بلند این حرف میگوید
که میسازد بیکدم چوب را صاحب نفس گویا ۱۰/۶۳

اشعار آبدارم تا شد محیط عالم
انداختند در آب یاران سفینه ها را ۳/۸۸

---

(۱) رك به المعجم ص ۲۳۶ - ۲۶۴ و حقائق الحدائق ۵۶ - ۵۹ و دقائق الشعر ص ۴۰-۴۲ و دره نجفي ص ۱۸۹ - ۱۹۰

(۲) و (۳) سفینه خوشگو مرتبه عطاء الرحمن کاکوی چاپ پاتنا ۱۹۵۹ ص ۳۴۸

هرکه چون من زد قدم در راه استغنا غني
اطلس گردون بپای همتش پاتابه ایست ۴/۱۰۳

مدام ازحباب است ساغر بدست
شده مي بدور لبت مي پرست ۴/۱۱۲

ني زپای خم خبر دارم نه از دست سبو
دست و پاگم کرده چون من دراین میخانه نیست ۵/۱۱۸

کسي که زنده باظها ر زندگي باشد
دمیکه گشت زدعوی خموش گویا نیست ۶/۱۱۸

بکام دل رسانیدست مي از دوستي ما را
الهي تادم آخر بکام دوستان باشد ۵/۱۲۹

نمیکند بمن ناتوان نگه آن شوخ
زبیم آنکه بگویند ناتوان بین است ۷/۱۱۵

غني زترك محبت بسي پشیمانم
ززلف یارگرفتم دل و شدم دلگیر ۱/۱۶۸

(ج) مراعات النظیر

صنعت مراعات النظیرکه نامهای دیگرآن تناسب (یا متناسب) و مواخاه و ایتلاف است (۱) مستعمل ترین صنعت دراشعار غني است که ذیلا نمونه های ازآن ذکر میشود:

به بیداری خیال زلف خوبان میکند شبها
زبس پیوسته بیند چشم من خواب پریشان را ۶/۷۳

---

(۱) المعجم ص ۲۸۳ – ۲۸۴ و حدائق الحقایق ص ۴۶ – ۵۰ دقائق الشعرص۵۲-۵۳ وترجمان البلاغه ۷۵ - ۷۶

مگر زد پرتو خورشید حسنت درجهان آتش
که برج آبی چاه است منزل ماه کنعان را 8/73

سعی بهر راحت همسایگان کردن خوشست
بشنود گوش از برای خواب چشم انسانها 4/62

ترهمچو آسیا نشد از آب نان ما
از تشنگی است خشک زبان در دهان ما 1/64

ازبسکه وصف چشم سیاه تو کرده ایم
گردید میل سرمه زبان در دهان ما 4/64

تا کرده ایم دره شوقت قدم ز سر
آتش بود ز داغ جنون زیر پای ما 7/72

چاره کار بدست من و من بیچاره
بند انگشت به ناخن نتوان کردن وا 4/74

شد روشنم زشمع که در بزم حریفان
خاموش شدن مرگ بود اهل زبان را 3/71

کرد سربا نامهٔ آن ماه تا صد راه را
ای کبوتر پر مکن از اشک حسرت چاه را 8/76

رشته را از پنبه توحید تا منصور بافت
اختلافی درمیان سبحه و زنار نیست 7/103

سالکان راه عشق آسان زخود بگذشته اند
تا کمانش پل بروی آب پیکان بسته است 4/115

بیمار عشق در خم محراب ابرویش
خواهد چو چشم او باشارت نماز کرد 10/134

برزبان قانع اگر حرف لب نان گیرد
زود ازشرم زبان در ته دندان گیرد 10/139

جوی شیراز بر فرهاد مگر میآید
که بهم خسرو و شیرین شکر آبی دارند 1/61

(د) تشبیهات

تشبیهات لطیف و بدیع در دیوان غني بسیار است و در اینجا بمصداق "القلیل تدل علي الکثیر" نمونه های از آنها را یاد میکنیم

تشبیه "حروف مکتوبه" به "زنجیر قلم" (ص ٤/٧٠)

بدست از زلف او تا سر خط دیوانگي دارم
چو کلکم شکل زنجیراست از نقش قدم پیدا

وتشبیه "ابرو" به "مصرع" (ص ١١/٩٦)

یك موی فرق نیست میان دو ابرویت
خوش مصرعي به مصرع دیگر رسیده است

"آبله پا" به "قبله نما" (ص ٥/١٣٢)

من از قدم سعي بمقصود رسیدم
هرآبله پای مرا قبله نما شد

تشبیه "زبان" به "بال" (ص ١١/١٢٦)

زتحریك زبان دائم بهر سو میرود شعرم
چه مرغ است اینکه از یك بال در پرواز میآید

و"زخم" به "گرداب" و "بخیه" به "موج" (ص ٦/١٥٠)

در هوای آب تیغش بسکه دل بیتاب بود
بخیه بر زخم تو گوئي موج در گرداب بود

"درم" به "چنار" (ص ١١/١٧٠)

گلي نچید ازین باغ جز تهیدستي
کسیکه تکیه کند بر درم بسان چنار (١)

"دندان" به "ژاله" (ص ١٠/١٢٨)

---

(١) زیرا در چوب چنار نقوش مدوری بسان درم میباشد

ریخت دندان ز دهن رفت جوانی برباد
آه ازین ژاله که در مزرع بختم افتاد

و "مژگان" به "سیاه لشکر" (ص ۲/۲۱۶)

به پیش چشم تر نرگس سپر ز برگ انداخت
چو دید جمع سیاهی لشکر از مژگان

و "مژگان" به "نبض بیمار" (ص ۷/۱۰۷)

عاشقان را جنبش مژگان چشم یار کشت
عالمی را اضطراب نبض این بیمار کشت

برخی از تشبیهات که غنی در اشعار خود بکار برده چندان خوب نیست که نمونه از آن نیز که به چشم خورد در زیر نگاشته میشود مانند "میل سرمه" به "مار غبار آلود" (ص ۶/۱۹۵)

زند بی دوست زنبور نگه صد نیش بر چشم
بود مار غبار آلوده میل سرمه در چشم

و "گره زلف" به "مهره مار" (ص ۵/۶۳)

سامان دل خیال گره های زلف بست
گوهر بود ز مهره مار این خزانه را

و نیز "زلف یار" به "مهره مار" (ص ۱۰/۶۰)

دل از خیال گره های زلف یار پر است
گهر ز مهره مار است در خزانه ما

قسمتی از تشبیهات بصورت اضافه آمده است و آنها را بملاحظه علم دستور بدو قسمت اضافات تشبیهی و اضافات استعاری یاد میکنیم

اضافات تشبیهی

آتش صهبا (ص ۸/۶۳)

ندارد در هوای گرم لطفي آتش صهبا
هلال عيد دانم گر رگ ابری شود پیدا

آیینه آب (ص ۷/۸۷)

وضع ملائم بود تیغ زبان را سپر
تیره نسازد نفس آیینه آب را

آیینه آفتاب (ص ۷/۹۳)

گر نه صفای تنت هوشربا باشد چرا
پیش دم صبح هست آیینه آفتاب

آیینه باطن (ص ۵/۹۸)

روشن بقناعت شود آیینه باطن
ماهي که دلافروز بود نان جوین است

آیینه زانو (ص ۱/۸۶)

بسکه بي زلف بتان دست زدم بر زانو
صورت شانه گرفت آیینه زانوی ما

آیینه ماه (۳/۱۳۳)

زنگ از دل نبرد در شب هجرت مهتاب
بي رخت آیینهٔ ماه شکستن دارد

ابر دیده (ص ۷/۲۱۸)

بگلشن بي تو ابر دیدهٔ ما ریخت باراني
که گردید آشیان عندلیبان چشم گریاني

ابر طالع (ص ۱۲/۱۲۹)

ابر طالع را تماشا کن که در فصل بهار
بیضهٔ بلبل برای گلشن ما ژاله شد

باده[6] عتاب (ص ۳/۹۰)

ما باده عتاب زلعل تو میکشیم
باشد مي دو آتشه آب خمار را

بحر باده (ص ۷/۶۷)

نتوان چرزاهدازره خشکي بکعبه رفت
کشتي ببحر باده روان میکنیم ما

بخیه سکوت (ص ۵/۱۹۷)

برلب چوآستین زده ایم بخیه سکوت
انگشت گر زني بلبم را نمیشود

برق آه (ص ۲/۲۵۰)

جسته ازبسکه برق آه از دل
خرمن ماه مانند یک پر کاه

بیابان توکل (ص ۶/۱۷٤)

در بیابان توکل توشه در کار نیست
زاد این ره دانه دل بس بود همچون جرس

پرکاه هلال (ص ۱۳/۷۰)

چشم فلك که میپرد از شوق ابرویت
بر دیده مینهد پرکاه هلال را

پنبه صبح (ص ۹/۱۸۰)

درشب وصلت چوخواهد بزم ما روشن کند
پنبه صبح آورد گردون برای تار شمع

پنبه غفلت (ص ٤/۱۹۶)

تکیه گوش پر از پنبه غفلت کردم
چشم پوشیدم ز خوابي بفراغت کردم

تنور فلك (ص ٣/٦٤)

گوئي كه در تنور فلك تحط هيزم است
تا اشتها نسوخت نشد پخته نان ما

تير مژگان (ص ٥/٩٦)

ناوك نازتو در ديدن من جا دارد
تير مژگان ترا مردم چشمم سپر است

تير فراق (٢٥٠/١٠)

بسفر رفتي واز تيغ فراقت پيهم
زخم چندان بمن آمد كه نيايد بقلم

تيغ گريبان (ص ٨٣/١)

ز درد عشق ضعيف است بسكه پيكر ما
شود به تيغ گريبان جدا ز تن سر ما

جام خالي نرگس (ص ١٢٦/٨)

نشاني نيست در خمخانه خاك از مي عشرت
زجام خالي نرگس همين آواز مي آيد

جامه ديوانگي (ص ٢٠٠/٦)

جامه ديوانگي چون برقد خود دوختم
بخيه ها از خار پا بر دامن صحرا زدم

چراغ آيينه (ص ٢٣٢/٤)

نتوان نفس گم شده را پيدا كرد
افروختن چراغ آيينه چه سود

چراغ لاله (ص ١٢٩/١١)

تا بصحرا هر طرف روشن چراغ لاله شد
گرد باد از پرتو آن شعله جواله شد

چرخ حلاج (ص ١٠/٢٥٥)

آسمان چون چرخ حلاج است کزگردش بخاك
پنبه ودانه زبرت وژاله ریزد هر زمان

حصار جام جم (ص ٥/٧٠)

غني تا چند پرسي دستگاه اهل دنیا را
که باشد وسعت آن ازحصار جام جم پیدا

حصارخط (ص ١٢/٦٣)

رهد کي درحصارخط زدزدان معني روشن
کجا مهراز کلف محفوظ دارد خرمن مه را

خامه ایجاد (ص ٥/١٣٨)

چون نباشم در ندامت کزپي تصویر من
رنگ خجلت بر جبین خامه ایجاد بود

خانه زنجیر (ص ١/٧٧)

چنان بیاد سرزلف او گرفتاریم
که غیرخانه زنجیرنیست منزل ما

خم افلاك (ص ٣/١٢٨)

باده عیش نشوید زدلم گرد ملال
خویش راگرخم افلاك ته خاك کند

خواب مرگ (ص ١٢/١٠٤)

غافل مشوزعاقبت کار خود غني
دل نه بخواب مرگ که دنیا فسانه ایست

دراشك (ص ٥/١٠٩)

چشم سفید زد در اشك مرا بخاك
حرفیست اینکه پنبه نگهبان گوهراست

ریگ شیشه ساعت (ص ۵/۱۴۹)

کسی آواره تاکی در دیار خویشتن باشد
چو ریگ شیشه ساعت مسافر در وطن باشد

رشته حب الوطن (ص ۹/۷۴)

بسکه شد زنجیر پایم رشته حب الوطن
درسفر دایم چو سوزن چشم دارم در قفا

زال چرخ (ص ۵/۱۱۰)

چنان بروی زمین نقش حسن ناپیداست
که زال چرخ به چشمم بت هلال ابروست

زبان شیشه (ص ۱۰/۱۳۸)

گوید زبان شیشه نهانی بگوش جام
هرکس که سرکشد بجهان سرنگون شود

زمین شعر (ص ۱۴/۹۲)

شد زمین شعرم از گلهای مضمون گلشنی
هست هر بیتی در و عشرتسرای عندلیب

زمین طرح (۳/۱۷٤)

نگفته ایم غزل در زمین طرح رفیع
که میشود سخن ما درین طرح کم سبز

سنگ شیشه (ص ٦/۸۳)

محنت کجا زسردی دی میکشیم ما
ازسنگ شیشه آتش می میکشیم ما

شاخ تنزل (ص ۷/۱٦۵)

توان زشاخ تنزل گل ترقی چید
نفس به نی چو فرو شد بلند میگردد

شعله آواز قلقل و شمع مینا (ص ۲/۵۹)

بود از شعله آواز قلقل بزم مي روشن
سرت گردم مکن خاموش ساقي شمع مینا را

صبح ابد (ص ۹/۵۹)

ز آسیب صبا آسوده تا صبح ابد باشد
کند شمع از پر پروانه گر تعویذ بازو را

صبح بنا گوش (ص ۱۰/۱۰)

تا دیده ایم صبح بنا گوش یار را
از چشم ما چو چشم گهر خواب رفته است

صیدگاه دهر (ص ۵/٦٤)

از صید گاه دهر نگشتیم نا امید
زاغ کمان ماست شکار کمان ما

طائر معني (۸/۱٤۳)

آید از تار نفس طائر معني در دام
ای حریفان قفس گوش مهیا دارید

طفل هوس (ص ۲/۲۰۷)

شد بسته به پستان صدف شیر که هرگز
طفل هوس من ندهد تن بمکیدن

طفل اشك (ص ۲/۱۱۱)

ازکنارم دختر رز کرد تا پهلو تهی
کار من اکنون غني با طفل اشك افتاده است

ظلمت آباد بدن (ص ۲/۱۰۵)

زنده نتوان بود بي لعلت که مشتاق ترا
یالب شیرین تو یا جان شیرین برلب است

غنچه خاطر (ص ۱/۱٤۲)

در لحد غنچه خاطر رکفن بگشاید
دل غربت زده از صبح وطن بگشاید

فانوس حباب (ص ۱۳/۹۱)

نور حسن از دیده تردامنان پنهان بود
بي نصیب از پرتو شمع است فانوس حباب

قید خرد (ص ۱/۵۸)

جنوني کو که از قید خرد بیرون کشم پا را
کنم زنجیر پای خویشتن دامان صحرا را

دسه نرگس (ص ۳/۱٦۵)

نیست حسن بي بقا شایسته دلبستگي
با چراغ برق یك پروانه همراهي نکرد

کلاه حباب (ص ۷/۱۱۷)

تا دید سر برهنگي طفل اشك ما
دریا بدست موج کلاه حباب دوخت

گل آتش (ص ۸/۹٦)

سوز دلم چو شمع بجای رسیده است
کز تخم اشك من گل آتش دمیده است

گل شمع (ص ۷/۱۱٦)

سنبل زلف که در گلشن بزم است امشب
که گل شمع ز بویش گل شبو شده است

گلیم بخت (ص ۷/۱۹٤)

شبي بمجلس آن مه چو شمع جا کردم
گلیم بخت سیه را بزیر پا کردم

مصرع ابرو (ص ۱۶۴/۱)

گردون زشوق مصرع ابروی آن نگار
با آب زر رقم زده نامش هلال کرد

نهال شمع (ص ۸۰/۵)

آزاده ام ز قید زمین چون نهال شمع
بردم فرو به آب رگل خویش ریشه را

اضافات استعاری

آستین انقلاب (ص ۷۸/۸)

چون بر آرد دست چرخ از آستین انقلاب
کاسه دریوزه سازد چینی فغفور را

انگشت حیرت (ص ۷۳/۱۰)

غني تا نقش خط گشت از نگین لعل او پیدا
دهن شد خاتم انگشت حیرت ساده لوحان را

پای خم ردست سبو (ص ۱۱۸/۵)

نی ز پای خم خبر دارم نه از دست سبو
دست رپا گم کرده چون من درین میخانه نیست

پنجه خورشید (ص ۲۵۵/۳)

پنجه خورشید را از دست برد دی نماند
آنقدر قوت که اندازد ز روی خود نقاب

چشم چاه (ص ۱۶۲/٤)

غني مشکل بود دل کندن از خوبان پس الفت
هنوز آب از غم یوسف بچشم چاه میآید

دست رد (ص ۱۰۲/٤)

تا شد انگشت نما طره ات از حسن قبول
شانه برگیسوی خوبان دگر دست رد است

دهن سوزن (ص ۱۲۶/۵)

هیچگه دم نزد از دوختن چاك دلم
رشته هرچند زبان در دهن سوزن کرد

رخسار شمع (ص ۱۸۰/۸)

چشم دلسوزی نمیاید ز دشمن داشتن
آستین کي پاك سازد اشك از رخسار شمع

زانوی فکر (ص ۹۰/۱)

جام بخیر کاسه زانوی فکر نیست
باشد خیال تازه شراب کهن مرا

زخم ني (ص ۹۹/۹)

هرزخم ني ز نغمه شیرین لبالب است
زنبور خانه ایست که ازانگبین پراست

گوش جام (ص ۱۳۸/۱۰)

گوید زبان شیشه نهاني بگوش جام
هرکس که سرکشد بجهان سرنگون شود

گلوی شیشه (ص ۹۰/۵)

بسکه برلب جانش از رنج خمارمي رسید
در گلوی شیشه آب از پنبه میریزیم ما

ناخن بیداد (ص ۲۰۹/۶)

خسته از ناخن بیداد نسازم جگری
خون لعل از رگ خارا نکند تیشه من

ناخن همت (ص ۷٤/۳)

چون مه نوکه نگردد زشفق هرگزسرخ
ناخن همت من رنگ نگیرد زحنا

(ه) تلمیحات

صورت معشوق هرجا جلوه گرگردد خوش است
کوهکن داند به از آیینه سنگ خاره را ٤/٨٩

از گریه آب تیشه فرهاد ریختم
چشمي که شد سفید کم از جوی شیر نیست ٢/٢٠

غني مشکل بود دل کندن از خوبان پس الفت
هنوز آب از غم یوسف بچشم چاه مي آید ٤/١٦٢

گندم از بهر طمع خنده برآدم دارد
یارب این در بجهان بررخ کس باز مباد ٣/١٣٤

غني تا چند پرسي دستگاه اهل دنیا را
که باشد وسعت آن ازحصار جام جم پیدا ٥/٧٠

حمائل کرد شیرین دست خود در گردن خسرو
مگر میل حنا بندی زخون کوهکن دارد ٣/١٣٧

مرید خضرتوان شدکه باحیات ابد
تن از حباب باظهار زندگي ندهد ٦/١٥٩

چون قبله نما خضرره اهل جهان باش
سرگشته خود وراهنمای دگران باش ٣/١٧٧

چاك پیراهن یوسف نبرد بي معني
خنده برپاکي دامان زلیخا دارد ٧/١٤٦

چشم کرم مدارز شاهان که جزنمد
آیینه خلعتي زسکندر نیافت است ٤/١٢٢

ای که خواهي رخنه در ملك سلیمان افگني
درزمین خاکساری خانه چون مور گیر ١/١٧٢

تن ضحاك کشید از رگ گردن آزار
قصه مارکه مشهور شد افسانه شمار ٣/١٦٨

میزند پهلو به نخل طور از آتش چنار
زیبدار خود را کلیم وقت دادند باغبان 1/255

دم بریدن سر شمع میکند روشن
که خوشتر از دم عیسي بود دم شمشیر 10/167

فریب نعمت شاهان مخور که از فغفور
صدای کاسه خالي بگوش میآید 6/154

دولت ظاهر و باطن شود از می حاصل
خم روایت ز فلاطون کند و جام ز جم 9/251

قارون ته خاك رفت از طول امل
تا بردارد درم ز پشت ماهي 10/242

مگر آن شاه خوبان کرد مصر حسن را غارت
که باشد بر جبین داغ غلامي ماه کنعان را 12/72

نمي بینم نهالي سایه افگن بر سر مجنون
مگر گاهي که بنشیند بزیر شاخ آهوی 10/219

نه دار آخرت ني دار دنیا در نظر دارم
ز عشقت کار چون منصور با دار دگر دارم 1/186

براه جستجوی او قدم نهمیده نه سالك
که موسي بي عصا این راه نتوانست طي کردن 7/210

چشم عاشق روشن است از پرتو دیدار دوست
شمع نخل وادی ایمن بود پروانه را 8/69

کس ز همرنگي ما مدعي ما نشود
که کف بحر حریف ید بیضا نشود 3/148

غني روز سیاه پیر کنعان را تماشا کن
که نور دیده اش روشن کند چشم زلیخا را 7/58

خضاب موی زلیخا مگر کند یوسف
که برده است سیاهی ز دیده یعقوب 3/93

زبوی جامه میناز زد بخود یعقوب زین غافل
که یوسف با زلیخا عشق دریك پیرهن دارد ۴/۱۳۷

(و) تضـــاد

صنعت تضاد که آنرا با نامهای متضاد ــ تطبیق ــ مطابقه ــ طباق وتکافو نیز نامند (۱) از صنایع کثیرالاستعمال در دیوان غني است ونمونه های از آنرا درابیات زیر میبینیم

به بیداری خیال زلف خوبان میکند شبهــا
زبس پیوسته بیند چشم من خواب پریشان را ۶/۷۳

خون بجوش آمده از ذوق شهادت ما را
به که آبي بزند تیغ تو بر آتش مــا ۱۳/۷۳

تو نونهالي وما همچو ریشه ایم ترا
بود ترقي حسنت گل تنزل مــا ۲/۹۰

آدم خاکي زخامي دارداز مي اجتنـا ب
کوزه گل پخته چون گردد نمي ترسدزآب ۹/۹۱

بحث کج در طبع شاعر میخلد ني دخل راست
طاقت خاراست ماهي را وتاب شست نیست ۲/۱۰۱

حساب روز وشب هجر را چه میپرسي
که روزنامه ما چون سیاهه شب بود ۵/۱۵۸

هست رویش گل روی سبز باغ وجود
گرچه باشد دهنش غنچه گلزار عدم ۱۴/۲۵۰

---

(۱) المعجم ص ۲۵۶ ــ ۲۵۷ حدایق الحقایق ص ۲۷ ــ ۲۸ ودقائق الشعر ص ۲۹ ر درة نجفي ص ۲۹ وترجمان البلاغه ص ۳۱ ــ ۳۶

(ز) تکرار

صنعت تکریر یا تکرار (۱) نیز در ابیات غني ملاحظه میشود.

شکل گردون گره و صورت اختر گره است
کارم از انجم و افلاك گره در گره است ۲/۱۱۲

کشمیر از صباحت روشن گر جمال است
حسن سیاه اینجا گر هست خال خال است ۳/۱۱٤

پیرهن گل تن گل عارض گل لب دلدار گل
باغبان صنع بسته دسته زین چار گل ٦/۱۸٤

پیکر ساقي سراپا گوئي از گل ساختند
دست گل پا گل بدن گل چهره گل رخسار گل ۸/۱۸٤

(ح) جناس

جناس یا تجنیس یا مجانسه را اقسامي بسیار است و در کتب علوم بدیعي شرح مفصل و مبسوطي در باره آن بیان شده است. ذیلا اقسام تجنیسات را که در دیوان غني یافته میشود با مثال ذکر میکنیم.

تجنیس تام

بسکه آزرده ام از دیدن مردم چه عجب
مردم دیده اگر از نظرم افتاد دست ۷/۱۰۵

دم بریدن سر شمع میکند روشن
که خوشتر از دم عیسي بود دم شمشیر ۱۰/۱٦۷

---

(۱) المعجم ص ۲۵٤ – ۲۵۵ ودقائق الشعر ص ۱۷ – ۱۹ و دره نجفي ص ۱۳۲

تجنیس ناقص یا مختلف

گرد خود گرد غني چند کني طوف حرم
رهبری نیست در این راه به از قبله نما ٦/٧٤

شدیم خاك زبس درخیال عارض او
سزد اگر گل خورشید روید از گل ما ٢/٧٧

ترك خواب آن ترك خونریز از پي نخچیر کرد
پر برون آورد از بالین و صرف تیر کرد ٥/١٤٢

تجنیس زائد

زنقش پای تو گلها شگفت قالي را
نهال ساخته سرو قدت نهالي را ١٣/٦٧

ز روی ماه سیاهي بنور ماه نرفت
نیامدست بکاری کمال خویش مرا ١٢/٦٠

آتش مي تیز سازد شعله آواز را
برکدوی باده باید بست تار ساز را ٣/٨٤

یکتن در این زمانه بي داغ ماتمي نیست
کردیم سیر عالم از ماه تا به ماهي ٢/٢٢١

تجنیس مرکب

شد شکرآب زشرم سخن شیرینم
گرمیان من وطوطي شکرآب است بجاست ١/١٠٠

تجنیس مطرف

خاره زسخت جاني فرهاد ساخت رو
برسنگ خاره صورت شیرین بهانه ایست ١١/١٠٤

نگاه تیز می بینم بسوی او غزالان را
نگه دارد خدا از چشم بد آن تیرمژگان را ۱۰/۷۲

تجنیس خط

جز شکار دل شیران نبود پیشه عشق
کز پر تیر بود برگ نی بیشه عشق ۳/۱۸۲
دولت ظاهر و باطن شود از می حاصل
خم روایت ز فلاطون کند و جام ز جم ۹/۲۵۱

تجنیس مردوف

ز غنچه تکیه چو شبنم بزیر سر ننهم
که به زبالش پرهست بال خویش مرا ۱/۶۱

از صنایع دیگری که در ابیات غنی ملاحظه میشود نمونه چند مینگاریم

قلب یا مقلوب

دل از خیال گره های زلف یار پر است
گهر ز مهره مار است در خزانه ما ۱۰/۶۰
بشد رشته گلدسته زیادش دل زارم
آن دسته گل جای در آغوش که دارد ۷/۱۳٤

لف ونشر

عشق را دامیست در پست و بلند روزگار
کوهکن در بیستون و مجنون بصحرا بندشد ۹/۱۳۷

مبالغه واغراق

در موج خیز گریه من میکند شنا
دریا به پشت خویش کدوی حباب بست ۵/۱۱۶

بسکه پر آب است چون چشم ترم هر آبله
رفته ام در گل نرر هر جا که پا انشرده ام ۸/۱۹۹

اشتقاق

محرم است آیینه و آب ز عکست محروم
آب خواهد که به آیینه رساند خود را ۸/۷۹
بحرف قتل من روزی زبانت گشت میترسم
که از تاخیر بخت من دم شمشیر برگردد ۵/۱۵۷
کي زند پهلو بمن مجنون که درخاك جنون
سنگ طفلان شد مرا چون استخوان جزو بدن ۲/۲۰۶

---

(۷) تصرفات شعری

ایراد مضامین در قالب شعر و تقییداتي چون وزن و قافیه شاعر را وا میدارد که در جملات و عبارات دخل و تصرفي کند. تقدیم و تاخیر ارکان جمل و بعضي حذفها و اسقاطها در عبارات ازینگونه است. در کلمات و الفاظ نیز بمقتضای همان قیودی که وزن و قافیه برای شاعر پیش میاورد تصرفاتي چون تخفیف و تسکین و تصحیف وغیره نیز بوجود میآورد و بهمین جهت گفته اند " یجوز للشاعر مالا یجوز لغیره" و در کلام غني نیز بدینگونه تصرفات و حذفها بر میخوریم مانند اماله الف عیسي به یای در بیت زیر—

اهل دل از ترك خواب سیر فلك میکنند
عیسي وقت خود است هر که شبي زنده است ۱۰/۱۰۷

وهمچنین تصرف و تغیر در حرکات کلمه " خورد" در رباعي زیر— (۱)

---

(۱) دیوان غني چاپ نولکشور لکنو ص ۱۲۳ ولي دیوان چاپ سرینگر ص ۲۳۲
(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

تا فصل بهار رو به گلشن آورد
هنگامه افسرده دلي بر هم خورد
از حیرت عشق وشوخي حسن بباغ
بلبل به سبد گل به قفس باید کرد

تخفیف کلمات یکي از تصرفات شایع شعراست و هیچ دیوان فارسي را تهي ازان نتوان یافت. اما کلمات مخففه از شمار "محذوفات مستحسنه" است که "کلمه فصیحتر و ملایمتر گردد یا حذفي مشهور و متداول باشد" (۱) واز محذوفات مستکرهه وحذفهای نا روا در اشعار وی دیده نمیشود واگر قاعده ای را که صاحب لسان القلم در مورد استکراه محذوفات بیان داشته وآنرا تخفیف مشدد داشته (۲) در نظر بگیریم باید تخفیف "دکان" (۳) را در شعر زیر

دید چون پروانه را درخلوت فانوس رفت
شمع در بازارخوبان خوش دکاني گرم کرد ۲/۱۶۰

حذفي مستکره بدانیم. ولي باید گفت که تخفیف مشدد همواره مستکره نیست چه بسیار مشدداتي که پارسي زبانان به تخفیف استعمال کنند و فصیحان متقدم نیز بکار برده اند چنانکه همین کلمه "دکان" را مولانا مخففا استعمال کرده است ومیفرماید —

بر دکان بودی نگهبان دکان	نکته گفتي با همه سوداگران
جست از سوی دکان سویي گریخت	شیشه های روغن گل را بریخت (٤)

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

بجای "بایدکرد" "باید برد" نوشته ودر دو نسخه خطي دیگر نیز "باید برد" آمده است ودر اینصورت تصرفي وتغییری درحرکات کلمه "خورد" لازم نیست.

(۱) لسان القلم في شرح الفاظ العجم تالیف عبدالقهار بن اسحق شریف مصحح ادیب هروی تهران ۱۳۳٦ ص ۳۸. (۲) ایضا ص ۳۸

(۳) به تشدید تانب رجوع کنید المنجد چاپ بیروت

(٤) مثنوی معنوی مصحح رینولد نیکلسون طبع لندن ۱۹۲۵ جلد اول ص ۱۷

و آنند راج متذکر این استعمال مخففانه گردیده است و در ذیل ماده دکان گوید ــ « فارسیان بتخفیف استعمال نمایند» (۱) بنابراین در کلمه « دکان » حذفی مستکره نیا فتادست و عرف مستعمل و مصطلح فارسي زبانان است. ما در زیر مخففات دیوان غني را اعم از اسم یا فعل یا حرف استخراج کرده ذیلا بترتیب حروف تهجي مي نویسیم (۲)

آگهي	ص ۱۵	دگران	ص ٦٦ و ٨١ و ٨٧
آيينه	ص ١٤		و ١١٥
ار	ص ١٠٨ و ١٢٨	دهن	ص ١٠ و ١١ و ٤٧ و
استادگي	ص ١٠ و ٨٤		١٣ و ٥١ و ٦٠ و ٦٣
استادن	ص ٩٤		و ٧٧ و ٩١
استاده	ص ٨٧	ره	ص ١٣ و ٢٨ و ٤٧ و
اگه	ص ٣٤ و ٤٠ و ١٢		٥١ و ٥٢ و ٥٧ و ٦١
بستان	ص ٥٤ و ٨٩ و ١٣١		و ٦٥ و ٦٦ و ٧٠ و
بيهده	ص ٥٥		٨٣ و ٨٥ و ٨٦ و
پيرهن	ص ٨ و ١٨ و ٥٠ و		٩٥ و ٩٦ و ١٠٢ و
	٧٤ و ٨٠ و ٩٢		١٠٤ و ١٠٥ و ١٠٩ و
چار	ص ٨١ و ٩٢		١١١ و ١١٤ و ١١٦ و ١٢٧
چر	ص ١٣ و ١١٠ و ١٠٣		و ١٢٨ و ١٣٤ و ١٣٦
خامشي	ص ١٣ و ٥٧		و ١٣٧ و ١٣٩
خانقه	ص ٤٥ و ٨٠	رهبر	ص ١٤
خموش	ص ١٢ و ١٦ و ٧٧	رهنما	ص ٦٥
خموشي	ص ٣٩ و ١٠٨ و ١١١	ز	ص ١٣ و ١٤ و ٣٠ و ٦٢ و ٦٨
دگر	ص ١٠٤ و ١٣٠ و ١٣٥		و ٧٢ و ١٠٨ و ١١٦ و ١٢٥

---

(۱) فرهنگ آنند راج طبع دبیر سیاقي تهران ۱۳۳٦

(۲) شماره صفحه از روی دیوان غني چاپ نولکشور لکهنو سال ۱۹۳۱ میباشد

(۸) مصطلحات علمي وفلسفي وغيره

بمراتب علمي و مقامات دانشي غني پيش ازاين اشارت كرديم . در اشعار وى بندرت با صطلاحات علمي و حكمي بر ميخوريم وشايد سبب آن باشد كه اشعار موجود غني اكثر غزل است و مضامين آن مطالب عاشقانه وتوصيفات شاعرانه است و اصولا اگر در قالب غزل كه بايد حقا محتوى مضامين لطيف و دقيق باشد مصطلحات علمي وفني را ايراد كنند آن لطافت ورقت كه لازمه آن است از دست ميرود ولي خواه ناخواه دراشعار شاعرى كه مدتها عمر خود رادرمكاتب و مدارس بسربرده و بتفحص كتب و تصفح رسالات اشتغال داشته اثراتي باقي خواهد ماند واين معني در اشعار غني مشهود است چنانكه دربيت

در عالم مثال مثالت نبرده است
هرچندكز دريچه آيينه ديده ايم ۷/۱۸۶

اشاره به "عالم مثال" كرده است (۱)

ودرين بيت

حسن وجمال ذاتي است دشمن زيب عارضي
سرمه غبار خاطراست چشم سياه يار را ۲/۸۶

بدو اصطلاح "ذاتي" و "عارضي" بر ميخوريم (۲)

باآنكه محقق نيست كه غني خود سالك طريقت و رهرو مسالك عرفاني برده است

---

(۱) "عالم مثال بالاتر از عالم شهادت است وفروتر از عالم ارواح وعالم شهادت سايه عالم مثال وعالم مثال سايه عالم ارواح است وآنچه دراين عالم است سايه عالم ارواح است وآنرا عالم نفوس نيزگويند ودر خواب چيزى كه ديده شود آنرا صورت عالم مثالي گويند" ديوان غني نولكشور لكهنو ص ۹۴ حاشيه ۱۰

(۲) "ذاتي ـ ذاتيات اشياء امورى هستند كه شيئي را از غيرش جدا ممتاز

(بقيه حاشيه در صفحه بعد)

ولي در اشعارش با بعضي اصطلاحات عرفاني برميخوريم چون "تجرد" و "تجريد" و "سالك" و "پير" "فنا" وغيره در اشعار زير

چشم هركس كه شد از سرمه عرفان روشن
آتش طور ز هر سنگ تواند ديدن ۹/۲۱۱

در راه فنا حاجت همراه دگر نيست
چون شمع پي تا نله اشك روانم ۷/۱۹۱

چنان پرورد تجريدم بدامان تن آساني
كه ميگردد كبود از كسوت نهارا برو دوشم ۱۱/۱۸۷

گرانجان كي بقطع راه تجريد آشنا گردد
كه خواهد زاد ره گر گرد خود چون آسيا گردد ۶/۱۳۸

از سلوك صاحب باطن كسي آگاه نيست
ميرود برآب ونقش پاى او در راه نيست ۷/۱۱۱

سالك نرسد بي مدد پير بجاى
بي جور كمان ره نبرد تير بجاى ۹/۲۲۱

عاشق بفنا سير ز معشوق نگردد
ماهي طلب آب كند گر چه غذا شد ۷/۱۳۲

همچنين مصطلحات طبي نيز در ديوان غني بچشم ميخورد

(بقيه حاشيه از صفحه قبل)

ميسازند وذات هر چيزى عبارت از نفس آن چيز است واعم از شخص است. و در هر حال اركان وجودى ومقومات هر شي را ذاتيات آن ناميده اند در مقابل عرضيات كه امور خارج از ذات بوده و مقوم ذات نميباشد." و عارضي منسوب است به عارض و "عارض عبارت از امرى است كه خارج از اشياء و موجودات باشد".

(فرهنگ علوم عقلي دكتر سيد جعفر سجادى تهران ۱۳۴۱)

ز سودا (۱) حرف مردم گوش کردن شد فراموشم
زخشکي مغز سر گردید آخر پنبه گوشم ۸/۱۸۷

صبا دمیکه بسودای (۲) زلف او برخاست
مرا زرشك به تن همچو شانه مو برخاست ۳/۱۱۲

چه خوش بالیده است ازگریه برخود مردم چشمم
فتاده درمیان آب گویا تخم ریحانی ۲/۲۱۹

گشتم زحرارت غریبي بیتاب
ازصبح وطن بده تباشیر مرا ۵/۲۲۵

و نیز با مصطلحات برخي بازیها مانند بازی بیضه و طشت در این بیت

در چشم اهل بینش دنیا تمام بازیست
این انجم وفلك را دانند بیضه و طشت (۳) ۸/۱۰۸

واصطلاحات شطرنج در این ابیات

رفت عمرم در غریبي بر بساط روزگار
گرچه همچون مهرهٔ شطرنج دارم خانها ۸/۶۲

---

(۱) و (۲) "سودا بالفتح سیاهي ونام خلطي از اخلاط اربعه ودر فارسي بمعني دیوانگي و این مجازاست زیرا که بسبب کثرت خلط سودا جنون پیدا شود" دیوان غني چاپ نولکشور لکهنو ص ٤٤ حاشیه ٦ و نیز بمعني عشق آمده.

(۳) "بازی بیضه و طشت چنان است که بازیگران بیضه را در طشت نهاده غایب میکنند وباز پیدا میآرند" دیوان غني نولکشور لکهنو ص ٤١ حاشیه ٦. مولف برهان قاطع در ذیل "تشت وخایه" آورده است ـ "نوعي بازی باشد وآن چنان است که بیضه ای را خالي کنند واز شبنم پر سازند وراه آنرا محکم ساخته درهوای گرم طشت مس گزارند واگر هوا گرم نباشد اندك آتشي زیر طشت نهند چون طشت گرم شود بیضه بجانب هوا پران گردد تا از نظر غایب شود" (برهان قاطع مصحح دکتر معین طبع دوم تهران ۱۳٤۲ جلد ۱)

پابسکه کشید در سفر رنج
شد خانه نشین چراسپ شطرنج ۱/۱۲۵

جای خود چون مهره شطرنج خالي میکنیم
دشمن ما میشود درخانه ما میهمان ۳/۲۰۵

سیلي نخوری تازکف اهل زمانه
چون مهره شطرنج مرو خانه بخانه ۳/۲۱۷

---

(۹) تاثرات اززبان تازی

تاثرات غني اززبان و معارف عربي که نسبةً زیاد هم نیست به چند گونه است.

۱- تاثرات لغوی لغات تازی مستعمل در دیوان غني ازواژه های مانوس وآشنا است نه ازلغات غریبه ومهجور وغرابت استعمال نیز ندارد یعني خواننده بهنگام مطالعه اشعار غني با واژه های غریب که برای فهم آن محتاج تامل وتفکریا مراجعه به قوامیس و معاجم باشد بر نمي خورد.آنچه ازلغات عربي بکار رفته است آنهایي است که نزد عامه اهل زبان آشنا است ولباس فارسي پوشیده است و صرفنظر ازریشه آنها جزء لغات فارسي بشمارمیآید مانند احول (ص ۲/۱۷۰) اختلاط (۱/۸۱) اضطراب (۷/۱۰۷) انفعال (ص ۲/۲۸) برقع (ص ۵/۱۵۹) بنط (ص ۱/۱۰۹) تردد (۹/۱۲۶) تشریف (ص ۷/۱۵۲) تغافل (۲/۱۴۸) تمرل (ص ۸/۱۸۷) صنم (ص ۵/۲۵۱) صهبا (ص ۴/۸۵) طالع (ص ۲/۸۱) غواص (ص ۸/۱۰۶) تضا (ص ۶/۶۹) کلفت (ص ۱۰/۱۳۳) ملائم (ص ۳/۸۳) موهوم (ص ۳/۹۱) و نزع (ص ۱۰/۷۹)

برخي ازلغات عربي رانیز بصورت متصرف فارسي چنانکه معمول فصحا نیز بوده است بکار برده است مانند خجالت (ص ۴۰/۶۰ و ۲/۹۲ و ۷/۱۰۲ و ۷/۲۰۵ و ۱۴/۲۵۳) وتماشا (ص ۷/۵۸ و ۱۲/۱۲۹) و محابا (ص ۴/۵۸ و ۲/۱۹) ومدادا (ص ۱/۲۰۷).

ترکیبات عربي اصلا در اشعار غني دیده نمیشود جز در دو مورد . یکي "لایموت" در این بیت (ص ۲/۱۰۶)

میشود پیمانه پراز کثرت نعمت غنی
خضر وقت است آنکه قانع شد بقوت لایموت

و این ترکیب نیز چنانکه میدانیم باتصرت استعمال شده است زیرا "لایموت" در عربي جمله ایست فعلیه و در این مورد مانند برخي افعال عربي دیگر مانند "لایعلم" بصورت صفت استعمال گردیده است . و دیگر حب الوطن در این بیت (ص ۹/۷۴)

بسکه شد زنجیر پایم رشته حب الوطن
در سفر دایم چو سوزن چشم دارم در قفا

۲- تاثر از قواعد زبان عرب : یکي از تاثرات غني از زبان عرب تبعیت از قواعد آن زبان مانند قاعده جمع و تثنیه و استعمال جموع عربي است . مثلا لفظ "کونین" که مثنای "کون" است در این بیت

غني اگرچه فقیر است همتي دارد
نشانده است بکونین دست خالي را (ص ۳/۸۶)

جمعهای مانند حیوانات – خرابات – عدمات و همچنین احباب و ارباب – اسباب – اسوار – اطفال – اعضاء – اغیار – املاك – الوان – ایام – اوراق – جواهر – حوادث – عشاق – کتب – مساجد و غیره نمونه های از جموع عربي مستعمل در دیوان غني است و چنانکه دیده میشود همگي مانوس و معمول اهل زبان است و هیچگونه غرابت و مهجوریت ندارد . و جمع بستن کلمات عربي با علایم نارسي مانند قدسیان (ص ۱/۱۳۸) و عاشقان (ص ۴/۱۰۶) و طفلان (ص ۵/۸۸ و ۵/۱۷۴) و شهیدان (ص ۲/۱۳۶) بکثرت دیده میشود .

۳- امثال سائره عرب : مضمون برخي از امثال سائره عرب در اشعار غني مشهود است که مسلما غني با مراتب علمي و فضایلي که دارا بوده است بهنگام انشاء این اشعار بدانها نظر داشته است مثلا مضمون این بیت (ص ۵/۹۵)

گر محبت در میان باشد تکلف گو مباش
شیر مادر در حلاوت بي نیاز از شکر است

مطابق است با این مضمون « بین الاحباب تسقط الآداب » و « من الادب ترك الادب (ای بین الاخوان) » (۱) و « شرط الالفت ترك كلفت ».

ودر این بیت (ص ۱۰۵/۶)

عاقل از نام برد پي به نشان همه کس
جوهر دانش اگر هست نگین آیینه است

اشاره است به این مثل « الغافل یکفیه الاشارة » (۲)

ومضمون این مثل « کل شي یرجع الي اصله » (۳) درین بیت (ص ۱۶۹/۴)

هرکجا فرع است آرد رو باصل خود غني
سربپای نخل آخر میگذارد برگ و بار

واین بیت (ص ۲۳۷/۶)

دنیا گویند مزرع آخرت است
ای شیخ بریز دانه سبحه بخاك

اشاره است بدین حدیث معروف ومشهور « الدنیا مزرعة الاخرة » (٤)

---

(۱۰) فوائد لغوی

- اشعار غني از جهت لغت متضمن فوائد بسیار است وبسي از لغات نادره وترکیبات بدیعه ومصطلحات واوصاف مستحدثه را درآن میابیم ودرباره هریك از آنها جداگانه بحث خواهیم کرد.

---

(۱) امثال وحکم دهخدا تهران ۱۳۱۰ جلد اول ص ٤۹۱
(۲) امثال وحکم دهخدا ص ۲۵۸
(۳) ادیب صابر گوید ـ باصل باز شود فرع وهست نزد خرد ؛ مراین حدیث مسلم این مثل مضروب (امثال وحکم دهخدا ج ۳ ص ۱۲۲۷)
(٤) ایضاً جلد اول ص ۳٤۷

ا- لغات : لغات وواژه هايي كه در معاني خاص بكار رفته يا آنهائيكه در زبان پارسي جديد الاستعمال هستند بسيارند وذكر تمام آنها موجب اطناب وتطويل ميشود بنا برين ذيلا برخي از آنها را ياد مي كنيم

افتادن = تواضع وفروتني (ص ۵/۱۷۸)

زنهار مكن تكيه برافتادن سركش
افتادن سركش بود افتادن آتش

ريزش = سخاوت و بخشش (۴/۷۳)

بريزش زير بار خود در آور ساده لوحان را
بيفشان سيم وزر چندان كه بردارند دامان را

رنگ ريختن = طرح عمارت انگندن (۱) (ص ۵/۵۸)

شكست از هر در و ديوار مي بارد مگر گردون
ز رنگ چهره ما ريخت رنگ خانه ما را

شايد = بصورت ادات ترديد وشك استعمال شده است ونه بصورت فعل ازمصدر شايستن چنانكه نزد قدماء معمول بوده است (ص ۶/۵۹)

غني ساغر بكف جمشيد پيش مي فروش آمد
كه شايد در بهاى باده گيرد ملك دنيا را

بپاى يار افتادم كه شايد
بدست زلف پيغامي فرستد ۱/۱۶۶

غازه = گلگونه ايست كه زنان برروى مالند (ص ۸/۱۴۱)

رياض حسنش از خون دل من تازه ميگردد
ز رويم ميپرد رنگ وبرويش غازه ميگردد

هرمرد كه بازنان بخواهش بنشست
برعارض خويش غازه خوارى بست ۷/۲۳۰

---

(۱) ديوان غني چاپ نولكشور ص ۷ حاشيه ۵ ايضا رجوع شود به شعرالعجم ج ۴ ترجمه فخرداعى ص ۱۶۶

گل = بمعني قطعه و پاره استعمال شده است در " گل ابر" و نیز بمعني آبله ای که از چشم برمیآید و موجب نابینائي شود بکار رفته است

دختر رز از نگاه گرم افتد در حجاب
کاش افتادی گل ابری بچشم آفتاب ۹۱ / ۱۱

افتاد گل ز دیده یعقوب همچو اشك
دانم نسیم مصر بکنعان وزیده است ۱۳/۹۶

گلگون = لعل سرخ (ص ۱۰/۱۰٤)

دایم براه شوق جلو ریز میرود
گلگون اشك را مژه ام تازیانه ایست

مگر = از ادات شك و تردید بمعني " شاید" (در اصطلاح حالیه) بکار رفته است

حمائل کرد شیرین دست خود در گردن خسرو
مگر میل حنابندی زخون کوهکن دارد (ص ۳/۱۳۷)

مي پرتگال = پرتگال " نزد بعضي بالفتح و تای فوقاني موقوف عربي نام ملکي و قومي از فرنگ که پرتکیش مبدل آنست و نوعي از شراب که بعد از هفت بار جوشیدن حاصل شود و بقول شارح این کتاب پرتگال نام شهریست که شراب آنجا شهرت دارد" (۱)

ساقي بجام ریز مي پرتگال را
ماه تمام ساز بیك شب هلال را ۱۰ / ۷۰

نزاکت = که صیغه ایست مجعول از " نازك" فارسي بقیاس عربي ساخته شده است و درین بیت آمده

اگر از لب سخن گوئي فرو بندیم جا دارد
که نبود از نزاکت تاب بستن معني مارا ٤ / ٥۹

راشدن = بمعني های مختلف آمده مانند

---

(۱) دیوان غني چاپ نولکشور ص ۱۶ حاشیه ۱۳

گره بند قبایت نشد از دستم وا
بند انگشت شد آخر گره بند قبا ۱۲/۷۳

آید مرا ز خنده گل این سخن بگوش
وا شد دل کسي که سر کیسه باز کرد ۱/۱۳۵

گر اثر دارد نسیم آه گلچینان فصل
غنچه گوی گریبان تو وا خواهد شدن ۲/۲۱۱

واکردن = در ۱٤ مورد در دیوان غني استعمال شده است (۱) برای نمونه بیتي چند در اینجا مینگاریم

چاره کار بدست من ز من بیچاره
بند انگشت بناخن نتوان کردن وا ٤/۷٤

در دلدار واکردم رقیبم شد دچار آنجا
زدم نقبي برون آمد بجای گنج مار آنجا ۸/۸٤

واگشتن =

در فیض سخن هرگز بدست سعي نگشاید
بدندان وا نمیگردد گره چون برزبان افتد ۸/۱٤۲

نباشد از تغافل گر بما گویا نمیگردد
لب او بسکه شیرین است از هم وا نمیگردد ۲/۱٤۸

ز شرم پیش لب یار وا نمیگردد
دهان تنگ بتان گشت غنچه تصویر ۸/۱٦۷

۲- از صفات جدید وبدیع که در دیوان غني آمده است میتوان صفات زیر را شمرد.

<u>باده سر بمهر</u>

زان لب میگون غني را باده ده سر بمهر
کز سرش بیرون رود باد همه پندارها ۱۱/۷۱

---

(۱) برای موارد دیگر ملاحظه شود ص ۱۰۸ / ۱۰ و ۱۲۰ / ۸ و ۱۸٦ / ۲ و ۱۹۵ / ۸ و ۲۰۳ / ۲ و ۲۰٦ / ۷ و ۲۰۷ / ۹ و ۱۰ و ۲۲۸ / ٤ و ۲۳۵ / ٤ و ۱٤٤ / ٦

پای بخواب رفته

تابوت مرده‌ٔ دوش هشیار کرد مـا را
پای بخواب رفته بیدار کـرد مـارا ٣/٨٥

چرخ سیاه (سیه) کاسه

تا برنیامدست زکامم زبـان غني
چرخ سیاه کاسه چوکلکم نداد آب ٨/٩١
تا زبان چون قلم ازکام نیامد بیرون
یکدم این چرخ سیه کاسه ندادآب مرا (١) ١٢/٦٦

چشم ناوك انداز

زچشم ناوك انداز تو دارد وعده زخمي
باین امیدآهو خون خود را مشك میسازد ٤/١٥٨

خم زنده بگور

با مرده دلان چند نشیني بمساجد
خمخانه نشین باش که خم زنده بگوراست (٢) ٨/١٠٤

سخن پوست کنده

از مالدار کیسه خالیست یادگار
گوید بگوشم این سخن پوست کنده مار ١٣/١٦٩

سخن زیرلبي

امشب نفسي زمزمه داشت مغني
ني کرد بلند این سخن زیرلبي را ٧/٨٨

---

(١) "بیان جفای فلکي است ومشابهت سیاه کاسه برغایت معنوی با دوات ومثال زبان بقلم که ازکام بیرون میباشد" دیوان غني چاپ لکهنو ص ١٥ حاشیه ١٦

(٢) "یعني در زندگي خود را مرده وار ساز واز زمره مردان موتوا قبل ان تموتوا باش واز اینکه خم را بخاك فرو میبرند نسبت زنده درگور بودن باو نمود" دیوان غني نولکشور ص ٣٨ حاشیه ١١

سینه صد چاك

هیچگه از سینه صد چاك ما یادی نکرد
گرچه بستم رشته برانگشت سوزن بارها ۷/۷۱

شراب نیمرس (۱)

عقل گر داری مکن کسب کمال از ناقصان
کي رسد آخر دماغت از شراب نیمرس ۱۰/۱۷٤

مرغ رشته برپا

ندارد ره بگردون روح تا باشد نفس درتن
رسائي نیست در پروازمرغ رشته برپا را ۶/۵۸

مصرع ریخته (۲)

بي چراغست اگر بزم خیالم غم نیست
مصرع ریخته شمعي است که درمحفل نیست ۵/ ۱۱۸

مي دو آتشه

بمجلسي که بود باده از لب دلدار
مي دوآتشه باشد بجای آب خمار ۲/۱۷۰

نگاه گرم (۳)

دختر رز از نگاه گرم افتد درحجاب
کاش افتادی گل ابری بچشم آفتاب ۱۱/۹۱

---

(۱) "شراب خام ناتمام که بمراد خود نرسیده باشد ورسیدن دماغ سرخوش بودن وصاحب نشئه شدن" دیوان غني ـ لکهنو ص ۸۵ حاشیه ۵

(۲) "مصرع ریخته مصرع بي تکلف که بي محنت وفکر طبع موزون شود ـ طغراگوید
داریم خیال تا آنکه رری دهد چون مصرع شمع مصرع ریخته
بدانکه لفظ ریخته مناسب شمع است زیراکه شمع ریختن بمعني ساختن وتیارکردن شمع است" دیوان غني لکهنو ص ٤١ حاشیه ٤ (بقیه حاشیه درصفحه بعد)

۳ـ مصطلحات وکنایات : برخي اصطلاحات در اشعار غني مي بینیم که خاص او واقران و امثالش میباشد واز آنجمله است :

آب سیاه (۱)

نوت : { معني مصطلحات وکنایات که در پا ورقي نوشته میشود از حواشي دیوان غني چاپ نولکشور لکهنو ـ ۱۹۳۱ نقل شده است وشماره صفحه وحاشیه در پا ورقي از آن دیوان است

ازبسکه گریستم بشبهای فراق
گردید سواد دیده ام آب سیاه ۸/۳۴۲

آب گردش (۲)

دارد ببزم مستان جام شراب گردش
زاهد نیاید آنجا از بیم آب گردش ۱/۱۷۶

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

(۳) " نگاه گرم نگاه تیز ونگاه محبت ـ گل ابر یعني قطعه ابر . صائب راست :

تازه میگردد زچشم اشکباری جان ما گلشن ما را گل ابری گلستان میکند

گل بمعني داغ سینه بسیار مي آید وگل چشم آنچه بصورت آبله از چشم برآید وموجب نابینائي گردد ـ یعني دختر رز از نگاه گرم محجوب و مستور میشود کاش قطعه ابر پیدا شود که چشم آفتاب را گل شود ای نابینا سازد یعني آفتاب درابر پوشیده گردد که باده نوشی در ابرو باران میسر آید " دیوان غني ـ لکهنو ـ ص ۳۰ حاشیه ۳

(۱) آب سیاه نام مرضي که چشم را نابینا کند . سعید اشرف گوید

گر برم آب سیاه از دیده میگردد سفید
کي توان کردن بلای تیره روزان را علاج

وحقیقت آنست که آب سیاه خصوصیت بچشم ندارد ونیز در کلام اساتذه دیده میشود و آن مشهور است این مرض باسپان میشود که در هند " رس " گویند بفتح رای وسین مهمله " ص ۱۲۸ ج ۱ (بقیه حاشیه در صفحه بعد)

آهوی آهو گیر (۱)

غزالان را بدام آرد ز مژگانهای برگشته
مگر آهوی آهو گیر باشد چشم جادو یش ۱۱/۱۷۵

تنحته بندی دکان (۲)

مرا جز تخته بند پیهاد کاندارى نمیباشد
شکست افتاد تا از سستي طالع بباز ارم ٤/۱۸۷

خط جام (۳)

اشك گلگون شراب گلفام است
بنحیه آستین خط جام است ۱/۱۰٤

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

(۲) "آب گردش یعني زبونی آب و هوا و .... تغیراب و هوا که بیمار را از جای بجای دیگر برند برای اصلاح آب و هوا ـ تاثیر گوید ـ" غم برنت از دل مي بیغش بفریادم رسید : چاره آخر بگردش بود بیمار مرا" ص ۸٦ ج ۷ و صاحب مصطلحات الشعراء این شعر غني را سند آورده است ولي مصرع اول آنرا اینطور مینویسد ـ" در محفلي که دارد جام شراب گردش". مصطلحات الشعراء تالیف امام تلي رازی وارسته ——

نولکشور کانپور ۱۳۱٦ هجری ص ٤

---

(۱) "آهوی آهو گیر آنست که آهوی آموخته را در چراگاه آهوان صیاد سر دهد که آنرا بهمراهي خود نزدیك دام صیاد آرد و باین حیله صید آهوان نماید و نیز شنیده شد که چون آهوان رم خورند آهو آموخته آنها را برگردانیده باز طرف دام می آرد"

ص ۷٦ ج ٦

(۲) " چون عضو شکسته را از چوب بسته درست مینماید و تنحته بندی دکان بمعنی بستن دکان است مناسبات آن بالطافت معني ظاهر ص ۹۳/ج ٦

(۳) خط جام نشي که از پر شدن جام بر درو نمودار باشد چون برای پاك ساختن

(بقیه درصفحه بعد)

سالگره (۱)

گشت چون رشته عمرم کوتاه
معني سالگره نهميدم ۳/۲۰۲

شانه بيني (۲)

خاطرش چون ازغبار لشکر خط جمع نيست
هردم آن زلف پريشان شانه بيني ميکند ۴/۱۳۵

فتيله داغ (۳)

چون غنچه خشك گشت غني مغز درسرم
زيبد اگر فتيله داغ جنون شود ۱۱/۱۳۸
تاآن غزال گرم ز پيشم گذشته است
موبرتنم فتيله داغست چون پلنگ (۴) ۱/۱۸۴

قند مکرر (۵)

ديده چون آن دو لب شيرين ديد
معنی قند مکرر نهميد ۳/۱۴۳

(بقيه حاشيه از صفحه قبل)
اشك آستين برروی وچشم ميگذارند ميگويد که اشك چشم شراب رنگين من است وآستين که بصورت او بجام مينمايد بخيه اش خط جام است ـ حاصل که شراب من اشك و جام من آستين و بخيه آستين بمنزله خط جام در حق من است" ص ۳۸ ج ٤

---

(۱) رشته سالگره رشته ايست که برای تعين سال باشد برای توضيح رجوع شود به قسمت اين رساله " تاثرات غني از محيط هند وکشمير"
(۲) شانه بيني فال ديدن وآن معرونست که فالگيران برشانه گوسپند ازاحوال گذشته وآينده خبر ميدهند ص ٥۹ ج ۱

(بقيه حاشيه درصفحه بعد

کدوی باده

آتش می تیز سازد شعله آواز را
برکدوی باده باید بست تار ساز را ٣/٨٤

و

تا تو رفتی می ندارد کار با مینای ما
ازکدوی سبز فرقی نیست تا مینای ما ٥/٨٤

گره برباد = یعني گره زود گسل

تکیه تا چند کنی بر نفسی همچو حباب
چشم بگشای که هستی گرهی برباد است ٨/١٠٥

گنج روان

چرا دوزد غنی چشم طمع بر نعمت
که از نقد سخن گنج روان درهر زمین دارد ٧/١٤

مقری تسبیح (١)

بگوشم این صدا از مقری تسبیح می آید
که صد دل مضطرب گردد چو یك دل یابد آرامی ٥/٢٢١

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)
(٣) فتیله داغ عبارت از پنبه مرهم که برسر داغ گذارند ــ ص ٦١ حاشیه ٦
(٤) داغ پلنگ همان نقوش سیاه که بصورت داغ بر پوست او باشند یعني از گرم و شتاب وی از مو بر تن من فتیله داغ شده است مانند پلنگ که موی او فتیله داغ اوست ـ ص ٦٢ حاشیه ٦
(٥) مراد از قند بسیار صاف زیرا که چون اورا مکرر القوام آرند لطیف میباشد. ص ٦٤ حاشیه ٥

---

(١) مقری بضم میم و سکون تاف امام سبحه و دانه کلانی که واسطة العقد تسبیح باشد از آنجا که امام تسبیح درشمار نمی آید و چون مهره های تسبیح گردش نیارد و مشابه یك دل آرام گرفته است. ص ١١٧ حاشیه ٣

گذشته از اینها کنایات و مصطلحاتي دیگر بصورت فعل در دیوان غني دیده میشود که آنها را با ذکر معاني نقل میکنیم

اصطلاحات	معاني	شماره صفحه وسطر دیوان غني چاپ لکهنو که اصطلاح درآن درج است.
آتش زیرپا داشتن	کنایه از اضطراب ناراحتي و بیقراری	۱۱/۵۳ و ۱۲/۲۰ و ۷/۵۸ و ۵/۵۹
آفتاب دادن	آفتاب کنایه از شراب و آفتاب دادن چیزی یعني انداختن آن به آفتاب که خشك یا گرم شود	۷/۲۹
از دیده افتادن	حقیر و خوار شدن	۱۵/۳۳
از جا بردن	بي صبر و بي حوصله کردن	۱/۵۶
از جا رفتن	بیقرار و بي صبر شدن	۱۸/۱۰۵
افتادن آتش	درگرفتن آتش	۱۷/۵۵
الف کشیدن	شرمنده شدن	۵/۹۷
انگشت بلب زدن	کنایه از استدعای سخن کردن	۱/۶۰
انگشت بخون آلوده در دهن داشتن	کنایه به خونخواری	۳/۶۰
بجان رنجانیدن	بکمال رنجانیدن	
بچشم کم دیدن	حقیر و کوچك انگاشتن	۳/۲۹
بجواب ندیدن	کنایه از کمال نایابي	۱۶/۳۳
برآب رفتن	کنایه از کرامت اولیاء است	۸/۶۸
برروی آب رفتن	ایضا	۱/۱۰۹ آخر و ۲/۱۳۹

بر در پستي زدن	كنايه از تواضع وخاكساري	۳/۹۷
بزبان افتادن	مشهور شدن	۱/۱۷
بر سر كشيدن جام	تمام نوشيدن	۶/۸۳
بر طاق نهادن	ترك كردن	۴/۷
بو كردن	سراغ چيزى يافتن (كنايه	
	ببوسه زدن	۶/۷۳
پا قايم كردن	توقف كردن و دريك جا	
	ايستادن	۹/۲۷
پاى بزمين نرسيدن	كنايه از غايت شادى	۳/۱۸
پر بودن دل	كنايه از ملال خاطر و گله	
	مند بودن	۵/۳۶
پشم دركلاه نداشتن	عزت واعتبار نداشتن	۴/۱۱۵
پهلو بچيزى زدن	برابرى به آن كردن	۳/۶۸ و ۱۶/۱۰۵
پهلو تهي كردن	كناره گرفتن	۴/۸
پهلودزديدن	خود را بيك جانب كشيدن	۶/۳۳ و ۱۱/۱۲۱
جا خالي كردن	از جاى خود تعظيما ايستادن	
	و تواضع كردن	۲/۷ و ۱۵/۱۱۶
چار چشم شدن	كنايه از غايت اشتياق	۶/۲۷ و ۹/۸۱
خار از پهلو روئيدن	كنايه از بيقرارى بسيار	۱۰/۱۱
خواب بستن	كنايه از بيدارى	۸/۱۵
دامن برآتش زدن	افزوني وترقي دادن آتش	۱/۷۷
دامن بميان بر زدن	مستعد شدن بكارى	۱۷/۱۹
دانه گره گرديدن	آسوده نبودن	۴/۸۲
دريك پيرهن بودن	كنايه از كمال اختلاط	۵/۶۰
در آستين داشتن	موجود و حاضر داشتن	۵/۶۳

در پرواز داشتن	معروف و مشهور بودن در هر جا	٣/٧
دست بر چیزی انشاندن	ترک کردن	٤/١٣
دست در بغل کشیدن	کنایه از بیکاری و مفلسي	١٥/٩٤
دل برداشتن	غم و غصه بدل خوردن	٧/١٤
دل دادن	استمالت کردن	٤/٢٣
رشته برانگشت بستن (یا پیچیدن)	اصطلاح آنکه چون ازکسي وعده گیرند رشته ای برانگشتش پیچند که آنرا دیده وعده یاد بیاورد	١٢/١٦
رو بآفتاب رفتن	کنایه از اینکه هرکسي رو بآفتاب رود چشمهایش خیره شود وچیزی نبیند	٨/٢٩
رو ساختن	شرمنده شدن	١/٣٩
روی دل دیدن	التفات و توجه ازکسي یافتن	٢/٢٨
زبان در دهان کسي کردن	آموزانیدن وتعلیم کلام نمودن وبحرف آوردن	١٥/٥٥
زر به سپر دادن	زر بکثرت دادن	٧/٢٢
سرکردن	ظهور نمودن	١٣/٥٣
سفید کردن چشم	کنایه‌از بسیار گریستن	٧/١٠٢
شانه در آب داشتن	کنایه از مهیای آرایش بودن	٦/٤٤
شهید کردن معني	عبارت از معني رسا و مضمون عالي است که در قالب عبارات سقیمه بندند که از پایه بلاغت و فصاحت افتد	١٩/١٣٦

سینه صاف	کنایه از نداشتن پستان	۱۰/۸۳
صورت دادن	تصویر کشیدن	۱۱/۸
طرف بستن	فایده حاصل کردن	۳/۱۰
طشت ازبام افتادن	رسوا شدن	۵/۴۲
کدو برساز بستن	کنایه از درست نمودن ساز نغمه و آهنگ ساز	۳/۷۱
گره بر گلو زدن	کنایه از خاموش بودن	۸/۸۷
گل بچشم افتادن	نا بینا شدن	۲/۴۴
گل شدن چراغ	خاموش شدن چراغ	۱۱/۷۸
مسطر از شانه کشیدن	کنایه بدندان شانه که بصورت مسطر برابر باشند	۱۶/۱۹
ناخن بدل زدن	مرغوب واقع شدن	۸/۱۰۸ و ۲/۲۰
نان بروغن افتادن	خاطرخواه واقع شدن	۱۱/۴۰
نقش نشستن	خاطرخواه برآمدن	۱۵/۹۳
ورق گردانیدن	تغییر اوضاع و اطوار نمودن	۱۷/۱۹

٤ــ ترکیبات با انواع مختلف آن مانند ترکیبات بوسیله پسوند و پیشوند یا ترکیبات اسم و فاعل واسم و مفعول وغیره وغیره در اشعار غني بسیار آمده است وقسمتي از آنها را ذیلا مینگاریم.

آبله دار (۱)

معذور بود زاهد اگر جام نگیرد
کز دانه تسبیح کفش آبله دار است ۴/٤١

---

(۱) شماره صفحه بیت مربوط به دیوان غني چاپ نولکشور لکهنو میباشد

آتش خانه

میکند هرکس که گردد ساکن این سرد سیر
نور پوش از شوق آتشخانه را همچو کمان 19/139

آشیان بندی

جمع کردم مشت خاشاکي که سوزم خویش را
گل گمان دارد که بندم آشیان در گلستان 12/105

آیینه خانه و پرینخانه

هرکس که دید روی تو دیوانه میشود
آیینه خانه از تو پرینخانه میشود 9/70

اهل دل

اهل دل از ترك خواب سیر فلك میکند
عیسي وقت خود است هرکه شبي زنده‌است 2/41

بال نشان

پیش صیاد روم بال نشان از سر شوق
گر بدانم غرضش بال من است 13/42

برگشته بخت

نصیبي نیست از اهل کرم برگشته بختان را
که هرگز پر نسازد کاسه گرداب را دریا 2/14

بیدماغ

نباشد بي سر زلفت سر بوئیدن مشکم
که بوی نافه باشد موی بیني بیدماغانرا 5/10

تر دامن

نور حسن از دیده تر دامنان پنهان بود (1)
بي نصیب از پرتو شمع است فانوس حباب 5/30

تنك ظرف

غني راز تنكظرفان نهان آخر نميماند
اگر چون شيشه ساعت نفس در سينه ميزدند ٢/٧٢

جبه سائي

جز ابرويي نمانده در جبينش
زبس مه بردرش در جبه سائي است ١٨/٣٢

چشم آشنائي

مگر با سرمه ات چشم آشنائي است
كه كار چشم خوبان سرمه سائيست ١٠/٣٢

خاك نشين

عمريست كه از شوق خدنگ تو بهر سو
در دشت هوس خاك نشينند نشانها ٥/١٧

خودنما

كند گر خودنما چون مه سواد صفحه را روشن
بگردون ميرساند دعوى صاحب كمالي را ٨/٢٥

دريا بار

طفل اشكم گر ببازى رو بصحرا آورد
كاغذ بادى شمارد ابر دريا بار را ١/٩

دو زباني

هر كه كرد از دو زباني دل مردم افگار
عاقبت دهر كند در دهنش خاك چو مار ١/٨١

روزنامه وسياهه

حساب روز وشب هجر را چه ميپرسي
كه روزنامه ما چون سياهه شب بود ٤/٧٥

زنبورخانه

هر زخم نی زنغمه شیرین لبالب است
زنبور خانه ایست که از انگبین پر است ۷/۳٤

زهرچشم

زهرچشم توچنان کرد سرایت در من
که مرا پوست بتن سبزچو بادام تراست ٤/۳۳

زهرخند

تلخ است عیش پسته زرشك دهان یار
این زهرخند را نبود هیچ اعتبار ۱۱/۸۲

سبزخط

ساغر زدن سبز خطان بی مزه‌ای نیست
صهباکشی ریش سفیدان نمکین است ٥/۳۲

سپند آسا

سپند آسا اگر پیش خودم در آتش اندازد
ازان بهتر که دور از خویش چون چشم بدم سازد ٤/۷۱

سرنامه وسررشته

سرنامه مکتوب تو سررشته کین است
سطریکه در این نامه بودچین جبین است ۱۳/۳۱

سیرچشمی

درجهان نتوان نشان ازسیر چشمی یافتن
چشمه خورشید هم محتاج آب شبنم است ۱۵/۳۵

سیه بهار

فیض سیه بهار شبم بود آرزو
بوی گل چراغ مرا بیدماغ کرد ٥/۷٤

سیه مست

سرمه افتاده ز چشم تو و رسوا گردید
چون سیه مست که در روزن میخانه فتد ۳/۶۲

شکرآب

شد شکرآب ز شرم سخن شیرینم
گر میان من و طوطي شکرآبست بجاست ۱۱/۳٤

صاحب نفس

زبان ني بآواز بلند این حرف میگوید
که میسازد بیکدم چوب را صاحب نفس گویا ۳/۱٤

طاق بندی

گردون ز طاق بندی قوس قزح گذشت
تا خانه کمان ترا ریختند رنگ ٦/۹۲

ظلمت آباد

دل منور کي شود در ظلمت آباد بدن
شمع را روشن نمیسازند تا در قالب است ۳/۳۹

کاغذگیر

یار از چشم نهان گشته چو شد دیده سفید
مانع پرتو خورشید شد این کاغذ گیر ۵/۸٤

گرانجان

گرانجان کي بقطع راه تجرید آشنا گردد
که خواهد زاد ره گر گرد خود چون آسیا گردد ۲/٦۱

گرسنه چشم

فیض چون گرسنه چشمان نبرد کس ز کریم
آب دریا همگي صرف بگرداب شود ۳/۵۲

میگون

زان لب میگون غني زا باده ده سر بمهر
کز سرش بیرون رود باد همه پندارها ۱۵/۱۶

نمك چشي

چشم سفید هست نمکدان خوان عشق
بي ما نمك چشي نکند مهمان عشق ۱۵/۹۰

نیستان

تنش از تیر جفای تو نیستان گردید
علم شیر دلي هرکه بعالم افراشت ۱۲/۳۷

ني سوار

از تنزل پست فطرت را نباشد هیچ باك
بیم افتادن نباشد هرکه باشد ني سوار ۱۲/۸۱

هرزه گرد

معني آرام را هرگز نفهمیدم که چیست
هرزه گرم چون قلم باآنکه پایم درگل است ۸/۴۲

---

(۱۱) تاثرات از محیط هند وکشمیر (۱)

حیات ونشاٴت غني در سرزمین کشمیر ومسافرتهای او بهند سبب گردید که مانند بسیاری ازشعرای مقارن ومعاصرش (اعم از هندی یا مهاجربهند) تحت تاثیر

---

(۱) در تهیه این قسمت نویسنده از مقاله دانشمند گرامي جناب آقای شمس الدین احمد دانشیار دانشگاه کشمیر بعنوان " غني کي شاعری مین مقامي رنگ" که چند سال پیش از رادیوسرینگر به زبان اردو منتشر گردیده نیز استفاده کرده است ر بدینوسیله از آن دوست ارجمند اظهار امتنان مینماید.

آن محیط قرار گیرد و بسی از لغات و مصطلحات، آن دیار در کلامش راه یابد مثلا در این بیت

خال رویش زیر برقع صید دلها میکند
در زمین حسن نتوان دانهٔ بیدام دید ۵/۱۵۹

از دام اشاره ایست به برقعی مشباك که شبکه هایش چون شبکهای دام است و زنان هندی بر روی افگنند. و درین بیت

هیچگه از سینه صد چاك ما یادی نکرد
گرچه بستم رشته بر انگشت سوزن بارها ۷/۷۱

و

بر انگشتش بپیچم رشتهٔ باریکتر از مو
دهد تا آن تغافل پیشه را یاد از تن زارم ۳/۱۸۷

اشاره ایست به رسم و طریق کهنه برای بیاد آوردن موضوعی. رشته ای را بدور انگشت سبابه می پیچیدند تا هرگاه نگاهی بانگشت بیافتد آن مطلب بیاد آید و نیز چون از کسی وعده گیرند رشته بر انگشتش پیچند که آنرا دیده وعده بیاد آورد و این رسم دیرینه هنوز هم میان پیرزنهای دهکده مرسوم است.

کشمیر بطوریکه میدانیم سرزمینی است کوهستانی و زمستانهای آنجا بسیار شدید است و مردم برای حفظ و جلوگیری از سرما لباسهای گرم و گشاد میپوشند. یکی از لباسها مانند خرقه ایست که از پارچه دستباف پشمی ساخته میشود و آنرا بزبان کشمیری "پهرن" گویند آستینهای پهرن و همچنین پهنا و قدش خیلی بلند و گشاد است تا پوشنده بتواند هنگام نشستن خود را در آن خوب بپیچاند و احساس سردی نکند. این لباس چون زیاد گشاد هست هنگام پوشیدن چین برمیدارد و شاعر ما از این لباس و چین های آن نیز الهام میگرد و برای اظهار مطالب ازان استفاده میکند چنانکه گوید -

چون آستین همیشه جبینم ز چین پر است
یعنی دلم ز دست ترای نازنین پر است ۷/۹۹

یکی از عادات کشمیریان این است که چون نان از دکان نانوا بخرند آنرا زیر

پنهان کرده بخانه بیارند. غني باین امر اشاره کرده میگوید—

اگر از فاقه ببندیم بر شکم سنگی

گمان برند که داریم در بغل نان را ۹/۶۵

در فصل زمستان موقعیکه برف همه جا را پوشانده است و سرمای شدید مجال رفت و آمد بخانه ها یا بمحل اجتماع عمومي بمردم نمیدهد گزراندن شبهای تاریك و طولاني مسئله مهمي را تشکیل میدهد. مردم از اینکه شب و روز در خانه بمانند کسل و کم حوصله میشوند و برای رفع این وضع یکنواختگي گاه گاهي یکي از قصه گویاني را که بازار آنان نقط در این فصل رونق میپذیرد بخانه خود دعوت مي کنند تا او باگفتن داستانهای شیرین باعث سرگرمی و نشاط افراد خانه شود. در این هنگام صاحب خانه با چای مخصوص و مطبوع کشمیر و نقل و شیرینیي پذیرائي میکند. غني نیز که پرورده این محیط بود و از این داستانها بسیار شنیده بود ذکر این افسانه سرائي را بدینگونه در شعر خود جا داده است:

بجواني بطرب کوش که این موی سیاه

شب تار است و بافسانه بسر باید کرد ۸/۱۵۹

موضوع دیگری که سرمای شدید کشمیر در فکر شاعر ما تاثیر گزارده عبارتست از یخ بستن آب. در زمستان هر جائیکه برف زیاد میبارد آب جوی ها و دریاچه ها یخ میبندد و چون تنها وسیله آب در این دیار همین نهرها و دریاچه ها بوده است مردم برای گرفتن آب یخ را با بیل مي شکستند تا زود آب شود. غني این موضوع را برای ایهام شاعرانه بکار میبرد چنانکه گوید—

از زبان تیشه یخ را سرزنشها میکنند

گر نبودی سخت رو از شرم میگردید آب ۵/۲۵۴

همچنین راه رفتن در زمستان که تمام کوچه و خیابان از برف پر است موجبات ناراحتي مردم بزرگسال ولي در عین حال اسباب بازی اطفال را فراهم میآورد. پیر مردها برای جلوگیری از لغزیدن بر روی یخ زیر نعلین میخ میزنند و این نعلین را مخصوصا در این ایام میپوشند تا از خوردن بزمین در امان باشند—

هیچ رو راه گریزان نیست از دست شکست

تخته نعلین ازان هستند در پا شیخ و شاب ۵/۲۵۵

ولي بچه های مدرسه ازآنچه که پیران گریزانند بدان سوی راه روان

چون طفلان قدم سوی مکتب زنند
براوراق یخ مشق مرکب زنند ۲/۲۴۸

یکي از عادات ورسوم قدیم زنان سالخورده ودرس ثاخوانده کشمیر آنست که برای حساب سن وسال افراد خانواده رشته های مختلف الالوان در گوشه ای از خانه آویزان کنند و همینکه سالي اززندگي فرد خانواده میگزرد گره ای بآن رشته میزنند وبدین طریق حساب دقیق وصحیح سن وسال هر فرد خانواده دراختیارآنان هست وچون گره ها بررشته افزوده شودکوتاه ترگردد وغني بدین رسم دیرینه کشمیر اشاره کرده معني لطیفي را که از استعمال کلمات "گره" و"رشته" و "کوتاه" ایجادشده بیان میکند ودرسي بما میدهد چنانکه گوید —

گشت چون رشته عمرم کوتاه
معني سالگره فهمیدم ۳/۲۰۲

غیر ازین واژه ها واصطلاحات دیگر نیز در اشعار غني مشهود است که برخي از آنها را ذیلا یاد میکنیم

پان = برگي است سبز که مردم هند اعم از مرد وزن پیر وجوان اعیان و نقیر آنرا میجوند و بعضي ها معتاد به آنند. درمحافل جشن و همچنین در جلسات تعزیت وسوگواری از طرف مهماندار برای پذیرائي مهمانان تعارف میشود وخوردن آن لبها را سرخ میکند چنانکه غني بآن اشارت کرده است —

شده از خوردن پانش زبان لعل
لبش لعل ودهن سوراخ آن لعل ۱/۱۸۵

استعمال پان در کشمیر زیاد رواج نداشته وندارد واز همینجاست که غني پان را نقط به دلربان وگلرخان هند تخصیص میدهد —

هست میل خوردن پان گلرخان هند را
عاشقان گوئي که ازخون خوردش دادند آب

همچنین در هند رسم برآنست که در مواقع اعیاد مردم "پان" را بعنوان شگون

سرسبزی و خرمي بدوستان و آشنایان و بزرگان هدیه میفرستند. غني درین رباعي از دوستان خود که "پان" برای او هدیه فرستاده اظهار امتنان میکند (۱)

زین کاغذ سبز داد عشرت دادم
گل گل بشگفت خاطر ناشادم
ممنونم از آن نخل برومند که کرد
بعد از عمری ببرگ سبزی یادم ۶/۲۳۹

ودر این شعر اشاره ای به صندل سرخ میکند

چو سر بپای تو سودم ز درد سر رستم
حنای پای توام کرد کار صندل سرخ ۳/۱۲۵

"وصندل چوبي است معروف که سپید آن خوشبو بود و سرخ آن بوی ندارد. واین ظاهرا معرب چندل است و چندن به نون مشترك است در هندی و فارسي" (۲) و مشهور است برای رفع درد سر چوب صندل را در آب سائیده به پیشاني مالند.

ودرین بیت غني یکي از عطریات هند را نام میبرد

گر برود لمحظه ای نرگس مستش بخواب
عشوه برویش زند از عرق فتنه آب ۶/۹۳

عرق فتنه بقول محشي دیوان غني "نوعي از عطریات مرضوع هندوستان و آن شهرت دارد"

---

(۱) پان" برگي است معروف در هند که با فوفل و کات و نوره خورند و تمام سال سبز ماند و چون آنرا در برگي دیگر برسم معهود به پیچند بیره (بوزن خیره) خوانند و هردو لفظ در اشعار امیرخسرو و بعضي متاخرین آمده صائب:- بوی گلزار شهادت هرکرا بیتاب کرد؛ چون لب پان خورده میبوسد دهان شمشیر را" (فرهنگ آنند راج تالیف محمد شاه باهتمام دبیر سیاقي - تهران) مرحوم دهخدا در ذیل ماده پان آورده است" اسم هندی تنبول است تامبول - تامول - تنبول - تنبل.

(بقیه حاشیه درصفحه بعد)

ودر مصرع دوم این بیت

توشه راهي بمنزل پیشتر از خود فرست

هرکجا موری به بیني دانهٔ برخاک ریز ۳/۱۷۳

اشاره ایست برسم هندوان که برای حصول ثواب عصرها آرد یا شکر یا حبوبات در دست گرفته خارج از شهر روند ودر میدانهای وسیع هرجائیکه نشاني از مورچه بینند آن غذا را بزمین ریزند واین کار را وسیله گشایش رزق وتوشه برای سفر اخروی پندارند.

غني از نظر دیگران

اکنون که با احوال زندگي ــ افکار و عقاید و سبك شعر غني کشمیری آشنا شدیم شایسته است ببینیم شاعر ما درمیان معاصرین ومتاخرین خود چه نفوذ وتاثیری داشته وآنان چگونه ازاو استقبال کرده اند و درباره او چه نظر داده اند. تذکره نویسان وشاعران معاصر غني ونویسندگان خلف او تا روزگار ما ازاو به نیکي وبزرگي یادکرده اند واورا بسیار ستوده اند. اینك بنقل مختصری از سخنان آنان میپردازیم.

۱ـ محمد طاهر نصرآبادی در تذکره معروف خود ازغني چنین یاد میکند (۱)

"حقا که درست سلیقه وغریب نمیال بود ــ اشعارش همگي لطیف است"

۲ ــ محمد افضل سرخوش در تذکرهٔ موسوم به کلمات الشعراء چنین نوشته است (۲)

(بقیهٔ حاشیه از صفحه قبل)

شاه حسیني (دمشقي) وآن برگي باشد از قسمي فلفل که آنرا درهندوستان با آهك و نوفل خایند تالبها را سرخ گرداند (برهان) مخلوطي از تانبول و نوفل وتوتون که هندوان در دهان گیرند وآب آن بیرون کنند. معجوني از برگ تانبول وآهك و نوفل که هندوان همیشه دردهان دارند وآب ان بیرون کنند" (لغتنامه)

(۲) فرهنگ آنند راج

(۱) تذکره نصرآبادی ص ٤٤٥ (۲) کلمات الشعراء ص ۸۳ ـ ۸۵

" صاحب طبع عالي بوده پایه سخنوری را بدرجه کمال رسانده . ازخطه کشمیر بلکه تمام اقلیم هند همچو او سخنوری خوش خیال نازك بند معني یاب برنخاسته ...... گویند صائبا بریك بیت اورشك آنقدر میبرد که میگفت ای کاش آنچه درین عمر گفته ام باین کشمیری میدادند واین بیت او بمن میدادند —

غني = حسن سبزی بخط سبز مرا کرد اسیر
دام همرنگ زمین بود گرفتار شدم

حیم صاحب ازروی این شعر معني پیدا کرد وفقیرنیز — هر دو نوشته میشود —

حکیم = خط سبز آفت جان بود نمیدانستم
دام در سبزه نهان بود نمیدانستم

سرخوش = خوردم زخط فریب جمال عذار او
همرنگ سبزه بود لباس شکار او

۳ — امیر شیر خان لودی مولف مراة الخیال اورا بدینگونه مي ستاید (۱)

" اشعارش مانند گلهای کشمیر همواره باطراوت معني و طرز کلامش چون کلام خوبان پیوسته باحلاوت واردات اورا معني خاص بسیار است و مضامین تازه بي قیاس ..... آنچه از طبع وقادش سرزده بود امروز درایران و توران وسواد هندوستان برافواه والسنه جاری است ".

٤ — مولف سفینه خوشگو درباره غني چنین اظهار نظر میکند (۲)

" صاحب سخن پرکار استاد فن جادونگار است . چنانچه شاه جراد درویش اکثر میفرمود که کلامش دون کلام خالق و فوق کلام مخلوق است . آنقدر پایه او بلند افتاد جائیکه بعرصه گفتگو میآید مثل میرزا صائب استادان قدیم نهمیده میگذارند ...... براین بیت ملا غني خانصاحب آرزو حاشیه نوشته اند — شعر

---

(۱) مراة الخیال ص ۱٦۱

(۲) سفینه خوشگو نسخه خطي کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ذکرغني کشمیری

حمایل کرد شیرین دست خود درگردن خسرو

مگر میل حنا بستن بخون کوهکن دارد

و در پیش نقیر آرزو این بیت ملا غني عدیم الجواب است. عجب معني وعجب اندازی دارد گویا ما فوق طاقت بشری است. نزدیك بدین شفائي گفته هرچند باین رتبه نیست چنانچه گوید -

"حرمان نگرکه دست حنا میکنم خیال

آن خون بیگناه که در گردن کسي است"

ودر ضمن ذکر شاعری بنام گربخش حضوری گوید

"طرزش به صنعت ایهام بسیار مایل است چنانچه درجواب هربیت استاد مولانا غني که سرخیل ایهام بندان است، در این ایام ده هزار بیت مشق کرده" (۱)

۵ - خواجه محمد اعظم دیده مری در واقعات کشمیر درباره سخنوری غني چنین مینویسد (۲)

"صاحب طبع عالي بود. پایه سخنوری را بدرجه کمال رسانده هرچند شاگرملا محسن فاني بود اما اتفاق ارباب سخن است که از خطه کشمیر بلکه در تمام اقلیم هند دران عهد همچواو خوشخیال ونازك بندی برنخاسته"

۶ - میرحسین دوست سنبهلي درتذکره حسیني ازاو چنین یاد میکند (۳)

"شاعرماهریك فني محمد طاهرغني آب ورنگ گلستان سخنداني است"

۷ - درتذکره ریاض الشعراء تالیف واله داغستاني این کلمات درباره غني بچشم میخورد (٤)

"درستي زبان ورواني الفاظ ولطافت معني او مقبول همه برده والحق ازخطه کشمیر مثل اوکسي برنخاسته"

---

(۱) سفینه خوشگو مرتبه عطاء الرحمن کاکوی چاپ پاتنا ۱۹۵۹ ص ۳٤۸

(۲) واقعات کشمیر ص ۱۷۱

(۳) تذکره حسیني ص ۲۲۸

(٤) ریاض الشعراء نسخه عکسي کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران جلد ٤ ص ۳۲۲

۸ - میر غلام علي آزاد بلگرامي در مآثر الکرام از او بدین کلمات قدردانی میکند (۱)
"بغواصي بحر سخن افتاد و جواهری که بنقد جان توان خرید بیرون آورد"

۹ - میر شیر علي قانع تتوی مولف تذکره "مقالات الشعراء" ضمن ذکر شیخ محمد محفوظ سرخوش مي نویسد (۲)

"..... و هم هنگامي این مصرع غني، معزی الیه (میان غلام علي) پیش فقیر خواند - مصرع - سر همچو تار سبحه ز صد جا کشیده ایم
و مصرع ثاني خواست - گفتم

سر همچو تار سبحه ز صد جا کشیده ام
ما در مقام اصلي خود آرمیده ام

چون بیت غني دیدم براین نسق بود

"سر همچو تار سبحه ز صد جا کشیده ام
آخر بخود رسیده ام و آرمیده ام"

وجای دیگر اشعاری از غزل که بجواب غني گفته است نقل میکند و آن اینست

"چشمش میان طاق دو ابرو نماز کرد
بیمار بود زان باشارت نماز کرد
پیداست فرق عام و خواص حضور دوست
زاهد نماز کرد و عاشق نیاز کرد
قانع نوای تازه بیاموخت از غني
باید ز رشته سخنم تار ساز کرد"

و سپس در پاورقي غزل غني که با مطلع

چشمت در سخن چو به بادام باز کرد
با د زبان طعنه ز مژگان دراز کرد

شروع میشود نقل شده است

---

(۱) مقالات الشعراء میر شیر علي قانع تتوی چاپ سندھ ادبي بورد کراچي ۱۹۵۷ ص ٦ ۲۹
(۲) ایضا ص ۶۲۳

۱۰ – علي ابراهيم خليل در صحف ابراهيم درباره شاعر ما چنين اظهار نظر ميكند (۱)

" از مشاهير شعراى افاضل خطه كشمير جنت نظير و معاصر ميرزا صائب و شاگرد شيخ محسن فانى است .... توصيف كلامش در خور زبان قلم نيست اينقدر بس كه نواب وحيدالزمانى اشعارش بسيار ميپسنديد. وميرزا (صائبا) به هركه از هندوستان وارد ايران ميشد ميفرمود كه براى ما تحفهٔ از هند آوردهٔ و آن عبارت از اشعار غني بود...... ديوانش قريب چهار هزار بيت متضمن مضامين لطيفه و الفاظ ايهاميه متداول ".

۱۱ – احمد عليخان هاشمي مؤلف مخزن الغرايب چنين ياد ميكند (۲)

" صيت سخنش بگوش عالميان رسيد. اشعار نهايت نازك و همزار دلچسپ واقع شده. وى باتفقه شعراى ايران مثل ميرزا صائب و كليم و محمد جان قدسي صحبتها داشته "

۱۲ – مولانا قدرت الله گوپا موي در تذكره نتايج الافكار از غني بدين نحو تجليل ميكند (۳)

" رنگ بخش گلشن دلپذيرى ملا محمد طاهر غني كشميرى كه گل وجودش بعد بهمرساني رنگ وبوى رشد و تميز در بهارستان درس ملا محسن فاني كشميرى در آمد و در مدت قليل بطبع سليم چمن چمن استعداد بهمرسانيد ودامن دامن گلهاى لياقت بايسته فراچنگ گردانيد ودر مراتب نظم بفكر رنگين شاني عظيم پيدا كرد واز معدن طبع متين جواهر نازك خيالي بكف آورد. كلامش در تمثيل گوئي بينظير است واشعار آبدارش يكسر دلپذير .... ديوان فصاحت ترجمانش دراكناف عالم متداول است ".

۱۳ – نواب محمد صديق حسن خان در تذكره شمع انجمن نظر صاحب ماثرالكرام را تائيد ميكند و ميگويد – (٤)

" چون طبع بلند داشت در كمتر روزگار حيثيت شايسته بهمرسانيد و

---

(۱) صحف ابراهيم ذكر غني (۲) مخزن الغرايب ص ۲۸۶ (۳) تذكره نتايج الافكار ص ۵۱۲ (٤) شمع انجمن ۳۳۹

آخر بغواصي بحر سخن افتاد و جواهری که بنقد جان توان خرید بیرون آورد."

۱۴ـ حسین تلیخان عظیم آبادی در تذکره نشتر عشق درباره غني چنین اظهار مینماید (۱)

"غني اگرچه از تنعم دنیوی بي نصیب برد اما از خزاین معنوی از بس غني ـ مثل او شاعری معني یاب و محاوره دان از خطه کشمیر برنخاسته و باین خوبي و فصاحت تکلم نساخته ـ کلام او في الحقیقت بهار کشمیر است.... از رنگیني فکر رنگینش چهره گلرویان در غازه خوبي و از سواد مشکبارش طره مرغوله مویان در مشکبوئي."

۱۵ـ و صاحب تذکره فانوس خیال بدین کلمات از غني یاد میکند (۲)

"وی (غني) و شیخ ناصر علي (سرهندی) از مردم هندوستان از جمله آنها اند که بشعر و شاعری ایشان توان فخر کرد و مضمون و معنی بستن را از اینان باید آموخت."

۱۶ـ مولانا عبدالغني مولف تذکرة الشعراء از او چنین ذکر میکند (۳)

"درستي زبان و رواني الفاظ و لطافت معاني او مقبول همه ـ از خطه کشمیر مثل او کسي برنخاست."

۱۷ـ مولانا شبلي نعماني در شعرالعجم غني را یکي از بانیان صنعت تمثیل میشمارد میگوید (٤)

"مثالیه ـ یعني ادعائي کردن و برای اثبات مدعا دلیل شاعرانه پیش کشیدن. باني این طرز کلیم ـ علي قلي سلیم ـ میرزا صائب و غني هستند"

و سپس ضمن ذکر ابو طالب کلیم چون مینویسد (۵)

---

(۱) نشتر عشق ورق ۱۲۹۹.

(۲) تذکره فانوس خیال ص ۶۳ نسخه خطي کتابخانه آزاد علیگر.

(۳) تذکرة الشعراء مولانا عبدالغني علي گر ۱۹۱۶ ص ۹۶.

(٤) شعرالعجم مولانا شبلي نعماني ترجمه فخر داعي جلد سوم ص ۱۷

(۵) ایضا ص ۱۸۲

" مضامین مثالیه ابتدا هم معدود انگشت شمار یافت میشد ..... لیکن کلیم و میرزا صائب و غني آنرا گوئي یك فن خاص قرار دادند وچون این سه شاعر مدتها در کشمیر همدم و همقلم میزیستند وباهم مشاعره میکردند ظن غالب این است که اثر همصحبتي این طرز را جولا نگاه مشترك گردانیده است."

۱۸ ــ اما درین ضمن نباید از کسانیکه اشعار و سبك غني را مورد انتقاد قرارداده اند چشم پوشید وآنها را نادیده گرفت. درین زمره نخست به لطف علي بیگ آذر مولف آتشکده برمیخوریم او بمانند دیگر کسانیکه پیرو مکتب بازگشت بودند نه تنها از غني تمجید وتوصیف نکرده بلکه از طرز بیان او چنین برمیآمده که اشعار غني مورد پسند وی واقع نشده است وبا بي اعتنائي از او ذکر کرده وگوید ــ (۱)

" غني ــ صاحب دیوان است اما از تمام کلیات او این شعر ملاحظه و نوشته شد بد نگفته ــ شعر

قاصد چه احتیاج که طومار روزگار

چون باز شد رسد بد راز ای کوی او"

۱۹ ــ وهمچنین مولانا شبلی نعماني درکتاب شعرالعجم از استیلا و غلبه معني سازی وخیالبافي شعرای سبك هندی تنقید کرده چنین خاطر نشان میسازد (۲)

" در آن زمان استیلا و غلبه معني سازی وخیالبافي شعرا را اززبان یعني الفاظ و محاوره بندی غافل کرده بود چنانکه ناصرعلي وغني وبیدل در این دایره افتاده از لطف زبان بیگانه شده بودند."

۲۰ ــ مولوی اکرام الحق درکتاب شعرالعجم في الهند که بزبان اردو نگاشته است نظریه مولانا شبلي نعماني را رد میکند و اظهار میدارد (۳)

---

(۱) آتشکده آذر لطف علي بیگ بمبئي (۲) شعرالعجم جلد سوم ص ۱۸۸

(۳) شعرالعجم في الهند شیخ اکرام الحق ص ۹٤

" در دیوان غني اشعاری بسیار میتوان یافت که برمحاوره بندی و استعمال ضرب الامثال ومکالمات روزانه دلالت میکند."

۲۱ ــ از مهمترین نقادان سبك وروش غني خورشيدالاسلام است. او در کتاب موسوم به " غالب" که بزبان اردو نوشته شده ودرآن از نفوذ شعرای فارسي زبان قرنهای ۱۱ و۱۲ هجری برشعرای اردو بطور عموم وبر غالب دهلوی بطور خصوص بحث میکند. افکار واسلوب غني را مورد انتقاد قرار داده چنین گوید (۱)

" دیوانش از آهنگ احساسات جذبه وشور خالي است وتنها آهنگ الفاظ وکلمات درآن بچشم میخورد. علت آنست که او سعي میکند موضوعات وتجربیات پیش پا افتاده را بوسیله استعمال صنایع لفظي جلوه نو بدهد..... سبك اشعارش ازاول تاآخر یکنواخت است وافکارش از احساسات قلبي الهام نمیگیرد ویاس وافسردگي بربیان شاعرانه اش غالب آمده است. تجربیاتي که اوذکر میکند و همچنین طرز بیان آنها ناشي از مطالعه کتب است. اساس عشق مجازی فقط برکلماتي چون " سبزه خط" و" سرمه چشم" مبتني است. تصور عشق حقیقي دراشعارش فقط بر روایت وحکایت پایه گزاری شده واثری از حقیقت و تجربه شخصي در آن وجود ندارد وکلماتي چون " شوق" فقط دارای معني لغوی است. منظور این است که غزلیات غني از رموزشاعرانه وعارفانه خالي است ..... (غني) بعلت فنا دوستي وزوال پسندی ازانسان وزندگي گریزان وبیزاراست وبه تصوف رسمي پناه میبرد. او دارای فلسفه وافکار منظم ومرتب نیست واساس شاعری او فقط برصنایع لفظي قرار دارد ولذا به اصول وقواعد عروض پای بنداست. نظریه غني درباره زندگي ازاصطلاحات وترکیباتي چند (که همیشه آنها را تکرار میکند) برخواننده روشن ونمایان میشود."

---

(۱) غالب خورشيدالاسلام عليگر ۱۹۶۰ ص ۸۳ ــ ۸۵

۲۲ — در اینجا از علي جواد زیدی که بدفاع شاعرما پرداخته نقل قول میکنیم. او میگوید (۱)

" غني برای ادعا و دلیل بیشتر اصطلاحات پیش پا افتاده بکار میبرد ...... ولي کمال غني در اینجا است که او با وجود اصطلاحات کهنه معانی وافکار بدیع وبکری بوجود آورده است که خواننده سخن سنج وصاحب نظر بي اختیار قدرت شعری ودقت نظر غني را میستاید.... اشعار غني باوجود وفور استدلال او وضع زمان وناآرامیهای اجتماعي دوران خود ..... وهمچنین از ظلم وبیدادگریهای حکمرانان عهد حکایت میکند(۲) ...... غني به ارزشهای اخلاقي ومعنوی ..... وآزادگي وعزت نفس ومناعت طبع وکردار نیك اهمیت بسیار قائل است .....او غزل را وسیله بیان واظهار این مطالب ساخته وبدیهي است شاعر برای مطلوب ساختن غزلیاتي که فاقد ذکر حسن وعشق وشراب وشاهد باشند چاره ای جز این ندارد که بصنایع وبدایع لفظي پناه ببرد .... تا بتواند مضامین خشك اخلاقي را با چاشني صنایع زود فهم چون ایهام وتمثیل بر شنونده وخواننده گوارا سازد" (۳)

۲۳ — سید محمد رضا داعي جواد در تاریخ ادبیات ایران جلد اول ضمن ذکر سبك هندی وشعرای معروف آن سبك نوشته است (٤)

" رونق سبك هندی در این عصر واین طرز شعر وبیان نماینده هنر باریك بیني ودقیقه یابي ولطیفه کاریست که جز فکر ورزیده واندیشه های پخته سبدان نرسد واز لطایف ادبیات ایران است. سخنسرایان بنامي همچون محمد علي صائب تبریزی (متوفي ۱۰۸۱) وابو طالب کلیم کاشاني (متوفي ۱۰٦۱) وسید محمد عرفي شیرازی (متوفي ۹۹۹)

---

(۱) مقدمه دیوان غني چاپ سرینگر ص ۳۷ (۲) ایضا ص ۳۹ (۳) ایضا ص ٤۰

(٤) تاریخ ادبیات ایران جلد اول تالیف سید محمد رضا داعي جواد اصفهان - ۱۳۹۹ ص ۲٦۷-۲٦۸

و فیضي دکني (متوفي ۱۰۴۰) و محمد طاهر غني کشمیری (متوفي ۱۰۷۷)

..... در این سبک هنر نمائیها کرده اند —"

وجای دیگر درباره غزلیات دوره سبک هندی چنین اظهار میکند (۱)

" وغزلهائیکه با علي درجه دقت ورقت معاني خود رسیده ودر ادبیات مابسبک هندی (اصفهاني) معروف شده اند دبه مکتب سمبولیسم نزدیک میشوند مانند غزلیات صائب تبریزی غني کشمیری و......"

و همچنین در ذکر خصوصیات سبک هندی اشعاری از غني را بعنوان شاهد آورده است. مثلا در مورد " ابتکار مضامین" مینویسد (۲)

" اینرسته از شاعران بنازکي خیال ودقت فکر و وسعت نظر وساختن مضامین بکر و بدیع و آوردن معاني عجیب ممتازند — غني کشمیری گوید —

در هر نماز دست بزانو چرا زند

زاهد اگر زکرده پشیمان نگشته است

.... ودوم ابتکار در تشبیهات واستعارات وکنایات — غني گوید (۳)

چاك پیراهن یوسف نبود بي معني

خنده بر پاکي دامان زلیخا دارد

سوم شیوع فن ارسال المثل و فراواني تمثیل — غني گوید (۴)

نیست شهرت طلب آنکس که کمالي دارد

هرگز انگشت نما بدر نباشد چو هلال "

۲۴ — استاد محترم جناب آقای دکتر ذبیح الله صفا در گنج سخن جلد سوم آورده اند (۵)

" غني از مشاهیر شاعران و فاضلان کشمیر معاصر صائب وشاگرد محسن فاني است. ناقدان معاصر وی اورا بنازکي خیال ستوده اند "

---

(۱) تاریخ ادبیات ایران جلد اول تالیف سید محمد رضا داعي جواد - اصفهان - ۱۳۹۹ ص ۲۶۷-۲۶۸

(۲) ایضا ص ۲۹۵ (۳) ایضا ص ۲۹۷ (۴) ایضا ص ۲۹۸ (۵) گنج سخن دکتر صفا جلد سوم ابن سینا تهران ۱۳۴۰ ص ۱۰۸ - ۱۱۰

سپس قسمتي از ابيات ورباعيات خوب وشيرين غني را در اثر گرانبهای خود نقل کرده اند.

۲۵ــ دانشمند گرانمایه جناب آقای استاد سعید نفیسي مرحوم در مقدمه دیوان محسن فاني چنين اظهار کرده اند (۱)

" درمیان شاعران متعددی که در کشمیر بزبان فارسي شعر گفته اند دو تن که دریك عصر میزیسته اند ولي استاد وشاگرد بوده اند بیشتر جلب توجه میکنند ودر عداد شاعران نامي هندوستان باید بشمار آیند. نخست ملا محسن فاني کشمیری ..... وسپس ملا محمد طاهر غني ...... از نظر فني وشعر شناسي اندك تفاوتي هم درمیان شعر فاني وغني هست وآن این است که شعر فاني ..... بیشتر دارای جنبهٔ ریالیسم است وشعر غني ..... بروش امپرسیونیسم گفته شده است "

۲۶ــ گذشته ازاین شمارهٔ کسانیکه اشعار غني را در بیاضها وجنگها وسفاین خود ضبط نموده اند اندك نیست ونگاهي بفهرست کتب خطي کتابخانه های معروف دنیا این موضوع را برای ما روشن میسازد. بطور مثال ایوانف در فهرست کتب خطي فارسي انجمن آسیائي بنگال عده يي بیاضها را بعنوان " مجموعه اشعار" که دارای ابیات غني نیز میباشند تحت شماره های ۹۲٤ و۹۳٤ و۹٤٤ و۹٤٥ و۹٥۲ ذکر کرده است (۲). همچنين آقای علي جواد زیدی از چهار بیاض دیگر در مقدمه دیوان غني نام برده اند (۳). علاوه براین میتوان از گلستان مسرت نیز نامبرد (٤). ما

---

(۱) دیوان محسن فاني دکتر تیکو ص الف

(۲) Concise Descriptive Catelogue of the Persian Mss in the Collection of the Asiatic Society of Bengal by W. Ivanow p.351

(۳) دیوان غني سرینگر ص ٥۲ (٤) گلستان مسرت تالیف عبدالرحمن شاکر بن حاج محمد روشن خان لاهور ۱۳۳۱

اینجا از بیاض آقای محمود فرخ که از سخن سنجان و ادب دوستان بنام مشهد میباشند ذکر میکنیم. نامبرده عده ای از اشعار غني را انتخاب و در "سفینه فرخ" که حاوی اشعار منتخب شعرای بنام فارسي است جای داده اند.

یکي از ابیات مندرج درسفینه مذکور این است

با سایه ترا نمي پسندم

عشق است وهزار بد گماني (۱)

سپس اشعاری چند بنام "غني هندی" نوشته اندکه منظور همان غني کشمیری شاعر ماست.

۲۷ — چون از نویسندگان تذکره ها و تواریخ ادب و نقادان سخن و مولفین سفاین بگذریم مي بینیم که فرهنگ نویسان نیزاز اشعار غني استفاده کرده اند و آنها رابعنوان شواهدلغات و مصطلاحات شعری بکار برده اند. در این ضمن میتوان از "مصطلحات الشعراء" تالیف امام قلي رازی وارسته نامبرد. مولف این کتاب بسیاری ازاشعار غني رابعنوان شاهد آورده است (۲)

۲۸ — بطوریکه میدانیم اشعار غني از همان موقع ترتیب دیوان مورد تقدیروتمجید سخندانان قرارگرفته بود وحتي برای کسانیکه میخواستند تحصیلات در زبان و ادبیات فارسي بنمایند دیوان غني جزوکتب درسي آنان محسوب میشد. در این امر بقول آقای دکترسید علیرضا نقوی استناد میکنیم. وی درکتاب "تذکره نویسي فارسي در هند و پاکستان" درذکرتذکره صبح وطن وضمن شرح حال مولف میگوید (۳)

---

(۱) سفینه فرخ — محمود فرخ — چاپخانه نبردما مشهد ۱۳۳۰ رجوع کنید به صفحه ۷۰۲ و ۷۱۰ و ۷۱۲ و ۷۶۵ ولي بیتیکه که در فوق نوشته شده در هیچکدام از دیوانهای چاپي غني کشمیری موجود نیست.

(۲) مصطلحات الشعراء تالیف امام قلي رازی وارسته طبع چاپخانه نولکشور کانپور ۱۳۲۶ — رك به صفحه ۴ و ۶ و حاشیه ص ۱۹ و ۴۵ و حاشیه ص ۶۹ و ص ۸۵ و ۹۱ و ۱۵۱ و ۱۸۰ و ۱۸۹ و ۲۴۵ و ۳۲۲ و ص ۳۴۸. (بقیه حاشیه در صفحه بعد)

"نواب اعظم در پنج سالگي بمکتب رفت ونزد حافظ محمد مکي وحافظ عبدالوالي قرائت قرآن راتمام کرد واز مختصرات فارسي تااخلاق محسني پیش غلام محي الدین خوشنویس وانشای خلیفه وزلیخا و گلشن سعادت ورساله عبدالواسع هانسوی وسکندرنامه واخلاق جلالي ودیوان غني (کشمیری) ودیوان ناصرعلي سرهندی ودیوان جلال اسیر را خواند ....."

۲۹ — شماره شعرای هندی که تحت تاثیر سبك وافکار غني قرار گرفتند وبطرز وروش او بفارسي یا اردو شعر سروده اند بسیاراست. شعرای دیگر معاصرغني وآنانیکه مدتي بعدازاو میزیسته اند چون شوکت بخاری ومرزا جلال اسیر وناصرعلي سرهندی واستاد سخن مرزا عبدالقادر بیدل برشعرای زبان اردوکه درآن زمان مراحل ابتدائي رامیپیود بسیار نفوذ داشته اند. همچنین شعرای فارسي زبان نیزتحت تاثیر این سبك قرار گرفتند وما پیش ازین نام برخي شعراءراکه بجواب وتقلید غني شعر سروده اند بیان کردیم. اینك از دو شاعر بنام شبه قاره هند یاد مي کنیم که یکي از آنان مرزا اسدالله خان غالب ودیگری علامه محمداقبال است. بقول خورشیدالاسلام نفوذ وتاثیرشعرای قرن یازدهم ودوازدهم هجری مانند غني وناصرعلي وبیدل در افکار میرزا غالب تابیست وپنج سال اول زندگي او بسیار نمایان وواضح است و غالب بسبك وطرز آنان شعر میسروده است. اما علامه محمد اقبال غني راازگوشه دیگری مینگریست. غني برای او مظهر پاکي وصفا وآزادگي وعزت نفس است. وی در جاویدنامه اززبان مولانای روم شاعرمارا چنین میستاید وازاوبدین کلمات توصیف میکند (۱)

(بقیه حاشیه صفحه پیش)

(۳) تذکره نویسي فارسي در هند وپاکستان نگارش دکترسید علي رضا نقوی چاپ موسسه مطبوعاتي علمي تهران ص ٥٤٦

---

(۱) کلیات اقبال — جاوید نامه با مقدمه احمد سروش — تهران ۱۳٤۳ ص ۳٥۸

شاعر رنگین نوا طاهر غني

نقر او باطن غني ظاهر غني

علامه محمد اقبال بعضي اشعار غني را در منظومه های فارسي (۱) و اردو(۲) تضمین کرده و معني و جلوه نو بآن بخشیده است. علاوه براین او اززبان غني شاعرهم وطن و"مرد فقیر بظاهرو باطن غني" درسهای باارزش و سخنان پر مغز برای ملت هند که در آنزمان زیریوغ اسارت اجانب بدترین اوقات حیات خودرا بسر میبرد بیان میکند و باقتضای حب وطن برای آزادی واستقلال هند بمساعي کشمیریان چشم دوخته است چنانکه در جاوید نامه اززبان غني اظهار میدارد (۳)

هند را این ذوق آزادی که داد
صید را سودای صیادی که داد
آن برهمن زادگان زنده دل
لاله ای احمرز روی شان خجل
تیز بین وپخته کار و سخت کوش
از نگاه شان فرنگ اندر خروش
اصل شان ازخاك دامنگیر ماست
مطلع این اختران کشمیر ماست
خاك ما را بي شرر داني اگر
بر درون خود یکي بگشا نظر
این همه سوزی که داری ازکجاست
این دم باد بهاری از کجاست ؟

---

(۱) کلیات اقبال ـ جاوید نامه با مقدمه احمد سروش ـ تهران ۱۳۴۳ ص ۳۵۸

(۲) بانگ درا ـ لاهور ـ ۱۹۳۰ ص ۱۹۸ ـ ۱۹۹ منظومه ای بزبان اردو بعنوان"خطاب به جوانان اسلام

(۳) جاوید نامه ص ۳۶۲

این همه باد است کز تا ثیر او
کوهسار ما بگیرد رنگ و بو

اقبال نه تنها از افکار او متاثر شده است بلکه افعال و اصول زندگي و استغنا و مناعت طبع غني را نمونه و سرمشق میدانست واز اشعار او و افکار او الهام میگرفت. اینك قطعه ای را که اقبال برای تجلیل شاعر ما سروده بعنوان حسن ختام در زیر نقل میکنیم(۱)

غني آن سخنگوی بلبل صفیر
نوا سنج کشمیر مینو نظیر
چو اندر سرا بود در بسته داشت
چو رفت از سرا تخته را وا گذاشت
یکي گفتش ای شاعر دل رسي
عجب دارد از کار تو هر کسي
بپاسخ چه خوش گفت مرد فقیر
فقیر و با قلیم معني امیر
زمن آنچه دیدند یاران رواست
در این خانه جز من متاعی کجاست
غني تا نشیند به کاشانه اش
متاعي گران است در خانه اش
چو آن محفل افروز درخانه نیست
تهي تر ازین هیچ کاشانه نیست

دبر روح و روان پاك آن «مرد فقیر بظاهر و باطن غني» و «باقلیم معني امیر» که اکنون «محفل افروز» کاشانه سخندانی نیست و در خاك کشمیر مینو نظیر بخواب ابدی فرو رفته است درود فراوان میفرستیم و در همینجا این رساله را بپایان می رسانیم تا چه قبول افتد و چه در نظر آید

---

(۱) کلیات اقبال - جاوید نامه ص ۲۴۰

"فهرست منابع"

کتب تذکره

۱- تذکرة الشعراء — دولت شاه سمرقندی

۲- تذکرة الشعراء — مولانا عبدالغني

۳- تذکره خوشنویسان — مولانا غلام محمد هفت قلم

۴- تذکره نصرآبادی — محمد طاهر نصرآبادی

۵- تذکره حسیني — میر حسین دوست سنبهلي

۶- تذکره نتایج الافکار — مولانا قدرت الله گوپاموی

۷- تذکره انوس خیال — نسخه خطي کتابخانه آزاد علیگر

۸- تذکره نویسي در هند و پاکستان — دکتر سید علیرضا نقوی

۹- تذکره شمع انجمن — نواب صدیق حسن خان

۱۰- تذکره نشتر عشق — حسین قلي خان عظیم آبادی — نسخه خطي کتابخانه خدا بخش بانکي پور پاتنا

۱۱- تذکره ریاض الشعراء — واله داغستاني

۱۲- تذکره سفینه خوشگو — بندرابن داس خوشگو — نسخه خطي کتابخانه مرکزی دانشگاتهران

۱۳- ایضا — مرتبه عطاء الرحمن کاکوی چاپ پاتنا

۱۴- تذکره صحف ابراهیم — علي ابراهیم خان خلیل نسخه عکسي کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

۱۵- کلمات الشعراء	محمد افضل سرخوش
۱۶ – ماثر الکرام	غلام علي آزاد بلگرامي
۱۷ – مخزن الغرايب	احمد عليخان هاشمي نسخه خطي کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران
۱۸ – مراة الخيال	امير شير عليخان لودی
۱۹ – تذکره خزانه عامره	غلام علي آزاد بلگرامي
۲۰ – تذکره مقالات الشعراء	مير شير علي قانع تتوی
۲۱ – واقعات کشمير	خواجه محمد اعظم ديده مری
۲۲ – تذکره خلاصة الکلام	علي ابراهيم خان خليل - نسخه عکسي کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران
۲۳ – پارسي سرايان کشمير	دکتر گ ل تيکو
۲٤ – تذکره آتشکده	لطفعلي بيگ آزاد
۲۵ – تذکره اسرار الابرار	بابا داود مشکواتي
۲۶ – تذکره بستان بي خزان	

دواوين وکليات شعراء وسفاين

۲۷- ديوان اثيرالدين اخسيکتي	مصحح رکن الدين همايونفرخ
۲۸- « حافظ	« محمد قزويني ودکتر قاسم غني
۲۹- « خواجو کرماني	« سهيلي خوانساری
۳۰- « عطار	« سعيد نفيسي
۳۱- « غني کشميری	چاپ نولکشور لکهنو ۱۹۳۱ ميلادی
۳۲- .. ايضا	چاپ سری نگر با مقدمه علي جواد زيدی ۱۹٦٤ ميلادی
۳۳- « فاني (شيخ محسن)	گرد آورنده دکتر گ ل تيکو

۳۴ - دیوان فرخي سیستاني — مصحح دبیر سیاقي
۳۵ - 〃 قاآني — 〃 محمد جعفر محجوب
۳۶ - 〃 معزی — 〃 عباس اقبال
۳۷ - 〃 منوچهری — 〃 دبیر سیاقي
۳۸ - کلیات اقبال — با مقدمه احمد سروش
۳۹ - بانگ درا — علامه محمد اقبال
۴۰ - کلیات صائب تبریزی — با مقدمه امیر فیروز کوهي
۴۱ - گلستان مسرت — عبد الرحمن شاکر بن حاج محمد روشن خان
۴۲ - سفینه فرخ — محمود فرخ
۴۳ - رباعیات سرمد شهید — با مقدمه مولانا ابوالکلام آزاد

سایر کتب

۴۴ - اپانیشاد باسراکبر — باهتمام دکتر تارا چند و سید محمد رضا جلالي نائیني
۴۵ - آثار الصنادید — سر سید احمد خان
۴۶ - احوال و اشعار رودکي — سعید نفیسي
۴۷ - ارمغان پاك — اکرام
۴۸ - الذریعة الي تصانیف الشیعه — العلامة الشیخ آقا بزرگ الطهراني
۴۹ - المعجم في معاییر اشعار العجم — شمس الدین محمد قیس رازی بتصحیح مدرس رضوی
۵۰ - امثال و حکم — علي اکبر دهخدا
۵۱ - بزم تیموریه — سید صباح الدین عبدالرحمن
۵۲ - تاریخ اقوام کشمیر — منشي محمد دین فوق
۵۳ - تاریخ ادبیات ایران — سید رضا دائي جواد

٥٤ ـ تاریخ حسن چهار جلد	پیر غلام حسن شاه کویهامي
٥٥ ـ تاریخ عالم آرای عباسي	اسکندر بیگ
٥٦ ـ تحول شعر پارسي	زین العابدین موتمن
٥٧ ـ تزك جهانگیری	جهانگیر شاه
٥٨ ـ چهار مقاله	مصحح دکتر محمد معین
٥٩ ـ حدائق الحقائق	رامي تبریزی
٦٠ ـ دبستان مذاهب	چاپ نولکشور کانپور
٦١ ـ دره نجفي	نجفعلي میرزا آقا سردار
٦٢ ـ دقائق الشعر	
٦٣ ـ رساله در فن شالبافي	حاجي مختار حسن اشائي
٦٤ ـ رود کوثر	شیخ محمد اکرام
٦٥ ـ شعرای فارسي زبان کشمیر	پایان نامه دکتری آقای گل تیکو
٦٦ ـ شعرالعجم چهار جلد	مولانا شبلي نعماني ترجمه فخر داعي گیلاني
٦٧ ـ شعرالعجم في الهند	شیخ اکرام الحق (بزبان اردو)
٦٨ ـ شعر و ادب فارسي	زین العابدین موتمن
٦٩ ـ غالب	خورشید الاسلام
٧٠ ـ فرهنگ آنند راج	محمد پادشاه باهتمام دبیر سیاقي
٧١ ـ فرهنگ انجمن آرای ناصری	رضا قلي خان هدایت
٧٢ ـ « برهان قاطع	مصحح دکتر محمد معین
٧٣ ـ « علوم عقلي	دکتر سید جعفر سجادی
٧٤ ـ فهرست کتابهای چاپي فارسي ج ١	خان بابا مشار
٨٥ ـ گنج سخن جلد سوم	دکتر ذبیح الله صفا

٧٦ـ لسان القلم في شرح الفاظ العجم — عبدالقهار بن اسحق شريف مصحح اديب هروى

٧٧ـ لغتنامه دهخدا

٧٨ـ معجم البلدان — ياقوت حموى

٧٩ـ مراصد الاطلاع علي اسماء الامكنة والبقاع — صفي الدين عبدالمومن بغدادى

٨٠ـ مجله ماه نو — بزبان اردو چاپ كراچي

٨١ـ منتخب التواريخ — ملا عبدالقادر بدايوني

٨٢ـ مجمع البحرين — شاهزاده دارا شكوه نسخه خطي كتابخانه مجلس شوراى ملي ايران تهران

چاپ كراچي

٨٣ـ مجله هلال مرداد ١٣٣٤ و ژوئن ١٩٦٣

٨٤ـ ماثر الامراء — نواب صمصام الدوله شاهنوازخان چاپ دهلي (بزبان اردو)

٨٥ـ مجله آهنگ سپتامبر ١٩٥٩

٨٦ـ مثنوى معنوى — مصحح رينولد ــ نيكلسون

٨٧ـ مصطلحات الشعراء — امام قلي رازى وارسته

٨٨ـ نزهة القلوب — حمدالله مستوفي طبع دبيرسياقي

٨٩ـ نقش پارسي براحجار هند — علي اصغر حكمت

كتب انگليسي

90. Ain 'Akbari, English translation by Col.H.S.Jarrett

91. A History of India — J.C.Powell Price

92. Bibliotheque Nationale, Catalogue des Manuscrits Persans Bibliothecaire a laBibliotheque Nationale, Tome Troisieme, Nos.1161-2017,Paris — E. Blochet

93. The Cambridge History of India — Col.Sir Wolesly Haig & Sir Richard Burn.

94 The Cultural Heritage of India — The Rama Krishna Mission Institute of Culture, Calcutta.

95. A Concise Descriptive Catalogue of the Persian Mss in the collection of the Asiatic Society of Bengal. — Waldimer Ivanow

96. Dabistan -e- Mazahib — Translated by Shea and Troyer

97. Descriptive Catalogue of Arabic, Persian & Urdu manuscripts in the Library of the University of Bombay — K.B.Shaikh Abdul Qadir Sarfaraz.

98. The Encyclopaedia Britanica, 14th edition

99. The Glimpses of Medieval India — Yusuf Hosain

100. The Historians History of the World — The Times

101. History of Shah Jahan of Delhi — Banarsi Pershad

102. India since 1526 — V.D.Mahajan & R.R.Sethi.

103. Indian Paintings Under the Mughals — Percy Brown

104. Journey from Bengal to England through the Northern Part of India, Kashmir, Afghanistan & Persia and into Russia by the Caspian sea. — Forstar George

105. Kashmir Under the Sultans — Mohibbol Hasan

106. Kashir 2 vols — Ghulam Mohiuddin Sufi.

107. Kashmir Cesus Report Pt.I — Matinuzzeman

108. The Life and Times of Mahmood of Ghazna — M.Nazim

109 The Muslim World — Hartford Seminar Foundation.

110. The Memoirs of Jehangir translated by Rogers & Beveridge

111. A Short History of Aurangzeb — J.N.Sarkar

112. Travels in the Mughal Empire — Dr. Francis Bermier

113. The Valley of Kashmir — Walter.R.Lawrence.
